



● مدیر مسئول و سردبیر:

مسعود پورسیدآقای

● شورای نویسندگان:

مسعود پورسیدآقای، سید رضی موسوی گیلانی، فرامرز سهرابی، نصرت الله آیتی، بهروز محمدی منفرد، رسول رضوی، مهدی فیروزی، علی اکبر بیاری، محمدرضا حاتمی، مهرباب صادق نیا، عزالدین رضائزاد، مصطفی ورمزیار

● مدیر هنری:

حسین عبدالله پور

● تصویرگر:

محمد پیریایی

● سر ویراستار:

سید رضا سجادی نژاد

● ویراستاران:

علی رضا جوهرچی، اسدالله عبداللهی، ربابه ربانی

● نمونه خوانان:

محمد اکبری - مهدی جوهرچی

● وژده نگار:

علی قنبری

● مدیر اجرایی:

حبیب مقیمی

هزینه های مربوط به چاپ و صحافی این شماره از محل موقوفات منطقه و بلامانع توسط سازمان اوقاف و امور خیریه تامین گردیده است.



معاونت فرهنگی  
سازمان اوقاف و امور خیریه



قم / خیابان صفائیه / کوچه ۲۳ / پلاک ۵  
صندوق پستی: ۴۷۱ - ۳۷۱۸۵ // کد پستی: ۴۵۴۳۹ - ۳۷۱۳

تلفکس: ۶-۷۸۳۳۳۴۵ (۰۲۵۱)

Web site: [www.intizar.ir](http://www.intizar.ir)

Email: [info@intizar.ir](mailto:info@intizar.ir)

قیمت: ۱۵۰۰ تومان



لَهُمَا الْمَقَدِّمُ الْمُنْتَمِلُ  
لَهُمَا الْمَقَدِّمُ الْمُنْتَمِلُ  
لَهُمَا الْمَقَدِّمُ الْمُنْتَمِلُ

*The Best Regard to the Superior Ideal*



مهندسی بلوغ اجتماعی و زمینه‌سازی ظهور/۵

فرامرزن سهرابی



ملاحم ابن‌منادی و ملحمة دانیال/۱۳

مصطفی صادقی

شرح حال و ویژگی‌های بانوان رجعت‌کننده در حکومت امام زمان (عج)/۲۳

جواد جعفری



اثبات امامت و واسطه فیض/۴۵

رحیم لطیفی

بررسی و تطبیق بین مدینه فاضله افلاطون و جامعه دینی، الهی امام زمان (عج)/۶۷

مهدی منفرد



پایان تاریخ از دیدگاه اهل سنت/۹۷

رسول رضوی

تاریخچه سرداب مقدس/۱۰۷

سید مهدی حسینی عربی



سیره سیاسی معصومان در آماده‌سازی جامعه برای عصر غیبت/۱۱۹

محمد ملک‌زاده

بررسی مفاهیم سیاسی دعای ندبه/۱۳۵

محسن کبیری



۱۵۱/انتظار فرج، راهبرد کاهش ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی

محمد باقر آخوندی



۱۷۱/بررسی رابطه آموزه‌های مهدویت و تعلیم و تربیت اسلامی

مجتبی گودرزی



۱۸۵/جایگاه آموزه منجی موعود در اندیشه اهل سنت

مهدی فرمانیان



۲۰۱/سنوسی و ادعای مهدویت

ذکر الله محمدی

۲۰۷/ادعاهای قادیانی

مجاهد علی بهشتی

ما می توانیم قدم به قدم جامعه خود و  
زمان و تاریخ ظهور ولی عصر<sup>(عج)</sup> را نزدیک  
کنیم

مقام معظم رهبری (مدظله العالی)



سرمقاله

# هنرهای بومی و معاصر ایران

فرامرز سهرابی



### الشَّيْعَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مِنْذَ مَاتِي سَنَةً<sup>۱</sup>

شیعه دویست سال است که در سایه آرمان‌ها پرورده و تربیت می‌شود.

بی‌تردید آرمان‌ها قدرت شگرفی در عرصه زندگی انسان دارند؛ استعدادهای آدمی را می‌پرورند و او را تربیت می‌کنند. پیوسته شیعه در کوه‌سار آرمان‌های بلند، به جریان رشد و بالندگی و پرورش خود، ادامه داده است. این‌گونه بار مسئولیت را در گردنه‌های سخت تاریخی بر دوش کشیده و از حرکت باز نایستاده و همیشه به این آرمان‌ها دل‌گرم بوده است؛ «فَعَلَّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ»<sup>۲</sup>

تربیت و آمادگی شیعه بر اساس آرمان‌ها جریان پیوسته تاریخ است. با همین جریان، روند رشد و شکوفایی شیعه و بلوغ اجتماعی او به ظهور می‌رسد و این آرمان‌ها را به دغدغه عمومی جوامع بشری سرایت می‌دهد و همگان را به آستانه بلوغ اجتماعی و بلندای آرمان‌های خویش فرا می‌خواند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ. إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْجِلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا<sup>۳</sup>

مردم به دلیل شتابان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان، شتاب نمی‌کند. برای این امر پایانی است که باید به آن برسد و اگر مردم به آن پایان رسیدند، ساعتی پیش و پس نیفتند.

بنابراین تا بندگان خدا و مردم به این غایت نرسند و شیعه بر اساس آرمان‌های خود تربیت نشود، بلوغ اجتماعی رقم نمی‌خورد. یعنی بر اساس آن تربیت آرمانی است که جامعه شیعی، به بلندای قامت آرمانشان و به «هذا الأمر» که همان تحقق حکومت محمد (ص) و فرج مهدی آل محمد (ع) است، دست می‌یابند و افزون بر این، نه تنها در سطح جامعه شیعی بدان افق بلند دل‌مشغول می‌شوند، بلکه آن را در سطح جوامع بشری با تلاش خود به چالش می‌کشند و به دغدغه و گفتمان مسلط زمانه تبدیل می‌نمایند.

ممکن است مردم بدون آمادگی و قابلیت لازم خواستار «هذا الأمر» و فرج آل محمد باشند، ولی این خواسته عجولانه غیر از هلاکت برای آنان چیزی دیگر نخواهد بود. آفریدگار حکیم با عجله و شتاب بندگان، شتاب و عجله‌ای نمی‌نماید؛ زیرا برای این امر، پایانی است که باید به آن برسد و تا این غایت و پایان شکل نگیرد و سر نیابد، توقع و درخواست تحقق «هذا الأمر» جز عجله و شتاب و در نتیجه هلاکت نخواهد بود.

در نهایت حضرت می‌فرماید که «فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا» پس اگر واقعاً به این غایت، بلوغ لازم را بیابند و حقیقتاً به آن برسند، در واقع به بلوغ اجتماعی راه یافته‌اند و به آستانه غایت «هذا الأمر» نایل شده‌اند. در این صورت، «لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا»، تحقق «هذا الأمر» به اندک لحظه‌ای، پیش و پس نیاید؛ چراکه «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» و تا دیو جهل بشری و دیو خامی و نابالغی آدمی بیرون نشود؛ فرشته نجات بشری در نیاید و تا بلوغ «خواستن» در انسان شکل نگیرد و «هذا الأمر» را نخواهد، قطعاً این امر نشاید. قابل توجه این‌که خود بندگان باید به این غایت برسند و بلوغ اجتماعی بیابند و این شرط تحقق «هذا الأمر» را فراهم سازند.

تا این شرط محقق نشود، مشروط هم تحقق نمی‌یابد. گفتنی است که لطف و عنایت هستی‌آفرین، هستی را پر کرده است و از ناحیه فاعل منع و بخلی در کار نیست؛ مشکل در خود قابل است. آن‌چه چاره می‌سازد و گره می‌گشاید، قابلیت قابل است و بندگان را قابلیت باید تا که با این بلوغ اجتماعی به آستانه مشروط بار یابند. باید توجه نمود که:

حاملی محمول گرداند تو را  
قابلی مقبول گرداند تو را<sup>۴</sup>  
قابل این گفت‌ها شو گوش‌وار  
تا که از زر سازمت من گوش‌وار<sup>۵</sup>

از همین رو، باید به صورت مسئله عنایت جدی بنماییم و محل نزاع را به خوبی دریابیم و بدانیم که کانونی‌ترین و پایه‌ای‌ترین مسئله در عصر غیبت، موضوع بلوغ اجتماعی و قابلیت یافتن بندگان خدا و عموم مردم است. وقتی چنین التفات و توجهی یافتیم، به حل مسئله و راه‌کار آن خواهیم پرداخت و به دست می‌آوریم که چگونه می‌توان سامانه‌های بلوغ اجتماعی را سامان داد و به مهندسی اجتماعی و مهم‌ترین محور زمینه‌سازی ظهور پرداخت.

## شاخص‌های بلوغ اجتماعی

مهندسی بلوغ اجتماعی به شناخت شاخص‌های آن نیازمند خواهد بود تا بر اساس آنها بتوانیم ساختار نظام‌مند مهندسی اجتماعی خود را استوار سازیم. از این‌رو به شاخص‌های سه‌گانه زیر اشاره می‌نماییم: رغبت اجتماعی به دولت کریمه (إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ)، شکایت اجتماعی از وضعیت موجود (إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيْنَا وَ غِيْبَةَ وَلِيْنَا)، استعانت اجتماعی (وَأَعْنَا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تَعَجَّلْهُ).<sup>۶</sup>

### الف) رغبت اجتماعی

مدیریت میل جوامع بشری از جمله محورهای کلیدی استراتژیست‌های استکباری است، تا آن‌جا که پس از تغییر میل و ذائقه پیشین آنها بر آنند که میل متناسب با اهداف خویش را برای ایشان تعریف، تعیین و جای‌گزین نمایند. این مشق را از استاد و راهنمایان شیطان گرفته‌اند. هم‌چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ \* وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيُقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾<sup>۷</sup>

و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن بر گماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یک‌دیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند؛ و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند. پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار. [و چنین مقرر شده است] تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن [سخن باطل] بگراید و آن را بپسندد، و تا این‌که آن‌چه را باید به دست بیاورند، به دست آورند.

آنها می‌خواهند قلوب کسانی را که ریشه در ایمان و باور به ادامه و استمرار خود ندارند و عشق به آخرت در وجودشان موج نمی‌زند، به وسوسه‌های زودگذر خود متمایل نمایند و در واقع قلوب آدمی در کشاکش دو مبدأ میل قرار گرفته است: میل به ادامه و استمرار خویش و آخرت و میل به وسوسه‌های محدود در هفتاد سال عمر انسان در دنیا.

انبیا و اوصیا و اولیای الهی میل به استمرار و شیاطین انس و جن میل به وسوسه‌های محدود مدیریت و سرپرستی می‌کنند. پیوسته شیاطین بر آن هستند که از طریق شنیدن و به هم‌راه دل‌سپردن به آن، مخاطب را موافق و متمایل به خود سازند. از همین‌رو، اگر کسی به سخن دیگری با نظر هم‌راهی و موافقت گوش کند، به آن «صغو» و «إصغاء» می‌گویند. مقوله «اصغاء» نرم‌افزار و مغزافزار مباحث ارتباطات و رسانه‌ها و تبلیغات است. از همین رو امام جواد (علیه السلام) فرموده‌اند:

مَنْ أَصْغَىٰ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْتَقِ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ؛<sup>۸</sup>

کسی که گوش جان به سخنان گوینده‌ای بسپارد، در واقع او را بندگی و اطاعت کرده است و حال اگر از جانب خداوند سخن گوید و مطالب الهی بر زبان راند، همانا خداوند را بندگی کرده و اگر از زبان ابلیس اشراق و سرشار شود و سخن‌گوی او گردد، به‌درستی که او را بندگی و اطاعت کرده است.

بنابراین، آدمی پس از «اصغاء» به مراحل بعدی که همان «ارضاء» و «اقتراف و ارتکاب» است، تن خواهد داد. همان‌گونه که در آیه مورد بحث خواندیم: ﴿وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيُقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾<sup>۹</sup>

این‌گونه فرآیند اصغاء، ارضاء و اقترب با هم پیوسته و یک‌پارچه شکل می‌گیرند، عمل می‌کنند

بی‌تردید آرمان‌ها قدرت شگرفی در عرصه زندگی انسان دارند؛ استعدادهای آدمی را می‌پرورند و او را تربیت می‌کنند. پیوسته شیعه در کوه‌سار آرمان‌های بلند، به جریان رشد و بالندگی و پرورش خود، ادامه داده است.

و از هم نمی‌گسلند، در قلوب انسان‌ها چنگ می‌اندازد و آنها را درگیر می‌سازد و در نهایت به رفتار و اطاعت تبدیل می‌گردانند.  
در قرآن آمده است:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾<sup>۱۱</sup>

و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشیید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد.

از هم‌نشینی و مجالست کسانی نهی می‌کند که آیات خدا را انکار و استهزا می‌نمایند؛ ﴿فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ﴾ و در ادامه می‌فرماید: ﴿حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾؛ اگر هم‌نشینی و مجالست ننمایید، آنان به سخنان دیگری خواهند پرداخت. این آیه به خوبی می‌نماید که اصرار و ادامه در کفرگویی و استهزای ایشان تابع نشستن شما در مجالس و دل‌سپردن به سخنان آنان است. همین نشستن‌ها و گوش جان سپردن‌ها، شما را مثل و همانند آنان می‌سازد؛ ﴿إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾، و در ردیف نفاق و کفر می‌نشانند ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾.

در طول تاریخ بستر جهل آدمی میدان تاخت و تاز شیاطین بوده و او را در ایستگاه خودمحوری و خودپرستی بازیچه خویش ساخته و از بهره‌ها و هدایت‌های آسمانی محروم کرده است. از همین رو، نوعاً به مدل‌های حکومت آسمانی و الهی از طریق انبیا و اوصیا تن نداده و به بافته‌های اومانیستی خودپرستانه سر سپرده است. بدین‌سان مبدأ میل انسان‌ها با فرآیند اصغاء، ارضاء و اقتراف رقم خورده و مدیریت و سرپرستی شده، به گونه‌ای که از تنگ‌ترین و دیکتاتوری‌ترین الگوهای حکومتی مدیریتی تا گشاده‌ترین و لیبرالی‌ترین الگوهای حکومتی و مدیریتی را تجربه نموده و محک زده است و این انسان چموش و خسته آماده می‌شود تا از این پس گوش جان خود را از ناطق ابلیسی برهاند و به ناطق الهی بسپارد و مبدأ میل خویش را با آسمانیان بی‌اغازد و از زمینیان و خودمحوران به خدامحوران و از خودپرستان به خدایپرستان بپیوندد. همان‌گونه که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند، دنیا پس از چموشی‌ها و روگردانی‌های خود به ما رو می‌کند، همانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خویش.<sup>۱۱</sup>

از این رو، به دولت کریمه و شاخص‌های آن می‌اندیشد و دل می‌سپارد و رغبت و شوق به آن را فریاد می‌زند و حضور امام مهربان و شفیق را حس می‌کند و با پاهای خسته و رنجور خویش ندای او را لیبیک می‌گوید و آماده می‌گردد. این سرآغاز بلوغ اوست که از جلوه‌های لطف او حکایت می‌کند؛ چراکه:

رغبت ما از تقاضای تو است  
جذبۀ حق است هر جا رهرو است<sup>۱۲</sup>

## ب) شکایت اجتماعی

انسان تا زمانی که از وضعیت موجود ناراضی نباشد و بلکه شیفته آن باشد، هیچ‌گونه تغییر و تحویل و حرکتی به سوی وضعیت مطلوب نخواهد کرد و این خود نشان از عدم بلوغ و رشد اوست. اگر جامعه‌ای به بلوغ برسد، به هیچ‌وجه به وضعیت موجود قانع نخواهد بود و شاکي از آن، برای تحقق وضعیت مطلوب به تلاش و تکاپو می‌افتد.

از این رو، جوامع بشری پس از گذر از گردنه‌های سخت و رنجور و تجربه تمامی مدل‌های حکومت بشری، از خود و بافته‌های خود خسته می‌شوند، به آسمان رو می‌کنند و چشم امید می‌بندند و دست شکایت به سوی هستی‌آفرین می‌برند و تصرّح به درگاه خداوند می‌نمایند.

این گونه زمینه‌های اضطراب به هستی‌آفرین و حجت او در خلوت‌گاه دل‌های انسان فراهم می‌شود و جوانه‌های آن سر می‌کشد و یک‌پارچه زبان شکایت به درگاه آفریدگان می‌برند و از دردها و رنج‌های خود گزارش می‌کنند و از فقد نبی و غیبت ولی شکایت می‌نمایند. این همه در سایه درک افتقار و اضطراب به حجت و در صورتی است که با تمام وجود، حس نیاز به حجت خدا و ولی خدا را فریاد می‌زنند.

## ج) استعانت اجتماعی

زمانی که انسان افتقار خود را درک کرد و دریافت که بافته‌هایش کارساز و چاره‌ساز نیست، رو به آسمان می‌کند و جویای سبب متصل بین زمین و آسمان می‌گردد و فریاد «أین السبب المتصل بین الأرض و السماء»<sup>۱۳</sup> را طنین می‌اندازد. آن‌گاه بلوغ خواستن در او جوانه می‌زند و این همان توانستن است و به پای خود ایستادن؛ چرا که خواستن، توانستن است و به پا ایستادن؛ ﴿يَقُومُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۱۴</sup> از این رو، دعا و خواستن از هست‌آفرین و کسی که پیوسته تدبیر هستی در دست اوست، معرفت‌های عمیقی به همراه می‌آورد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. اظهار میل به دولت کریمه از درگاه الهی؛

۲. شکایت از وضعیت موجود به درگاه الهی؛

۳. استعانت و درخواست فتح و گشایش سریع از خداوند متعال.

از همین رو، خود دعا، نماد بلوغ اجتماعی می‌شود. وقتی جوامع بشری به منجی و موعود میل بیابند و از وضعیت موجود شکایت کنند و درخواست و استعانت به درگاه او نمایند، حکایت از آن دارد که به بلوغ اجتماعی بار یافته‌اند و از دام خودمحوری و خودپرستی به نعمت خدامحوری و خدایپرستی نایل گشته‌اند. دعا مخ و مغزافزار عبودیت است؛ «الدعاء مخ العبادة»<sup>۱۵</sup> عبودیت که غایت آفرینش و نهایت و قله رشد و بلوغ انسان‌هاست، با مغزافزار دعا شکل می‌یابد و تجلی می‌نماید. از این رو، دعا نماد عبودیت و نماد بلوغ است.

از همین رو، حضرت در توقیع شریفشان به اسحاق بن یعقوب می‌فرمایند:

فأغلقوا أبواب السؤال عما لا يعينكم ولا تتكلفوا على ما قد

### کفیتیم و اکثرُوا الدَّعاء بتعجیل الفرج فَإِنَّ ذَکَ فرجکم؛<sup>۱۶</sup>

درهای سؤال را بر آنچه برای شما سودی ندارد و آن را از شما نخواستہ‌اند، ببندید و برای تعجیل در امر ظهور و فرج ما بسیار دعا کنید که فرج شما در همین دعا کردن است.

چه زیبا ما را رهنمود می‌بخشند و از یمین و یسار زدن‌ها و سؤال‌های بیهوده و بی‌ثمر و رهن می‌رهانند و به مسیر اصلی که رشد و بلوغ را به همراه دارد، هدایت می‌کنند. این گونه است که دعا از جمله وظایف کانونی، مغزافزار عبودیت و نماد بلوغ بشری به شمار می‌رود و به آن سفارش جدی می‌شود؛ چراکه بشر به این بلوغ رسیده است که:

تَمَدَّحْتَ بِالْغِنَاءِ عَنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ أَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ، وَ نَسَبْتَهُمْ إِلَى الْفَقْرِ وَ هُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَيْكَ، فَمَنْ حَاوَلَ سَدَّ خَلَّتَهُ مِنْ عِنْدِكَ، وَ رَامَ صَرْفَ الْفَقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بَكَ، فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِي مَظَانِّهَا، وَ أَتَى طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهٍهَا. وَ مَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْبَحِهَا دُونَكَ، فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحَرَمَانِ، وَ اسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ قُوتَ الْإِحْسَانِ؛<sup>۱۷</sup>

خداوند! تو وجود خود را به بی‌نیازی از همه خلق ستوده‌ای و تو، به بی‌نیازی از ایشان شایسته‌ای و ایشان را به نیازمندی و فقر نسبت داده‌ای و در واقع آنها سزاوار چنین نسبتی هستند. از این جهت، هر کس رفع نیاز خود را از جانب تو بخواهد و برگرداندن فقر را از خویش به وسیله تو طلب کند، حقا که حاجتش را در جایگاه اصلی خود خواسته و به دنبال مطلبش از راه صحیح برآمده و هر که در نیاز خود به یکی از آفریدگان تو رو کند، یا او را به جای تو وسیله برآمدن حاجت قرار دهد، بی‌شک خود را در معرض نومیدی آورده و از جانب تو سزاوار محرومیت از احسان گشته است.

قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾<sup>۱۸</sup>

بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.

معلوم می‌شود آن چه که به انسان در پیشگاه خداوند ارزش می‌بخشد، توجه به پرودگار و دعا و بندگی به درگاه اوست. به همین دلیل، از ادامه آیه این چنین به دست می‌آید که: شما در گذشته، خدا و پیامبران و آیاتش را تکذیب کردید و اگر به سوی دعا و بندگی خدا نشتابید، هیچ ارج و مقامی نزد او نخواهید داشت، و نتیجه تکذیبتان دامن‌گیرتان خواهد شد.

بنابراین، زمانی انسان از گرفتاری‌هایی که از لوازم تکذیب حق و بریدن از خداپرستی و پیوستن به خودپرستی است، رها می‌شود که به خودپرستی پشت کند و به خدا و دعا و بندگی او رو آورد تا مورد عنایت و توجهش قرار گیرد و ارزش بیابد. البته روزی چنین خواهد شد، هم‌چنان که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

لَتَعَطِّفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا؛<sup>۱۹</sup>

دنیا پس از چموشی‌های خود به ما رو می‌کند، همانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خویش.

آری، حضرت می‌فرماید این دنیا پس از سرکشی، به ما روی می‌کند؛ چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود، مهربان گردد.

بنابراین، بشر پس از تجربه‌های گران و سنگین و خستگی‌های پیایی و تکرارهای کور خودمحورانه، رو به درگاه آفریدگار می‌کند و در همین جهت، به راه و «سبیل‌الله» و «صراط» و «وجه» و «باب‌الله» رو می‌کند؛ هم‌چنان که فرموده‌اند:

وقتی جوامع بشری به منجی و موعود میل بیابند و از وضعیت موجود شکایت کنند و درخواست و استعانت به درگاه او نمایند، حکایت از آن دارد که به بلوغ اجتماعی بار یافته‌اند و از دام خودمحوری و خودپرستی به نعمت خدامحوری و خداپرستی نایل گشته‌اند.

**السلام عليك يا سبيل الله الذي من سلك غير هلك؛<sup>۲۰</sup>**  
سلام بر آن راه الهی که سلوک بر غیر آن با هلاکت همراه است (یعنی سلام بر تنها راه).

**أین باب الله الذي يؤتی، أین وجهه الله الذي إليه يتوجه الأولیاء؛<sup>۲۱</sup>**  
کجاست آن باب الهی که از آن درگاه وارد می شوند. کجاست آن وجه الهی که دوستان خدا به سوی او روی می آورند.

**أنتم الصراط الأقوم؛<sup>۲۲</sup>**  
شما پید آن راه پایدار و استوار.

از همین رو، ما در جهت گیری (توجهنا) و همراهی (و استشفعنا) و اتخاذ وسیله به سوی خداوند (و توسلنا بک إلى الله)، فقط به شما خاندان پاکان هستی روی می آوریم.  
این گونه است که با رشته اتصال شما پاکان هستی ما در دعا، نماز، روزه، استغفار و سایر اعمال خویش از افتادن در خطا مصون و محفوظ می مانیم و دچار اشتباه نمی شویم؛ «و عصمتنا بکم لدعائنا و صلاتنا و استغفارنا و سائر اعمالنا.»<sup>۲۳</sup>

این مهر بی کران شماست که می خواهید ما با کثرت و فراوانی دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند، از خودمحوری به خداآوری رو کنیم و با تضرع، به درگاهش فرج را به آغوش کشیم؛ چراکه گستره معرفتی دعا به وسعت مخ و مغزافزار عبودیت است که فلسفه خلقت به شمار می رود؛ هم چنان که می خوانیم:

**و إليك منتهى الرغبة في الدعاء؛<sup>۲۴</sup>**

غایت آرزمانی در دعا به سوی توست (تو خود سرانجام دعا هستی).

بنابراین، ما با دعای برای فرج، تو را و عبودیت تو را می خواهیم تا این که با تحقق فرج به آستانه فلسفه فرج و عبودیت الهی بار یابیم؛ **﴿بِعِبْدُونِي لَا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲۵</sup>**

شاخص های بلوغ اجتماعی وقتی معنا می یابند و کارآمد و اثربخش خواهند بود که در بستر جمعی و عمومی و اجتماعی تجلی یابند، هم چنان که در توقیع شریف حضرت به شیخ مفید آمده است:

**و لو أن أشیاعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا فما يحسننا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه و لانوثره منهم.<sup>۲۶</sup>**

اگر شیعیان ما که خداوند آنها را به طاعت و بندگی خویش موفق بدارد، در وفای به عهد و پیمان الهی اتفاق و اتحاد می داشتند و آن را محترم می شمردند، سعادت دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی افتاد و هر چه زودتر به سعادت دیدار ما نایل می شدند، در صورتی که بر اساس معرفت واقعی و راست گویی و صداقت آنها به ما باشد...

بر این اساس، آن چه سعادت لقاء و مشاهده و ظهورش را به تعجیل و تأخیر می انجامد، بود و نبود اجتماع قلبی مردم است که بر معرفت و صداقت ایشان مبتنی است.

در این صورت، آن چه مهم می نماید دست یافتن به بلوغ اجتماعی و شاخص های آن است. در این زمینه، ما ناچار از مهندسی بلوغ اجتماعی هستیم، تا زمینه های ظهور «آن موفور السرور» را تمهید و هموار سازیم. این مهم میسر نگردد، مگر آن که طلایه داران این ساحت و فقه های عظیم الشان به این عرصه درآیند و زمام قلوب و اندیشه جامعه را به دست گیرند و با این سکان داری خویش آنان را به ساحل رشد و بلوغ و بالندگی رهنمون شوند. همان گونه که امام هادی علیه السلام فرموده اند:

**لولا من یبقى بعد غیبة قائمنا من العلماء الداعین إلیه و الدالین علیه و الدالین عن دینه بحجج الله و المنقذین لضعفاء عباد الله من شبک ابلیس و مردته و من فضاخ النواصب لما بقی أحد إلا ارتد عن دین الله و لکنهم الذین یمسکون أئمة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکانها أولئک هم الفضلون عند الله عزوجل؛<sup>۲۷</sup>**

اگر در روزگار غیبت قائم علیه السلام عالمانی نبودند که ظهور و فرج او را یاد کنند و مردم را به سوی او راه نمایند و از دین او، با استدلال های محکم، به دفاع برخیزند و کسانی را که ایمان سستی دارند، از تور ابلیس و پیروانش و از شکار ناصیان و دشمنان اهل بیت: رهایی بخشند، هیچ کس باقی نمی ماند، مگر آن که راه ارتداد پیش می گرفت، ولی آنان زمام دل های شیعیان را در دست می گیرند؛ چونان ناخدای کشتی، سکان کشتی را. اینان نزد خداوند عزوجل افضل و برترین مردم هستند.

بدین سان جامعه به فرهیختگان و اندیشه ورزان فقیه و فقهی نیازمند است که این گونه مسئولیت بلوغ جامعه را بر دوش کشند و با وظایف چهارگانه: دعوت، دلالت، ذب و دفاع و انقاذ و نجات، از حریم دین و امامت حراست و پاس داری نمایند.

**یکم. دعوت:** در عصر غیبت کانون فعالیت های فرهنگی و دینی عالمان فرهیخته و فقه های عظیم الشان، گلواژه انتظار است. محور توسعه فرهنگی و فرهنگ سازی آنان دعوت به دین قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و فرهنگ انتظار است. بنابراین، اساس کار عالمان دینی در عصر غیبت مدیریت ذهن ها و اراده ها و جهت دهی مردمان به سوی خلیفه خدا و حجت اوست؛ زیرا:

**من أراد الله بدأ بکم و من و حده قبل منکم و من قصده توجه بکم؛<sup>۲۸</sup>**

آن که خدا را اراده کند، از شما می آغازد و هر که آهنگ آموزه های توحیدی نماید، از شما می جوید و هر که خداجو باشد، باید به شما رو کند و توجه نماید.

**دوم. دلالت:** عالمان دین، افزون بر دعوت، به دلالت و رهنمایی نیز دست می یازند؛ یعنی علاوه بر اندیشه و فکر مهدی باوران با قلب و دل

آنان نیز سر و کار دارند و ارتباط برقرار می‌سازند. پیوسته آن عالمان، به سه حیطة شناختی، عاطفی و رفتاری مهدی‌باوران عنایت دارند، تا در هنگامه‌های هجوم شهوات و شبهات به کام زهرآگین شیاطین فرو نغلتند. آنان به فراخور توان افراد و اقدار عقول ایشان هم‌زبانی و هم‌نوایی کرده و چراغ راه آنها می‌گردند و رشته‌های قلوب مردم را به عشق امام گره می‌زنند و با ارائه نظام‌های مورد نیاز و راه کارهای وحیانی، مدیریت دینی امت را رهنمون می‌شوند.

**سوم. ذبّ و دفاع:** عالمان در عصر غیبت، گذشته از وظایف دعوت، دلالت به حجت خدا، از مرزهای دین امام خویش دفاع و مرزبانی می‌کنند تا از گزند فتنه‌ها و شبهات پیاپی محفوظ بمانند و خارهای دشمنان در باور مهدی‌باوران خراشی نیفکند و با حضور زنده و فعال خود در عرصه‌ها و لایه‌های زمان و آشنایی با زبان زمان خویش، عالم به زمان باشند و امواج فتنه‌ها را رصد کنند و چاره‌ها اندیشند.

**چهارم. انقاذ و نجات:** جوامع بشری به میزان فاصله‌ای که از فرهنگ وحیانی پیدا می‌کنند، به قعر مشکلات و فتنه‌های خطرناکی فرو می‌غلطند و در امواج تبعات آن دست و پا می‌زنند. عالمان دینی، پیوسته فریادرس آنان بوده و به نجات و انقاذ آنان می‌شتابند و شیاطین را به خشم می‌آورند. از همین رو، هرگاه عالمی از جهان رخت بر می‌بندد، بزم سرور و شادمانی شیاطین برپا می‌شود.

### چالش‌های عصر غیبت

ناکامی بشر از نابالغی او سرچشمه می‌گیرد و از آن جایی که «**لَمْ یُمِثِّلْ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِي**» دستور رسول خدا را درباره‌ی جانشینانش، یکی پس از دیگری پیروی نکردند، بلکه «**وَالْأُمَّةُ مُصَرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ**» و امت بر دشمنی با آنان پافشاری ورزیدند. و «**مَجْتَمَعَةٌ عَلَى قَطِيعَةٍ رَحِمِهِ وَ إِقْصَاءُ وَلَدِهِ**» بر قطع رحم او و دور کردن مقام و منزلت فرزندانیش یک‌پارچه شدند.

با این نابالغی، محرومیت و ناکامی خود را رقم زدند و در غربت عصر غیبت هبوط کردند. از این رو، با غیبت آن عَصْرِ لَطِيفِ آسمانی، «فترت» و فاصله‌ای از حجت الهی به وجود آمد. این «فترت» به دنبال خود «حیرت» زایی خواهد داشت و مردم را در گرداب سرگردانی‌ها به بازی خواهد گرفت و تا سرحدّ تهاجم «فتنه»‌ها خواهد کشاند، به گونه‌ای که انبوه فتنه‌ها او را به حصار خود در خواهد آورد و به بند خواهد کشید و تا او را به تاریکی‌ها و شب دیجور «یأس» ننشاند، آرام نگیرد.

با نگاهی گذرا به مجموع روایات، چالش‌های چهارگانه «فترت»، «حیرت»، «فتنه» و «یأس» را در عصر غیبت می‌توان به تأمل و دقت کشانید. از این رو عالمان دینی بر اساس راهبردهای چهارگانه‌ای که در عصر غیبت فراسویشان است، به مصاف چالش‌های چهارگانه عصر غیبت می‌روند تا از این معبر، به سوی مهندسی بلوغ اجتماعی راه بگشایند.

عالمان در عصر غیبت با «دعوت» خویش به مصاف «فترت» می‌روند و در حدّ و اندازه خود آن را پوشش می‌دهند و با «دلالت» خویش به مصاف «حیرت»‌ها می‌روند و حیرت‌زدایی می‌کنند و با «ذبّ و دفاع» به مصاف «فتنه»‌ها می‌روند و گره‌های کور آن را از ذهن، دل و دست و پای مردم می‌گشایند تا امواج طوفان فتنه‌ها ایشان را در شهوات و شبهات فرو نغلتند، و با «انقاذ و نجات» خویش به مصاف «یأس» می‌روند تا آنها را از قعر هلاکت برهانند.

بدین سان، نظام راه‌بردی عالمان دینی در عصر غیبت بر اساس فقه آنان شکل می‌گیرد و ماجرای فقه و تفقه را می‌توان از بار مفهومی این کلیدواژه دریافت که به معنای «فهم، دقت و تأمل» است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

**إِنَّا وَاللَّهِ لَأَنْتَعِدُ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهًا حَتَّى يُلْحِنَ لَهُ، فَيَعْرِفُ الْحَنَ ۙ<sup>۲۹</sup>**

به خدا سوگند کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا این که به رمز، سخنی به او گفته شود و آن رمز را دریابد.

در عصر غیبت کانون فعالیت‌های فرهنگی و دینی عالمان فرهیخته و فقهای عظیم‌الشان، کل‌واژه انتظار است. محور توسعه فرهنگی و فرهنگ‌سازی آنان دعوت به دین قائم آل محمد<sup>ع</sup> و فرهنگ انتظار است.

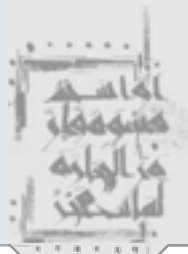
فقیهان با ظرفیت‌ها و ظرفیت‌ها، راهبردهای فرهنگی را در رگه‌ها و لایه‌های جامعه به جریان می‌اندازند تا در مصاف با چالش‌های یاد شده به مهندسی بلوغ اجتماعی بشتابند و به این‌گونه، بسترها و زمینه‌های ظهور را فراهم سازند.

از این رو، تمامی تلاش‌های عالمان دینی رنگ و بوی تمهید و زمینه‌سازی دارد و بر آن هستند که آستانه درک و بلوغ آنان را در پیرامون اضطرار به حجت بالا ببرند. این آرمان پیوسته فقها از جمله معمار

بزرگ و سترگ نظام جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام راحل؛ بوده است، تا این‌که با ایجاد نظام اسلامی بسترهای فعال و بالنده رشد و بلوغ اجتماعی را در گستره جهانی فراهم سازند و با توجه به آرمان‌های پیوسته بشر (السلام عليك ايها المقدم المأمول) جوانه شاخص‌های بلوغ اجتماعی (رغبت، شکایت و استعانت اجتماعی) را نظاره نمایند و نجوای «أمن يجيب المضطر إذا دعاه و يكشف السوء» و «أين بقية الله التي لاتخلو من العثرة الهادية» را زمزمه کنند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۲، روایت ششم.
۲. همان.
۳. همان، باب کراهية التوقيت، ص ۱۹۴، روایت هفتم.
۴. جلال‌الدین محمد بن محمد مولوی، مثنوی، دفتر اول.
۵. همان.
۶. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.
۷. سوره انعام، آیات ۱۱۲ - ۱۱۳.
۸. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۴.
۹. سوره انعام، آیه ۱۱۳.
۱۰. سوره نساء، آیه ۱۴۰ و آیه ۶۸ سوره انعام با اندکی تفاوت.
۱۱. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۲۰۹.
۱۲. مثنوی، دفتر پنجم.
۱۳. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.
۱۴. سوره حدید، آیه ۲۵.
۱۵. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰.
۱۶. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۶.
۱۷. صحیفه سجاده، دعای ۱۳.
۱۸. سوره فرقان، آیه ۷۷.
۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.
۲۰. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.
۲۱. همان، دعای ندبه.
۲۲. همان، زیارت جامعه کبیره.
۲۳. المزار الکبیر، ص ۵۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۶.
۲۴. مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ رجب.
۲۵. سوره نور، آیه ۵۵.
۲۶. طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۸، چاپ بیروت.
۲۷. همان، ص ۹.
۲۸. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.
۲۹. نعمانی، الغیبه، باب ۱۰، ص ۱۹۸، روایت دوم.



# ملحمة منار و محمد دریا

مصطفی صادقی

## چکیده

کتاب‌های فتن و ملاحم از جمله منابع مهم درباره مهدویت به شمار می‌روند. تاب الملاحم نوشته احمد بن منادی از محدثان اهل سنت، از آن شمار کتاب‌هاست. این مقاله به بررسی و نقد این کتاب می‌پردازد که در قرن سوم تألیف شده است. از آن‌جا که از منابع مهم ابن منادی در این کتاب، کتابی با عنوان ملحمة دانیال بوده، آن کتاب نیز معرفی و نقد می‌شود. ملحمة دانیال را از پیامبران بنی اسرائیل می‌دانند، اما مطالب آن و اعتبار اصل کتاب تأمل‌پذیر است و نیاز به بررسی دارد.

در مورد کتاب ابن منادی نیز با توجه به دربرداشتن مطالبی، گاه بدون سند و گاه منحصر به فرد، نمی‌توان چندان ادعای اعتبار و قوت کرد. تحقیق و نشر این کتاب برعهده شیعیان بوده، اما مؤلف آن بنا به قرائنی که در این مقاله مطرح می‌شود، از رجال اهل سنت است.

## واژگان کلیدی

ملاحم، ابن منادی، دانیال، آخرالزمان، علائم ظهور.



## مقدمه

ملاحم‌نگاری یا پیش‌گویی حوادث مهم، پیشینه‌ای به قدمت ادیان الهی دارد و در روایات اسلامی عنوان «ملاحم و فتن» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. محدثان و مؤلفان مسلمان از قدیم به این دو عنوان توجه داشته‌اند و به صورت‌های مختلف، به آن پرداخته‌اند. برخی ذیل کتاب‌های روایی خود، باب یا فصلی را به یکی از این عناوین اختصاص داده‌اند و برخی کتاب‌های مستقلی در این زمینه تألیف نموده‌اند.<sup>۱</sup>

مؤلفان شیعه غالباً از عنوان «ملاحم» استفاده کرده و حوادث آخرالزمان و نشانه‌های ظهور را در کتاب‌هایی با عنوان «الملاحم» آورده‌اند. در فهرست‌های نجاشی و شیخ طوسی بیش از بیست کتاب ملاحم نام برده شده که تنها در دو مورد تعبیر «الفتن» وجود دارد: یکی الفت و الملاحم جعفر بن محمد فزاری و دیگری الفت حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی<sup>۲</sup> که نجاشی پس از معرفی این کتاب توضیح می‌دهد مقصود همان ملاحم است. به نظر می‌رسد، عنوان «فتن» در میان اهل سنت و عنوان «ملاحم» در میان مؤلفان شیعه خصوصیتی داشته که در انتخاب نام کتاب به آن توجه کرده‌اند. این خصوصیت را می‌توان ناشی از اختلاف دیدگاه شیعه و اهل سنت درباره نظام حاکم دانست؛ زیرا بیشتر قیام‌ها که علیه دستگاه خلافت شیعیان (به معنای عام)، صورت پذیرفته، از دیدگاه اهل سنت فتنه به شمار می‌آید.

از آن‌چه گفته شد، در میان عناوین کتاب‌ها دو استثنا به چشم می‌خورد: یکی کتاب سید بن طاووس مشهور به ملاحم که نام اصلی

آن التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن است<sup>۳</sup> و دیگری کتاب ملاحم ابن منادی نام دارد. اما توجیه این نام‌گذاری روشن است؛ زیرا کتاب سید، بر سه کتاب فتن از اهل سنت به نام‌های الفت ابن حماد، الفت سلیلی و الفت زکریا بن یحیی مشتمل است. از این رو، نام مجموعه را به روش آنان گزیده است. ابن منادی نیز با توجه به آن که شیعه نیست و شاید به دلیل تأثیرپذیری از کتاب ملاحم دانیال، کتاب خود را به روش معمول شیعیان نام‌گذاری کرده است.

از سوی دیگر، کلمه ملاحم، جمع «ملحّمه» است و از دو ریشه گرفته می‌شود، گرچه بازگشت هر دو ریشه به یک اصل است: یکی چسبندگی و دیگری گوشت. اگر از ریشه اول گرفته شود، به معنای سختی نبرد است که در آن جنگ‌جویان به هم‌دیگر گلاویز می‌شوند و اگر از ریشه دوم گرفته شود به معنای قتل‌گاه است، کنایه از این که گوشت بدن انسان‌ها در آن می‌ریزد. در هر صورت مراد از ملحّمه در این‌جا، حوادث و جنگ‌های خونی است که در آینده رخ می‌دهد.<sup>۴</sup> بنابراین، ممکن است انتخاب نام ملاحم برای کتب شیعه در مقابل فتن، اشاره به فتنه نبودن ایستادگی در مقابل حاکمان غاصب و ظالم باشد که در آن، انسان‌های مبارز کشته می‌شوند.

آن‌چه در پی می‌آید، معرفی و نقد دو کتاب ملاحم است: یکی ملاحم ابن منادی و دیگری کتاب دانیال یا ملحّمه دانیال که از منابع مهم ابن منادی در کتاب ملاحم به شمار می‌رود.

## درباره ابن منادی

ابوالحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبيدالله بن ابي داوود بغدادی معروف به ابن المنادی (۳۳۶-۲۵۶ قمری) از محدثان مشهور اهل سنت به شمار می‌رود. پدر بزرگش ابوجعفر محمد بن عبيدالله نیز با همین شهرت (ابن منادی) از رجال مشهور حدیث است. ابن عماد، جعفر بن محمد بن جعفر بن ابي داوود، عبيدالله را صاحب لقب «منادی» می‌داند.<sup>۵</sup> بنابراین، جعفر دوم را در نسب ابن منادی افزوده و عبيدالله را همان ابوداود دانسته است. اما سخن وی درباره صاحب لقب منادی درست نیست؛ زیرا جد مؤلف نیز با همین عنوان شهرت دارد و باید این لقب را مربوط به اجداد بالاتر وی دانست. سمعی ذیل عنوان منادی، یکی از صاحبان آن را محمد بن عبيدالله می‌داند و در نتیجه این لقب مربوط به محمد، پدر بزرگ مؤلف کتاب ملاحم است. وی همچنین گفته است منادی لقب کسی است که اشیاء را برای فروختن یا پیدا کردن صاحبش جار می‌زند.<sup>۶</sup>

خطیب بغدادی، ابوالحسن بن منادی را با اوصافی چون ثقة، امین، راست‌گو و پرهیزکار ستوده و گروهی از استادان حدیثی وی را نام برده است که از آن جمله می‌توان به پدر بزرگش محمد و ابوداود سجستانی صاحب سنن اشاره کرد. وی همچنین داستانی نقل کرده که نشان دهنده شدت توجه ابن منادی به صداقت راویان است:

ابوالحسن بن صلت گوید: وقتی برای شنیدن حدیث نزد ابن منادی می‌رفتیم، پیش از ورود، تعداد کسانی را که قرار بود از درس او استفاده کنیم، اعلام می‌کردیم. یک روز دو نفر به ما اضافه شدند و ما آنها را به حساب نیاوردیم. وقتی وارد شدیم و استاد متوجه این موضوع شد، از نقل حدیث خودداری کرد. تصور کردیم برای او کاری پیش آمده است، اما وقتی از علت سؤال کردیم گفت: کسی که در بیان تعداد افراد صداقت ندارد، در موضوعات مهم‌تر (مانند حدیث) هم امانت‌دار نخواهد بود.

خطیب می‌افزاید که ابن منادی در امور دینی خشک و سخت‌گیر بود و به جهت اخلاق تندى که داشت، روایات بسیاری از او به جا نمانده است.<sup>۷</sup> با این همه، در منابع رجالى اهل سنت از او با عظمت یاد شده<sup>۸</sup> و در کتب روایی آنان، احادیث فراوانی از او وجود دارد. وی به علم رجال هم آشنا بوده و در موارد فراوانی از جرح و تعدیل راویان، سخن او نقل شده است. کتب رجالى شیعه از ابن منادی یاد نکرده‌اند و توثیق یا تضعیف درباره وی به چشم نمی‌خورد.

ابن ندیم، ابوالحسن بن منادی را اهل رصافه بغداد و غالب آثار وی را در زمینه علوم قرآنی یاد کرده و نوشته است:

در علوم گوناگون بیش از ۱۲۰ اثر بر جای گذاشت.<sup>۹</sup> تعداد آثار وی را تا چهارصد عدد هم نوشته‌اند.<sup>۱۰</sup> اما امروزه جز کتاب الملاحم او در دسترس نیست. کتاب متشابه القرآن نیز تنها نسخه خطی از آثار بازمانده وی معرفی شده است.<sup>۱۱</sup>

## کتاب ملاحم

چنان که گفته شد، بر خلاف شیوه غالب محدثان اهل سنت که در موضوع پیش‌گویی‌ها از عنوان فتن استفاده می‌کنند، کتاب ابن منادی با عنوان الملاحم شهرت دارد. اما روشن نیست که این نام را خود او برگزیده باشد. مهم‌تر این که چنین اثری در فهرست‌های کهن و حتی متأخر به احمد بن منادی نسبت داده نشده است. گویا ابن بطریق، عالم شیعی قرن ششم، اولین کسی باشد که از این کتاب نام برده است. سید بن طاووس می‌گوید:

یکی از علمای شیعه کتابی با عنوان کشف المخفی فی مناقب المهدي نوشته و در آن ۱۲۰ روایت درباره مهدی از طریق اهل سنت آورده که از آن میان، ۴۳ حدیث از کتاب ملاحم ابن منادی است.<sup>۱۲</sup>

به نظر می‌رسد، عنوان «فتن» در میان اهل سنت و عنوان «ملاحم» در میان مؤلفان شیعه خصوصیتی داشته که در انتخاب نام کتاب به آن توجه کرده‌اند. ابوالحسن احمد بن جعفر بن محمد بن عبيدالله بن ابي داوود بغدادی معروف به ابن المنادی (۳۳۶-۲۵۶ قمری) از محدثان مشهور اهل سنت به شمار می‌رود.

ابن طاووس از مؤلف این کتاب نامی نبرده، اما به اعتقاد برخی این کتاب (کشف المخفی) از ابن بطریق (م ۶۰۰ قمری) است که روایات مهدویت را از ابن منادی از طریق مسند ابن حنبل آورده است.<sup>۱۳</sup> وی در کتاب العمدہ روایتی از ملاحم ابن منادی نقل می‌کند<sup>۱۴</sup> که در ملاحم موجود نیست. از این‌جا می‌توان احتمال داد که آن‌چه امروز به عنوان ملاحم ابن منادی موجود است، نسخه اصلی آن نیست.

در هر حال، با توجه به حنبلی بودن ابن منادی،<sup>۱۵</sup> بیان روایات مهدویت از زبان وی جالب توجه است. آن‌گونه که از مقدمه کتاب برمی‌آید، مؤلف آن را برای شخصی نوشته که از سختی‌های روزگار گله‌گزاری کرده و خوف آن می‌رفته که از مقام رضا و تسلیم فاصله بگیرد.

ابن منادی کتاب خود را به خوبی فصل‌بندی کرده و هر قسمت را به روشنی از بخش دیگر جدا نموده است. کتاب ملاحم از ۴۷ باب به ترتیب در موضوعات زیر تشکیل شده است: ابتدا پس از اشاره به آیاتی از قرآن درباره حوادث آینده، روایتی را از امام صادق (ع) ذکر می‌کند که در آن، سؤالات «فیهس» یهودی از رسول خدا (ص) و پاسخ آن حضرت درباره تاریخ پادشاهان گذشته آورده شده است. باب چهارم به پیش‌گویی‌های «سطیح» کاهن و ابواب پنجم و ششم به کتاب دانیال اختصاص دارد که به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. ابواب بعدی شامل احادیثی درباره حوادث و فتنه‌های پس از پیامبر است. از باب یازدهم به علائم آخرالزمان پرداخته شده، به گونه‌ای که در برخی از ابواب فقط به چند روایت کوتاه اشاره شده است. ذکر دجال، سفیانی، فتح قسطنطنیه، جنگ با ترک و بربر، مکان‌های امن، شورش زنگیان بصره و فتنه بغداد از جمله این روایات است. آن‌گاه دو باب (۲۲ و ۲۴) را به مهدی (ع) اختصاص داده و روایتی درباره فاطمی بودن آن حضرت نقل کرده است. پس از آن در باب‌های ۲۵-۳۴ به نشانه‌های ظهور پرداخته و به تفصیل از دجال سخن گفته است. مؤلف در بخشی از باب ۲۵، داستانی را از مقابله حسنی و سفیانی ذکر کرده که گویا تصور وی از برخی احادیث اهل سنت است. این داستان که به بیان مؤلف و بدون سند آورده شده، بر خلاف روایات مشهوری می‌نماید که سفیانی را مقابل مهدی (ع) می‌داند. به نظر می‌رسد، در اعتقاد ابن منادی، حسنی یکی از مهدی‌هاست؛ زیرا گاه تعبیر «مهدی حسنی» و گاه «مهدی حسینی» را به کار می‌برد. این مطلب از داستان پیروزی حسنی بر سفیانی و به خصوص از عنوانی که به باب ۳۵ داده، کاملاً آشکار است. در باب ۳۵ به نقل روایات مشهور «اثنی عشر ائمة خلیفة» از زبان رسول الله (ص) می‌پردازد و عنوان آن را «خلفای پس از حسنی» قرار می‌دهد. بنابراین، احمد بن منادی هم مانند دیگر دوستان سنی‌اش نتوانسته مفهوم و مصداق دوازده جانشینی را که پیامبر فرموده، درک کند. به همین دلیل، در ادامه همان باب می‌نویسد:

هیچ‌یک از استادان ما زمان خلافت این دوازده نفر قریبی را

نمی‌دانند، اما از کتاب دانیال استفاده می‌کنیم که اینان پس از مرگ مهدی به حکومت خواهند رسید.<sup>۱۶</sup>

در ادامه ابواب، به نشانه‌هایی دیگر از قبیل دابه، یاجوج و مأجوج، طلوع خورشید از مغرب و قحطانی پرداخته شده است. مصحح کتاب نوشته که ابن منادی کتابش را به سه بخش (الفتن، الملاحم و الزیادات فی الفتن و الملاحم) تقسیم کرده است.<sup>۱۷</sup>

از این کتاب تنها یک نسخه باقی مانده که به سال ۱۲۷۰ قمری بازمی‌گردد.<sup>۱۸</sup>

### اعتبار کتاب

ملاحم ابن منادی با روی کردی غیرشیعی نوشته شده و راویان آن از راویان اهل سنت هستند. حتی در مواردی از کتاب مانند باب‌های چهارم و پنجم، تمامی روایات موقوف است و سند آن به معصوم نمی‌رسد. طبیعی است چنین روایاتی که از صحابه یا تابعین نقل شده و فقط سخن آنان را بیان می‌کند، در میان محدثان شیعه اعتباری ندارد. یکی از ملاک‌های تشخیص اعتبار کتاب، نقل دیگران از آن است. با آن‌که محدثان اهل سنت و گاه شیعه از ابن منادی فراوان یاد کرده و احادیث او را در کتب خود آورده‌اند، به ندرت از کتاب ملاحم او نام برده‌اند. حتی سید بن طاووس که از چنین کتاب‌هایی نقل می‌کرده، این کتاب را در اختیار داشته و از آن حدیثی نقل نکرده است.<sup>۱۹</sup> دیگر عالمان متقدم شیعه نیز از این کتاب روایت نکرده‌اند. در مجموع باید گفت آن‌چه از احادیث این کتاب در منابع دیگر موجود است و قرینه بر صحت آن وجود دارد، پذیرفتنی است و منفردات آن که غالب روایات این کتاب را تشکیل می‌دهند، محل بررسی و تأمل است.

ابن منادی روایات را به سند خود از راویان متعدد نقل کرده و از منابع خود مگر کتاب دانیال نام نبرده است. از آن‌جا که کتاب دانیال از مهم‌ترین منابع ابن منادی به شمار می‌رود، در این‌جا به تفصیل درباره آن سخن می‌گوییم.

### کتاب (ملحمه) دانیال

آن‌چه با عنوان کتاب دانیال شناخته شده و شهرت دارد، بخشی از عهد عتیق است. اما در منابع اسلامی گاه از کتابی سخن گفته می‌شود که درباره علوم غریبه مانند رمل و نجوم و پیش‌گویی‌هایی درباره آینده است و این مطالب غیر از آن می‌نماید که در تورات وجود دارد. به هر حال، نمی‌توان ارتباط آن دو را با هم انکار نمود؛ زیرا آن‌چه در منابع اسلامی درباره آینده جهان و نشانه‌هایی از آخرالزمان آمده، در بخش آخر کتاب دانیال عهد قدیم نیز اشاره‌ای بدان شده است.

تمام کسانی که از کتاب دانیال نقل کرده‌اند، آن را به دانیال نبی منسوب می‌دانند. بنابراین، تشابه اسمی یا انتساب به شخصی هم‌نام آن پیامبر در میان نیست. از این رو، نگاهی گذرا به زندگی نویسنده کتاب

می‌اندازیم: ۲۰

حضرت دانیال <sup>۲۱</sup>، علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل به شمار می‌رود که در قرن ششم پیش از میلاد می‌زیسته است. بنا به روایت کتاب مقدس و منابع تاریخی، نبوکد نصر (بختنصر)، پادشاه بابل، عده بسیاری از مردم مصر و فلسطین را به اسارت کشید که دانیال از جمله آنان بود. <sup>۲۲</sup> او خواب‌های پادشاه را تعبیر کرد و نزد او مقام یافت تا آن‌جا که دشمنان بر او حسد بردند و درباره‌اش سخن‌چینی کردند و بدین سبب، دانیال گرفتار زندان شد. حتی پادشاه درندگانی را به چاه یا گودالی فرستاد که او در آن زندانی بود، اما آن درندگان به دانیال آسیبی نرساندند. <sup>۲۳</sup> شیخ صدوق روایت می‌کند که این پیامبر نود سال در دست نبوکد نصر اسیر بود و چون در رؤیا دید که از سوی آسمان فرشتگانی به زمین می‌آیند و در چاهی می‌روند که او زندانی است، از کرده خویش پشیمان شد و او را آزاد کرد و ضمن عذرخواهی، امر قضاوت را به او سپرد. <sup>۲۴</sup>

پس از اسلام و هنگام فتح ایران که ابوموسی اشعری از منطقه شوش گذر می‌کرد، به جسدی دست یافت که وقتی از آن پرسید، گفتند دانیال نبی است که هرگاه قحطی شود، اهل بابل به آن توسل می‌جویند تا باران ببارد. ابوموسی خبر کشف این جسد را به خلیفه وقت نوشت و عمر دستور داد آن را کفن و دفن کنند. <sup>۲۵</sup> بنا به گزارش ابن‌اعثم، خلیفه از صحابه استمداد کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها کسی بود که از دانیال آگاهی داشت و عمر را در این موضوع راهنمایی کرد و فرمود آب نهر را بر قبر او جریان دهند تا دشمنانش به قبر دست نیابند. <sup>۲۶</sup>

### پیشینه

در منابع اسلامی که از کتاب دانیال نام برده می‌شود، منبع و مصدري برای آن ارائه نشده است. گفته می‌شود کتاب دانیال را همراه با جسد او در شوش یافته‌اند.

مطرف بن مالک قشیری گوید:

همراه ابوموسی اشعری در فتح شوشتر حضور داشتم، وقتی جسد دانیال را یافتیم، بسته‌هایی هم در کنار آن بود که در یکی از آنها کتاب دانیال وجود داشت و آن را به شخصی مسیحی فروختیم. <sup>۲۷</sup>

هم‌چنین از مطرف بن عبدالله گزارش شده که گفت:

در سفری که به بیت‌المقدس رفته بودیم، کعب‌الاحبار را دیدیم که در میان جمعی ایستاده و بزرگ یهودیان درباره علت اسلام آوردنش از او می‌پرسد. کعب از ما خواست پاسخ او را بدهیم. شخصی از میان جمع ما که بهترین ما به شمار می‌رفت، کتابی را به گروه ارائه کرد که آنان را تحت تأثیر قرار داد و باعث اسلام آوردنشان شد. او گفت این کتاب دانیال است که در روز فتح شوش به بیست درهم خریده است.

این دو خبر ممکن است این تصور را ایجاد کنند که کتاب دانیال در زمان کشف جسد او یعنی حدود سال ۲۱ هجری پیدا شده است، اما روایاتی نشان می‌دهند کتاب دانیال پیش از آن هم شهرت داشته و افرادی آن را در اختیار داشته‌اند. بر اساس برخی اخبار شیعی، ابوبکر و عمر با اطلاع از این کتاب دریافته‌اند که حکومت پیامبر اسلام چاودانی خواهد شد. از این‌رو، به او پیوستند. <sup>۲۸</sup>

در خبر دیگری به نقل از جریر بن عبدالله بجلی آمده است:

رسول خدا مرا نزد ذوالکلاع فرستاد. هنگام برگشت از مأموریتیم به راهبی برخورد کردم و از رسول‌الله صلی الله علیه و آله با او سخن گفتم. وی گفت: پیامبر شما هم‌کنون از دنیا رفت. گفتم از کجا می‌دانی؟ گفت در کتاب دانیال می‌نگریستم، دیدم کسی که اوصاف پیامبر شما را دارد، در این زمان از دنیا می‌رود. جریر می‌گوید وقتی به مدینه بازگشتم، مطلب را درست یافتم. <sup>۲۹</sup>

به این ترتیب، اگر گزارش کشف جسد دانیال و کتاب او را در عهد خلیفه دوم بپذیریم، خواهیم

بر خلاف شیوه غالب محدثان اهل سنت که در موضوع پیش‌گویی‌ها از عنوان فتن استفاده می‌کنند، کتاب ابن‌منادی با عنوان م‌حلا‌ما شهرت دارد. با توجه به جنبلی بودن ابن‌منادی، <sup>۱۵</sup> بیان روایات مهدویت از زبان وی جالب توجه است.

گفت آن چه در کنار جسد یافت شده، نسخه‌ای از کتاب دانیال بوده و این بدان معنا نیست که کتاب، پیش از آن در دسترس نبوده است. ابن طاووس تصریح می‌کند که یهودیان آن را در اختیار داشته‌اند.<sup>۳۰</sup> او همچنین می‌گوید نسخه‌ای از کتاب دانیال را یافته، اما بیان نمی‌کند که آن را از کجا و با چه مدرک و سندی به دست آورده و راویان آن چه کسانی هستند. بنابراین، روشن نیست که اصل این کتاب از کجا آمده است. همچنین نمی‌توان این کتاب را همان جزئی که در کتاب مقدس آمده بدانیم؛ زیرا مطالبی که از آن نقل می‌شود، با آن چه در کتاب مقدس آمده متفاوت است.

علاوه بر جایگاهی که این کتاب نزد یهود و مسیحیت دارد و چنان که گفته شده، مسیحیان نشانه‌هایی برای تولد حضرت عیسی علیه السلام از آن کتاب در دست داشته‌اند،<sup>۳۱</sup> در منابع اسلامی نیز مطالبی به کتاب دانیال نسبت داده می‌شود که روایات آن بررسی شدنی است. البته اصل این آگاهی‌ها نیز از منابع غیراسلامی سرچشمه می‌گیرد. گفته شده شخصی در زمان خلیفه دوم از کتاب دانیال مطالبی بیان می‌کرد که چون به گوش خلیفه رسید، او را منع کرد و با اشاره به آیه «أحسن القصص»<sup>۳۲</sup> در قرآن گفت: آیا داستانی بهتر از آن چه قرآن می‌گوید، یافت می‌شود؟<sup>۳۳</sup>

هنگامی که طبری خبر استمداد عمرو بن سعید والی اموی مدینه از عبدالله بن عمرو بن عاص را در موضوع ابن زبیر نقل می‌کند، می‌نویسد: عبدالله مدتی که در مصر بوده، از کتاب‌های دانیال آگاهی پیدا کرده بود و به همین دلیل، قریش او را عالم می‌شمرد.<sup>۳۴</sup> اطلاع ولید بن یزید خلیفه اموی از سلطنت آینده بنی‌عباس به وسیله کتاب دانیال نمونه دیگری از این مطلب است.<sup>۳۵</sup> در برخی کتب شیعه روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام وجود دارد که امام به نقل از کتاب دانیال، احکام نجومی روزهایی از ماه محرم را بیان می‌کند.<sup>۳۶</sup> مهم‌ترین اخباری که از کتاب دانیال نقل می‌شود، درباره احوال آخرالزمان یا حکومت مهدی علیه السلام است.<sup>۳۷</sup> در این میان، کهن‌ترین منبعی که بیشترین مطالب را درباره کتاب دانیال دربردارد، کتاب ملاحم ابن منادی است. در ادامه در این موضوع بیشتر سخن خواهیم گفت.

## مطالب کتاب

آن چه امروزه شهرت دارد و مکرر چاپ شده، کتاب تعبیر خواب دانیال است که همراه تعبیرهای ابن سیرین و گاه تعبیرهای منسوب به امام ششم منتشر می‌شود. اما آن چه با عنوان ملاحم دانیال امروزه در برخی کتاب‌خانه‌های معتبر می‌توان یافت (تا آن جا که نگارنده جست‌وجو کرده)، دو نسخه زیر است:

۱. **ملحمة دانیال** که جزوهای کوچک است و چند دهه قبل توسط چاپ‌خانه حیدریه نجف اشرف به صورت سنگی منتشر شده و روی آن چنین نوشته است: «ملحمة دانیال المنسوبة الى دانیال النبی علیه السلام».

این نسخه شناسه دیگری ندارد و در آن نامی از مؤلف یا تنظیم کننده نیست. در ابتدای این کتاب چنین آمده است: دانیال، این مطالب را از کتاب‌هایی که آدم علیه السلام در غار به ودیعه نهاده بود، نقل کرده است. این کتاب در صندوقی بوده که قفل آن سالی یکبار در روز عاشورا باز می‌شده است.

مطالب این نسخه درباره ماه‌های سال و پیش‌گویی‌های نجومی است و این که اگر فلان ماه چه خصوصیتی داشته باشد چه اتفاقاتی رخ خواهد داد. مثلاً در صفحه پنجم می‌خوانیم:

قال دانیال إن دخلت السنة يوم الأحد كان مولدها الأسد...

و در صفحه ۲۲:

قال دانیال إن ولدت السنة بالمیزان و الزهرة لها من النواحي القبلية و أكثر بلاد الغرب فتشدر رياح السموم و يكثر الخسف و الزلازل.

۲. «ملهمه»! دانیال<sup>۳۸</sup> که به علامه مجلسی منسوب است و سال‌ها قبل توسط کتاب‌فروشی اسلامیة تهران به صورت سنگی چاپ شده است. مطالب این جزوه چیزی جز کتاب تفلیسی نیست که از آن نام خواهیم برد؛ زیرا اولاً علامه مجلسی چنین کتابی نداشته و در بحارالانوار یا الذریعة یا کتب دیگر که از ملحمة دانیال نام برده شده، سخنی از این تألیف نیست؛ ثانیاً فقط بر روی جلد از علامه مجلسی نام برده شده و در اثنای کتاب نامی از مؤلف وجود ندارد، بلکه در حاشیه صفحه نوشته است: «به قولی مؤلف نجیب‌الدین اصفهانی است»؛ ثالثاً در مقدمه این نسخه همان کلماتی که آقابزرگ از مقدمه نسخه تفلیسی یاد کرده، آمده است.<sup>۳۹</sup>

بررسی بیشتر نشان می‌دهد که علت انتساب این کتاب به علامه مجلسی آن است که در حاشیه یکی از چاپ‌های کتاب اختیارات علامه مجلسی، که در موضوع نجوم نوشته شده،<sup>۴۰</sup> کتابی با عنوان اصول ملحمة آمده است که در آخر کتاب از حاشیه به متن منتقل شده و بعدها به اعتبار کتاب اختیارات، به مرحوم مجلسی نسبت داده شده است. با مراجعه به این نسخه، این نکته هم روشن می‌شود که ملحمة دانیال بر خلاف تصویری که از نام آن می‌شود، در موضوع نجوم است و ارتباطی به پیش‌گویی یا ملاحم آخرالزمان ندارد.

از سوی دیگر، فهرست‌نویسان کهن، نامی از کتاب دانیال نمی‌برند. ابن ندیم تنها از کتاب دانیالی که جزء تورات است، نام برده<sup>۴۱</sup> و از کتاب دانیالی که در منابع اسلامی آمده و از آن روایت می‌کنند، نامی نمی‌برد. فهرست‌نویسان متأخر مانند حاجی خلیفه و آقابزرگ از کتابی با عنوان ملحمة دانیال نام می‌برند که تألیف کمال‌الدین ابراهیم بن حبیش تفلیسی (۶۲۹ قمری) پزشک و منجم است.<sup>۴۲</sup> این قدیمی‌ترین کتابی است که به طور مشخص به دانیال نبی نسبت داده می‌شود و مطالب آن درباره نجوم است.

در منابع کهن و معتبر شیعه مانند کتب اربعه یا مؤلفات بزرگان شیعه مانند شیخ مفید، از این کتاب و مطالب آن سخنی به چشم نمی‌خورد و آنچه هست، درباره سده‌های متأخر است. ابن طاووس (م ۶۶۴ قمری) در *کشف المحجّه* می‌نویسد: به کتاب دانیال دست یافتیم که خلاصه کتاب ملاحم است و آن اکنون نزد ماست.<sup>۴۳</sup> از عبارت سید استفاده می‌شود که دست کم خلاصه‌ای از کتاب دانیال نزد وی وجود داشته است. افندی صاحب *ریاض العلماء* در مطالبی که خطاب به استادش علامه مجلسی نوشته و در خاتمه *بحار الأنوار* آمده، می‌نویسد: از جمله کتاب‌هایی که خوب است به *بحار الأنوار* ملحق شود، کتاب ملاحم دانیال است که سید بن طاووس در *کشف المحجّه* گفته آن را خلاصه کرده یا در کتاب‌خانه‌اش دارد. سپس افندی می‌افزاید که این از جمله کتبی است که من برای شما (مجلسی) خریده‌ام.<sup>۴۴</sup> با این حال گویا مرحوم مجلسی به این گونه کتب چندان اعتمادی نداشته که از آنها نقل نکرده است. وی پس از نقل روایتی درباره نجوم که گفته شده امام صادق علیه السلام از کتاب دانیال نقل کرده، می‌نویسد: در بعضی از کتاب‌های کهن مطالب و اخباری طولانی در موضوع ملاحم و احکام نجوم یافتیم که به دلیل عدم اعتماد بر اسناد، آنها را نقل نمی‌کنم، هر چند این اخبار از امام صادق علیه السلام یا دانیال روایت شده است.<sup>۴۵</sup> آقا بزرگ هم به نقل از مجلسی می‌نویسد: کتاب دانیال به امام صادق علیه السلام مشهور است، با وجود این من اعتماد چندانی به آن ندارم.<sup>۴۶</sup>

غالباً هر کتابی پیشینه‌ای دارد که سند اعتبار آن بوده و اهمیت کتاب وابسته به آن سابقه است. این که روایت‌گران آن در طول قرن‌ها چه کسانی بوده‌اند و یا نویسندگان از کجا مطالب آن را نقل کرده‌اند، نکاتی مهم درباره یک کتاب یا نوشته است. ابن منادی درباره مصدر خود نسبت به این کتاب می‌نویسد: این کتاب از بزرگان اهل کتاب شنیده شده و ایشان آن را جز به افراد مورد اعتماد نمی‌داده‌اند؛ چون پیش‌گویی‌های مهمی در آن وجود دارد. اما این نویسنده که گفتیم قدیمی‌ترین راوی تفصیلی اخبار ملاحم از دانیال است، هیچ‌گونه سند معتبر یا مصدر و پیشینه‌ای برای گفته‌های خود بیان نمی‌کند. مهم‌ترین بخشی که ابن منادی از کتاب دانیال نقل می‌کند، روایتی ۳۶ صفحه‌ای است که وی سند آن را این گونه ذکر می‌کند: به من خبر داد ابوسلیمان عبدالله بن جریر جوالیقی و گفت: مردی از اهل کتاب که معروف به جمع‌آوری ملاحم است، به او خبر داده است.<sup>۴۷</sup> این تمامی سندی است که ابن منادی درباره خبری مفصل از کتاب دانیال ارائه می‌کند.

نیز هیچ دلیلی بر صحت و استناد کتاب ملحمه (یا ملهمه!) دانیال وجود ندارد، بلکه در آن مطالبی آمده که نشان می‌دهد انتساب آن به دانیال نبی درست نیست. در نسخه چاپ نجف به این چند کلمه بسنده شده که «*ملحمة دانیال من الکتب الجلیلة الصادقه*» در پشت برگه اول هم از سید نعمت‌الله جزایری این چنین نقل شده که: این نشانه‌هایی است که خداوند برای پیامبرش دانیال بیان کرده و ما آن را تجربه کرده و درست یافته‌ایم و این خود دلیل بر صحت مطالب آن است. در میان کتاب هم تعبیراتی به کار رفته که انتساب آن با چنین اسناد و مدارکی به دانیال (شش قرن پیش از میلاد) کاملاً غیر علمی است.

بنابر آنچه گفته شد، مطالبی که ابن منادی در کتاب خود به نقل از دانیال نبی آورده و آن را وحی الهی معرفی می‌کند،<sup>۴۸</sup> علاوه بر نداشتن منبع و سندی اعتنا و اعتمادپذیر، مطالبی داستان‌گونه است که گویا قصه‌پردازان قرون اولیه آن را ساخته و پرداخته و نام کتاب دانیال بر آن نهاده‌اند.

در بغداد مردی بود که به «دانیالی» شهرت داشت و مدعی بود که کتاب‌های قدیمی دارد. او آن کتاب‌ها را به دانیال پیامبر نسبت می‌داد. دانیالی کتاب‌هایی شبیه خط کهنه می‌نوشت و در آنها با رموز و اشارات نام افراد را با آنچه به آن امید داشتند، می‌آورد و در بین درباریان موقعیتی پیدا کرده بود. مورخان نمونه‌ای از حيله‌های او را به منظور وزارت رسیدن یکی از دوستانش گزارش کرده‌اند.<sup>۴۹</sup>

به نظر می‌رسد، در اعتقاد ابن منادی، حسنی یکی از مهدی‌هاست؛ زیرا گاه تعبیر «مهدی حسنی» و گاه «مهدی حسینی» را به کار می‌برد. ملاحم ابن منادی با روی‌کردی غیرشیعی نوشته شده و راویان آن از راویان اهل سنت هستند.

## ابن منادی و کتاب دانیال

مطالب موجود در نسخه ملحمه دانیال، هیچ شباهتی به آن چه ابن منادی در کتابش نقل کرده، ندارد. ابن منادی دو فصل از کتاب خود را (بیش از پنجاه صفحه) به موضوع کتاب دانیال اختصاص داده است؛ ابتدا درباره اعتبار کتاب دانیال و سپس پیش‌گویی‌های آن درباره نشانه‌های آخرالزمان و مهدی عجل الله تعالی فرجه له سخن می‌گوید. اخباری که وی در موضوع اهمیت و اعتبار کتاب دانیال ذکر کرده، از صحابه یا تابعین است و در این میان کعب‌الاحبار جایگاه ویژه‌ای دارد. در منابع دیگر هم وقتی از کتاب دانیال سخن در میان است، نام کعب بیش از دیگران به چشم می‌خورد. روشن نیست این همه نام بردن از کعب در این موضوع بر اعتبار کتاب دانیال می‌افزاید، یا از آن می‌کاهد. چون کعب‌الاحبار (نامش کعب بن مائع، اهل یمن و از قبیله حمیر) در زمان پیامبر موقعیتی نداشته، بلکه در عهد خلیفه دوم اسلام آورده و به مدینه آمده و در نزد خلیفه دوم جایگاه عظیمی یافته است. به گفته ابن ابی‌الحدید، کعب از امیرمؤمنان علیه السلام روی گردان بوده و آن حضرت او را دروغ‌گو می‌خوانده است.<sup>۵۰</sup> کعب‌الاحبار قرن‌ها مورد وثوق و اطمینان مسلمانان بوده و نقل‌هایش کتاب‌های تفسیری و تاریخی را پر کرده است. با وجود این،

امروزه حتی عالمان اهل سنت نیز درباره گفته‌های او تردید دارند. کعب از کسانی به شمار می‌رود که به وارد کردن اخبار یهود (اسرائیلیات) در اسلام شهرت دارد. نمونه‌ای از این مطلب را طبری در موضوع خلقت خورشید و ماه آورده و نوشته است: ابن عباس از گفته کعب خشمگین شد و سه مرتبه گفت: «کعب دروغ گفته است...». این مطلب از یهودیان است که او می‌خواهد در اسلام وارد کند.<sup>۵۱</sup>

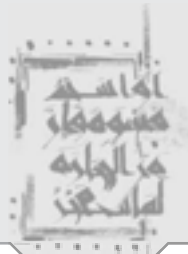
در بخش دیگری که ابن منادی، مؤلف حنبلی الملاحم، از کتاب دانیال آورده، با اشاره به خلافت معتمد عباسی و حاکمان پس از او، به تفصیل درباره ظهور سفیانی که نامش را عنبسه بن هند دانسته و مقابله او با حسنی، سخن گفته شده است. مطالبی که در این‌جا درباره سفیانی و حسنی بیان شده، در روایات شیعه و حتی در منابع عامه به ندرت یافت می‌شود و یا اصلاً وجود ندارد. سید بن طاووس هم بنا به شیوه معمول خود به خصوص در کتاب ملاحم (التشریف بالمنن) که از منابع عامه فراوان نقل می‌کند، مطالبی از کتاب دانیال گزارش کرده است. در کتاب عقد الدرر نیز که مؤلف آن (سلمی شافعی)، تقریباً معاصر سید به شمار می‌رود، مطالبی منسوب به این کتاب وجود دارد.

## فهرست منابع :

- قرآن کریم؛  
کتاب مقدس؛  
اخبار الدولة العباسية؛ مؤلف مجهول قرن سوم؛ تحقیق عبد العزيز الدوري و عبد الجبار المطليبي بيروت: دارالطبعة، ١٣٩١ق؛  
الاقبال؛  
الانساب، عبدالكريم بن محمد السمعاني، بيروت: دارالجنان، ١٤٠٨؛  
انساب الاشراف؛ احمد بن يحيى البلاذري (م ٢٧٩)، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي؛ بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق؛  
بحار الأنوار؛ علامه محمدباقر مجلسي، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤٠٣ ق؛  
البدء والتاريخ؛ مطهر بن طاهر المقدسي؛ بيروت: دار صادر، ١٩٠٣ م؛  
تاريخ الطبري (تاريخ الأمم و الملوك) محمد بن جرير طبري (م ٢١٠)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم؛ بيروت: دارالتراث العربي، بی تا؛  
تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادی، (م ٤٦٢)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧؛  
التشريف بالمنن (الملاحم)؛ سيد بن طاووس، تحقيق مؤسسه صاحب الامر، اصفهان، گلپهنا، ١٤١٦.  
الخرائج و الجرائح، قطب راوندي، قم، مدرسه امام مهدي؛  
الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزگ تهراني (م ١٣٨٩)، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٣؛  
رجال النجاشي، تحقيق النائيني، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٨؛  
سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبي (م ٧٤٨)، تحقيق شعيب الاناؤوط، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣؛  
شذرات الذهب، ابن عماد الحنبلي، بيروت: دار ابن كثير، ١٤٠٦؛  
شرح نهج البلاغه، عبد الحميد ابن أبي الحديد (م ٦٥٤)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨؛  
طبقات المنابله، ابن أبي يعلى،  
الطرائف، سيد ابن طاووس، قم: بی نا، ١٣٩٩.  
العمدة، ابن بطريق، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٧.  
فتح الباری بشرح صحيح البخاری؛ احمد بن علي العسقلاني (م ٨٥٢)؛ تحقيق بن باز، بيروت: دارالفكر، ١٤١١ ق؛  
الفتوح، احمد بن اعثم، (م ٣١٤)، تحقيق علي شيري، بيروت، دار الاضواء، ١٤١١ق؛  
فتوح البلدان، احمد بن يحيى بلاذري (م ٢٧٩)، قاهره، مكتبة لجنة البيان العربي، ١٣٧٩؛  
الفهرست، ابن ندیم، محمد بن اسحاق (م ٣٨٥)، تحقيق رضا تجدد؛  
کتابخانه سيد ابن طاووس، اتان کولبرک، ترجمه قرائی / جعفریان، کتابخانه مرعشی، قم ١٣٧١.  
کشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون، مصطفى بن عبدالله حاجي خليفه (م ١٠٦٧)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٣؛  
کشف المحجبه، سيد بن طاووس، نجف، حيدريه، ١٣٧٥ق؛  
کمال الدين و تمام النعمه؛ ابوجعفر محمد بن علي ابن بابويه (شيخ صدوق، م ٢٨١) تحقيق علي اکبر غفاري قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٥ق؛  
مروج الذهب و معادن الجواهر؛ علي بن الحسين المسعودي ؛ تحقيق محمد محيي الدين ؛ بيروت: دارالفکر ١٤٠٩؛  
المصنف، ابن ابي شيبة (م ٢٣٥)، تحقيق سعيد محمد لحام، بيروت، دارالفکر، ١٤٠٩؛  
المصنف؛ عبدالرزاق بن همام صناعي (م ٢١١)؛ تحقيق اعظمي؛ بيروت: منشورات المجلس العلمي، ١٣٩٢ ق؛  
الملاحم، ابن المنادي احمد بن جعفر، تحقيق العقيلي قم: دارالسيده، ١٤١٨ ق.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. الفتن ابن حماد، الفتن ابوعمر و دانی، الفتن حنبل بن اسحاق، الفتن سلیلی، الفتن زکریا بن یحیی، الفتن ابونعیم اصفهانی و الفتن و الملاحم ابن کثیر (آخرین بخش از کتاب البداية والنهاية)، نمونه‌هایی از تألیفات مستقل اهل سنت در این موضوع است.
۲. رجال النجاشی، تحقیق نائینی، ج ۱، ص ۱۳۳ و ۳۰۳، انتشارات دارالاولیاء، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۳. نک: مقدمه این کتاب، چاپ مؤسسه صاحب‌الامر.
۴. نک: لسان العرب، ذیل ماده لحم.
۵. شذرات الذهب، ج ۴، ص ۱۹۷، انتشارات دار ابن کثیر، بیروت ۱۴۰۶ قمری.
۶. الانساب، ج ۵، ص ۳۸۵، انتشارات دارالجنان، بیروت ۱۴۰۸ قمری.
۷. تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۴، ص ۶۹، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ قمری.
۸. برای نمونه نک: محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارناؤوط، ج ۱۵، ص ۳۶۱، انتشارات مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ قمری.
۹. الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۴۱.
۱۰. طبقات الحنابل، ج ۲، ص ۷.
۱۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۹۴.
۱۲. الطوائف، ص ۱۷۹ - ۱۸۰، بی‌نا، قم ۱۳۹۹ قمری.
۱۳. اتان کولبرک، کتاب‌خانه ابن طاووس، ترجمه قوائی و جعفریان، ص ۲۵۵، انتشارات کتاب‌خانه مرعشی، قم ۱۳۷۱ شمسی.
۱۴. ص ۴۷۲، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۴۰۷ قمری.
۱۵. ابن ابی‌یعلی در طبقات الحنابل، ج ۲، ص ۶ و ۷، از ابن‌منادی یاد کرده است.
۱۶. الملاحم، تحقیق العقیلی، ص ۲۷۲، انتشارات دارالسیره، قم ۱۴۱۸ قمری.
۱۷. همان، ص ۱۱ (مقدمه).
۱۸. همان، ص ۱۲.
۱۹. نک: التشریف‌البلمن، تحقیق مؤسسه صاحب‌الامر، ص ۱۱۰ و ۳۷۳، انتشارات گلپار، اصفهان ۱۴۱۶ قمری و مقایسه کنید با ملاحم ابن‌منادی، ص ۱۴۹ و ۱۹۶.
۲۰. برای اطلاع بیشتر از زندگی دانیال نبی و رخدادهای عهد او، به کتاب مقدس یا منابع تاریخ اسلام رجوع کنید! دهخدا نیز آگاهی‌هایی سودمند ذیل این نام ارائه کرده است.
۲۱. در تورات، شهرت اصلی دانیال «بلطشصر» بیان شده است. (نک: کتاب دانیال) البته در همان‌جا از شخص دیگری نیز با عنوان «بلشصر» نام برده می‌شود که فرزند پادشاه زمان است. (نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۲۰۵، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ قمری)
۲۲. نک: علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی‌الدین، ج ۱، ص ۵۳۹، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۰۹ قمری.
۲۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۸۹ (بعدها این چاه با عنوان «جَبّ دانیال» شهرت یافته است. در این باره نک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۷)
۲۴. نک: علی بن بابویه، کمال‌الدین و تمام النعمه، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ص ۱۵۷، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۴۰۵ قمری؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۴.
۲۵. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۶۷، انتشارات مکتبه لجنة البیان العربی، قاهره ۱۳۷۹ قمری؛ عبدالرزاق، المصنف، تحقیق اعظمی، ج ۸، ص ۱۱۱، انتشارات مجلس‌العلمی، بیروت ۱۳۹۲ قمری؛ مطهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۸۷، انتشارات دار صادر، بیروت ۱۹۰۳ میلادی.
۲۶. احمد بن اعثم، الفتوح، تحقیق علی شیرازی، ج ۲، ص ۲۷۴، انتشارات دارالاولیاء، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۲۷. عبدالرزاق، المصنف، ج ۸، ص ۱۱۱؛ ابن ابی‌شبهه، المصنف، تحقیق سعید محمد لحم، ج ۸، ص ۳۱، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۰۹ قمری.
۲۸. کشف‌المحجّه، ص ۶۱، انتشارات حیدریه، نجف ۱۳۷۵ قمری؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۳۹۷، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۲۹. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۱۸، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم.
۳۰. کشف‌المحجّه، ص ۶۱.
۳۱. برای نمونه نک: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۹۶.
۳۲. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»؛ «ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.» (سوره یوسف، آیه ۳)
۳۳. احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۱۰، ص ۳۷۱، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۱۷ قمری؛ المصنف عبدالرزاق، ج ۶، ص ۱۱۴، برخی نهی عمر را در راستای سیاست «خَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» دانسته‌اند. (ابن‌منادی، الملاحم، پاورقی ص ۷۵)
۳۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۷۷.
۳۵. اخبار الدولة العباسیه، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، ص ۱۶۹.
۳۶. بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۳۳۱.
۳۷. برای نمونه نک: همان؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۴.
۳۸. مشخصات چاپ چنین است: سنگی، ۵۲ صفحه، انتشارات کتاب‌فروشی اسلامی، تهران. ضمناً «ملحمة» درست است، لیکن بر روی این کتاب و داخل آن «ملهمه» آمده است.
۳۹. نک: الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۰۱، انتشارات دارالاولیاء، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۴۰. این کتاب به صورت سنگی در سال ۱۳۵۷ قمری چاپ شده است.
۴۱. الفهرست، ص ۲۵.
۴۲. حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، ج ۲، ص ۱۸۱۸، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۳ قمری؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۰۱ و ۲۱۲.
۴۳. کشف‌المحجّه، ص ۶۱؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۳۹۷.
۴۴. همان، ج ۱۰۷ یا ۱۱۰، ص ۱۷۲؛ الذریعه، ج ۲۲، ص ۱۸۸.
۴۵. بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۳۳۱.
۴۶. الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۰۲.
۴۷. أخبرني ابوسليمان عبدالله بن جرير الجواليقي قال أخبرني رجل من أهل الكتاب موصوف بجمع الملاحم. (الملاحم، ص ۷۶)
۴۸. ... قال دانيال: إلى هذا القول انتهى وحى الله تعالى. (همان، ص ۱۱۰)
۴۹. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۶۶؛ الكامل، ج ۹، ص ۲۳۰.
۵۰. شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۷۷، انتشارات دار احیاء الکتب العربیه، بیروت ۱۳۷۸ قمری؛ درباره اعتراض ابوزر به کتب هم نک: همان، ج ۳، ص ۵۴.
۵۱. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۴۴ و ۵۱.



# شرح حال و پیشینه رجعت کنندگان در حکومت امام زمان (عج) علیه السلام

جواد جعفری



این مقاله نخست به اثبات اجمالی رجعت می‌پردازد، آن‌گاه روایاتی بررسی می‌شوند که ویژگی‌های رجعت‌کنندگان را بیان می‌کنند، سپس به نام و شرح حال بانوان رجعت‌کننده می‌پردازد که بیشترشان از دین و ولایت حمایت کرده‌اند و عمر خود را در حمایت از دین گذرانده‌اند و آن‌گاه به راه‌یافت‌ها و نتیجه‌گیری می‌پردازد که برای حضور در زمان ظهور، باید این صفات را در خود ایجاد کرد: ایمان خالص، معرفت به مقام اهل‌بیت، پذیرش ولایت، همرنگی و سنخیت یافتن با اهل‌بیت، تحمل رنج و مشقت در راه دین و تلاش و کوشش در راه اهل‌بیت.

واژگان کلیدی

اهل‌بیت، بانوان رجعت‌کننده، ویژگی‌های رجعت‌کنندگان.

## مقدمه

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّاهِبِينَ وَالصَّاهِبَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>

از دیرباز، زنان مؤمن و فداکار، در کنار مردان الهی، به مبارزه و ایثار پرداخته‌اند و برای یکتاپرستی آماده جهاد و شهادت بوده‌اند. قرآن کریم از برخی زنان بزرگ نام برده است؛ مانند آسیه همسر فرعون که با تحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها از دین الهی حمایت کرد و یا حضرت مریم علیها السلام که برای تبلیغ دین زحمت فراوانی کشید.

در تاریخ اسلام، زنان فداکار و بالیمان بسیاری وجود داشته که برای دین خدا تلاش کرده‌اند. حضرت خدیجه علیها السلام تمام دارایی خود را صرف اسلام کرد و از امتیازها و موقعیت‌های اجتماعی خود چشم پوشید. حضرت فاطمه علیها السلام در حمایت از ولایت، بسیار کوشید و با شهادت مظلومانه‌اش، چهره نفاق را آشکار کرد. حضرت زینب علیها السلام با تحمل سختی‌های بی‌شمار، پیام برادرش را به جهانیان رساند و از مظلومان دفاع کرد. زنان بسیاری نیز چون ام‌ایمن و نسیم، در جنگ‌ها همراه پیامبر بودند و مجروحان را درمان می‌کردند و در لحظات سخت جنگ، گرد پیامبر می‌گشتند و از او نگهداری می‌کردند.

## نقش زنان در دولت مهدوی

با توجه به تاریخ زرین فعالیت‌های بانوان در عرصه‌های گوناگون دینی، می‌توان گفت در حکومت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام، زنان مؤمن و متعهد، دارای جایگاه والایی هستند. در روایات آمده، شمار کسانی که هنگام آغاز قیام، در کنار حضرت جمع می‌شوند و در بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند، ۳۱۳ نفر است.<sup>۲</sup> در روایتی، جابر بن

یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

... و یجئ والله ثلاث مئة و بضعة عشر رجلاً فیهم خمسون امرئة یجتمعون همکة علی غیر میعاد؛<sup>۳</sup>  
به خدا قسم ۳۱۰ و اندی مرد می‌آیند که در بین آنها پنجاه زن وجود دارد و بدون وعده قبلی در مکه اجتماع می‌کنند.

در روایت دیگری که به نزول حضرت عیسی علیه السلام اشاره دارد، چنین آمده است:

ینزل عیسی بن مریم [علی] ثمان مئة رجل و أربع مئة امرئة  
أخیر من علی الأرض و أصلحاء من مضی؛<sup>۴</sup>

حضرت عیسی بن مریم، بر هشتصد مرد و چهارصد زن فرود می‌آید که بهترین مردم روی زمین و صالح‌ترین مردم گذشته‌اند.

این دو روایت نشان دهنده نقش پیشرو زنان است که چگونه در صدر تمام روی‌دادها حضور دارند.

حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

و تؤتون الحکمة فی زمانه حتّیٰ إنّ امرئة لتقضیٰ فی بیتها  
بکتاب الله تعالیٰ و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛<sup>۵</sup>

در زمان حضرت، حکمت بر مردم ارزانی می‌شود، حتی بانوان در منزل با کتاب الهی و سنت نبوی قضاوت می‌کنند.

این روایت نیز پیشرفت بانوان و بهره‌مندی آنها از علم و حکمت در حکومت مهدوی را نشان می‌دهد. البته اگر بانوان در جنگ رودررو نیز شرکت نکنند، در سازندگی و گسترش فرهنگ اسلامی و آموزش معارف و تبیین آن نقش اساسی خواهند داشت.<sup>۶</sup> توجه دختران و بانوان جامعه به حضور زنان در آغاز قیام و نقش پیشرو آنها، می‌تواند باعث بیداری، خودباوری، خودسازی و آمادگی آنان گردد.

## مفهوم رجعت

پدیده مهمی که در دوران ظهور اتفاق خواهد افتاد، حضور افرادی است که از دنیا رفته‌اند که به این پدیده رجعت گویند. رجعت در لغت به معنای بازگشت است. شیخ مفید نیز اصطلاح رجعت را چنین بیان می‌دارد:  
خداوند گروهی از مردگان را با همان شکل و بدن خود به دنیا بازمی‌گرداند.<sup>۷</sup>

## دلیل رجعت

رجعت، جزو باورهای مذهب تشیع است. قرآن کریم می‌فرماید:  
﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ قَوَّامًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾<sup>۸</sup>  
روزی که از هر ملتی فوجی - از آنان که آیات ما را تکذیب می‌کردند - گرد می‌آوریم و آنان را به صف برانند.

امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه می‌فرماید:  
این آیه مربوط به رجعت است (زیرا به بازگشت گروهی دلالت می‌کند). آیا خداوند در قیامت از هر امتی، گروهی را محشور می‌کند و بقیه را رها می‌سازد؟ آیه قیامت این است که می‌فرماید: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾؛ «و آنان را گرد آوردیم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم.»<sup>۹</sup>

این آیه به روشنی از وقوع چنین روزی می‌گوید؛ روزی که گروهی از مردم زنده می‌شوند و دوباره در دنیا حضور می‌یابند. آیات دیگری نیز بر این حقیقت دلالت می‌کند.<sup>۱۰</sup>  
روایات رجعت نیز در بحارالانوار<sup>۱۱</sup> آمده است. در روایتی آمده، مأمون از امام رضا (علیه السلام) پرسید: «نظر شما درباره رجعت چیست؟» امام پاسخ داد: «رجعت واقعیت دارد.»<sup>۱۲</sup>  
امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «از ما نیست کسی که به رجعت باور نداشته باشد.»<sup>۱۳</sup>  
در این جا درصدد اثبات رجعت نیستیم و تنها برای نمونه چند آیه و روایت را نقل کردیم.

## دو ویژگی رجعت

### الف) مراحل رجعت

رجعت از لحاظ زمانی به دو مرحله تقسیم می‌شود:  
مرحله نخست، که در اولین لحظات قیام و شاید کمی قبل اتفاق می‌افتد. در این مرحله، گروهی از یاران امام رجعت می‌کنند که تعدادی از آنها (اصحاب کهف) جزء ۳۱۳ یار امام هستند.<sup>۱۴</sup>  
مرحله دوم، که بعد از استقرار حکومت و گسترش عدالت است. در این مرحله، دو گروه رجعت می‌کنند.  
گروه اول، صالحانی‌اند که برای دیدن حکومت صالحان و بهره‌مندی از آن برمی‌گردند. گروه دوم، ستم‌کارانی‌اند که برای چشیدن خواری دنیا قبل از خواری آخرت، بازمی‌گردند.<sup>۱۵</sup>

### ب) گروه رجعت‌کنندگان

بر اساس روایات، رجعت امری عمومی نیست و در هر مرحله، تنها عده خاصی به دنیا برمی‌گردند.  
امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:  
رجعت عمومی نیست؛ مخصوص است و تنها مؤمنان و مشرکان خالص برمی‌گردند.<sup>۱۶</sup>

از دیرباز، زنان مؤمن و فداکار، در کنار مردان الهی، به مبارزه و ایثار پرداخته‌اند و برای یکتاپرستی آماده جهاد و شهادت بوده‌اند. با توجه به تاریخ زرین فعالیت‌های بانوان در عرصه‌های گوناگون دینی، می‌توان گفت در حکومت جهانی حضرت ولی عصر (علیه السلام) زنان مؤمن و متعهد، دارای جایگاه والایی هستند.

## هدف نوشته

از مطالب یاد شده معلوم گردید، گروهی از بانوان در دوران ظهور امام عصر علیه السلام به دنیا بازمی‌گردند و سعادت یاری امام را می‌یابند و از نعمت حضور امام و دولت صالحان بهره‌مند می‌شوند. هم‌چنین معلوم شد که رجعت عمومی نیست و همه افراد نمی‌توانند به دنیا بازگردند و تنها عده معدود و خاصی این توفیق را پیدا می‌کنند.

به همین دلیل در این نوشته ابتدا ویژگی‌ها و معیارهایی که سبب رجعت و بازگشت به دنیا در دوران ظهور می‌شود و در روایات به آنها پرداخته شده است بیان می‌گردد تا معلوم شود چه کسانی لیاقت و توانایی درک دولت پاکان را دارند. سپس به سرگذشت بانوانی که وعده برگشت آنها داده شده است می‌پردازیم تا با مرور بر حوادث دوران حیات آنان معلوم گردد تا چه میزان این معیارها در شخصیت آنها موجود و متبلور بوده است. و در پایان نتیجه می‌گیریم که هر کس آرزو دارد دولت اهل بیت عصمت را درک کند می‌تواند با ایجاد این ویژگی‌ها در منش و رفتار خویش، این سعادت را نصیب خود نماید زیرا چنان که گفتیم بازگشت به دنیا ملاک‌های ویژه‌ای دارد و هر کس دارای آن ویژگی‌ها باشد رجعت می‌کند و بازگشت به دنیا تنها مختص افراد نام برده شده نیست.

## فصل اول

### ویژگی‌های رجعت‌کنندگان در روایات

#### گفتار اول: روایات

۱. احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سمعت حمرا بن أعین و أبا الخطاب يحدثان جميعاً قبل أن يحدث أبو الخطاب ما أحدث أنهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول: ... و إن الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع إلا من محض الإيمان محضاً أو محض الشرك محضاً؛<sup>۱۷</sup>

امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: رجعت یا بازگشت به دنیا، عمومی نیست و ویژه افراد خاصی است و تنها کسانی برمی‌گردند که مؤمن مخلص یا مشرک محض هستند.

۲. محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن عبد الله بن المغيرة عن حماد بن عمار عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل عن قول الله عز وجل ﴿وَلَن يَفْعَلَنَّهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ تُتِمَّ﴾ فقال: يا جابر أتدري ما سبيل الله؟ قلت: لا والله إذا سمعت منك. فقال: القتل في سبيل علي عليه السلام و ذرئته؛ فمن قتل في ولايته قتل في سبيل الله و ليس أحد يؤمن بهذه الآية إلا وله قتلة و ميتة. إنه من قتل فينشر حتى يموت و من مات ينشر حتى يقتل؛<sup>۱۸</sup>

جابر از امام باقر عليه السلام در مورد آیه (و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید) سؤال کرد. امام فرمودند: جابر می‌دانی سبیل الله چیست؟ عرض کرد: خیر، مگر وقتی از شما بشنوم. امام فرمود: کشته شدن در راه حضرت علی عليه السلام و فرزندان؛ کسی که در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و کسی نیست که به این آیه ایمان آورد مگر این که برای او یک کشته شدن و یک مرگ طبیعی هست. به یقین هر کس کشته شود برانگیخته می‌شود تا به مرگ طبیعی از دنیا رود و هر که به مرگ طبیعی از دنیا رود برانگیخته می‌شود تا کشته شود.

۳. عند (ابوالفضل محمد بن عبد الله) قال حدثني علي بن الحسن المنقري الكوفي قال حدثني احمد بن زيد الدهان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش عن محمد بن خلف الطاطري عن زاذان عن سلمان قال قال لي رسول الله «إن الله تعالى لم يبعث نبياً ولا رسولا إلا جعل له إثني عشر نقيباً». فقلت يا رسول الله لقد عرفت هذا من أهل الكتابين. فقال: «يا سلمان فهل علمت من نقبائي الإثني عشر الذين اختارهم الله للأمة

(الإمامة) من بعدى. فقلت الله ورسوله أعلم فقال: «يا سلمان، خلقتني الله من صفوة نوره و دعاني فأطعته و خلق من نوري علياً و دعاه فأطاعه و خلق من (نوري و) نور علي فاطمة و دعاها فاطعته و خلق مني و من علي و فاطمة الحسن و دعاه فأطاعه و خلق مني و من علي و فاطمة الحسين و دعاه فأطاعه ثم سمنا بخمسة أسماء من أسمائه فالله المحمود و أنا محمد و الله العلي و هذا علي و الله الفاطر و هذه فاطمة و الله ذو الإحسان و هذا الحسن والله المحسن و هذا الحسين ثم خلق منا و من نور الحسين تسعة أمّة و دعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق (الله) سماء مبنية و أرضاً مدحية و لاملكاً و لابشراً و كنّا نوراً نستبح الله ثم نسمع له و نطيع.» فقلت يا رسول الله بأبي أنت و أمي فلمن (ما لمن) عرف هؤلاء؟ فقال: «من عرفهم حق معرفتهم و اقتدى بهم و والى وليهم و عادى عدوهم فهو والله منا يرد حيث نرد و يسكن حيث نسكن.» فقلت يا رسول الله و هل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم و أنسابهم؟ فقال: «لا» فقلت: يا رسول الله فأني لى بهم؟ و قد عرفت إلى الحسين. قال: «ثم سيد العابدین علی بن الحسین ثم ابنه محمد الباقر علم الأولین و الآخرين من النبیین والمرسلین ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم الغيظ صبراً في الله ثم ابنه علي بن موسى الرضا لأمر الله ثم ابنه محمد بن علي المختار لأمر الله ثم ابنه علي بن محمد الهادي إلى الله ثم ابنه الحسن بن علي الصامت الأمين لسر الله (على دين الله) ثم ابنه محمد بن الحسن المهدي القائم بأمر الله.» ثم قال سلمان فبكيت ثم قلت: يا رسول الله فأني لسلمان لإدراكهم؟ قال: «يا سلمان إنك ملركه (هم) و من كان مثلك و من تولاه هذه المعرفة (تولاهم حقيقة المعرفة) فشكرت الله و قلت و إني مؤجل إلى عهده (هم) فقرأ قوله تعالى ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْنَكَ عَبْدًا لَنَا أُولَى بِأَسْ شَدِيدِ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا \* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾» قال سلمان فاشتد بكائي و شوقي و قلت يا رسول الله أبعهد منك؟ فقال: «إي والله الذي أرسلني بالحق مني و من علي و فاطمة و الحسن و الحسين و التسعة و كل من هو منا و معنا و مضام (مظلوم) فينا إي والله و ليحضرن إيليس له و جنوده و كل من محض الإيمان محضاً و محض الكفر محضاً حتى يؤخذ له بالقصاص و الأوتار (والتارات) و لا يظلم ربك أحداً و ذلك تأويل هذه الآية ﴿وَنُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾»<sup>١</sup> قال فقلت من بين يديه و ما أبالي لقيت الموت أو لقيني؛<sup>٢</sup>

سلمان می گوید که پیامبر به من فرمود: «خدا پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که برای او دوازده وصی قرار داد.» عرض کردم: ای رسول خدا، من این مطلب را از یهودیان و مسیحیان شنیده‌ام. فرمودند: «آیا می‌دانی جانشینان دوازده گانه من که خداوند برای امت برگزیده، چه کسانی هستند؟» عرض کردم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: «ای سلمان، خدا مرا از نور برگزیده‌اش خلق کرد و مرا خواند و من پذیرفتم و از نور من علی را خلق کرد و او را خواند و او نیز اطاعت کرد و از نور (من و) علی، فاطمه را آفرید و او را خواند؛ فاطمه نیز اطاعت کرد و از من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را خواند؛ او نیز پذیرفت و از من و علی و فاطمه، حسین را آفرید و او را خواند؛ حسین نیز اطاعت کرد؛ سپس به پنج نام از نام‌های خویش، ما را نامید. پس خداوند محمود است و من محمد؛ و خداوند علی است و این هم علی؛ و خداوند فاطر است و این فاطمه؛ و خداوند دارای احسان است و این حسن؛ و خداوند محسن است و این حسین؛ سپس از ما و نور حسین، نه امام را آفرید و آنها را خواند؛ پس همه اطاعت کردند؛ قبل از آن که آسمان افراشته و زمین گسترده را بیافریند و آن‌گاه که نه ملکی بود و نه بشری، ما نوری بودیم که خدا را تسبیح می‌کردیم و از او فرمان می‌بردیم.»

پدیده مهمی که در دوران ظهور اتفاق خواهد افتاد، حضور افرادی است که از دنیا رفته‌اند که به این پدیده رجعت گویند. بر اساس روایات، رجعت امری عمومی نیست و در هر مرحله، تنها عده خاصی به دنیا برمی‌گردند.

عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایتان! چه پاداشی است برای کسی که آنها را بشناسد؟ فرمود: «کسی که آنها را - چنان که حق معرفت آنهاست - بشناسد و از آنها پیروی کند و دوستان آنها را دوست و دشمنان آنان را دشمن بدارد، پس به خدا قسم او از ماست! هر جا ما وارد شویم، او نیز وارد می شود و هر جا ما اقامت کنیم، او هم اقامت می کند.» عرض کردم: ای رسول خدا، آیا ایمان به آنها، بدون شناختن اسم و نسب آنها، امکان دارد؟ فرمود: «خیر.» عرض کردم: ای رسول خدا، چگونه می توانم آنها را بشناسم؟ فرمود: «بعد از امام حسین (علیه السلام)، امام سجاد، بعد از او فرزندش محمد باقر، سپس جعفر صادق، بعد موسی کاظم، نفر بعدی، علی بن موسی الرضا، سپس فرزندش محمد، بعد از وی، علی هادی، بعدی حسن، نفر بعد، محمد مهدی که قائم به امر خداوند است.» سپس فرمود: «ای سلمان، تو او را در ک می کنی و هر کس مثل تو باشد و هر کس با این شناخت ولایت او را بپذیرد.» گفتم: خدا را شکر! آیا من تا زمان ایشان زنده می مانم؟ پیامبر این آیه را در پاسخ به من خواند: «پس زمانی که وعده اول از آن دو وعده فرارسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما برمی انگیزیم (رجعت)؛ خانه ها را جست و جو می کنند و این وعده حق، قطعی است. پس شما را بر آنها چیره می کنیم و شما را به وسیله دارایی ها و فرزندان کمک خواهیم کرد و افراد شما را بیشتر (از دشمن) قرار می دهیم.»

در حالی که شوق و گریه ام شدیدتر شده بود، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا شما نیز در آن زمان حضور خواهید داشت. فرمود: «بله، قسم به خدایی که مرا به حق فرستاده است، من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند او و هر کس که از ماست و همراه ما و در راه ما به او ظلم شده، حضور خواهیم داشت! بله، قسم به خداوند، به راستی ابلیس و لشکریانش و هر کسی که ایمان خالص دارد یا کافر محض است، حاضر می شوند تا از آنها قصاص گرفته شود و خدا به احدی ظلم نمی کند و این است تأویل این آیه خداوند که می فرماید: "و ما می - خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و لشکریانشان، آنچه را از آنها بیم داشتند، نشان دهیم."»

سلمان گوید از محضر پیامبر برخاستم، اما دیگر برایم مهم نبود مرگ را ملاقات کنم یا مرگ مرا در یابد.

۴. سهل عن محمد بن أبیه عن أبي بصیر قال: قلت لأبي عبد الله (علیه السلام) قوله تبارک و تعالی ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ قال: ... فقال لي: يا أبا بصیر، لو قد قام قائمنا بعث الله إليه قوماً من شيعتنا قباع سيفهم على عواتقهم؛<sup>۲۱</sup>

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ای ابوبصیر، اگر قائم ما قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می گرداند که غلاف های شمشیرشان بر گردن آنهاست.

گفتار دوم: ویژگی های رجعت کنندگان:

### الف) ایمان خالص

مهم ترین ویژگی رجعت کنندگان، ایمان خالص است. در روایات بسیاری<sup>۲۲</sup> اشاره شده که رجعت شامل همه مردم نمی شود و تنها کسانی به دنیا برمی گردند که مؤمن مخلص باشند. پس برای درک دوران ظهور، باید ایمانی قوی و خالص داشت. منظور از ایمان خالص، عقیده ای است که نیت های دنیوی و غیر الهی در آن دخالت نداشته باشد و انسان تنها برای خدا و فرمان او ایمان آورد و مؤمن گردد. ایمان خالص آناری دارد که مهم ترین آنها پایداری است که از دو جهت بررسی می گردد:

۱. مقاومت در برابر دشمن: کسی که تنها خداوند را در نظر دارد، هرگز از ایمان خود دست برنمی دارد و تا آخرین لحظه مقاومت می کند، زیرا هدف (خداوند)، همیشه و با همان ویژگی ها وجود دارد و تغییر و تحولی در آن صورت نمی گیرد. اما کسی که اهدافی غیر الهی دارد و برای رسیدن به آنها اظهار ایمان می کند، وقتی آن اهداف را در خطر ببیند، به راحتی از ایمان خویش دست برمی دارد و تسلیم می شود. کسانی در دوران ظهور رجعت می کنند که به سبب ایمان خالص، اهل پایداری و مقاومت هستند و تا حد ممکن پایداری می کنند و از حمایت دین و اولیای دین دست برنمی دارند.

۲. استقامت در برابر محیط: مؤمنان خالص، حق مدارند؛ یعنی هرچه ایمان به ایشان حکم کند، به همان عمل می کنند و جو حاکم بر جامعه و محیط نمی تواند بر آنان اثر گذارد. با وجود آن که در اقلیت هستند، راه خود را با قدم های استوار می پیمایند و در اکثریت حل نمی شوند و اراده خود را از دست نمی دهند. اگر اغلب مردم نیز دچار فساد و معصیت گردند، در عزم ایشان بر پاکی و بندگی خللی وارد نمی آید و دستورهای دین را به دقت انجام

می‌دهند. زمانی که کسی جرئت ندارد از حق و حقیقت دم زند، اینان جان به کف نهاده، حقیقت را آشکارا بیان می‌دارند. یعنی در برابر فکر و فرهنگ غیر الهی حاکم بر جامعه استقامت می‌ورزند و با روش معمول اما غیر الهی مردم نمی‌سازند.

#### ب) ولایت‌پذیری آگاهانه

وقتی حضرت سلمان به محضر پیامبر ﷺ می‌رسد و چگونگی توفیق درک امام قائم ﷺ را طلب می‌کند، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای سلمان تو و امثال تو (و من تولاه هذه المعرفة) یا (و من تولاهم حقيقة المعرفة) و هر که ولایت امام قائم یا ائمه<sup>(ع)</sup> را به سبب چنین شناختی (شناخت واقعی آنها) بپذیرد، زمان ظهور او را درک می‌کند.» منظور از شناخت واقعی، علاوه بر دانستن نام و نسب امام که در این روایت آمده، دانستن جایگاه امام در جهان آفرینش است. پیامبر ﷺ اندکی از این مقام بلند را در اول همین روایت بیان می‌کند: «ما همه یک نوریم و از نور خدا هستیم و قبل از ملائکه و انسان‌ها و قبل از آسمان و زمین آفریده شده‌ایم و در همان عوالم، امر خداوند را اطاعت کرده‌ایم.» پس در این روایت پیامبر به دو قسمت اشاره می‌فرماید:

۱. شناخت صحیح و معرفت واقعی: انسان در علم و عقیده، به مقام و جایگاه امام در جهان آفرینش معرفت حاصل کند، یعنی امام‌شناسی خود را هر روز قوی‌تر و عمیق‌تر سازد؛ نقش اهل‌بیت: و امام در جامعه و عالم، برکات امام، نقش، اهمیت و وظیفه امام غایب در زمان ما و مقام و منزلت امام را در نزد خداوند بداند و بکوشد هر روز یقین خود را به معارف مربوط به امامت محکم‌تر و عمیق‌تر کند تا بفهمد ولایت چیست.

۲. پذیرفتن ولایت در میدان عمل: انسان امامان را الگوی خویش قرار دهد و در رفتار و گفتارش تابع فرمان‌های اهل‌بیت باشد و خود را به اطاعت از آنها ملزم بداند و بکوشد در تمامی ابعاد زندگی به آنها اقتدا کند. علاوه بر تولی و پذیرش دستورهای آنان، در برابر دشمنان اهل‌بیت نیز بی‌اعتنا نباشد و با دشمنان آنان بنای دوستی نگذارد؛ یعنی کسانی را که به هر صورت درصدد انکار یا تضعیف یا تحریف معارف اهل‌بیت هستند، دشمن بدارد و مجدانه با آنها به مبارزه بپردازد. با این کار تبرّای از دشمنان اهل‌بیت را نیز در خود تقویت سازد که بدون عمل، تنها علم دردی را دوا نمی‌کند و ایمان بدون عمل، دست انسان را نمی‌گیرد.

به عبارت دیگر، کسانی به دنیا برمی‌گردند که اهل تولی هستند، اما این تولی از سر احساسات یا تقلید نیست. نشان این تولی و دل‌دادگی به دین و امامان، حمایت و دفاع بی‌دریغ است. بنابراین، تا آخرین نفس و نهایت قدرت از او دفاع کرده، تمام هستی خود را برای حفظ آن فدا می‌کند و از هیچ تهدید و خطری نمی‌هراسد و استوار می‌ایستد تا محبوبش راضی شود.

#### ج) سنخیت با اهل‌بیت

در روایت یاد شده پیامبر به حضرت سلمان فرمود: «و کُلُّ مَنْ هُوَ مِنَّا؟ و هر کس از ما باشد در آن زمان حضور می‌یابد.» یعنی کسانی که بتوانند سنخیت با امامان را در خود ایجاد کنند و مانند سلمان، به مقام «سلمان منّا اهل‌البیت»<sup>۳۲</sup> برسند و جزو خانواده اهل بیت به شمار آیند، در دوران ظهور، حضور خواهند یافت.

راه ایجاد سنخیت و از خانواده اهل بیت بودن چیست؟ جالب است که در بخشی از همین روایت به این نکته مهم نیز اشاره دارد. پیامبر می‌فرماید:

یا سلمان من عرفهم حقّ معرفتهم و اقتدی بهم فوالی ولیّهم و تبرّأ من عدوهم فهم والله منّا یرد حیث نرد و یسکن حیث نسکن؛

ای سلمان، هر کس اهل‌بیت را بشناسد و به آنها اقتدا کرده، در نتیجه با دوستی آنها دوستان کند و از دشمنان آنها بی‌زاری جوید، به خدا سوگند او از ماست و هر کجا ما

گروهی از بانوان در دوران ظهور امام عصر<sup>(ع)</sup> به دنیا باز می‌گردند و سعادت یاری امام را می‌یابند و از نعمت حضور امام و دولت صالحان بهره‌مند می‌شوند.

وارد شدیم او نیز وارد می‌شود و هر کجا مسکن ما باشد، محل سکونت او نیز خواهد بود!

این بخش از حدیث ایجاد سنخیت را با عوامل زیر ممکن می‌داند:

۱. معرفت و شناخت امامان؛

۲. پیروی از آنها؛

۳. ولایت و دوستی با دوستان آنان؛

۴. برائت و بیزاری از دشمنان ایشان.

#### د) رنج و مشقت در راه اهل بیت

کسانی که در دوران قبل از ظهور زندگی می‌کردند و به سبب اعتقاد به امامان، آزارشان می‌دادند، در دوران ظهور حضور می‌یابند. در همان حدیث پیامبر به حضرت سلمان می‌فرمایند:

و كل من هو منا و مظلوم فينا؛

تمام کسانی که از ما هستند و در راه ما اهل بیت ظلم دیده‌اند، در دوران ظهور حضور خواهند یافت.

بر اساس روایت دیگری، افرادی برای گرفتن انتقام و قصاص کردن برمی‌گردند.<sup>۳۴</sup> بنابراین، کسانی که در راه اهل بیت جهاد و مقاومت کردند و مظلومانه به شهادت رسیدند یا جانباز شده یا دارایی خود را از دست داده‌اند، برای قصاص دشمنان و دیدن دولت کریمه امامان به دنیا برمی‌گردند.

#### ه) جهاد و مبارزه

چنان که گذشت، امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند کشته شدن در راه ولایت امیرالمؤمنین، شهادت در راه خداست و امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابویصر، اگر قائم ما قیام کند، خداوند گروهی را زنده می‌گرداند که غلاف‌های شمشیرشان بر گردن آنهاست.<sup>۳۵</sup>

از این دو روایت معلوم می‌شود کسانی که برای سربلندی یکتاپرستی و تشیع و دفاع از حریم امامان، جان را در طبق اخلاص نهادند و در میدان رزم حاضر شدند و با تمام وجود، مبارزه و جهاد کردند تا مملکت اسلامی را حفظ کنند، به دنیا برمی‌گردند تا حکومتی را ببینند که برای آن جهاد می‌کردند.

کسانی که در دوران غیبت امام، برای زمینه‌سازی ظهور او مردانه می‌جنگند و برای آماده شدن جامعه، از هیچ خطری نمی‌هراسند و با دشمنان سعادت و رستگاری نبرد می‌کنند و در پایان به شهادت می‌رسند یا عمرشان در راه مبارزه می‌گذرد و رحلت می‌کنند، به دنیا بازمی‌گردند و تحقق یافتن هدف نهایی خود را می‌بینند.

حال که با بعضی از اوصاف رجعت‌کنندگان آشنا شدیم، ویژگی‌های زنان رجعت‌کننده را بررسی می‌کنیم.

## فصل دوم

### زنان رجعت‌کننده

#### گفتار اول: نام زنان رجعت‌کننده

نام زنانی که رجعت خواهند کرد، تنها در یک روایت یافته شد:

آخرنی أبو عبدالله قال: حدّثنا أبو محمد هارون بن موسى قال: حدّثنا أبو علي محمد بن همام قال حدّثنا إبراهيم بن صالح النخعي، عن محمد بن عمران عن المفصل بن عمر، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول يكون مع القائم عليه السلام ثلاث عشرة امرأة. قلت و ما يصنع بهنّ؟ قال: يداوين الجرحى و يقمن على المرضى، كما كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله قلت: فسمهنّ لي، فقال: القنواء بنت رشيد، و أمّ أيمن، و حبابة الوالبيّة و سمّية أمّ عمار بن ياسر، و زبيدة (زبيدة) و أمّ خالد الأحمسيّة و أمّ سعيد الحنفيّة و صبانة (صبانة) الهاشمية و أمّ خالد الجهنيّة؛<sup>۳۶</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همراه قائم، سیزده زن رجعت می‌کنند. راوی می‌گوید، عرض کردم: چه مسئولیتی به آنها واگذار می‌شود؟ فرمود: مجروحان را مداوا و از بیماران مراقبت می‌کنند. همان گونه که همراه پیامبر این کار را می‌کردند. عرض کردم نام آنها را برایم بیان فرمایید، فرمود: قنواء دختر رشید و ام‌ایمن و حبابه و سمیه مادر عمار یاسر و زبیده و ام‌خالد احمسیه و ام‌سعيد حنفيه و صبانة آرایش‌گر و ام‌خالد جهنيه.

این روایت را محمد بن جریر بن رستم طبری که امامی، ثقه و جلیل‌القدر است، در کتاب دلائل الإمامه آورده است.<sup>۳۷</sup>

گفتنی است، این روایت را نویسندگان کتاب بیان الائمه با واسطه از دلائل الامامه نقل می‌کنند، اما دو اسم در آن تصحیف (تحریف یا اشتباه) شده است: «زبیده» را «وتیره» و «الاحمسیه» را «الاحشیه» نوشته است.<sup>۳۸</sup> بنابراین، دو اسم یاد شده نام جدیدی نیستند.

با توجه به متن روایت، می‌توان نتیجه گرفت، این زنان در اوایل ظهور رجعت می‌کنند و در قیام و مبارزه امام برای استقرار حکومت شرکت می‌کنند.

از سوی دیگر، از روایات چنین برمی‌آید که شماری از یاران امام، از رجعت‌کنندگان به شمار می‌آیند.<sup>۳۹</sup> در مقدمه اشاره کردیم، پنجاه زن در میان یاران اولیه وجود دارند که احتمالاً این سیزده بانو، جزو پنجاه بانویی هستند که در میان ۳۱۳ یار اولیه امام حاضرند. در این روایت تنها نام نه نفر از سیزده نفر، ذکر شده است.

در میان این نه نفر نیز شش نفر شناخته شده‌اند و حالات آنان در احادیث و تاریخ آمده است، ولی سه نفر دیگر، یعنی ام‌خالد احمسیه و ام‌خالد جهنيه و ام‌سعيد حنفيه، با این لقب‌ها شناخته شده نیستند. در

روایات، از فردی به نام ام‌سعید احمسیه، ام‌خالد عبیدیه و ام‌خالد المقطوعه الید نام برده شده است، ولی دلیلی بر تطبیق این افراد با اسامی نقل شده در روایت رجعت وجود ندارد؛ چون استاد محقق نجم‌الدین طبعی،<sup>۳۰</sup> از ام‌خالد نام برده احتمال دارد ام‌خالد المقطوعه، یکی از این دو ام‌خالد باشد. شیخ‌محمدباقر کجوری (م ۱۲۵۵) نیز نسبیّه دختر کعب را جزو رجعت‌کنندگان آورده است.<sup>۳۱</sup> البته ایشان بر این مدعا دلیل روایی ذکر نکرده است. سرگذشت بانوانی که در پی می‌آید، بر اساس ترتیب تاریخ حیاتشان است.

## گفتار دوم: شرح حال زنان رجعت‌کننده

### ۱. صبانّه آرایش‌گر (ماشطه)

نامش صبانّه یا صبانّه است، ولی در روایات و تاریخ، به شغل وی اشاره شده و از او به ماشطه آل‌فرعون یا ماشطه بنت فرعون، یاد می‌کنند.<sup>۳۲</sup> در روایت ابن‌عباس آمده است: ماشطه دختر یکی از دوستان حضرت خضر است که در دوران بت‌پرستی، مردی خداشناس بود. ماشطه همسر حزبیل بود. حزبیل، مؤمن آل‌فرعون به شمار می‌آید که در قرآن از او یاد شده است. او پسرعمو و ولی‌عهد فرعون و برادر همسرش آسیه بود. همو که ایمان خویش را پنهان می‌کرد و هنگام پیروزی حضرت موسی علیه السلام، ایمان خود را بر ساحران آشکار کرد و با فرعون و فرعونیان به مجادله پرداخت و همراه ساحران به دار آویخته شد و به شهادت رسید.<sup>۳۳</sup>

از او و خانواده‌اش، اطلاع بیشتری نداریم، ولی می‌توان فهمید او از خانواده‌ای موحد و مبارز بوده که در آن دوران سخت، ایمانشان را حفظ می‌کردند و در این راه به شهادت می‌رسیدند. ماشطه روزی در حال آرایش و شانه کردن موی دختر فرعون، شانه از دستش افتاد. در این هنگام گفت: «سبحان‌الله!» دختر فرعون پرسید: «پدر مرا یاد کردی؟» گفت: «نه، پروردگار خود و پروردگار تو و پروردگار پدرت را یاد کردم.» دختر فرعون گفت: «به پدرم خبر بدهم چه می‌گویی؟» گفت: «خبر ده!» وقتی فرعون از جریان با خبر شد، او و فرزندان‌ش را جمع کرد و پرسید: «پروردگار تو کیست؟» جواب داد: «الله پروردگار من و توسست.» فرعون گفت: «از عقیده خود برگرد!» او قبول نکرد. فرعون دستور داد مس مذاب را آماده کنند. فرعون دوباره از او خواست که دست از باور خود بردارد، ولی باز قبول نکرد. یکی از فرزندان او را در مس مذاب جوشان انداختند و فرعون بار دیگر از او خواست که از چنین عقیده‌ای دوری کند که این بار هم نپذیرفت. به این صورت، تک‌تک فرزندان‌ش را مقابل چشمانش در مس مذاب انداختند تا این که نوبت به نوزادش رسید. چنین نمود که ماشطه به خاطر او دیگر مقاومت نکند. در این حال، نوزاد لب به سخن گشود و گفت: «مادر مرا بینداز و نیندیش که عذاب دنیا، در برابر عذاب آخرت آسان است.»

نوبت به خود ماشطه رسید. قبل از وارد شدن در مس مذاب به فرعون گفت: «من از تو می‌خواهم، بعد از مرگم، دیگ مس جوشان را به خانه‌ام ببری و خانه‌ام را بر آن خراب کنی تا گور ما باشد.» فرعون گفت: «به خاطر حقی که بر گردن ما داری، می‌پذیرم و انجام می‌دهم.» پیامبر در معراج بوی خوشی را احساس کرد، از جبرئیل پرسید: «این بوی خوش چیست؟» جبرئیل پاسخ داد: «این بوی خوش از مزار آرایش‌گر خانواده فرعون و اولاد اوست.»<sup>۳۴</sup>

ماجرای زندگی ماشطه، در اکثر آثار اهل سنت آمده است و در منابع اولیه شیعه وجود ندارد. آسیه، همسر فرعون، که از قوم بنی‌اسرائیل و مؤمنی خالص بود و مخفیانه عبادت می‌کرد، بعد از شهادت همسر حزبیل (ماشطه) دید که فرشتگان روح او را به دلیل خیراتی که خداوند برای او اراده فرموده است، به معراج می‌برند. این نکته، باعث افزایش یقین و اخلاص او شد. در این حال فرعون نزد او آمد و از ماشطه گفت: آسیه گفت: «ای فرعون، چه باعث شده که چنین بر خداوند جرأت

هرکس آرزو دارد دولت اهل‌بیت عصمت را درک کند می‌تواند با ایجاد این ویژگی‌ها در منش و رفتار خویش، این سعادت را نصیب خود نماید

یافته‌ای؟»<sup>۳۵</sup> به این ترتیب، آسیه نیز ایمان خویش را آشکار ساخت و به شهادت رسید.

## ۲. سَمِیْه

سمیه به ضم اول و فتح دوم، مصغر سماء است.<sup>۳۶</sup> سمیه دختر مسلم (سلم) بن لخم خیاط (خباط)<sup>۳۷</sup> و کنیز ابی حذیفه بن مغیره، عموی ابوجهل و همسر یاسر و مادر عمار بود. او زنی فاضل و نیکوکار و از بزرگ‌زنان صحابه به شمار می‌آمد.<sup>۳۸</sup> و هفتمین فردی بود که در صدر اسلام به پیامبر ایمان آورد.<sup>۳۹</sup> وی از جمله کسانی است که در مکه اسلام را آشکار ساخت و بر اساس منابع تاریخی و رجالی، اولین شهید اسلام است که در سال پنجم بعثت به شهادت رسید.<sup>۴۰</sup> وقتی مسلمانان باورشان را آشکار کردند، مشرکان مکه دست به سرکوب آنان زدند. طبیعی بود که غلامان و کنیزان که مدافعی نداشتند، در شمار نخستین قربانیان باشند.

روزی شماری از مسلمانان را دست‌گیر کردند و قرار شد آن قدر آنان را شکنجه دهند که دست از ایمان خود بردارند. خانواده یاسر نیز دست‌گیر شدند. آنها را مقابل آفتاب سوزان عربستان شکنجه دادند. عمار از روی تقیه، اظهار پشیمانی کرد و آزاد شد و درباره او این آیه نازل گشت:

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾<sup>۴۱</sup>

مگر آن کسی که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.

اما پدر و مادرش در زیر شکنجه، به شهادت رسیدند.

بنابر گفته‌ای، بر تن همه دست‌گیرشدگان، زره‌های آهنی پوشاندند تا در برابر آفتاب، بدنشان بسوزد. عده‌ای از آنان، از عقیده خود برگشتند، ولی سمیه با آن که مسن بود تا شب مقاومت کرد. شب ابوجهل آمد و بعد از ناسزا گفتن به وی، با نیزه او را به شهادت رساند.<sup>۴۲</sup> بنابه نقل دیگری، او را به دو شتر بستند و از دو طرف وی را کشیدند.<sup>۴۳</sup> یا گفته شده، ابوجهل او را به چهارمیخ کشید و با نیزه‌ای او را به شهادت رساند.<sup>۴۴</sup> بنابه گفته‌ای،<sup>۴۵</sup> این آیه، درباره او و چند نفر دیگر نازل شده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۴۶</sup>

و از میان مردم کسی است که جان را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.

وقتی پیامبر دید آنها شکنجه می‌شوند، فرمود:

صَبْرًا يَا آلِ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لآلِ يَاسِرٍ؛<sup>۴۷</sup>  
ای خانواده یاسر، صبر پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است. خداوندان یاسر را بیامرزد!

پیامبر به دلیل مقام ویژه مادر عمار، او را به نام مادرش صدا می‌کرد<sup>۴۸</sup> و عثمان برای توهین به عمار می‌گفت، «ابن السوداء»؛ یعنی پسر زن سیاه.<sup>۴۹</sup>

این قتیبه دچار اشتباه شده و خیال کرده، سمیه مادر عمار، همان سمیه مادر زیاد بن ابیه است.<sup>۵۰</sup> در حالی که مادر زیاد، کنیز حارث بن کلهه ثقفی بوده که ازرق، غلام حارث با او ازدواج کرده بود و حاصل آن ازدواج، سلمه بود. سلمه برادر زیاد بود، نه برادر عمار.<sup>۵۱</sup>

## ۳. ام‌ایمن

وی دختر (محسن) ثعلبه بن عمرو بن حصن (حفص) بن مالک بود که «برکه» نام داشت.<sup>۵۲</sup> او اهل حبشه و سیاه پوست بود و هنگام حمله ابرهه به کعبه، به مکه آورده شد که بعد از شکست ابرهه اسیر گشت. برکه کنیز مادر پیامبر بود. بعد از رحلت پدر پیامبر، آمنه، برای دیدار برادرانش راهی مدینه شد و در محلی به نام «أبواء» از دنیا رفت. پیامبر آن هنگام، شش سال داشت.

برکه، بعد از درگذشت آمنه، پرستار پیامبر شد و او را به مکه بازگرداند.<sup>۵۳</sup> از آن روی که ام‌ایمن پرستار پیامبر بود، او را حاضنه رسول‌الله می‌نامند.<sup>۵۴</sup> پیامبر او را مادر خطاب می‌کرد و می‌فرمود: «ام‌ایمن، مادر من بعد از مادرم است.»<sup>۵۵</sup> وقتی به او نگاه می‌کرد، می‌فرمود: «او باقی‌مانده خاندان من است.»<sup>۵۶</sup>

پیامبر وقتی با حضرت خدیجه ازدواج کرد، او را آزاد ساخت. ام‌ایمن با عبید بن زید، از قوم بنی الحارث بن خزرج ازدواج کرد و حاصل ازدواج آنها ایمن بود که از مهاجران، مجاهدان و شهیدان بود و توفیق هجرت یافت و در جنگ خیبر و حنین شرکت کرد و شهید شد. بعد از رحلت عبید بن زید، پیامبر فرمود: «هرکس می‌خواهد با زنی از اهل بهشت ازدواج کند، با ام‌ایمن ازدواج نماید.» که زید پذیرفت.<sup>۵۷</sup>

پیامبر ام‌ایمن را به همسری زید بن حارثه درآورد که او را نیز آزاد ساخته بود. زید بن حارثه را حضرت خدیجه علیها السلام بعد از ازدواج با پیامبر به ایشان هدیه کرده بود.<sup>۵۸</sup> اسامه بن زید از این ازدواج متولد شد.<sup>۵۹</sup>

ام‌ایمن، چهارمین فردی است که به پیامبر ایمان آورد<sup>۶۰</sup> و جزو راویان و محدثانی به شمار می‌آید که شیعه و سنی از او روایت نقل می‌کنند. روایت «طیر مشوی»، در اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین،<sup>۶۱</sup> روایت حرکت دستاس و گهواره و تسبیح، در حالی که حضرت زهرا علیها السلام خواب بود،<sup>۶۲</sup> روایت عقد حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین علیهما السلام که جبرئیل و میکائیل در آسمان خواندند،<sup>۶۳</sup> و روایت شهادت اهل بیت و ساخته شدن بارگاه برای امام حسین علیه السلام نیز از وی است.<sup>۶۴</sup>

ام‌ایمن چون به پیامبر نزدیک بود، در تمام لحظات تلخ و شیرین، از اهل بیت: حمایت می‌کرد. وی، دختر پیامبر (زینب) را غسل داد.<sup>۶۵</sup>

یک ماه از عقد حضرت علی علیه السلام گذشته بود ولی آن حضرت هنوز حیا داشت که به منزل پیامبر برود. ام‌ایمن بعد از گفت‌وگو با حضرت علی علیه السلام نزد پیامبر رفت و عرض کرد: «اگر حضرت خدیجه علیها السلام زنده

بود، از عروسی دخترتان خوش حال می شد.»

به این صورت، درخواست تشکیل خانواده برای حضرت زهرا (علیها السلام) را مطرح ساخت.<sup>۶۶</sup> پیامبر وی را مأمور کرد تا دنبال حضرت علی (علیه السلام) برود و او را با خود بیاورد.<sup>۶۷</sup> برای تدارک عروسی نیز امایمن مسئول خرید جهیزیه شد.<sup>۶۸</sup> و در شب عروسی نیز دربان خانه صدیقه کبرا (علیها السلام) بود.<sup>۶۹</sup>

امایمن اهل بیت را بسیار دوست می داشت و برای حضرت زهرا (علیها السلام) احساس مادری می کرد. روزی پیامبر دید امایمن گریه می کند، فرمود: «چه شده است؟» عرض کرد: «شما برای عروسی حضرت زهرا (علیها السلام) مراسم نگرفتید.» پیامبر فرمود: «گریه نکن. قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، در مراسم فاطمه، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، همراه هزاران فرشته حضور داشتند و خداوند به درخت طوبی امر کرد که لباس های حریر و مخمل و جواهرات و عطر نثار آنها کند، به قدری که نمی دانستند با آنها چه کنند و خداوند طوبی را مهر فاطمه قرار داد. از این رو، این درخت در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.»<sup>۷۰</sup> پیامبر هنگام هجرت به مدینه، امانت های مردم را که نزدش بود، به امایمن سپرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مأمور کرد تا امانت ها را به صاحبانشان برگرداند.<sup>۷۱</sup> امایمن جزو نخستین مهاجران بود.<sup>۷۲</sup> فرزندش ایمن، همراه امیرالمؤمنین از مکه هجرت کرد و در ضحجان منتظر شدند تا عده ای از جمله امایمن نیز به ایشان ملحق شوند.<sup>۷۳</sup>

امایمن بعد از هجرت نیز در کنار پیامبر بود و آن حضرت او را همراه خود به جنگ ها می برد. وی در جنگ های احد، خیبر و حنین شرکت داشت.<sup>۷۴</sup> از جمله کسانی که در جنگ احد فرار کردند، عمر و عثمان بودند. امایمن آنها را دید و خاک بر صورتشان پاشید و گفت: «این دستگاه نخریسی را بگیرد و نخ بریسید و بیاورید.»<sup>۷۵</sup>

در همین جنگ هنگام سیراب کردن زخمی ها، تیری به امایمن خورد.<sup>۷۶</sup> ایمن نیز مانند مادرش شجاع بود. در جنگ حنین ابتدا همه فرار کردند و تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه نفر آنها از بنی هاشم بود و نفر دهم ایمن بود که در همان جنگ به شهادت رسید.<sup>۷۷</sup>

امایمن خوابی دید. پیامبر خوابش را تعبیر کرد و مژده پرستاری فرزند حضرت فاطمه (علیها السلام) را به او داد. از این رو، وقتی امام حسین (علیه السلام) متولد شد، امایمن او را در لباس پیامبر پیچید و پیش آن حضرت آورد. پیامبر فرمود: «مرحبا به امایمن و حسین! امایمن این حقیقت خوابی است که دیدی.»<sup>۸۷</sup>

امایمن، هنگام رحلت پیامبر گریه می کرد. وقتی علت گریه را پرسیدند، گفت: «می دانستم روزی پیامبر از دنیا می رود، ولی من برای آن می گریم که وحی پایان گرفته است.»<sup>۹۷</sup> بعد از رحلت پیامبر، امایمن در کنار امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر بود و بر خلاف اکثر مسلمانان که راه خود را از اهل بیت جدا کردند، او از اهل بیت دفاع کرد.

بنا به گفته عبدالله بن جعفر در مجلس معاویه، امایمن شاهد مجلسی بوده که پیامبر دوازده جانشین بعد از خود را شمرده است.<sup>۸۰</sup> اولین دفاع امایمن از ولایت هنگامی بود که امیرالمؤمنین را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کند. بنابه گفته سلیم بن قیس، امایمن پرستار پیامبر، رو به ابوبکر کرد و گفت: «چه زود حسادت و نفاق خود را آشکار ساختید.» عمر تا این را شنید، دستور داد امایمن را از مسجد بیرون کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار!»<sup>۸۱</sup>

دفاع دیگر امایمن از اهل بیت در ماجرای فدک بود. ابوبکر بعد از غصب خلافت، برای وارد کردن فشار اقتصادی به اهل بیت، فدک را از آنها گرفت. وقتی حضرت فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت، ابوبکر از آن حضرت دلیل و شاهد خواست. امیرالمؤمنین و امایمن آمدند و شهادت دادند. امایمن گفت: «پیامبر فرموده، فاطمه سرور زنان بهشتی است، آیا چنین کسی ادعای چیزی را می کند که مال او نیست؟»

عمر گفت: «این قصه ها را رها کن!» سپس امایمن جریان نزول جبرئیل و نوشته شدن سند فدک را یادآور شد.<sup>۸۲</sup>

کسی که آنها را - چنان که حق معرفت آنهاست - بشناسد و از آنها پیروی کند و دوستان آنها را دوست و دشمنان آنان را دشمن بدارد، پس به خدا قسم او از ماست! هر جا ما وارد شویم، او نیز وارد می شود و هر جا ما اقامت کنیم، او هم اقامت می کند.

در نقل دیگری، امایمن گفت: «من شهادت نمی‌دهم، مگر احتجاج کنم به آن چه پیامبر فرموده است. تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نمی‌دانی که پیامبر فرمود، امایمن زنی از اهل بهشت است؟» ابوبکر گفت: «بله.» امایمن گفت: «پس بدان خداوند به پیامبر وحی کرد که حق نزدیکان را بده و پیامبر فدک را به امر الهی به فاطمه داد.»<sup>۳۸</sup>

وقتی حضرت زهرا (علیها السلام) به پایان عمر خویش پی‌برد، کسی را دنبال امایمن فرستاد که مطمئن‌ترین زن در نزد او بود و فرمود: «ای امایمن، ندای مرگ را می‌شنوم؛ به همین خاطر از تو می‌خواهم که امیرالمؤمنین را آگاه کنی.»<sup>۳۹</sup>

حضرت فاطمه (علیها السلام) هنگام شهادت، امایمن را دعوت کرد و وصیتش را نزد او برای امیرالمؤمنین خواند.<sup>۴۰</sup>

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «حضرت زهرا (علیها السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: وقتی از دنیا رفتم، کسی را آگاه مکن، مگر چند نفر را.»<sup>۴۱</sup> امایمن جزو آن چند نفر بود.

حضرت فاطمه (علیها السلام) هنگام رحلت، امایمن را خواست و فرمود: «امایمن، تابوتی برایم بساز که جسد من دیده نشود.» امایمن عرض کرد: «ای دختر پیامبر، آیا چیزی را به شما نشان دهم که در حبشه ساخته می‌شود؟» حضرت فرمود: «بله.» امایمن با شاخه‌های خشک خرما تابوتی ساخت و روی آن پارچه‌ای انداخت که تابوت را بپوشاند. حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: «مرا پوشاندی، خداوند تو را از آتش بیوشاند.»<sup>۴۲</sup>

امایمن بسیار به فاطمه زهرا (علیها السلام) عشق می‌ورزید. او بعد از شهادت ایشان قسم خورد، در مدینه نماند؛ زیرا طاقت دیدن جای خالی فاطمه (علیها السلام) را نداشت. از این رو، به مکه رفت. در بین راه تشنه شد و دعا کرد: «خداایا، من خادم فاطمه‌ام، مرا تشنه می‌کشی؟» خداوند دکوی از آسمان فرستاد و بعد از نوشیدن آن تا هفت سال به آب و غذا محتاج نشد.<sup>۴۳</sup>

این واقعه در کتاب‌های اهل سنت نیز نقل شده، ولی آنها هرگز به علت هجرت مجدد او به مکه اشاره نکرده‌اند و تنها نوشته‌اند، بنابر ضرورت امایمن دوباره به مکه بازگشت!<sup>۴۴</sup> امایمن، بعد از سال‌ها خدمت و دفاع از اهل بیعت، در آغاز خلافت عثمان درگذشت.<sup>۴۵</sup>

#### ۴. نسبیّه

نسبیّه به فتح نون و کسر سین، معروف به ام‌عمار، دختر کعب بن عمرو و از انصار است.<sup>۴۶</sup> به او «انسیه» و «لسیبه» نیز می‌گفته‌اند.<sup>۴۷</sup> پدر شیبیه، کعب بن عمرو، از طایفه بنی مازن بن النجار است و مادرش، رباب دختر عبدالله نام دارد. کنیه نسبیّه، ام‌عمار به ضم عین و تخفیف میم است.<sup>۴۸</sup>

نسبیّه با زید بن عاصم بن عمرو بن عوف بن میزول بن غنم، ازدواج کرد و دو فرزند به نام‌های عبدالله و حبیب به دنیا آورد که هر دو یار

پیامبر بودند. سپس با غزیه بن عمرو ازدواج کرد و تمیم و خوله، حاصل این ازدواج بودند.

ام‌عمار در مدینه زندگی می‌کرد و در سال سیزدهم بعثت، همراه زنی با هفتاد مرد در عقبه ثانی با همسرش غزیه پیش پیامبر رفت و با ایشان بیعت کرد.<sup>۴۹</sup> او در شمار راویان حدیث است.<sup>۵۰</sup>

زرکلی درباره وی می‌گوید:

او صحابی پیامبر و در شجاعت مشهور بود و از ابطال المعارك (شجاعان جنگ) شمرده می‌شد. در جنگ‌های احد و خیبر و حنین شرکت داشت و همچنین در حدیبیه و عمره القضیه نیز حاضر بود.<sup>۵۱</sup>

نسبیّه همراه همسر خود، غزیه بن عمرو و دو فرزندش در جنگ احد شرکت کرد. آغاز روز برای سیراب کردن مجروحان، مشک کهنه‌ای برداشت و به سوی احد حرکت کرد. آن روز جنگید و سیزده زخم نیزه و شمشیر برداشت. نسبیّه ماجرا را برای ام‌سعد این گونه تعریف می‌کند: آغاز روز به احد رفتم و نگاه می‌کردم که مردم چه می‌کنند. همراهم مشک آبی بود. نزد پیامبر رسیدم در حالی که مسلمانان با قدرت می‌جنگیدند. وقتی مسلمانان شکست خوردند و فرار کردند، خود را به پیامبر رساندم و با شمشیر از پیامبر دفاع کردم و تیر می‌انداختم تا این که زخم‌ها مرا زمین گیر کرد.

ام‌سعد می‌گوید:

زخم عمیقی بر گردن نسبیّه دیدم که تو خالی بود. پرسیدم: چه کسی با تو چنین کرده؟ گفت: وقتی مردم فرار می‌کردند، ابن قمیّه پیشم آمد و فریاد زنان دنبال پیامبر می‌گشت. مُصْعَب بن عُمَیر و گروهی در مقابل او ایستادند که من نیز در آن جمع بودم و ابن قمیّه مرا زخمی کرد. البته من چند ضربه به او زدم، ولی او دوزره روی هم پوشیده بود.<sup>۵۲</sup>

ضمرة بن سعید از جد خود، درباره نسبیّه نقل می‌کند:

روز احد از پیامبر شنیدم: به راستی امروز مقام نسبیّه بالاتر از مقام فلاتی و فلاتی است.<sup>۵۳</sup>

پیامبر می‌دید که نسبیّه سخت مبارزه می‌کند. لباس خویش به کمر زده بود تا این که سیزده زخم برداشت. من خود نسبیّه را غسل دادم و سیزده زخم او را شمردم و بزرگ‌ترین زخم روی گردنش بود که یک سال آن را مداوا کرد. وقتی پیامبر فرمان حرکت به سوی حمراء الاسد را داد، نسبیّه پارچه‌ای بر آن زخم بست و خواست حرکت کند، ولی از شدت خون‌ریزی توان حرکت نداشت. ما تا صبح از او پرستاری کردیم. پیامبر وقتی از حمراء الاسد برگشت، پیش از رفتن به خانه، از برادر نسبیّه خواست که او را از حال نسبیّه باخبر کند. وقتی او برگشت و خبر

سلامت نسبیّه را داد، پیامبر خوش حال شد.<sup>۹۹</sup>

عُمارة بن غزّیّه، از امّ عُمارة نقل می‌کند:

مردم اطراف پیامبر را خالی کردند و کمتر از ده نفر در کنار پیامبر مانده بودند. من و همسر و دو فرزندم از پیامبر دفاع کردیم. من سپری نداشتم. پیامبر مردی را دید که داشت فرار می‌کرد و سپری با خود داشت. فرمود: سپرت را برای کسانی که مبارزه می‌کنند، بگذار. من سپر را برداشتم و از پیامبر دفاع کردم.<sup>۱۰۰</sup>

فرزندش عبدالله بن زید می‌گوید:

بازوی چپ من زخمی شد و خونش بند نمی‌آمد. مادرم با بندهایی که قبلاً آماده کرده بود، زخمم را بست. پیامبر به ما نگاه می‌کرد. مادرم گفت: برخیز و مبارزه کن. پیامبر بارها فرمود: کیست که طاقت امّ عُمارة را داشته باشد. کسی که مرا مجروح کرده بود، جلو آمد. پیامبر او را به مادرم نشان داد و مادرم با ضربه‌ای پای او را قطع کرد. پیامبر تبسم کرد و فرمود: قصاص کردی ای امّ عُمارة. پیامبر می‌فرمود: من متوجه راست و چپ نمی‌شدم، مگر این که نسبیّه را می‌دیدم که مقابل من می‌جنگید.<sup>۱۰۱</sup>

عبدالله بن زید می‌گوید:

وقتی پیامبر مقاومت من و مادرم را دید، فرمود: بارک‌الله بر شما خانواده. مقام مادرت و مقام همسر مادرت و مقام تو بالاتر از فلاتی و فلاتی است. رحمت خدا بر شما خانواده. نسبیّه عرض کرد: از خدا بخواه در بهشت همراه شما باشیم. پیامبر دعا فرمود: خدایا آنها را رفیقان من در بهشت قرار بده. نسبیّه می‌گوید: دیگر برایم مهم نبود در دنیا چه بر سرم می‌آید.<sup>۱۰۲</sup>

در جنگ احد یکی از فرزندان من خواست برگردد و فرار کند. نسبیّه به او حمله کرد و گفت: «پسرم از خدا و پیامبرش به کجا فرار می‌کنی؟» او را که برگرداند، مردی به او حمله کرد و او را به شهادت رساند. نسبیّه شمشیر فرزندش را برداشت و به آن مرد حمله کرد و او را کشت. نسبیّه با سپر کردن سینه و دست‌هایش از پیامبر دفاع می‌کرد.<sup>۳۰۱</sup>

نسبیّه در جنگ حنین نیز شرکت داشت و وقتی مسلمانان فرار می‌کردند، روی آنان خاک می‌پاشید و می‌گفت: «از خدا و رسولش به کجا می‌گریزید؟» عمر از کنارش گذشت و گفت: «وای بر تو، چرا چنین می‌کنی؟» نسبیّه جواب داد: «این فرمان خداست.»<sup>۴۰۱</sup>

واقعی می‌گوید:

وقتی نسبیّه خبر شهادت فرزندش حبیب را شنید، با خدا عهد کرد که یا مسیلمه را بکشد یا آن‌جا بمیرد، از این رو، با خالد بن ولید در جنگ یمامه شرکت کرد و فرزندش عبدالله نیز همراه او بود.<sup>۵۰۱</sup>

ام سعد می‌گوید:

از نسبیّه پرسیدم: دستت چه شده است؟ گفت: در جنگ یمامه وقتی مردم می‌گریختند، من همراه انصار به حدیقه‌الموت<sup>۱۰۶</sup> رسیدیم و آن‌جا مدتی جنگیدیم تا ابودجانه بر در باغ کشته شد. من داخل باغ رفتم و دنبال دشمن خدا، مسیلمه می‌گشتم. مردی به من حمله کرد و دستم را جدا ساخت. به خدا سوگند چیزی جلودار من نبود تا به آن خبیث رسیدم. او کشته شده بود و پسرم عبدالله شمشیرش را از خون او پاک می‌کرد. همان‌جا سجده کردم.<sup>۱۰۷</sup>

نسبیّه غیر از دستش یازده زخم دیگر در یمامه متحمل شد<sup>۱۰۸</sup> و بنا به نقل قمی، یکی از فرزندان در جنگ احد به شهادت رسید.<sup>۱۰۹</sup> فرزند دیگرش حبیب را پیامبر به سوی مسیلمه کذاب فرستاد که به دست مسیلمه قطعه قطعه شد و به شهادت رسید<sup>۱۱۰</sup> و عبدالله، فرزند دیگرش، مسیلمه را کشت.<sup>۱۱۱</sup> در سال ۶۳ هجری قمری، در ۷۳ سالگی، در جنگ با یزید بن معاویه شرکت کرد که

قسم به خدایی که مرا  
به حق فرستاده است،  
من و علی و فاطمه و  
حسن و حسین و نه  
فرزند او و هرکس که از  
ماست و همراه ما و در  
راه ما به او ظلم شده،  
حضور خواهیم داشت!  
به عبارت دیگر، کسانی  
که اهل تولی هستند،  
اما این تولی از سر  
احساسات یا تقلید  
نیست.

برای فتح مدینه آمده بودند و در این جنگ که به واقعه حره معروف شد، به شهادت رسید.<sup>۱۱۲</sup>

گویند نسبیه روزی به محضر پیامبر رسید و عرض کرد: تمام آیات قرآن برای مردان است و آیه‌ای درباره زنان نیست.

از این رو خداوند آیه ۳۵ سوره احزاب را نازل فرمود.<sup>۱۱۳</sup> نسبیه حدود سال سیزده هجری قمری از دنیا رفت. او از راویان حدیث شیعه است و بزرگانی مانند ابو حمزه ثمالی<sup>۱۱۴</sup> و عبدالکریم بن عمرو خثعمی<sup>۱۱۵</sup> از او روایت کرده‌اند. دختر او فاطمه نیز از راویان حدیث به شمار می‌آید و از امام حسن و حسین (علیهما السلام) روایت کرده است.<sup>۱۱۷</sup>

## ۵. حبابه و البیه

حبابه با حاء مفتوحه است و تشدید باء اول از غلط‌های مشهور به شمار می‌آید. قاموس صراحت به تخفیف باء دارد.<sup>۱۱۸</sup> والیه، با کسره لام، مؤنث والبی و کنیه‌اش امنده است.<sup>۱۱۹</sup> حبابه دختر جعفر از قبیله اسد است. نام ایشان در چهار کتاب از هشت کتاب رجالی شیعه آمده، ولی شرح حالی از او نقل نشده است.<sup>۱۲۰</sup> تنها می‌توان از احادیث نقل شده بعضی از اطلاعات را به دست آورد، مانند این که ایشان در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌زیسته و زمان امام رضا (علیه السلام) را نیز درک کرده است. یکبار به اشاره امام سجاد (علیه السلام) و بار دیگر به عنایت امام رضا (علیه السلام) به دوره جوانی بازگشته است و نه ماه بعد از دیدار با امام رضا (علیه السلام) در دویست سالگی درگذشت<sup>۱۲۱</sup> و امام رضا (علیه السلام) او را در پیراهن مبارک خودشان کفن کردند.<sup>۱۲۲</sup>

## حدیث اول

عبدالکریم از حبابه نقل می‌کند:

امیرالمؤمنین را در جمع فرماندهان سپاه دیدم که با تازیانه گروهی را تعزیر می‌کرد. چیزی از امیرالمؤمنین پرسیدند و ایشان جواب دادند. بسیار زیبا سخن می‌گفتند و من دنبال ایشان رفتم تا وارد مسجد شدند و نشستند. عرض کردم نشان امامت چیست؟ به سنگی کوچک (حصاة) اشاره کردند و فرمودند: آن را بیاور. به محضرشان بردم. با انگشت خود بر سنگ مهر زدند. سپس فرمودند:

ای حبابه، هر وقت کسی ادعای امامت کرد و توانست چنان که دیدی روی سنگ مهر کند، بدان او امام است و اطاعت از او واجب. امام کسی است که هر چه می‌خواهد در دسترس او باشد. حبابه می‌گوید: پس از شهادت امیرالمؤمنین، خدمت امام حسن (علیه السلام) رسیدم که جای امیرالمؤمنین نشسته بود و مردم از ایشان سؤال می‌کردند. امام به من فرمود: حبابه آن چه نزد توست بیاور. سنگ را به ایشان دادم. مانند مهر امیرالمؤمنین،

سنگ را مهر کردند. سپس نزد امام حسین (علیه السلام) رفتم که در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) نشسته بود. مرا به نزد خویش خواند و جایی برایم باز کرد و فرمود: برای راهنمایی تو دلیلی نزد ما وجود دارد، آیا آن دلیل را می‌خواهی؟ عرض کردم: بله، سرورم. فرمود: آن چه را همراه داری بده. من سنگ را در اختیارشان نهادم و برایم مهر کرد. در زمان امام سجاد (علیه السلام) نزد ایشان رفتم. در حالی که پیر شده بودم و دست و پایم می‌لرزید. در آن زمان صد و سیزده سال داشتم. دیدم امام در حال عبادت است. از راهنمایی ایشان مأیوس شدم. با انگشت سیاه اشاره کرد و جوانی من برگشت. امام فرمود: آن چه همراه داری بیاور. من سنگ را به ایشان دادم و برایم مهر کرد. بعد در زمان امام باقر (علیه السلام) خدمت ایشان رسیدم و روی همان سنگ برایم مهر زد. سپس محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم. ایشان نیز چنین کردند و بعد امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) هم بر آن سنگ مهر زدند.<sup>۱۲۳</sup>

این جریان را سیدهاشم بحرانی با تفصیل بیشتری از رشید هجری نقل می‌کند:

حبابه نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و سلام کرد و گریست و عرض کرد: و احسرتا از غنیمتی که بدون شما از دست می‌رود! ای امیرالمؤمنین، از پیش شما نخواهم رفت، مگر این که بدانم بعد از شما چه کسی جانشین شماست. البته من بر استمرار امامت یقین دارم و حقیقت نزد من روشن است، ولی شما می‌دانید که خواسته‌ام چیست. حضرت دست خویش را دراز کرد و سنگ کوچک سفید رنگی را که می‌درخشید و بسیار صیقلی و صاف بود، از ایشان گرفت و انگشتش را درآورد و بر آن مهر زد و فرمود: خواست شما این بود؟ حبابه عرض کرد: بله. به خدا سوگند، ای امیرالمؤمنین همین را می‌خواستم! زیرا شنیده‌ام که بعد از شما در میان شیعیان اختلاف می‌افتد. از این رو، این برهان را خواستم تا اگر بعد از شما زنده ماندم - و ای کاش زنده نمانم و من و خانواده‌ام فدای شما شویم - در صورتی که شیعه به جانشین شما شک کرد، این شهن را عرضه کنم و هر که توانست کار شما را انجام دهد، بدانم او جانشین شماست. البته امیدوارم اجل مهلت چنین کاری را به من ندهد. امیرالمؤمنین فرمودند: حبابه تو تا زمان امام رضا (علیه السلام) زنده‌ای و من بشارت می‌دهم که تو در شمار زنانی هستی که همراه مهدی (علیه السلام) خواهی بود.<sup>۱۲۴</sup>

## حدیث دوم

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حبابه از کنار امیرالمؤمنین می‌گذشت. حضرت فرمودند: «چیست آن چه با خود می‌بری؟» عرض کرد: «برادرم بیمار شده و گفته‌اند مارماهی برایش مفید است.» امام فرمودند:

«ای حبابه، خداوند شفا را در چیز حرام قرار نداده.» حبابه تا این سخن را شنید، آن را بر زمین انداخت و گفت: «به خاطر حمل آن از خدا طلب آمرزش می‌کنم.»<sup>۱۲۵</sup>

#### حدیث سوم

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

وقتی مردم به دیدار معاویه می‌رفتند، حبابه به دیدار امام حسین علیه السلام می‌رفت. او زنی بسیار کوشا، و بر اثر عبادت پوست شکمش خشک شده بود. روزی با عموزاده خود به محضر امام سجاد علیه السلام رسید و عرض کرد، آیا ایشان را از شیعیان خود و نجات یافتگان می‌بینید. حضرت فرمودند: بله. ایشان نزد ما هستند و نجات یافته‌اند.<sup>۶۲۱</sup>

#### حدیث چهارم

روزی حبابه به محضر امام حسین علیه السلام رسید. امام فرمودند: «ای حبابه، چه باعث شده که دیر به دیدار ما بیایی؟» حبابه عرض کرد: «چیزی جز بیماری باعث تأخیر نشده است.» امام دست روی محل بیماری نهاد و مدام دعا خواند. دست مبارکشان را که برداشتند، خداوند بیماری را از بین برده بود. امام حسین علیه السلام فرمودند: «در این امت کسی از ملت ابراهیم نیست، مگر ما و شیعیان ما و دیگر مردم از امت ابراهیم به دورند.»<sup>۱۲۷</sup>

#### حدیث پنجم

ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند:

حبابه نزد امام باقر علیه السلام رفت و عرض کرد: ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله شما در «أُظله»<sup>۱۲۸</sup> چه بودید؟ امام فرمود: ما قبل از خلق مخلوقات نوری نزد خداوند بودیم، بعد خداوند مخلوقات را خلق کرد و ما تسبیح خداوند را گفتیم و آنها نیز تسبیح گفتند. ما لا إله إلا الله گفتیم و آنها نیز گفتند. ما تکبیر گفتیم، آنها نیز تکبیر گفتند و این معنای آیه‌ای است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾<sup>۱۲۹</sup>

اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.

راه حب حضرت علی علیه السلام، راه درست (مورد اشاره قرآن) بوده، آب گوارا (آب فرات)، ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله است.<sup>۱۳۰</sup>

#### حدیث ششم

داوود رقی می‌گوید:

محضر امام صادق علیه السلام بودم که حبابه وارد شد. او از امام درباره حلال و حرام پرسید. ما از زیبایی این پرسش شگفت زده شدیم. وقتی امام فرمودند: آیا پرسش‌هایی زیاتر از پرسش‌های حبابه شنیده‌اید؟ عرض کردیم: ایشان را در چشم و قلب ما بسیار عزیز و بزرگ کردید. در این حال اشک از چشمان حبابه جاری شد. امام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: من بیمارم و نزدیکانم می‌گویند اگر امام شما همان‌گونه که می‌گوید واجب‌الاطاعة است، دعا کند تا بیماری تو بهبود یابد. البته من خوش‌حالم و می‌دانم این بیماری برای امتحان و تصفیه من است و کفار گناهانم به حساب می‌آید. امام داعی فرمود و بعد گفت: به نزد زنان برو و لباس خود را کنار بزن. بین چیزی مانده است یا خیر و به آنها بگو این نشانه کسی است که به وسیله او می‌توان به خدا نزدیک شد.<sup>۱۳۱</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به مدینه، امانت‌های مردم را که نزدش بود، به ام‌ایمن سپرد و امیرالمومنین علیه السلام را مأمور کرد تا امانت‌ها را به صاحبانشان برگرداند.

## ۶. قنواء دختر رشید هجری

قنواء به فتح قاف و سکون نون و فتح واو. رشید به ضم راء و فتح شین<sup>۱۳۲</sup> مصغر است. هجری به فتح هاء و جیم و کسر راء منسوب به هَجَر، آبادی‌ای در یمن است. البته روستایی نزدیک مدینه منوره نیز نامیده می‌شود و به تمام یمن نیز می‌گویند.<sup>۱۳۳</sup>

قنواء با آن که از محدثان امامیه است و ابو حیان بجلی از او روایت می‌کند و نام او در کتاب‌های گوناگون آمده، ولی از خصوصیات زندگی وی چیزی نقل نشده و همین قدر معلوم است که او دختر رُشید هَجَری، یار و رازدار امیرالمؤمنین است؛ کسی که حضرت علی علیه السلام نحوه شهادتش را به او خبر داد.

در روایتی ابو حیان چنین نقل می‌کند:

قنواء را ملاقات کرده و به او گفتم آن‌چه از پدرت شنیده‌ای، به من بگو. گفت: پدرم از امیرالمؤمنین علیه السلام شنید چگونه صبور خواهی بود، وقتی نابه‌کارزاده بنی‌امیه، کسی را دنبال تو بفرستد و دست و پا و زبان تو را قطع کند؟ عرض کردم یا امیرالمؤمنین، آیا آخر آن بهشت خواهد بود؟ فرمود: ای رشید، تو در دنیا و آخرت، همراه من خواهی بود. قنواء ادامه داد: به خدا سوگند، مدتی نگذشت که [عبیدالله بن] زیاد او را دعوت به بیزاری از امیرالمؤمنین کرد، اما پدرم نپذیرفت. او گفت: سرورت مرگ تو را چگونه خبر داده است؟ پدرم گفت: دوستم به من خبر داد که تو مرا به برائت از او می‌خوانی و من قبول نمی‌کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می‌کنی. گفت: اینک خبر او را درباره تو، به دروغ مبدل می‌کنم. او دستور داد دستان و پاهای پدرم را قطع کنند و زبان او را رها نمودند. در حالی که پدرم لب‌خند می‌زد، من دست و پای او را جمع کرده و برداشتم و گفتم: پدر درد می‌کشی؟ گفت: نه دخترم، فقط به اندازه‌ای که بین جمعیت انبوه باشم، درد می‌کشم. وقتی پدرم را برداشته، از قصر بیرون رفتیم، مردم اطرافمان جمع شدند. پدرم گفت: قلم و کاغذی بیاورید تا آن‌چه را تا قیامت اتفاق خواهد افتاد و مولایم امیرالمؤمنین خبر داده، برایتان بگویم. قلم آوردند و پدرم مدام می‌گفت و اخبار آینده را می‌نوشتند. خبر به [ابن] زیاد رسید و او حجام را فرستاد تا زبان او را قطع کند و همان شب، پدرم به شهادت رسید.<sup>۱۳۴</sup>

مرحوم علامه مامقانی می‌گوید:

من جلالت مقام قنواء و قدرت دیانت و غرق محبت الهی بودن او را که مانع از انجام دادن گناه است، از کلام او به پدرش که پرسید: آیا احساس درد می‌کنی، استفاده می‌کنم؛ زیرا اگر او به درجه عالی ایمان و تقوا نرسیده بود، احتمال نمی‌داد که پدرش درد نکشد و این سؤال را از او بکند. پرسش او نشان می‌دهد، ایمانش مانند پدرش است و او میوه همان شجره طیبه به حساب می‌آید.<sup>۱۳۵</sup>

ابوجارود می‌گوید:

قنواء می‌گفت پدرم از من خواسته بود، حدیث را کتمان کنم و قلبم را محل امانت قرار بدهم.<sup>۱۳۶</sup>

این روایت نشان می‌دهد، دختر رشید نیز اسرار را می‌دانسته، ولی پدرش اجازه بیان آنها را به او نداده است.

علامه مجلسی هم در باب فضل انتظار و مدح شیعه در زمان غیبت، چنین روایت می‌کند:

قنواء می‌گوید: به پدرم عرض کردم، شما چقدر شدید تلاش می‌کنید؟ فرمود: دخترم قومی بعد از ما می‌آیند که در دینشان بصیرت دارند و تلاش و کوشش آنان برتر از گذشتگان خواهد بود.<sup>۱۳۷</sup>

## ۷. زبیده

اسمش، أمة العزیز و لقبش زبیده است. او از بنی‌عباس<sup>۱۳۸</sup> و دختر جعفر بن ابی جعفر منصور و همسر پسرعموی خود، هارون الرشید<sup>۱۳۹</sup> و مادر محمد امین است. لقب زبیده را پدر بزرگش منصور، به دلیل زیبایی‌اش به او داده است. در سال ۱۶۵ هجری قمری، با هارون ازدواج کرد و در سال ۲۱۶ از دنیا رفت.<sup>۱۴۰</sup> قبر او در کرخ بغداد، در قبرستان قریش است.<sup>۱۴۱</sup>

درباره شخصیت زبیده دو دیدگاه وجود دارد: بر اساس برخی گزارش‌ها، او دنیاطلب و اسراف‌کار بوده و بعید است، منظور حدیث او باشد و سعادت رجعت یافتن به دنیا و یاری امام را داشته باشد. برای مثال، درباره ایشان گفته‌اند، در مورد کمربند و کفش جواهرنشان، اهل تفنن و تنوع بود و در خرید لباس و آرایش اسراف می‌کرد. لباسی تهیه کرده بود که پنجاه هزار دینار ارزش داشت<sup>۱۴۲</sup> و مخارج شصت روز ایام حج او، بیش از ۵۴ میلیون درهم شده بود.<sup>۱۴۳</sup>

بر اساس دیگر گزارش‌ها، او اهل خیر و مدافع اهل بیت بوده است. در کتاب‌های اهل سنت، چنین مواردی حذف شده‌اند، ولی می‌توان اشاراتی را یافت. با توجه به این گزارش‌ها، می‌توان گفت یا گزارش‌های اولیه معتبر نیست و برای تخریب او ساخته شده یا بنابه مصالحی، گریزی از چنین کارهایی نبوده است.

خطیب بغدادی می‌گوید:

او معروف به خیر و تفضل کردن به اهل علم و صلاح بود و به فقیران کمک می‌کرد. آثار زیادی در شهر مکه و مدینه و راه مکه، اعم از چاه آب و برکه ایجاد کرده است. کسی او را در خواب دید و پرسید: حالت چطور است؟ گفت: خداوند به خاطر اولین اثری که در راه مکه ساختم، مرا بخشید.<sup>۱۴۴</sup>

ذهبی از او با لقب سیده المحجبه یاد کرده و می‌گوید: «صد کنیزی که در قصر داشت، همگی حافظ قرآن بودند.»<sup>۱۴۵</sup>

زرکلی می‌گوید:

چشمه زبیده که در مکه قرار دارد، منسوب به اوست و از دوردست‌ترین مناطق نعمان، در شرق مکه با حفر قنات‌های بسیار به مکه آورده شده است. او بزرگ‌ترین زن عصر خود در دین‌داری و اصالت و جمال و صیانت و خیر بود و آثاری در راه مکه ایجاد کرده که اگر آنها نبود، کسی این راه را طی نمی‌کرد.<sup>۱۴۶</sup>

ابن کثیر می‌گوید: «کسی او را در خواب دید که می‌گفت: چیزی برای من سود نداشت، مگر نمازهایی که در سحر می‌خواندم.»<sup>۱۴۷</sup>

هم‌چنین درباره خیرخواهی او می‌گوید: «او راغب‌ترین مردم به انجام دادن کار خیر و پیش‌تاز به سوی هر خیری بود.»<sup>۱۴۸</sup>

حموی می‌گوید: «برکة ام‌جعفر یا زبیدیه<sup>۱۴۹</sup> در بین مغیثه و عذیب<sup>۱۵۰</sup> و نیز چاه حسنی<sup>۱۵۱</sup> و نهر میمون<sup>۱۵۲</sup> را زبیده ساخته است.»

او اهل عبادت بود و به قرآن توجه داشت. از نظر اجتماعی، نیکوکار بود و برای بزرگ‌داشت عالمان و صالحان تلاش می‌کرد. او با هارون‌الرشید درگیر شده که این از شیعه بودن وی حکایت دارد.

علامه مامقانی می‌گوید: «شیخ صدوق در کتاب مجالس خود گفته: زبیده شیعه بود و هارون وقتی این را فهمید قسم خورد که او را طلاق دهد.»<sup>۱۵۳</sup>

شیخ منتجب‌الدین چنین بیان کرده است:  
زبیده خاتون، شیعه فطریه فدائیه بود، چنان‌که شیخ اجل عبدالجلیل رازی در کتاب نقض آورده که چون هارون‌الرشید غلو زبیده را در تشیع اهل بیت تحقیق کرد، سوگند خورد که او را طلاق دهد.... زبیده اظهار پشیمانی نکرد.<sup>۱۵۴</sup>

حاج شیخ عباس قمی می‌گوید:  
دلیل شیعه بودن زبیده آن است که در فتنه سال ۴۴۳ هجری قمری که در بغداد اتفاق افتاد، قبر زبیده و آل‌بویه همراه ضریح امام کاظم علیه السلام به آتش کشیده شد.<sup>۱۵۵</sup>  
در منابع شیعی، به روشنی دلیل اختلاف او با هارون‌الرشید بیان شده و اهل سنت که از این موضوع آگاه بودند، مزار وی را آتش زدند.  
ابن عساکر می‌گوید:

بین هارون‌الرشید و دختر عمویش زبیده، بحث و نزاع درباره چیزی از چیزها واقع شد و هارون در میان کلماتش گفت، من تو را طلاق دادم، اگر از اهل بهشت نباشم.<sup>۱۵۶</sup>

ابن حجر می‌گوید:  
وقتی سلم بن سالم بلخی زاهد، وارد بغداد شد، در مورد هارون‌الرشید کلمات زشتی گفت. هارون وی را زندانی کرد. وقتی هارون مرد، زبیده دستور آزادی او را صادر کرد.<sup>۱۵۷</sup>

ابن کثیر این جریان را کمی مفصل‌تر بیان می‌کند و می‌گوید:  
سالم بن سالم ابوبحر بلخی، از سران امر به معروف و نهی از منکر بود. او وقتی وارد بغداد شد و برضد هارون سخن گفت و کارهای او را زشت شمرد، هارون او را زندانی کرد و دوازده بند بر او بستند.<sup>۱۵۸</sup>

این گزارش‌های کوتاه، نشان از شجاعت او دارد و به دلیل نفوذ فراوان زبیده، هارون هم نمی‌توانست کاری از پیش ببرد.

#### ۸. ام‌خالد

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، نام دو تن از زنان رجعت‌کننده، ام‌خالد احمسیه و ام‌خالد جهنیه بود،

حبابه تو تا زمان امام رضا علیه السلام زنده‌ای و من بشارت می‌دهم که تو در شمار زنانی هستی که همراه مهدی علیه السلام خواهی بود.

ولی در منابع، نامی از این دو برده نشده است. در گفتار اول بیان داشتیم که احتمال دارد ام‌خالدی که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، یکی از آن دو فرد باشد. بنابراین، آن چه را در مورد ام‌خالد آمده، یادآور می‌شویم. البته نام و دیگر خصوصیات زندگی ایشان، معلوم نیست.

یوسف بن عمر، والی عراق، زید را به شهادت رساند و دست ام‌خالد را قطع کرد. او زنی صالح و شیعه بود و به زید تمایل داشت.<sup>۱۵۹</sup> ابوبصیر می‌گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که ام‌خالد وارد شد. همو که یوسف بن عمر دست او را قطع کرده بود... او شروع به سخن کرد. زنی بلیغ بود. در مورد خلیفه اول و دوم پرسید. حضرت فرمود: ولایت آنها را بپذیر. عرض کرد: روزی که پروردگارم را ملاقات کنم، می‌گویم شما به قبول ولایت آن دو فرمان دادید. امام فرمود: باشد. ام‌خالد گفت: اگر کسی که کنار شماسست، (ابوبصیر) مرا به برائت از آن دو امر کند و کثیرالنواء (نام فردی منحرف) به ولایت آن دو فرمان دهد، کدام یک خیر و خوب است و شما آن را دوست دارید؟ امام فرمودند: به خدا سوگند این فرد برای من محبوب‌تر از کثیرالنواء و یاران اوست! این فرد بحث می‌کند و می‌گوید: کسی که به حکم خدا حکم نکند، کافر، ظالم و فاسق است.<sup>۱۶۰</sup>

هم‌چنین نقل می‌کند:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که ام‌خالد عبیده وارد شد. حکم خوردن چیزی را پرسید. امام فرمود: چرا بدون پرسیدن نخوردی؟ عرض کرد: من در دینم مقلد شما هستم و زمانی که خداوند را ملاقات کنم، خواهیم گفت جعفر بن محمد به من امر و نهی کرد.<sup>۱۶۱</sup>

ام‌خالد زنی صالح و شیعی بود و برای عقیده‌اش، دستش را بریدند. امام صادق علیه السلام او را با امر به ولایت خلفا، امتحان کرد، اما ایشان با فراست، به گونه‌ای دیگر می‌پرسد و پاسخش را می‌گیرد که بیان‌گر قدرت علمی و آگاهی ایشان است. روایت سوم، بصیرت دینی و امام‌شناسی ایشان را نشان می‌دهد که خود را فردی مقلد و پیرو امام معرفی می‌کند.

## فصل سوم

### رهیافت‌ها

دوران حکومت حضرت ولی عصر علیه السلام بی‌تردید دوران طلایی حکومت فضیلت و معنویت است، و فساد و تباهی، ستم و گناه، رخت برمی‌بندد و زمین محل بندگی و عبادت خداوند می‌شود. پاکی همه‌جا موج می‌زند و انس و الفت و انسانیت در جامعه، به اوج می‌رسد. دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا مشکلاتش دل را بیازارد و فرد هنجارشکنی نیست که امنیت و آسایش را سلب کند. در یک کلام، هم آخرت مردم آباد می‌شود و هم دنیای آنها.

آرزوی هر کسی، حضور در چنین جامعه‌ای است تا بتواند از نعمت‌های معنوی و مادی آن بهره‌مند شود. حال که بر اساس روایات، دریافتیم که راه حضور باز است و هرکس مانند سلمان باشد، و رفتار این بانوان را داشته باشد می‌تواند زنده شود و آن دوران را درک کند، باید شتافت و تا فرصت باقی است، به این سعادت بزرگ دست یافت. آری می‌توان با الگو قرار دادن رفتار بانوان یاد شده خود را لایق حضور در دولت مهدی کرد.

ایمان خالص داشتن اولین شرط رجعت و درک دولت مهدوی است، پس باید در کسب ایمان خالصانه تلاش کرد.

شناخت مقام اهل‌بیت و فهم عظمت شخصیت و نقش آنها، در جهان آفرینش اولین قدم در راه پذیرش ولایت آنها و سنجیت یافتن با آنهاست. پس باید هر روز برای شناخت امامان مشتاق‌تر شویم و با مطالعه کتاب‌های معتبر و حضور در سخن‌رانی‌های مفید بر آگاهی خود بیفزاییم.

پذیرش ولایت آنها، آن هم از سر شناخت و معرفت، نه احساسات و تقلید، قدم بعدی است. به همین دلیل باید همراه شناخت روزافزون، ولایت‌پذیر باشیم و در تقویت این خصلت بکوشیم. به عبارت دیگر، آنها را خلیفه خدا در روی زمین و واسطه بین خدا و مخلوقات بدانیم و معتقد باشیم فیض الهی از مسیر آنها به مخلوقات می‌رسد و آنها هدف از آفرینش و ادامه وجود تمام مخلوقات هستند. بدون اعتقاد به آنها، نه بندگی ممکن است و نه مقبول. از این‌رو فرمان آنها، اراده و دستور الهی به حساب می‌آید و اطاعت از آنها، پیروی از خداوند و کفر و نافرمانی نسبت به آنها، کفر و نافرمانی نسبت به خداوند است.

هم‌رنگی و سنجیت با اهل‌بیت، موجب رجعت و درک دوران ظهور است. لذا باید سعی کنیم رفتار و پنداری داشته باشیم که اهل‌بیت می‌پسندند. باید مانند آنها بیندیشیم و عمل کنیم و عضو خانواده آنان گردیم. برای ایجاد سنجیت لازم است آنها را بشناسیم و از آنها پیروی کنیم و دوستانشان را دوست، و دشمنانشان را دشمن بدانیم.

کسانی که در راه اهل‌بیت فشارها و سختی‌ها را تحمل می‌کنند، در دوران حکومت آنها زنده می‌شوند. پس نباید از مشکلات واهمه داشته

باشیم بلکه باید برای رشد فرهنگ آنان، با آغوش باز به استقبال سختی‌ها برویم و در برابر حق‌کشی سکوت نکنیم.

هرکس در راه اهل‌بیت تلاش و مبارزه کند، سعادت یاری امام قائم عجل الله تعالی فرجه را نیز خواهد داشت. پس باید در عرصه‌های گوناگون، با تمام وجود حضور یافت. به‌ویژه، دلاوری در میدان‌های جنگ و نترسیدن از رویارویی با دشمن. شهادت‌طلبی برای زمینه‌سازی ظهور، عاملی است که موجب رجعت می‌گردد.

امید است با کسب دانش و همت در عمل، توفیق حضور در دولت کریمه و سعادت درک جامعه مهدوی را بیابیم.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. «خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راست‌گوی و زنان راست‌گوی و مردان شکیبیا و زنان شکیبیا و مردان خدای‌ترس و زنان خدای‌ترس و مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار و مردانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و زنانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و مردانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، آمرزش و مزدی بزرگ آماده کرده است.» (سوره احزاب، آیه ۳۵)
۲. نعمانی، الغیبه، باب ۱۴، ص ۲۸۲، ج ۶۷.
۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۵.
۴. کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۳۳۸. (معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۵۱۵، این روایت را با «علی» آورده است اما در کنز العمال «علی» ندارد، همچنین در فروس الاخبار، ج ۵، ص ۵۱۵، این روایت مستند به پیامبر است ولی در کنز العمال به صورت مرفوع از خود ابوهیره نقل شده است.)
۵. غیبت نعمانی، ص ۳۳۹.
۶. نک: عصر زندگی، ص ۷۵.
۷. اوائل المقالات، ص ۷۷.
۸. سوره نمل، آیه ۸۳.
۹. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴.
۱۰. سوره غافر، آیه ۱۱؛ سوره سجده، آیه ۲۱؛ سوره انبیاء، آیه ۹۵، و... .
۱۱. ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۵.
۱۲. همان، ص ۵۹.
۱۳. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۵۱.
۱۴. دلائل الامامه، ص ۴۶۳، ج ۴۸.
۱۵. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸ و ۲۷ و ۲۸.
۱۶. همان، ص ۲۴.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ص ۲۵.
۱۹. سوره قصص، آیه ۵ - ۶.
۲۰. دلائل الامامه، ص ۲۲۷ و ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶؛ همان، ج ۵۳، ص ۱۴۲. (عبارت‌های داخل پرانتز متن بحار الأنوار است.)
۲۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۵۱، ج چهاردهم.
۲۲. مانند روایات گفتار پیش.
۲۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۴.

۲۴. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۲، ح دوازدهم؛ اوائل المقالات، ص ۷۷.
۲۵. همان، ص ۹۲، ج ۱۰۲.
۲۶. دلائل الامامه، ص ۴۸۴.
۲۷. معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۴۷.
۲۸. بیان الاثم، ج ۳، ص ۳۳۸.
۲۹. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۶، ج ۹۲؛ همان، ج ۵۳، ص ۸۶، ج ۸۶.
۳۰. چشم‌اندازی به حکومت امام مهدی علیه السلام، ص ۷۳.
۳۱. «قدتكون فيهنّ نسبة حيث جاهدت جهاد الإبطال في غزوة أحد و قاتلت قريشاً ببسالة» الخصائص الفاطمية، تحقيق و ترجمه سيدعلی جمال اشرف، ج ۲، ص ۱۶۹.
۳۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۹.
۳۳. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲.
۳۴. همان، ص ۱۶۳؛ جزائری، قصص الانبياء ص ۲۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱؛ همان، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ ابی‌یعلیٰ موصلی، مسند، ج ۴، ص ۳۹۴؛ ابن حبان، الصحيح، ج ۷، ص ۱۶۳؛ طبرانی، معجم الكبير، ج ۱۱، ص ۳۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۹؛ مستدرک علی الصحيحین، ج ۲، ص ۵۳۸؛ تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۴۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۳؛ البدايه و النهايه، ج ۱، ص ۳۸۵.
۳۵. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۴.
۳۶. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۹؛ مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۲۳.
۳۷. مستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۳۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۱.
۳۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۷.
۳۹. الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۵.
۴۰. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.
۴۱. سوره نحل، آیه ۱۰۶.
۴۲. ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۴۸.
۴۳. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۴۰۵.
۴۴. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۱؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۵۸.
۴۵. اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۲.
۴۶. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۴۷. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶.
۴۸. الصحيح من السيره، ج ۴، ص ۲۱۹؛ العمدہ، ص ۳۲۲.
۴۹. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲.
۵۰. المعارف، ص ۲۵۶.

۵۱. این اشتباه در کتاب‌های تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۱۹؛ استیعاب، ج ۴، ص ۳۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۷، موجود است و ابن حجر در الاصابه، ج ۱، ص ۴۹۹ و ابن اثیر، در اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۸۱، این اشتباه را یادآور شده‌اند. شرح حال ایشان، در کتاب اخیر و الاصابه، ج ۸، ص ۱۸۹ و الأعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۴۰ آمده است.
۵۲. تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲۱.
۵۳. عددالقویه، ص ۱۲۵.
۵۴. کتاب سلیم، ص ۵۹۳.
۵۵. الاصابه، ج ۸، ص ۱۶۹.
۵۶. مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۷۰.
۵۷. ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۲۴.
۵۸. الاصابه، ج ۸، ص ۱۷۰.
۵۹. اعلام الوری، ص ۱۴۶.
۶۰. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۲.
۶۱. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۲.
۶۲. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۵۱.
۶۳. المناقب، ج ۳، ص ۳۴۶.
۶۴. کامل الزیارات، ص ۵۷ - ۵۸، ۵۶۲؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۶۹ (این حدیث معروف به حدیث ام‌ایمن است).
۶۵. الطبقات، ج ۸، ص ۳۴.
۶۶. الامالی، ص ۴۰؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۵۳.
۶۷. همان؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۰.
۶۸. الامالی، ص ۴۰؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۵۳.
۶۹. کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۷۰.
۷۰. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱؛ الامالی، ص ۲۸۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۴۶.
۷۱. عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۲۵۰.
۷۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۴.
۷۳. الامالی، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶.
۷۴. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۵۵؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۷۲؛ تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲۱.
۷۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۳.
۷۶. همان، ج ۱۴، ص ۲۴۸.
۷۷. الارشاد، ج ۱، ص ۱۴۰.
۷۸. الامالی، ص ۸۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۷۰.
۷۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۷۲.
۸۰. عددالقویه، ص ۴۶.
۸۱. کتاب سلیم، ص ۵۹۳ و ۸۶۵.
۸۲. الاختصاص، ص ۱۸۳.
۸۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵.
۸۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۰.
۸۵. المناقب، ج ۳، ص ۳۶۲.
۸۶. دلائل الامامه، ص ۴۳.
۸۷. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۵۹.
۸۸. المناقب، ج ۳، ص ۳۳۸؛ الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۵۳۰.
۸۹. عبدالرزاق، المصنف، ج ۴، ص ۳۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۴.
۹۰. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۷۰.
۹۱. نسیبه به ضم اول و فتح دوم، معروف به ام‌عطیه انصاریه فرد دیگری است. (اکمال الکمال، ج ۷، ص ۳۳۷)
۹۲. الاصابه، ج ۸، ص ۴۵ و ۲۰۳.
۹۳. تحفة الأحوذی، ج ۹، ص ۵۳.
۹۴. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۲؛ همان، ج ۳، ص ۱۹۵؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۲ - ۴۱۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۴.
۹۵. کنز العمال، ج ۸، ص ۵۸۹.
۹۶. أعلام، ج ۸، ص ۱۹.
۹۷. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۳؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۲-۴۱۶.

۹۸. نک: الصحيح من السيره، ج ۶ ص ۲۰۶. (ابن ابی الحديد می گوید: «ای کاش راوی نام آن دو تن را می برد تا اهل ظن و گمان آن را بر امور مشتبیه حمل نمی کردند.» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۲۶). علامه مجلسی نیز می گوید: «شاید راوی تقيه کرده است. چگونه می توانسته به نام دو بت قریش و دو شیخ مخالفان تصریح کند که آن دو را بر امیرالمؤمنین مقدم داشته اند.» (بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۳۳).
۹۹. مغازی واقدي، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۳؛ طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۱۲-۴۱۶.
۱۰۰. همان.
۱۰۱. همان.
۱۰۲. همان.
۱۰۳. تفسير قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. الاصابه، ج ۸، ص ۳۳۴.
۱۰۶. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۷. حقیقه الموت، بوستانی در یمامه بود.
۱۰۷. مغازی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۱۰۸. طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۱۶.
۱۰۹. تفسير قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۱۱۰. اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۷۰.
۱۱۱. تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۲۲۳.
۱۱۲. ثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۵۲۰.
۱۱۳. معجم کبیر، ج ۲۵، ص ۳۱.
۱۱۴. من لا یضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۵، ح ۵۹۰۲.
۱۱۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح سوم.
۱۱۶. او با این که از اجلاء اصحاب امامیه بود، واقفی شد، اما ظاهراً اصحاب، روایات را قبل از وقف او نقل کرده اند.
۱۱۷. معجم رجال الحديث، ج ۲۴، ص ۲۲۶.
۱۱۸. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۴-۷۵.
۱۱۹. همان.
۱۲۰. رجال طوسی، ص ۹۴، ۹۶ و ۱۵۱؛ رجال کشی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ رجال برقی، ص ۶۲؛ رجال ابن داوود، ص ۹۸.
۱۲۱. شرح اصول کافی ملزدرانی، ج ۶ ص ۲۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۴-۷۵. البته سن ایشان را علامه مامقانی ۲۳۶ یا ۲۳۹ یا ۲۴۲ سال می داند.
۱۲۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۷۶.
۱۲۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ کمال الدین، باب ۴۹، با تلخیص و تصرف.
۱۲۴. مدینه المعجز، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱.
۱۲۵. الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۱۹۱.
۱۲۶. بصائر الدرجات، ص ۱۹۱.
۱۲۷. رجال کشی، ج ۲، ص ۱۱۵.
۱۲۸. منظور از اظله همان عالم ذر، یعنی عوالم قبل از دنیاست. (نک: المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳)
۱۲۹. سوره جن، آیه ۱۶.
۱۳۰. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴، ح چهلیم.
۱۳۱. طب الاثمه، ص ۱۰۴؛ شبیه این جریان از اصنام باقر علیه السلام در کتاب دلائل الامامه، ص ۲۱۴، نقل شده است.
۱۳۲. ابن داوود، رجال، ص ۱۵۳.

۱۳۳. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۸۲.
۱۳۴. رجال کشی، ج ۱، ص ۲۹۰؛ الامالی، ص ۱۶۵؛ اختصاص (منسوب به شیخ مفید)، ص ۷۷؛ الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۲۲۸. در بعضی از منابع روایی ما (امالی، رجال کشی، روضة الواعظین)، این جریان به «ابن زیاد» نسبت داده شده اما در منابع دیگر (ارشاد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۰۲ و ج ۴۱، ص ۳۴۵) از «زیاد» نام برده شده است. منابع معتبر اهل سنت (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱۰؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۶۱؛ ابن حبان، کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۹۸؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۹۴) نیز همه به «زیاد» اشاره کرده اند. از متن روایت نیز که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «دعی بنی امیه (زناراده بنی امیه) او را فرا می خواند، معلوم است که باید «زیاد» باشد، زیرا این لقب به او اختصاص دارد. علامه تستری نیز بعد از چند صفحه بحث، «زیاد» را معتبر می داند. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۶۸-۳۷۵) بنابراین شواهد و اقوال، می توان نتیجه گرفت، این جریان در زمان خلافت زیاد در کوفه اتفاق افتاده است و مربوط به دوران حکومت ابن زیاد نیست.
۱۳۵. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳۱.
۱۳۶. الاختصاص، ص ۷۸.
۱۳۷. محاسن، ج ۱، باب یقین و صبر در دین، ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰، ح ۲۷.
۱۳۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۴۱.
۱۳۹. تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۳۲۹.
۱۴۰. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۸.
۱۴۱. حالات ایشان در کتاب های: تاریخ بغداد، ج ۱۴ ص ۴۳۴؛ البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۴۱؛ اعلام زرکلی، ج ۳، ص ۴۲ و الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۸۹ آمده است.
۱۴۲. اصول کافی، ص ۲۲۵.
۱۴۳. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۳۴.
۱۴۴. همان.
۱۴۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۴۱.
۱۴۶. الاعلام، ج ۳، ص ۴۲.
۱۴۷. البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۷.
۱۴۸. همان، ص ۲۳۵.
۱۴۹. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۲.
۱۵۰. همان، ج ۱، ص ۴۰۱.
۱۵۱. همان، ج ۲، ص ۲۶۰.
۱۵۲. همان، ج ۵، ص ۲۴۵.
۱۵۳. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۸.
۱۵۴. فهرست، ص ۲۸۲. (با کمی تصرف)
۱۵۵. الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۲۸۹.
۱۵۶. تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۳۲۹.
۱۵۷. لسان المیزان، ج ۳، ص ۶۳.
۱۵۸. البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۴۴.
۱۵۹. رجال کشی، ص ۲۴۲.
۱۶۰. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۰۱ و ۲۳۷؛ رجال کشی، ص ۲۴۱.
۱۶۱. اصول کافی، ج ۶ ص ۴۱۳.

رحیم لطیفی\*

# اثبات امامت و واسطه فیض

چکیده

منابع تفسیری، روایی و کلامی، اصل امامت را به شرح بحث کرده‌اند و مباحث نقلی به گونه قطعی اصل این باور را اثبات نموده‌اند. از آن‌جا که مباحث و روش‌های عقلی در تثبیت عقیده و اصول دین و نیز همگانی شدن آن نقش محوری دارد، برخی از روایات و نیز همه متکلمان، موضوع امامت را در قالب عقل پی‌گیری کرده‌اند. در این باره، قاعده «لطف» مهم‌ترین دلیل عقلی به شمار می‌رود.

این نوشتار، اصل امامت را با نگاه شیعی و با توجه به بُعد وجودی امام، به صرف مقام اعتباری، در قالب دلیلی عقلی مطرح می‌کند. برخی از منابع به امامت و واسطه فیض پرداخته‌اند، اما به صورت مشروح و با نگاه تحلیلی و همه‌جانبه چنین بحثی انجام نشده است. نویسندگان با بهره‌گیری از منابع اصیل و با اشراف به مباحث جانبی، وجود امام (امامت عام) را به عنوان واسطه فیض الهی معرفی می‌کنند؛ از آن‌جا که فیض الهی مداوم است، وجود امام نیز استمرار دارد.

واژگان کلیدی

امام، فیض، واسطه فیض، نخستین صادر، ائمه.



## مقدمه

حکیمان مسلمان، خداوند را تنها وجودبخش هستی می‌دانند. از آن‌جا که هستی از خدا فرا نمی‌گذرد و جز او همه چیز هیچ است، پس او هدف و غرضی مگر ذات خود ندارد و از آن روی که ذات هستی پیوسته و همیشه بوده، فاعلیت او نیز جاودانه است. این ویژگی را «فیض» خداوند می‌نامند.

از آن‌جا که خداوند مراتب عالی توحید ذاتی و صفاتی دارد، بسیط و بی‌تکثر است؛ نخستین صادرش بیش از یکی نیست و این، نخستین خلیفه و واسطه تداوم فیض او بر دیگران به شمار می‌آید؛ زیرا فیض و واسطه، هر دو دایم هستند.

بنابر متون دینی و نوشته‌های دانش‌مندان حوزه دین، نخستین صادر که صلاحیت واسطه شدن میان خلق و خالق را داشته باشد، حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله نور اهل بیت: و در عصر حاضر، امام زمان علیه السلام است.

مستند و برهانی ساختن پیش‌فرض‌ها در این موضوع، نیازمند بررسی دقیق آموزه فیض در لغت و اصطلاح (عرفان و فلسفه) و در آیین آیات و روایات است. همین‌طور، فهم دقیق واسطه در فیض و تطبیق آن بر وجود حضرت حجت علیه السلام نیز به بررسی تاریخیچه و سیر بحث و معانی صحیح واسطه بودن نیاز دارد. تفکیک درست حوزه براهین انسان کامل، غایت‌مندی و واسطه در فیض که هر سه برای اثبات وجود و استمرار امام اقامه شده و نیز پاسخ به اشکالاتی که متوجه این براهین است، استحکام و کارآمدی چنین براهینی را بالا می‌برد؛ چنان که جست‌وجوی نظایر این براهین در کلام و فلسفه غرب به همگانی شدن آن کمک می‌کند.

## فیض در لغت

«فیض»، مصدر باب «فاض یفیض» به معنای فزونی، جاری و در مقابل «غیض» به معنای اندک<sup>۱</sup> است. «فاض الماء»، یعنی آب آن قدر زیاد شد که در بیابان جاری گردید. «حوض فایض»، یعنی حوض پر آب. «رجل فیاض»، یعنی مرد جواد و بخشنده. فوران، دفع، سرریزی و فزونی نیز از معانی جوهری ریشه فیض به شمار می‌آیند.<sup>۲</sup>

## فیض در متون دینی

در قرآن کریم واژه فیض با مشتقاتش، یازده بار به کار رفته که در اکثر موارد به معنای لغوی آن توجه شده است، مانند:

﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ﴾<sup>۳</sup>

چشم‌های آنها را می‌بینی که پر از اشک شده است.

راغب، در ذیل همین آیه می‌گوید:

أفاض إناؤه؛<sup>۴</sup>

ظرفش تا آن‌جا پر شد که لبریز گردید.

معنای لغوی فیض در متون روایی، به همان معنای زیادی، پری و لبریزی برمی‌گردد؛<sup>۵</sup> هرچند به معانی دیگر هم به کار رفته است.

در دعای نماز «وتر» می‌خوانیم:

أَيُّ مُحْتَفَرٍ مِنْ فَضْلِكَ لَمْ يَمُهَهِ فَيْضُ جُودِكَ؟<sup>۶</sup>

## فیض در اصطلاح

فیض، اصطلاحی عرفانی و فلسفی است و دو کاربرد اصلی دارد: به معنای اسم مصدر و حاصل کار و به معنای روند و فرآیند کار، مانند خلق که به معنای مخلوق و نتیجه فعل است. معنای دیگر فیض، روند آفریدن و صفت فعل خداوند بوده که در منابع عرفانی و فلسفی نیز تعاریفی با اشاره به این تفکیک وجود دارد.

## معنای اصطلاحی فیض در عرفان و تصوف

فیض در منابع عرفانی، به چهار معنای اصلی به کار رفته که تنها یک معنای آن، مطابق اصطلاح فلسفی و مورد بحث است:

۱. القای الهی در برابر وسوسه که القای شیطانی است؛<sup>۷</sup>

۲. جود و بخشش الهی؛<sup>۸</sup>

ز فضلش هر دو عالم گشت روشن

ز فیضش خاک آدم گشت گلشن<sup>۹</sup>

۳. چیزی که از تجلی خداوند پدید می‌آید و بر حسب دریافت‌کننده فیض، محدود و معین می‌شود.<sup>۱۰</sup>

۴. به فعل فاعلی گفته می‌شود که پیوسته و همیشه، بدون دریافت عوضی و بدون غرض انجام می‌شود؛ چنین فاعلی دائم‌الوجود خواهد بود:

الفيض هو التجلی الدائم الذی لم یزل و لا یزال<sup>۱۱</sup>

فیض تجلی دایم، پیوسته و همیشگی است.

فیض به معنای اخیر به دو گونه تعریف می‌شود: یکی فیض اقدس که همان تجلی حق به حسب اولیت ذاتی و باطنیت است؛ تجلی حبی ذاتی که موجب وجود اشیا و استعدادها را در حضرت علمیه می‌شود و شائبه کثرت اسماء و کاستی امکانی در آن راه ندارد. برای همین نیز آن حضرت را اقدس خوانده‌اند.<sup>۱۲</sup>

دیگر، فیض مقدس است که همان تجلی وجودی به شمار می‌آید و موجب ظهور (پیدایش) اشیا در خارج بر اساس اقتضای استعدادها یا فیض اقدس می‌شود.<sup>۱۳</sup> از فیض مقدس به «نفس رحمانی» و «وجود منبسط» نیز تعبیر می‌کنند.<sup>۱۴</sup>

خلاصه کلام، فیض مقدس مترتب بر فیض اقدس است؛ با اولی اعیان ثابت و استعدادها را در عالم علم، حاصل می‌شود و با دومی همین اعیان با لوازشان در عالم خارج، موجود می‌شوند.<sup>۱۵</sup> فیض در نگاه فلاسفه و حکما، بیشتر متوجه تفسیر اخیر عرفا و در مقام تبیین فاعلیت خدا و کیفیت صدور آفرینش است. سخن فارابی و ابن‌سینا آینه تمام‌نمای گفته‌های حکمای پیشین و پسین در باب فیض است. فارابی می‌گوید:

واجب الوجود، مبدأ کل فیض و هو ظاهر علی ذاته بذاته فله الكل من حیث لا کثرة فیه،

فهو من حیث هو ظاهر فهو ینال الكل من ذاته فعلمه بالکل بعد ذاته و علمه نفس ذاته

فیکثر علمه بالکل کثرة بعد ذاته؛<sup>۱۶</sup>

واجب الوجود، مبدأ هر فیضی است و واجب الوجود به ذاتش - نه به غیر - بر ذات خود آشکار است، پس همه چیز بدون حیثیت کثرت برای اوست پس واجب الوجود از همان حیث که آشکار است به ذاتش به کل می‌رسد پس علم واجب الوجود پس از ذاتش به همه ثابت است و علم او خود ذات اوست پس علم او به کل در مرتبه پس

در رابط و واسطه بودن انبیا و امامان به معنای رسانیدن پیام الهی و تفسیر وحی جای هیچ گونه تردیدی نیست؛ چون معنای رسول و پیشوای الهی همین است و چنین مقامی، اقتضای ویژگی خاصی را در وجود آنان دارد که با دیگران تمایز داشته باشند و حتی وجودشان از ملائک برتر باشد تا توان دریافت وحی را داشته باشند و به اقتضای قاعده هم‌آهنگی تشریع و تکوین مرتبه وجودی اینها مقدم‌تر است.

از ذاتش متکثر می‌شود.

ابن سینا می‌گوید:

الفيض إنما يستعمل في الباري تعالى و في العقول لا غير،  
لأنه لما كان صدور الموجودات عنه على سبيل اللزوم لا لإرادة  
تابعة لغرض، بل لذاته و كان صدورها عنه دائماً بلا منع و لا  
كلفة تلحقه في ذلك، كان الأولي أن يسمي فيضاً.<sup>۱۷</sup>

روند فیض تنها در مورد خدا و عقول به کار می‌رود، چون از آن‌جا که صدور موجودات از خداوند بر نحوه حتمیت است نه به دنبال اراده پیرو غرض (ذات او در صدور فعل کافی است) و نیز صدور فعل از او همیشگی است بدون مانع و ایجاد خستگی لذا بهتر است فعل خداوند فیض نامیده شود.

صدور موجودات از مبدأ اول، نه از راه قصد و اراده است و نه از نوع فاعل‌های طبیعی، بلکه صرفاً از تعقل ذات باری تعالی به ذات خویش که عقل محض و خیر مطلق است نشأت می‌گیرد؛ زیرا قصد و اراده مستلزم نقص و موجب تكثر ذات باری است و آفرینش بر منوال طبیعی نیز با نبود رضا و معرفت صانع به مصنوع و سلب اختیار ملازم دارد و حال آن‌که خداوند عالم، راضی و مختار به همه افعال خود است.<sup>۱۸</sup>

پس فیضان و فیض جوشش، بارش سرریز و لبریزی وجود و خیرات از مبدأ متعال است، بدون این‌که کسی یا چیزی موجب این لبریزی و صدور شده باشد. گفتنی است، اصولاً واژه فیض چنین معنایی را می‌رساند.<sup>۱۹</sup>

غزالی این معنا را با دقت بیشتر گفته است:

لا ينبغي أن تفهم من الفيض هنا ما تفهم من فيضان الماء من الإناء على اليد فإن ذلك عبارة عن انفصال جزء من الماء عن الإناء و اتصاله باليد، بل أفهم منه ما تفهمه من فيضان نور الشمس على الحائط... بل كفيضان الصورة على المرأة... و كذلك الجود الإلهي... فيعبر عنه بالفيض؛<sup>۲۰</sup>

سزاوار نیست که مفهوم فیض در مورد خداوند، همان مفهومی باشد که از فیضان و لبریزی آب از ظرف فهمیده می‌شود؛ چرا که روشن است، اجزای آب از آب ظرف جدا شده، به دست می‌پیوندند، بلکه باید گفت مفهوم فیض، مانند فیضان نور خورشید بر دیوار... یا مانند فیضان تصویر بر آینه است...؛ چنان‌که جود الهی نیز همین‌گونه است... که از آن به فیض تعبیر می‌شود.

### انگیزه طرح مباحث فیض

مسئله حدوث و قدم عالم که هنوز ذهن بشر را مشغول کرده، موجب طرح نظریه فیض شد. میان تاریخ‌نویسان مشهور است که رأی ارسطو ازلیت و قدم عالم و رأی افلاطون (در رساله تیمائوس) حدوث و خلقت زمانی عالم بوده است.<sup>۲۱</sup>

طبق نظریه فیض، اقتضای ذات حق و اسماء و صفات او دوام فاعلیت است (تعطیل نشدن فیض)؛ چون صفات سلبی مانند بخل، امساک و... در او راه ندارد و زمان و زمانیات از متفرعات عالم است، ابتدای زمانی برای فعل خداوند معنا ندارد.<sup>۲۲</sup>

در نظریه فیض، فاعلیت خداوند از فاعل‌های بالقصدی، برتر است که غایت‌مندی بر آنها حکومت می‌کند، بلکه فاعلیت او بالذات بوده و به ضمیمه احتیاج ندارد. ذات او سَمَت فاعلیت و غایتیت را دارد.<sup>۲۳</sup>

آغاز و پیدایش عالم چگونه بوده است؟ آیا از عدم به هستی گام نهاده یا از وجودی به وجود آمده است؟ آیا وجوددهنده مانند فاعل‌های طبیعی بر اثر وجوددهی کاهش می‌یابد یا نه؟ بنابر این نظریه، فیض نوعی ایجاد است که طی آن منشأ ایجاد و پدیدآورنده به حال خود می‌ماند و علی‌رغم صدور معلول از آن، در کمالات و هم‌چنان در وحدت خود ماندگار است؛ آن‌چه از آن می‌آید، جدا از او نبوده، در عین حال خود او نیز نیست.<sup>۲۴</sup>

دیگر انگیزه طرح مباحث فیض، پاسخ به یکی از پرسش‌های مهم درباره نحوه و کیفیت پیدایش این عالم است. سؤال می‌شود که آیا انتشار عالم آفرینش، دفعی و به یک‌باره بوده یا به ترتیب خاصی به انجام رسیده است؟ تاریخ‌نویسان فلسفه، اهل کلام و بسیاری از حکما یکی از اهداف و ارکان نظریه فیض را تبیین وساطت بین خداوند و خلق او و نیز توضیح چگونگی برآمدن کثرت از وحدت ذکر کرده<sup>۲۵</sup> و بیشتر منابع به اهمیت و دقت و دشواری این بحث معترف بوده‌اند.<sup>۲۶</sup>

### تاریخچه

ریشه‌های نظریه‌ی فیض و فاعل وجودی را می‌توان در عقاید و افکار مزداییان، مانویان و صائبیان پیدا کرد.<sup>۲۷</sup> نظریه وسایط در فیض در زمان افلاطون مطرح بوده است.<sup>۲۸</sup>

فیلون (۲۵ قبل از میلاد - ۴۰ میلادی) فیلسوف و متکلم یهودی تلاش کرد تا دین یهود را بر شیوه فلاسفه افلاطونی توجیه کند. یکی از ویژگی‌های او تفسیر و تثبیت واسطه در خلقت بود. او نخستین‌بار تفکر واسطه در خلقت موجودات را، هرچند به گونه مبهم و رمزآمیزی نزد افلاطون و برخی نظام‌های فکری یونان مطرح بود، در قالب تفکری مذهبی و امری مشخص و اقنومی خاص بین خدا و خلق و به اصطلاح «لوگوس» (کلمه) مطرح کرد که در آن ویژگی ارسطویی (عقل) و ویژگی‌های افلاطونی (مجمع مثل و صور) موجود است. لوگوس، میانجی پیدایش و ایجاد مراتب و وسیله‌ای برای وصول نعمت‌های الهی به شمار می‌آید. او واسطه بین خالق و عالم خلقت و انسان الهی است.<sup>۲۹</sup>

فلوطین (۲۰۵ - ۲۷۰ میلادی) متأثر از فیلون، معتقد بود موجودات بر اساس نظم و نسق و ترتیب خاص صادر شده‌اند. مبدأ اول، تعالی، بسیط و دور از هر گونه ترکیب بوده، پس خلقت کثرات به عقل [واسطه] منسوب است.

قرآن نظام و اسباب  
اثردهی و سایط را در  
پرتو توحید افعالی  
خداوند می پذیرد،  
یعنی ضمن به رسمیت  
شناختن تأثیرگذاری  
پدیده‌ها، مؤثر اصلی و  
بالذات را تنها خداوند  
اعلام می‌کند: ﴿وَابْتَغُوا  
إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۳۰</sup> «به سوی  
او وسیله برگزینید»  
وسيله را به شکل یک  
قاعده، رسمیت می‌دهد.

طرح واسطه در فیض، به دست فلوطین پایه فلسفی تر و فنی تر پیدا کرد و بیشتر فلاسفه آن را بسان قاعده فلسفی پذیرفتند.<sup>۳۰</sup>

نظریه فیض به وسیله مکتب افلاطونیان جدید به ویژه فلوطین و بروقلس از طریق دو کتاب مشهور کتاب العلل و کتاب الربوبیه به حکمای اسلامی رسیده است. ابن اسحاق کندی (۲۵۸ قمری) بنیان‌گذار فلسفه اسلامی که در تکمیل ترجمه اتولوجیای فلوطین نقش داشت، نظریه فیض را مطابق آموزه قرآنی یافته و گفته است:

فإذن فیض الوحدة عن الواحد الحقّ الأوّل هو تهوی کلّ محسوس و ما يلحق، فيوجد كلّ واحد منها إذا تهوی بهویته إياها...<sup>۳۱</sup>

به این ترتیب کندی نخستین بار کلمه فیض را بر فعل خداوند به کار می‌برد؛ چنان‌که کیفیت پیدایش عالم را نیز در غیر نخستین صادر، با نظریه واسطه در فیض تدوین می‌کند. وی منفعل اول را فعل مباحثی و دیگر منفعل‌ها را به واسطه فعل اول، غیر مباحثی می‌داند.<sup>۳۲</sup>

فارابی (۳۳۹ قمری) گردآورنده اصلی نظریه فیض در فلسفه اسلامی به شمار می‌آید. وی به سازگاری نظریه فیض با شریعت اسلام معتقد بود.<sup>۳۳</sup> وی کیفیت صدور کثرت از وحدت را در قالب صادر اول (عقل) و واسطه فیض تبیین می‌کند:

یفیض من الأوّل، وجود الثانی فهذا الثانی هو أيضاً جوهر غیر متجسّم... فیما یعقل من الأوّل یلزم الثانی.<sup>۳۴</sup> و الموجودات کلّها علی الترتیب حصل من أثر وجوده،<sup>۳۵</sup> و نسبة جميع الأشياء إليه من حيث إنه مبدعها أو هو الذي ليس بينه و بين مبدعها واسطة و بوساطته، تكون علة الأشياء الآخر نسبة واحدة؛<sup>۳۶</sup>

از موجود اول، وجود دوم افاضه می‌شود و این دومی نیز جوهری غیر جسمانی است... بنابراین آن که وجود اول تعقلی دارد، وجود بعدی از او صادر می‌شود... و همه موجودات بنابر ترتیبی از وجود او حاصل می‌شوند... نسبت همه اشیا به او (صادر نخست) مساوی است؛ چون به واسطه دیگران پیدا شده و میان او و مبدأ اول هیچ واسطه‌ای نیست.

اخوان الصفا (حدود ۳۵۰ قمری) ضمن اعتراف به دشواری فهم کیفیت آفرینش، این روند را با راه کارهای شبیه به فیض و واسطه در فیض حل می‌کنند.<sup>۳۷</sup>

ابوالحسن عامری (۳۸۱ قمری) روند آفرینش را بر اساس نظریه فیض و آموزه نوافلاطونی چنان تصویر می‌کند که جایگاه واسطه در فیض کاملاً مشهود است:

اول. موجود بالذات (فوق الدهر)؛

دوم. عقل یا قلم (مع الدهر)؛

سوم. نفس یا لوح (بعد الدهر)؛

چهارم. عرش یا افلاک (مع الزمان)؛

پنجم. طبیعت (بعد الزمان).<sup>۳۸</sup>

ابن‌سینا (۴۲۸ قمری) با اندکی توسعه در معنای فیض، فاعلیت عقول را نیز بر طریقه فیض می‌داند:

الفيض إنما يستعمل في الباري و العقول لا غیر؛<sup>۳۹</sup>

فیض فقط درباره خداوند و عقول کاربرد دارد نه غیر آن.

در جای دیگر، اصل نظریه فیض و لزوم واسطه آن را یادآور شده است.<sup>۴۰</sup> وی پیدایش کثرت در فیض و مستفیض را به تحقق واسطه مستند می‌کند.<sup>۴۱</sup>

در میان فرق اسلامی، اسماعیلیه و قرامطه به نظریه فیض توجه داشته‌اند. به عقیده آنان خداوند

عالم را مستقیماً خلق نکرده بلکه عقل کل را ایجاد کرده و از آن نفس کل و از آن، ماده را آفریده است. این گروه از شیعه اسماعیلی، خداوند را به شیوه امیرالمؤمنین علیه السلام در هر چیزی و با هر چیزی بدون مازجت و اختلاط می‌دانند؛ همان طوری که واحد در هر عددی و معدودی حاضر است، ولی خودش عدد نیست.<sup>۴۲</sup>

موسی بن میمون (۶۰۳ قمری) می‌گوید:

اسم فیض در زبان عبرانی هم بر خداوند اطلاق می‌شود؛ چون بهترین تشبیه برای فاعلیت خداوند همین است که او را به چشمه جوشان آب تشبیه کنیم.<sup>۴۳</sup>

### برهان لزوم واسطه در فیض

از آن‌جا که فیض و واسطه در فیض، در مباحث حکمت و عرفان جایگاه ویژه‌ای دارد، حکیمان و عارفان با تقریرهای گوناگون به اثبات و لزوم واسطه در فیض پرداخته‌اند.

فیلون، خداوند را در اوج تعالی می‌داند و عالم جزئیات را در فرود و پستی که پیدایش اینها با ساحت الهی تناسبی ندارد. پس واسطه یا واسطه‌هایی در خلق عالم و تدبیر امور آنان در کار است، مانند قوای الهی، ملائکه، جن و...؛ اولین و مهم‌ترین آنها «لوگوس» نام دارد.<sup>۴۴</sup> فلوطین پس از آن که بر لزوم بساطت مبدأ متعالی و اثبات آن استدلال می‌آورد، نسبت مبدأ اجسام به بسیط را نادرست می‌خواند و می‌افزاید:

ذات واحد، حتی مرکب از قوای گوناگون نیست، خلق کثرات مستند به عقل است، نه احد.<sup>۴۵</sup>

بی‌شک، واحد به لحاظ بساطت خود، تنها با یک امر سنخیت خواهد داشت و همان را نیز صادر می‌کند و این امر که کامل‌ترین موجودات به شمار می‌آید و همه موجودات دیگر را به نحو کمون و پنهانی و بالقوه دارد، همان عقل است.<sup>۴۶</sup>

إِنَّ الْوَاحِدَ الْمُحْضَ هُوَ فَوْقَ التَّمَامِ وَالْكَامِلِ، وَ أَمَّا الْعَالَمُ الْحَسِّيُّ فَنَاقِصٌ لِأَنَّهُ مُبْتَدِعٌ، وَ الشَّيْءُ التَّامُّ هُوَ الْعَقْلُ. وَ إِذَا صَارَ الْعَقْلُ تَامًّا كَامِلًا لِأَنَّهُ مُبْتَدِعٌ مِنَ الْوَاحِدِ الْحَقِّ الْمُحْضِ، وَ لَمْ يَكُنْ يُمْكِنُ أَنْ يَبْدَعَ الشَّيْءُ الَّذِي فَوْقَ تَمَامِ الشَّيْءِ النَّاقِصِ بِلَا تَوَسُّطٍ؛<sup>۴۷</sup>

یگانه محض، فوق تمام و کمال بوده، اما جهان محسوس ناقص به شمار می‌آید؛ چون پدید آمده است. شیء تام همانا عقل است و از آن‌جا که عقل از واحد حق پدید آمده (بدون واسطه) تام و کامل محسوب می‌شود و امکان ندارد موجودی که فوق تمام و کمال است، بدون واسطه موجودی ناقص بیافریند.

فارابی واجب‌الوجود را به وجودی که هیچ کاستی، ماهیت و جنس و فصل ندارد، معرفی کرده و «بسیط» نامیده است. معلوم می‌شود مبنای برهان بر لزوم واسطه، همان بساطت خداوند

و ترکیب عالم مادون است که با هم مسانختی ندارند.

در جای دیگری می‌گوید: «جمال و بها و زینت در هر موجودی به این است که افضل را بیافریند.»<sup>۴۸</sup> و همچنین درباره ترتیب در آفرینش می‌گوید: «آفرینش را از کامل‌ترین وجودها آغاز می‌کند و به دنبال آن وجودی می‌آورد که اندکی از اولی ناقص است.»<sup>۴۹</sup>

نسفی (قرن هفتم قمری) بر لزوم واسطه، با مایه عرفانی ولی با مشرب فلسفی چنین استدلال می‌کند:

از باری تعالی که احد حقیقی است، احد حقیقی صادر شد و آن عقل اول است.<sup>۵۰</sup> بدان که آدمی استعداد آن ندارد که بی‌خدا از خدا بر خوردار شود و جمله آدمیان استعداد آن ندارند که از خدا فیض قبول کنند... پس به ضرورت، واسطه هم باید از نوع آدمیان باشد.<sup>۵۱</sup>

علامه مجلسی (۱۱۱۱ قمری) می‌فرماید:

لَمَّا كُنَّا فِي غَايَةِ الْبَعْدِ عَنْ جَنَابِ قُدْسِهِ تَعَالَى وَ حَرِيمِ مَلَكُوتِهِ وَ مَا كُنَّا مُرْتَبِطِينَ بِسَاحَةِ عَزِّهِ وَ جَبَرُوتِهِ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ رَبِّنَا سَفَرَاءُ وَ حِجَّةٌ ذَوَاتُهَا قُدْسِيَّةٌ وَ حَالَاتٌ بَشَرِيَّةٌ يَكُونُ لَهُمْ بِالْجِهَاتِ الْأُولَى لِرِتَابِاطِ بِالْجَنَابِ الْأَعْلَى يَأْخُذُونَ عَنْهُ... وَ يَكُونُ لَهُمْ بِالْجِهَاتِ الثَّانِيَةِ مِثَابَهَةٌ لِلْخَلْقِ... وَ بِهِ يُمْكِنُ تَفْسِيرُ الْخَبَرِ الْمَشْهُورِ فِي الْعَقْلِ بَأَنَّهُ يَكُونُ الْمَرَادُ نَفْسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... هُمُ وَاسِطَةُ فَيْضٍ بَيْنَ رَبِّهِمْ وَ بَيْنَ سَائِرِ مَوْجُودَاتٍ...؛<sup>۵۲</sup>

از آن‌جا که از ناحیه قدسی و حریم ملکوتی خداوند بسیار دور هستیم و راهی به ساحت جبروت او نداریم، پس ناچار باید میان ما و خداوند، سفیران و حجت‌هایی با جهت‌های قدسی و حالات بشری باشند تا به سبب مشابهت جهت قدسی، از خداوند دریافت فیض کنند و به مناسبت جهت بشری، به عالمیان فیض برسانند. با همین بیان، تفسیر روایت مشهور در مورد عقل صادر که مراد خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، ممکن می‌شود... و آنان (اهل بیت): واسطه فیض میان حق و خلق هستند.

مهم‌ترین دلیل در منابع متعدد، برای لزوم واسطه فیض که به دیگر ادله خرد و کلان برمی‌گردد، از قاعده «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد» برمی‌آید که بر اساس آن، از خداوند یگانه و بسیط، جز یک معلول (یک صادر، یک مخلوق) صادر نمی‌شود و حال آن‌که عالم هستی پر از کثرات، موجودها و معلول‌های گوناگون است؛ جمع میان این دو، وجود واسطه را می‌نماید.

هم‌چنین بر اساس قاعده «لزوم السنخية بين العلة و المعلول» از مبدأ واحد متعالی و کمال مطلق، معلول یگانه با کمال و تعالی صادر می‌شود؛ بنابراین، کثرات عالم و جسمانیات نمی‌توانند اول صادر و اول مخلوق باشند؛ پس وجود واسطه در میان این دو هستی، قطعی است.<sup>۵۳</sup>

حکیم سبزواری (۱۲۸۹ قمری) همین برهان را با مثال بیان می‌کند:

دو چیزی که میانه‌شان نهایت دوری و جدایی در رفعت و دنائت وجود دارد، ناچار از «رابطه» ای هستند که واسطه

اثر عالی به سافل باشد؛ مانند روح بخاری (روان) که میان جان (مجرد) و تن (مادی) وساطت می‌کند.<sup>۵۴</sup>

به بیان دیگر، طبق برهان عقلی، میان فاعل و قابل باید مناسبت و سنخیت باشد وگرنه هر چیزی علت هر چیزی می‌توانست باشد و از آب، گرما و از آتش، سرما صادر می‌شد. از طرفی، حق تعالی در نهایت ترفع، تقدس و تنزه و عالم مادی در نهایت تفلسل، ترکیب و تنزل است، پس صدور چنین عالمی و رسانیدن فیض از آن مبدأ متعال واسطه می‌خواهد که جنبه ربی و خلقی داشته باشد.<sup>۵۵</sup> این واسطه، به طول عمر فیض باید از ابتدا تا انتها (اگر انتهایی باشد) مستمر باشد؛ الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق.<sup>۵۶</sup>

### پیش‌فرض‌های براهین اثبات واسطه در فیض

برای کارآمدی هر برهانی، افزون بر درست بودن صورت و ماده آن، باید دید که پیش‌فرض‌های آن نیز اثبات پذیر باشد. برهان یا براهینی که اثبات لزوم واسطه می‌کنند، سه پیش‌فرض عمده دارند که در این جا به صورت فشرده تبیین و اثبات می‌شوند.

پیش‌فرض اول: مبدأ نخست، واجب‌الوجود یگانه، بسیط و غیر مرکب است و براهین اثبات خدا (امکان وجوب، حدوث و...) خدایی را ثابت می‌کند که وجودش از خودش است وگرنه ممکن بوده و به دور یا تسلسل باطل می‌انجامد. یکتا و یگانه است که مرکب نیست وگرنه نیازمند «ما به الامتیاز» می‌شد و وجود نیازمند، نمی‌تواند منشأ پیدایش هستی باشد.<sup>۵۷</sup>

پیش‌فرض دوم: از وجود واحد بسیط، تنها یک معلول صادر می‌شود؛ چون اگر از چنین واحدی دو اثر (معلول) صادر گردد، لازمه‌اش این است که در فاعل واحد دو اقتضا و دو جهت باشد؛ چون صدور هر اثری، به دنبال یک خواهرش و یا اقتضا در فاعل است وگرنه ترجیح بلامرجح خواهد شد. پس برای هر معلولی اقتضای جداگانه در علت حتمی است. حال اگر از واحد بسیط معلول‌های متعدد صادر شود، آن واحد دارای جهاتی خواهد شد؛ چون از آن جهت که معلول (الف) را آفریده غیر از جهتی است که معلول (ب) را آفریده است، و حال آن‌که در پیش‌فرض نخست ثابت شد که مبدأ اول، بسیط «من جمیع الجهات» است.<sup>۵۸</sup>

استدلالی که بر اثبات مفاد «قاعدة الواحد» گفته شد، جنبه تنبیهی دارد وگرنه بنابه گفته ابن سینا،<sup>۵۹</sup> ابن رشد،<sup>۶۰</sup> صدر المتألهین<sup>۶۱</sup> و...، قاعده مذکور، پشتوانه بدیهی یا قریب به بدهت دارد. ابوالحسن عامری پس از توضیح وحدت و بساطت حق تعالی می‌گوید: اما فیضان او یکی بیش نیست.<sup>۶۲</sup>

پیش‌فرض سوم: میان علت و معلولی، مناسبت، مشاکلت و سنخیت برقرار است. بنابراین، هر موجودی شایستگی مقام واسطه شدن را ندارد. از شئون واسطه در فیض این است که کمالات و برخی ویژگی‌های مبدأ اول را دارد و وجودش با وجودهای پایینی و پسینی متفاوت است؛ پس، هر موجودی در هر مرتبه باشد، شایستگی واسطه نخستین شدن را ندارد.<sup>۶۳</sup>

### ویژگی‌های نخستین صادر از منظر حکیمان

پس از بیان چیستی فیض و لزوم واسطه بین مبدأ متعال و جهان آفرینش، لازم است از چیستی، ویژگی‌ها و دیگر معرف‌های واسطه (نخستین صادر)، در پرتو آثار دانش‌مندان فن، سخن گفت و پس از آن، اوصاف «اول ما خلق» و یا «اول ما صدر» از منابع دینی استخراج شود تا روشن گردد

در نگاه عارف، عقول و نفوس و اجسام، وجود متعلق به غیر و محدود و مقید به حد و قید خاصی‌اند، اما وجود منبسط، متعلق به غیر است که قید و حدی ماهوی ندارد، بلکه بر همه اعیان و مقیدات، منبسط و گسترده است و با همه مراتب ماسوای خداوند همراهی دارد؛ با حادث، حادث و با قدیم، قدیم و با مجرد، مجرد و با مادی، مادی است.

میان این دو مفهوم، در مصداق یگانگی وجود دارد یا نه.

قاعدة الواحد، همین اندازه می‌رساند که صادر نخست یکی بیش نیست، اما قاعده سنخیت، این صادر را تا حدودی توصیف می‌کند (صاحب کمالات و مقام نخست است). مشائیان به کمک قاعده امکان اشرف، عقل را نامزد این مقام می‌دانند، چون جسم و نفس به سبب ترکیبی که دارند احس بوده، صلاحیت آن را ندارند.

فلوطين در اثولوجيا نخستین صادر و واسطه در فیض را عقل می‌داند که مملو از نور و بهاء الهی و سرشار از نیرو است و با تشبیه به خالق هستی، صورت نفس را ابداع می‌کند.<sup>۶۴</sup> به نظر او صادر نخست در حدوث و بقاء، به اصل مفیض خویش وابسته است:

إنَّه أبدعه (أی العقل) بآنه نور، فما دام ذلك النور مطلقاً عليه فإنه يبقى و يدوم؛<sup>۶۵</sup>

او (عقل را) ابداع کرد، چون که نور است، پس تا زمانی که این نور بر او می‌تابد، باقی و با دوام خواهد بود.

اخوان الصفا می‌گویند:

أول شيء اخترعه و أبدعه من نور وحدانيته، جوهر بسيط يقال له العقل الفعال؛

اولین چیزی که از نور یگانگی خود پدید آورد، جوهر بسیطی بود که به آن عقل فعال گفته می‌شود.

در جای دیگری می‌گویند:

و العقل هو نور الباري تعالى و فيضه الذي فاض أولاً؛<sup>۶۶</sup>  
و عقل همانند نور خداوند و فیض او بوده که در قدم اول افاضه شده است.

ابوالحسن عامری، نخستین بار اصطلاح قلم را به کار برده است:

إنَّه (المقام الإلهي) يفيض على جوهر العقل الكلّي أعتى القلم، الصور العقلية؛<sup>۶۷</sup>

مقام خداوندی بر جوهر عقل کلی که همان قلم باشد، صورت‌های عقلی را افاضه نمود.

کندی «عقل» را عالمی جدا و مؤثر بر عوالم مادون مطرح کرد که در متن اثولوجيا عقل همان صادر نخست طرح شد و این دو مسئله سنگ بنای طرح عقل به منزله نخستین صادر نزد فارابی و ابن سینا گردید.<sup>۶۸</sup>

در نزد فارابی نخستین مخلوق که واسطه آفرینش دیگر موجودات بوده، عبارت از جوهری است که اصالتاً غیرمتجسم بوده و در ماده قرار ندارد و خود و خدا را تعقل می‌کند.<sup>۶۹</sup>

ابن سینا تنها «عقل» را شایسته مقام اولین مخلوق می‌داند و این حقیقت را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأیید می‌کند.<sup>۷۰</sup>

فیاض لاهیجی تأیید می‌کند که اولین صادر، عقل و همان واسطه است و این صادر نخست را همان واسطه در ایصال فیض می‌داند و سرانجام این حقیقت را بر حقیقت محمدی، قلم و... تطبیق می‌کند.<sup>۷۱</sup>

تا این‌جا معلوم شد که حکمای مشاء نخستین صادر را که واسطه فیض است، همان عقل معرفی<sup>۷۲</sup> و با برخی از نصوص روایی در باب عقل مستند کرده‌اند،<sup>۷۳</sup> اما حکمت متعالیه صدرالمشائیین با عنایت بر مسلک عرفا<sup>۷۴</sup> و نیز با توجه به مبنای خود (تشکیک مراتب وجودی به خلاف مشاء که به تبیین وجود میان خلق و خالق قائلند)، وجود منبسط را نخستین صادر معرفی کرده است، هرچند در مباحث تعلیمی رسمی عقل را نخستین صادر می‌داند.<sup>۷۵</sup>

در نگاه عارف، عقول و نفوس و اجسام، وجود متعلق به غیر و محدود و مقید به حد و قید خاصی‌اند، اما وجود منبسط، متعلق به غیر است که قید و حدی ماهوی ندارد، بلکه بر همه اعیان و مقیدات، منبسط و گسترده است و با همه مراتب ماسوای خداوند همراهی دارد؛ با حادث، حادث و با قدیم، قدیم و با مجرد، مجرد و با مادی، مادی است.

اثبات وجود منبسط همان قاعده امکان اشرف است؛ زیرا چنین موجودی بی‌شک شریف‌تر از عقل است، پس حتماً در مرحله و مرتبه پیش وجود دارد.<sup>۷۶</sup>

ملاصدرا سرانجام بین دو نظر را جمع کرده است:

همگان متفقند که اولین فعل و اثر صادر از حق تعالی، موجودی پاک و منزّه از همه حدود عدمیه است مگر حدی که لازمه معلولیت او به شمار می‌آید. حال اگر آن حد را که لازمه مجعولیت است، عبارت از (دارایی ماهیت) دانستیم، صادر اول عقل بوده و اگر (صرف تعلق و وابستگی) دانستیم، وجود منبسط است.<sup>۷۷</sup>

ویژگی‌ها و هم‌خوانی وجود منبسط با حجت و ولی خدا در بخش انسان کامل و اثبات امامت آمده است.

از کلام قونوی برمی‌آید که ماهیت این وجود منبسط، «حقیقت نوری» بوده که بین تمام اعیان ممکنه مشترک است؛ از قلم اعلا که همان عقل اول به شمار می‌آید تا همه ممکنات - چه آنهایی که موجود شده‌اند یا هنوز لباس هستی بر تن نکرده‌اند.

این واحد نزد ما همان وجود عامی است که بر همه ممکنات افاضه شده، چه آنهایی که لباس هستی پوشیده‌اند یا هنوز نپوشیده‌اند، ولی علم الهی به وجود آنها تعلق گرفته و این حقیقت نوری میان قلم اعلا که نخستین موجود است و به عقل اول نیز نام‌گذاری شده و میان دیگر موجودات مشترک به حساب می‌آید.<sup>۷۸</sup>

#### تعبیرهای متون دینی از نخستین صادر (واسطه فیض)

ویژگی‌ها و کارایی‌های صادر اول (عقل اول یا وجود منبسط) از دید حکیمان (اهل نظر) و عارفان (اهل معرفت) تا حدودی بیان شد که مهم‌ترین آنها میانجی‌گری در فیض و تصرفات تکوینی در عالم و آدم بود. در این‌جا، از عبارات و واژه‌هایی که متون روایی برای اولین صادر بهره گرفته‌اند، نمونه‌هایی آورده می‌شود که تطبیق این دو حقیقت را نزدیک‌تر می‌سازد.

## الف) المشيئة

امام صادق عليه السلام فرمود:

خلق الله المشيئة قبل الأشياء ثم خلق الأشياء بالمشيئة؛<sup>۷۹</sup>  
خداوند پیش از همه اشیا مشیت را آفرید، سپس به واسطه مشیت دیگر چیزها را آفرید.

شیخ صدوق در مورد آفرینش اشیا روایت زیر را نقل فرموده است:

خلق الله المشيئة بنفسها، ثم خلق الأشياء بالمشيئة؛  
خداوند مشیت را آفرید، سپس به واسطه مشیت دیگر چیزها را آفرید.

در تفسیر این روایت آمده است که

مشیت نخستین چیزی است که از خداوند متجلی شد؛ همان مشیتی که واسطه بین او و دیگر اشیاست. در زبان اخبار از مشیت تعابیر گوناگونی شده، مانند نور محمدی صلی الله علیه و آله، عقل و...<sup>۸۰</sup>

## ب) النور

روایاتی که مقام نوری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (حقیقت محمدی) و مقام نوری حضرت علی عليه السلام (حقیقت علوی) را بیان می‌کند، به گونه‌ای نشان می‌دهد که آفرینش عالم از نورانیت اهل بیت: آغاز شده و این نور همواره در یک قالب ولی در همه زمان‌ها تداوم داشته است. اصولاً استمرار و بقای هستی بدون این نور و مقام ولایت الهی پایدار نیست.  
از میان روایات بی‌شمار، به ذکر چند نمونه برگرفته از منابع اهل سنت و شیعه بسنده می‌شود:  
۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

كنت أنا و علي نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله تعالى آدم، سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب إلى صلب حتى أقره في صلب عبدالمطلب، ثم أخرجه من صلب عبدالمطلب فقسمه قسمين: قسمًا في صلب عبدالله، و قسمًا في صلب أبي طالب، فعلي مني و أنا منه...<sup>۸۱</sup>  
رسول خدا فرمود: چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم، من و علی نوری در پیشگاه خداوند بودیم؛ وقتی خداوند آدم را آفرید، این نور در صلب (پشت) او قرار گرفت. خداوند پیوسته این نور را از صلبی به صلب دیگر منتقل می‌کرد تا در صلب عبدالمطلب رسید؛ پس این نور را از صلب عبدالمطلب خارج نمود و به دو قسمت کرد: قسمتی در صلب عبدالله و قسمتی در صلب ابوطالب قرار گرفت. بنابراین، علی از من است و من از او هستم.

۲. ابن خالویه در منهج التحقيق از جابر بن عبدالله انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

خداوند متعال، من، علی، فاطمه، حسن و حسین را از یک نور آفرید...<sup>۸۲</sup>

۳. حموی از ابن عباس روایت می‌کند:

سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لعلي عليه السلام خلقت أنا و أنت من نورالله تعالى؛<sup>۸۳</sup>  
شنیدم که رسول خدا به علی می‌گفت: من و تو از نور خدا آفریده شده‌ایم.

مرحوم بهبهانی می‌فرماید: «این گونه روایات در میان عامه (اهل تسنن) و خاصه (تشیع) فراوان است.»<sup>۸۴</sup>  
این گونه روایات به خوبی روشن می‌سازد که نخستین مخلوق، همان نور محمد صلی الله علیه و آله و ائمه: بوده است که پیش از آفرینش آدم وجود داشته‌اند.

قاعدة الواحد، همین اندازه می‌رساند که صادر نخست یکی بیش نیست، اما قاعده سنخیت، این صادر را تا حدودی توصیف می‌کند (صاحب کمالات و مقام نخست است). مشائیان به کمک قاعده امکان اشرف، عقل را نامزد این مقام می‌دانند، چون جسم و نفس به سبب ترکیبی که دارند اخس بوده، صلاحیت آن را ندارند.

۴. امام باقر علیه السلام درباره نخستین مخلوق خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَعَرَّتَهُ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا وَأَسْكَنَهَا فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَيْدَانِنَا فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ احْتَجَبَ بِنَا عَنْ خَلْقِهِ فَمَا زِلْنَا فِي ظِلَّةِ خُضْرَاءِ مُسْتَبْحِينَ نَسْتَبِحُهُ وَنَقْدُسُهُ حَيْثُ لَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا عَيْنٌ تَطْرَفُ...<sup>۸۵</sup>

خداوند در یگانگی‌اش تنها بود، سپس به کلمه‌ای تکلم کرد که آن کلمه نوری گردید، سپس از این نور، محمد و علی و عترت او را آفرید، سپس به کلمه دیگری تکلم کرد و آن کلمه، روح گردید که این روح را در این نور ساکن گردانید. سپس او را در بدن‌های ما ساکن کرد، پس ما روح خدا و کلمه او هستیم که به واسطه آن از خلقت پوشیده است. پس ما پیوسته در سایه سبز که هنوز خورشید و قمر و چشمی نگشوده بود، تسبیح و تقدیس خدا می‌کردیم...

امام علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ جَمِيعَ مَا فِي الْقُرْآنِ فِي سُورَةِ الْفَاتِحَةِ وَجَمِيعَ مَا فِي سُورَةِ الْفَاتِحَةِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَجَمِيعَ مَا فِي الْبِسْمَةِ فِي بَاءِ بِسْمَلَةٍ وَأَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ...<sup>۸۶</sup>

تمام قرآن در سوره حمد و تمام سوره حمد در بسم الله الرحمن الرحيم است و هر آنچه در بسم الله وجود دارد در باء بسم الله بوده و من، نقطه زیر باء هستم.

«باء» در علم حروف، کنایه از عقل اول و صادر نخستین است؛ زیرا در مرتبه دوم قرار دارد؛ چنان‌که «الف» کنایه از ذات واجب است. شاید مراد از تحتیت (تحت الباء) این باشد که خلافت نفس کل، از عقل کل است، یعنی حقیقت علوی علیه السلام از حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله است.<sup>۸۷</sup>

## انتمه (۴)، واسطه در فیض

شماری از حکیمان، عرفا، متکلمان و دیگر دانش‌مندان معتقدند که بر اساس برخی آیات و صریح روایات،<sup>۸۸</sup> جایگاه انبیا و اولیای الهی همان مقام نخستین صادر و واسطه در فیض میان خالق و مخلوقات است.<sup>۸۹</sup>

در این بخش روی سخن با منابع درون‌دینی (قرآن، سنت و دانش‌مندان دین) است. درستی این نظریه و داوری در مورد آن به توضیح سخنان آنان نیاز دارد که این مهم طی چند مرحله تشریح می‌گردد:

### الف) پذیرش اصل نظام اسباب

اگر این اصل، پذیرفته دین نباشد، دیگر نوبت به لزوم واسطه و میانجی نمی‌رسد، ولی مراجعه به منابع دینی روشن می‌سازد که چنین

اصلی پذیرفته است.

قرآن نظام و اسباب اثردهی و سبب را در پرتو توحید افعالی خداوند می‌پذیرد، یعنی ضمن به رسمیت شناختن تأثیرگذاری پدیده‌ها، مؤثر اصلی و بالذات را تنها خداوند اعلام می‌کند: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۹۰</sup> «به سوی او وسیله برگزینید». وسیله را به شکل یک قاعده، رسمیت می‌دهد. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۹۱</sup> «من جانشینی در زمین قرار می‌دهم». یعنی خداوند کارهایش را توسط خلیفه‌اش انجام می‌دهد؛ زیرا خلیفه کسی است که بتواند کارهای مستخلف عنه را انجام دهد و در اوصاف شبیه او باشد، مانند «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ...»<sup>۹۲</sup> «ای آدم آگاه ساز آنها را...» یعنی فرشتگان را تعلیم ده «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»<sup>۹۳</sup> «آماده سازید برای آنها نیرو، هر قدر که می‌توانید.» «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ»<sup>۹۴</sup> «بگو ملک الموت شما را می‌میراند.» «فَالْمَدْبُرَاتِ أَمْرًا»<sup>۹۵</sup> «یعنی تدبیر کنندگان امر.»

با وجود این می‌فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۹۶</sup> «خداوند آفریننده همه چیز است.» «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»<sup>۹۷</sup> «حکم تنها از آن خداست.» «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»<sup>۹۸</sup> «همه نیروها از آن خداست.» «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ»<sup>۹۹</sup> «خداوند نفوس را دریافت می‌کند (می‌میراند).» «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۱۰۰</sup> «فرمان خدا چنین است؛ چون اراده آفرینش چیزی کند، به محض این‌که به آن بگوید باش، بدون فاصله موجود می‌شود.»

حاصل جمع این آیات، چنین می‌شود که وسایط در طول فعلیت خدا، هر کاری انجام دهند، به اذن او و غیرمستقل هستند. «أَحْبِبِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱۰۱</sup> «مردگان را به اجازه خدا زنده کنیم.» «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ... بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱۰۲</sup> «من برای شما خلق می‌کنم به اذن خدا...»

در روایات نیز همان سخن آیات بازگو شده است: امام صادق علیه السلام فرمود:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرَحًا...<sup>۱۰۳</sup>

خداوند ابا دارد (نمی‌پذیرد) که اشیا و امور جاری شود مگر از راه اسبابشان، پس برای هر چیزی سبب و گشایشی قرار داد.

شهید مطهری ذیل آیه «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» می‌فرماید: برای آفرینش، نظام و قانون و ترتیب معینی است؛ از همین جاست که قانون علت و معلول و یا نظام اسباب و مسببات به وجود می‌آید.<sup>۱۰۴</sup>

## ب) نظام‌مند بودن آفرینش، و واحد بودن نخستین صادر

در زبان قرآن از نخستین صادر، به امر تعبیر شده است:

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾<sup>۱۰۵</sup>

و فرمان ما در عالم تنها یکی است. مسلماً مراد، امر تکوینی است نه تشریعی؛ چون ضرورت بر تعدد امر تشریعی قائم است.<sup>۱۰۶</sup>

نظام‌مندی و تدریج در آفرینش، علامت ضعف و کاستی فاعل نیست، بلکه به دلیل قابلیت نداشتن دریافت‌کننده‌هاست؛ بنابراین، هر جا در سخن خداوند در مورد آفرینش تدریج به کار رفته، ناظر به همین مسئله است؛ مانند:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۱۰۷</sup>  
آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید...

﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۱۰۸</sup>  
روزی اهل زمین را در چهار روز مقدر کردیم.

### ج) برتری و شایستگی وجود نوری انبیا و ائمه:

علم، بهترین ملاک برتری برای هر موجودی به شمار می‌آید. خداوند همه علم اسماء را بی‌واسطه به حضرت آدم<sup>۱۰۹</sup> و فیض علم را به واسطه حضرت آدم به ملائکه داد.<sup>۱۱۰</sup> سپس برتری حضرت آدم را به دلیل علمی که به او داده بود، بر ملائکه ثابت کرد، ولی ملائکه نگفتند که بارالها اگر آن علم را در اختیار ما می‌گذاشتی، ما هم چنین مقام و برتری را پیدا می‌کردیم؛ چون سعه و مقام وجودی آنها توان دریافت فیض را بدون واسطه نداشت. چنین موهبتی، به نخستین صادر تعلق می‌گیرد.<sup>۱۱۱</sup> در حالی که قرآن مجید اعتراف به محدودیت فرشتگان را از زبانشان نقل می‌کند: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾<sup>۱۱۲</sup> ولی برای انبیا مقامات گوناگونی را ثابت می‌داند:

﴿أَنسَىٰ أَخْلُقَ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخَيِّبُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ...﴾<sup>۱۱۳</sup>  
برایتان از گل چیزی چون پرند می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرنده‌ای شود و کور مادرزاد را و برص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم و به شما می‌گویم که چه خورده‌اید و چه ذخیره کرده‌اید.

بر اساس آیه شریفه: ﴿تِلْكَ الْأُسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾<sup>۱۱۴</sup> حتی خود انبیا نیز در یک رتبه نیستند.

شیخ مفید می‌گوید:

به اتفاق امامیه و برخی معتزله، انبیا افضل از ملائکه‌اند<sup>۱۱۵</sup> و نیز گروهی از امامیه معتقدند ائمه: بر انبیا افضلند، مگر بر خاتم النبیین که اشرف مخلوقات است.<sup>۱۱۶</sup>

در رابط و واسطه بودن انبیا و امامان به معنای رسانیدن پیام الهی و تفسیر وحی جای هیچ گونه تردیدی نیست؛ چون معنای رسول و پیشوای الهی همین است و چنین مقامی، اقتضای ویژگی خاصی را در وجود آنان دارد که با دیگران تمایز داشته باشند و حتی وجودشان از ملائکه برتر باشد تا توان دریافت وحی را داشته باشند و به اقتضای قاعده هم‌آهنگی تشریع و تکوین مرتبه وجودی اینها مقدم‌تر است.<sup>۱۱۷</sup>

در زیارت جامعه کبیره آمده است:

أَنْ أَرْوَاهُكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَلًا؛<sup>۱۱۸</sup>

و نیز گواهی می‌دهم که ارواح عالیه شما و نورانیت و طینت پاک شما، یکی است و آن ذات‌های طیب و طاهر عین یک‌دیگرند. خداوند شما را به صورت نور آفریده است.

در میان فرق اسلامی، اسماعیلیه و قرامطه به نظریه فیض توجه داشته‌اند. به عقیده آنان خداوند عالم را مستقیماً خلق نکرده بلکه عقل کل را ایجاد کرده و از آن نفس کل و از آن، ماده را آفریده است. این گروه از شیعه اسماعیلی، خداوند را به شیوه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هر چیزی و با هر چیزی بدون ممزوجت و اختلاط می‌دانند؛ همان طوری که واحد در هر عددی و معدودی حاضر است، ولی خودش عدد نیست.

## د) برخورداری انسان (نبی، ولی و امام علیه السلام) از تصرف تکوینی

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ﴾<sup>۱۱۹</sup>  
 ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾<sup>۱۲۰</sup>  
 ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾<sup>۱۲۱</sup>

همین طور حضرت عیسی علیه السلام به اذن خداوند، از تصرفات تکوینی والایی برخوردار بود؛ از بهبود بخشیدن بیماری‌های سخت تا زنده کردن مردگان:

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِئُكُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾...<sup>۱۲۲</sup>

برایتان از گل چیزی چون پرند می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرندهای شود و کور مادرزاد و برص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم و به شما می‌گویم که چه خورده‌اید و در خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید.

برخی از تصرفات تکوینی برای جنیان و برخی اولیای الهی نیز ثابت شده است:

﴿قَالَ عَفَرْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ... قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾<sup>۱۲۳</sup>

قرآن کریم برای وجود پیامبر صلی الله علیه و آله اثر قائل است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾<sup>۱۲۴</sup>

دل به دست او چو موم نرم، رام  
 مهر او گه ننگ سازد گاه نام  
 جنس ما چون نیست جنس شاه ماه  
 مای ما شد بهر مای او فنا<sup>۱۲۵</sup>  
 او ز قعر بحر گوهر آورد  
 از زیان‌ها سود بر سر آورد  
 کاملی گر خاک گیرد زر شود  
 ناقص از زر بزد خاکستر شود  
 چون قبول حق بود آن مرد راست  
 دست او در کارها دست خداست<sup>۱۲۶</sup>

ابن سینا در توضیح نفس قدسی انبیا و ماهیت معجزه می‌گوید:

واندر هیولای عالم تأثیر کند تا معجزات آورد و صورت از هیولا ببرد و صورت دیگر آورد... و این چنین کسی خلیفت خدای بود بر زمین و وجود وی اندر عقل جایز است و اندر بقای نوع مردم واجب.<sup>۱۲۷</sup>

زیارت جامعه کبیره که دارای متن و سند عالی است،<sup>۱۲۸</sup> بهترین شناس‌نامه برای مقام اولیا و ائمه: به شمار می‌آید. در همه‌جای این زیارت شریفه به وساطت مادی و معنوی ائمه: تاکید شده است:

و أنتم نور الأخیار ... بکم فتح الله و بکم یختم [الله] و بکم یزل الغیث و بکم یمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه؛<sup>۱۲۹</sup>

و شما نور برگزیدگان هستید ... به واسطه شما خدا آغاز کرد و به واسطه شما به پایان رسانید، و به واسطه شما باران نازل می‌شود و به واسطه شما آسمان می‌ماند و بر زمین نمی‌افتد، مگر به اذن خداوند.

روایات بسیاری به مضمون این زیارت اشاره دارد. برای نمونه امیرمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

... فَإِنَّا صَنَاعِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدَ صَنَاعِعِ لَنَا.<sup>۱۳۰</sup>

سخن امام اول و امام آخر یکی است. حضرت حجت در پاسخ کسانی که بر سر جانشینی امام عسکری علیه السلام اختلاف داشتند، نوشت:

نحن صَنَاعِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَاعِعِنَا؛<sup>۱۳۱</sup>

ما دست‌پروردگان بی‌واسطه خداوند و دیگران دست‌پرورده ما هستند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

بنا أَثَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبِتُ عَشْبُ الْأَرْضِ...؛<sup>۱۳۲</sup>

به واسطه ما درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها به بار می‌نشینند و نهرها جاری می‌شود، و به واسطه ما باران آسمان می‌بارد و گیاه زمین می‌روید.

شیخ مفید این روایت را از رسول خدا می‌آورد که در حق اهل بیت: فرمود:

بهم يحبس الله العذاب عن أهل الأرض و بهم یمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بهم یمسك الجبال أن تميد بهم و بهم يسقى خلقه الغيث و بهم يخرج النبات؛<sup>۱۳۳</sup>

خداوند توسط آنان عذاب را از اهل زمین دور می‌کند و به سبب آنان آسمان بی‌اذن خداوند بر زمین فرو نمی‌آید و کوه‌ها را از لغزش و اضطراب بازمی‌دارد و به برکت آنان باران، مردمان را سیراب می‌کند و گیاهان می‌رویند.

واقعیت تاریخی که امام کاظم علیه السلام در پیش چشمان هارون عباسی انجام داد و طی آن تصویر نقاشی شده شیر در پرده، زنده و درنده شد و جان ساحر کذاب را گرفت، نمونه‌ای از نیروی تکوینی ائمه: است.<sup>۱۳۴</sup>

### مصدق نخستین صادر (واسطه در فیض) از نظر متفکران مسلمان

در گفتار پیشین، ویژگی‌ها و جایگاه نخستین صادر در منابع حکمت و عرفان، بیان شد و نخستین صادر در منابع دینی معرفی گردید. آن‌گاه واسطه در فیض مورد نظر فلاسفه و عرفا با واسطه فیض مورد نظر دین تطبیق شد. در این گفتار تنها گوشه‌ای از تصریحات و تطبیقات دانش‌مندان مسلمان یادآوری می‌شود.

ابن‌سینا پس از این‌که کیفیت پیدایش آفرینش را توضیح می‌دهد، اعلام می‌دارد که نخستین صادر که شایستگی چنین جایگاهی را دارد، تنها «عقل کل» بوده که بی‌هیچ واسطه از امر حق صادر شده است. وی این رهیافت حکمت را به کلام رسول خدا ﷺ مستند و تطبیق می‌کند: و از این اولیت، پیغمبر ﷺ، خبر داد و فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»<sup>۱۳۵</sup>

شهید مطهری پس از این‌که از آیه «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»، وجود نظام و اسباب را در روند آفرینش عالم توسط خداوند نتیجه می‌گیرد، می‌فرماید:

آن‌چه در لسان دین، به عنوان ملائکه، جنود الهی، رسل الهی (تکوینی)، مقسمات و مدیرات امر آمده است و همین‌طور مفاهیمی مانند عرش، کرسی، لوح و قلم که وجود یک سلسله تشکیلات معنوی الهی را برای خدا معرفی می‌کند، همه برای تفهیم همین حقیقت است که خدای متعال، آفرینش را با نظام خاص و ترتیب مشخص، اراده و اجرا می‌کند. این مطلب را حکما به اصطلاح و زبان مخصوص بیان کرده‌اند و در معارف اسلامی با زبان دیگر بیان شده است.<sup>۱۳۶</sup>

شیخ اشراق پس از بیان کوتاه از مشرب‌های پیشین حکما می‌گوید:

بل العالم ما خلا قَطَّ عن الحكمة و عن شخص قائم بها عند الحجج و البينات و هو خليفة الله في أرضه و هكذا تكون مادامت السموات والأرض (لزوم وجود و استمرار خلیفه الله).

شمس‌الدین شهرورزی در توضیح این قسمت می‌گوید:

فوجب أن لا تخلو الأرض عن واحد منهم... فهم حفاظ العالم و أوتاده، بهم يدوم نظامه و تستقر أحواله و يتصل فيض الباري تعالى، و لو خلا زمان ما عن جملتهم لعظم الفساد و كثر الخبط و هلاك الناس؛

پس باید زمین از وجود یکی از آنها خالی نباشد... آنان نگهدارنده و میخ‌های عالم هستند... به واسطه آنان، نظام پایدار و حالاتش مستقر می‌ماند و فیض خداوند می‌رسد، و اگر زمانی از میان آنها خالی بماند، فساد و هلاکت زیاد می‌شود.

در بیشتر منابع، نخستین صادر، «أَوَّلُ مَا خَلَقَ»، «العقل»، «النور»، «حقیقه‌المحمدیه»، «القلم‌الأعلى» و ... که مرادف هم و تفسیرکننده یک مصداق آورده شده‌اند، یعنی مسئله بالاتر از تطبیق است و جایی برای تردید نمی‌گذارد که نخستین صادر از مبدأ فیض الهی جز حقیقت نوری محمد ﷺ و آل او نمی‌تواند باشد.

أما أول الملكة فالقلم الأعلى الذي هو العقل الأول لأنه أول عالم التدوين والتسطير فلا واسطة بينه و بين الحق، قال عليّ: أول ما خلق الله القلم، و في رواية: العقل، و في رواية: نوري، يعني أنه أول في نظام الكائنات فإنه منبع نقوشها و عاقل كمالات خالقه، و أصل الظهور المقصودة كمال الجلاء و الاستجلاء بظهور الكمال المحمدي؛<sup>۱۳۷</sup>

نخستین مرحله عالم ملک، قلم اعلا همان عقل نخست است؛ چون عالم قلم نخستین عالم تدوین و به سطور درآمده، پس میان قلم اعلا و میان حق تعالی واسطه نیست. حضرت فرمود: «ولین مخلوق خدا قلم است.» در روایت دیگر عقل و در روایت دیگری «نور من» آمده است، یعنی نور حضرت در نظام آفرینش نخستین است. او منبع نقوش و درک‌کننده

در نظریه فیض، فاعلیت خداوند از فاعل‌های بالقصدی، برتر است که غایت‌مندی بر آنها حکومت می‌کند، بلکه فاعلیت او بالذات بوده و به ضمیمه احتیاج ندارد. ذات او سمت فاعلیت و غایتی را دارد.

کمالات خالق خود به شمار می‌آید. اصل ظهور که مقصود کمال جلا و استجلاست، با ظهور کمال محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محقق می‌شود.

علامه مجلسی در حاشیه بر اعتقادات شیخ صدوق، می‌نویسد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَرَّمَ نَبِيَّهٖ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ: فَفَضَّلَهُمْ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِمْ... فَهَمَّ الْمَقْصُودُونَ فِي إِيجَادِ الْعَالَمِ وَالْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَةِ الْكِبَرَى وَ مَقَامِ الْمَحْمُودِ، وَ مَعْنَى الشَّفَاعَةِ الْكِبَرَى أَنَّهُمْ فَيُوزُّ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ وَ النَّشْأَةُ الْآخِرَةُ إِذْ هُمْ الْقَابِلُونَ لِلْفَيُوضَاتِ الْإِلَهِيَّةِ وَ الرَّحْمَاتِ الْقُدْسِيَّةِ وَ بَتَوَسُّطِهِمْ تَفِيضُ الرَّحْمَةِ عَلَى سَائِرِ الْمَوْجُودَاتِ... وَ يَرْكَبُهُمْ تَفِيضُ عَلَى الدَّاعَى بَلْ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ...<sup>۱۳۸</sup>

خداوند نبی‌اش محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او را مورد تکریم و تفضل بر خلق قرار داد...؛ پس آنان هدف از آفرینش هستند و شفاعت کبرا و مقام محمود ویژه آنان است. معنای شفاعت کبرا، یعنی آنان فیوض خداوند در این جهان و در سرای آخرتند. چون آنان قابلیت دریافت فیوض الهی و رحمت‌های قدسی را دارند، توسط آنان رحمت به دیگران می‌رسد.

صدرالمتألهین پس از بیان اقسام فعل و خلق خداوند می‌فرماید:

و فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ وَ فِي رِوَايَةِ الْقَلَمِ وَ فِي رِوَايَةِ نُورِي وَ الْمَعْنَى فِي الْكَلِّ وَاحِدٌ؛<sup>۱۳۹</sup>

در حدیثی است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «نخستین چیزی که خداوند آفرید، عقل است» و در حدیث دیگر، نخستین مخلوق را قلم دانسته است. در روایت دیگر فرمود: «نخستین مخلوق خدا نور من است و معنای همه اینها یک چیز است.»

ملا حبیب الله، تک تک موارد را با استناد به روایات به یک حقیقت (نور محمدی) تطبیق کرده است.<sup>۱۴۰</sup>

آن چه اول شد پدید از جیب غیب  
بود نور پاک او بی هیچ ریب  
بعد از آن، آن نور مطلق زد علم  
گشت عرش و کرسی و لوح و قلم<sup>۱۴۱</sup>

شیخ محمدحسین اصفهانی می‌گوید:

النَّبِيُّ وَالْأُمَّةُ لَهُمُ الْوَلَايَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ وَ السُّلْطَانَةُ الْبَاطِنِيَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْأُمُورِ التَّوَكُّيَّةِ وَالتَّشْرِيعِيَّةِ فَكَمَا أَنَّهُمْ مَجَارَى الْفَيُوضَاتِ التَّوَكُّيَّةِ كَذَلِكَ مَجَارَى الْفَيُوضَاتِ التَّشْرِيعِيَّةِ فَهَمَّ وَسَائِطُ التَّوَكُّينِ وَالتَّشْرِيعِ ... كَذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْأُمَّةُ: بِمَلاحِظَةِ كَوْنِهِمْ مِنْ وَسَائِطِ فَيُضِّضُ الْوُجُودَ، لَهُمُ الْجَاعِلِيَّةُ وَ الْإِحَاطَةُ بِذَلِكَ الْوَجْهِ مَعْنَى فَاعِلٍ مَا بِهِ الْوُجُودُ، لَا مَا مِنْهُ الْوُجُودُ فَإِنَّهُ مَخْصُصٌ بِوُجُوبِ الْوُجُودِ؛<sup>۱۴۲</sup>

پیامبر و امامان، ولایت معنوی و سلطنت باطنی بر تمام

امور تکوینی و تشریعی دارند و همان گونه که آنان مجرای فیوضات تکوینی‌اند، هم چنین مجرای فیوضات تشریعی به شمار می‌آیند. پس آنان واسطه تکوین و تشریعند و نیز پیامبر و امامان: بدین لحاظ که از مجاری فیض وجودند، جاعلیت و احاطه به همان نحو را دارند، یعنی واسطه در وجودند نه هستی‌بخش؛ زیرا هستی‌بخش فقط حضرت واجب‌الوجود است.

آیت‌الله خوئی می‌گوید:

الْوَلَايَةُ التَّوَكُّيَّةُ الظَّاهِرُ إِنَّهُ لَاشْبَهَةٌ فِي وَلايَتِهِمْ عَلَى الْمَخْلُوقِ فِي الْإِيجَادِ وَ بِهِمُ الْوُجُودُ وَ هُمُ السَّبَبُ فِي الْخَلْقِ، إِذْ لَوْلَاهُمْ لَمَا خَلَقَ النَّاسَ لَكُنْهُمْ وَ إِنَّمَا خَلَقُوا لِأَجْلِهِمْ وَ بِهِمُ وَجُودُهُمْ، وَ هُمُ الْوَاسِطَةُ فِي الْإِفَاضَةِ؛<sup>۱۴۳</sup>

بی‌شک، آنان بر مخلوقات ولایت دارند و واسطه در ایجاد آنان به شمار می‌آیند؛ زیرا اگر آنان نبودند، مردم آفریده نمی‌شدند، وجود مردم از آنان است و آنان واسطه در افاضه وجود به مردمند.

امام خمینی؛ نخستین تجلی الهی را بر مقام محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علوی عَلَيْهِ السَّلَام چنین تطبیق می‌کند:

أَوَّلُ مَنْ فَلَقَ الصَّبْحَ الْأَوَّلَ وَ تَجَلَّى عَلَى الْآخِرِ بَعْدَ الْأَوَّلِ وَ خَرَقَ أَسْتَارَ الْأَسْرَارِ، هُوَ الْمَشْيِئَةُ الْمَطْلُوقَةُ وَ الظُّهُورُ غَيْرِ الْمَتَعَيْنِ الَّتِي يَعْبَرُ عَنْهَا تَارَةً بِالْفَيُضِ الْمُقَدَّسِ... وَ بِمَقَامِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَ عُلُوِّيَّةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام...؛<sup>۱۴۴</sup>

نخستین چیزی که در صبح ازل طلوع کرد و بر آخرین بعد از نخستین تأیید و پرده‌های اسرار را درید، مشیت مطلق و ظهور نامتعیین بود، که گاهی آنرا فیض مقدس نامند و گاهی آن را مقام محمدی و علوی گویند.

علامه طباطبایی؛ در پاسخ این پرسش که آیا از آیات و روایات، واسطه در فیض بودن ائمه: را می‌توان برگرفت، می‌گوید:

از آیات ولایت اگر به معنی ولایت تکوینی، معنی و تفسیر شوند، می‌توان این معنا را استفاده کرد، ولی عمده روایاتی که صحیح‌ه هستند، بر واسطه در فیض بودن ائمه: دلالت دارند؛ از آن جمله حدیث جابر که فریقین (شیعه و سنی) آن را نقل کرده‌اند. در آن روایت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ، نُورَ نَبِيِّكَ، يَا جَابِرُ»<sup>۱۴۵</sup>؛ و انگیهی اگر عالم، عالم علت و معلول و مترقیه به علل عالی‌ه باشد، چنان که خداوند می‌فرماید: «إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا»، مطلب به همین صورت است.<sup>۱۴۶</sup>

حکیم سبزواری از چهره‌های برجسته حکمت و عرفان، پس از شرح مبسوط در مورد صدر نخست و کیفیت پیدایش آفرینش، از متون دینی، شواهدی بر یافته‌های حکمت و عرفان می‌آورد.<sup>۱۴۷</sup> سپس به توضیح

حقیقت محمدی می‌پردازد:

آن وجود مبارک، دو بُعد جسمانی و روحانی دارد. جنبه معنی حضرت خاتم<sup>علیه السلام</sup> عقل کلی یعنی عقل اول است و روحش از روح‌الامین پیشی گرفته، پس احکام و براهینی که بر وجود «عقل اول» است، همه وجود حضرت را می‌گیرد و ما در این ادعا تنها نیستیم که همه اعظم عرفای متشرعین و افخم اخباری‌ها که اهل روایت با درایتند، با ما شریکند؛ به حدی که اصطلاحشان بر عقل اول، حقیقت محمدی است. به این‌گونه میان اخباری که در باب صادر اول آمده، جمع می‌شود.

مرحوم سیدجلال آشتیانی کارکرد نخستین صادر (حقیقت محمدی) را چنین توضیح می‌دهد:

حقیقت محمدیه، مفاتیح غیب و شهود است که از ناحیه و به واسطه او فیض به عالم می‌رسد. اثر او در عالم غیب آن است که بالذات و بدون واسطه، از حق استفاضه می‌کند... و اثر او در عالم حس و شهادت، موائد نعم و ارزاق ظاهری است... مقام اکملیت به حقیقت محمدیه اختصاص دارد و اولیای محمدیین بالوراثه از این مقام بهره دارند.<sup>۱۴۸</sup>

در کتاب جلوات ربانی پس از این که مصداق نخستین صادر را آدم اول (نبی و ولی) معرفی می‌کند، دلیل لزوم و استمرار آن را استمرار فیض می‌داند که اگر چنین موجودی نباشد، فیض منقطع و عالم ویران می‌شود.<sup>۱۴۹</sup>

### معنای صحیح واسطه در فیض

این که انبیا و اولیا و ائمه: واسطه در فیض هستند، به چند معنا بوده<sup>۱۵۰</sup> که برخی معانی آن کلامی است. در این جا، بیشتر به معنای فلسفی و مورد توجه حکمت توجه می‌گردد. به برخی از معانی وساطت در فیض چنین است:

#### الف) واسطه رسانیدن پیام خداوند به انسان‌ها (فیض تشریعی)

به گفته ملاصدرا انسان تا پیش از بلوغ و سن تکلیف در عالم حیوانی به سر می‌برد، تنها پس از سن تکلیف و به واسطه حجت الهی، از فیض انسانیت برخوردار می‌شود.<sup>۱۵۱</sup>

#### ب) واسطه شفاعت‌خواهی در سرای آخرت نزد پروردگار

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۱۵۲</sup>، ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾<sup>۱۵۳</sup>

#### ج) واسطه در دعا

انبیا و ائمه: که مستجاب الدعوه هستند، برای ما دعا کنند تا خداوند خواسته ما را برآورده کند.

#### د) واسطه به معنای غایت و هدف

هدف آفرینش عبادت و معرفت خداوند است و حقیقت این دو امر، تنها در وجود انبیا و ائمه: محقق می‌شود، و چون فعل بدون غایت محکوم به فناست، بنابراین، وجود مستمر یکی از اولیا باید باشد تا فیض الهی قطع نشود.<sup>۱۵۴</sup> این معنای فیض به برهان غایت برمی‌گردد که جداگانه مطرح می‌شود.

#### ه) واسطه در ایجاد قابلیت

با گفتار و کردارشان که برگرفته از وحی است، بندگان را ارشاد می‌کنند تا در نتیجه، قابلیت

حقیقت محمدیه، مفاتیح غیب و شهود است که از ناحیه و به واسطه او فیض به عالم می‌رسد. اثر او در عالم غیب آن است که بالذات و بدون واسطه، از حق استفاضه می‌کند... و اثر او در عالم حس و شهادت، موائد نعم و ارزاق ظاهری است... مقام اکملیت به حقیقت محمدیه اختصاص دارد و اولیای محمدیین بالوراثه از این مقام بهره دارند.

دریافت مراحل بالای از فیض و تداوم آن را پیدا کنند<sup>۱۵۵</sup> (ایجاد و اتمام قابلیت). گاهی ارشاد از راه تصرف در نفوس انجام می‌شود.<sup>۱۵۶</sup>

### و) واسطه در آفرینش عالم

فیوض و کمالات را از خداوند بگیرند و به مخلوقات برسانند.<sup>۱۵۷</sup> وجود انبیا و ائمه: در مرتبه‌ای قرار دارند که شایستگی دریافت فیض را بی‌واسطه دارند و دیگر موجودات که فاقد آن مرتبه هستند، تحت ولایت آنها که در طول ولایت خداوند و به اذن اوست، قرار گرفته و کسب فیض می‌کنند.<sup>۱۵۸</sup>

دو معنای اخیر مورد بحث است که ادله طرح شده در این بخش، عهده‌دار اثبات چنین مرحله‌ای از وساطت هستند.

### شباهت مطرح شده یا احتمالی

پیش‌تر، مبانی و پیش‌فرض‌های اندیشه فیض و لزوم واسطه در فیض، مشروح بیان و مستدل شد که بر اساس آن، بسیاری از شباهت احتمالی دفع می‌شوند و این‌جا تنها به چند شبهه می‌پردازیم:

۱. لزوم واسطه: بنابر پیش‌فرض قاعده «الواحد» که مفاد آن محدودیت، ناتوانی و تابعیت خداوند را به دنبال دارد، با قدرت مطلقه خداوند مخالفت می‌شود.<sup>۱۵۹</sup>

در پاسخ تقویت قاعده الواحد به منابع مربوط واگذار می‌شود. آن‌چه به این بحث مربوط می‌گردد، این است که اولاً، نمی‌توان به بهانه حفظ قدرت خداوند، بساطت، تنزه و توحید امری را خدشه‌دار کرد. نظریه فیض آمده تا آفرینش را بر اساس خدایی که از هر ترکیب (عقلی، خارجی، جهتی و ...) و از هر غرض و غایت زایدی منزّه است، تبیین و تحلیل کند. صدور اشیای کثیر بدون هیچ سختی و ضابطه، موجب ترکیب و تعدّد جهات و محدودیت فاعل می‌شود.

دوم این‌که، نظریه فیض نمی‌گوید، آثار واسطه خارج از قدرت الهی است، بلکه چون وجود واسطه، نخستین صادر به شمار می‌آید، در اصل وجود وابسته و مربوط است. پس هر چه اثر هم دارد، به تبع وجودش وابسته و مربوط است.

سوم این‌که، قدرت خداوند بر اجتماع نقیضین، آفرینش شریک و ... تعلق نمی‌گیرد و این مستلزم عجز خدا نیست، بلکه کاستی محل است، همین‌طور تعلق قدرت بر آفرینش بی‌واسطه کثیر.

مرحوم لاهیجی، قاعده الواحد را با بیان کلامی تثبیت کرده، می‌فرماید:

قبول به وحدت صادر اول و وجوب ترتیب در صدور کثرت از واحد حقیقی، منافی هیچ وضعی از اوضاع شریعت مطهره نیست.<sup>۱۶۰</sup>

۲. نسبت دادن آفرینش به غیر خدا (واسطه) مستلزم شرک و چندگانگی در خالقیت است.

از آن‌چه در پاسخ شبهه پیشین گفته شد تا حدودی پاسخ این شبهه نیز روشن می‌شود که اولاً، نسبت دادن آفرینش به واسطه به معنای

منه‌الوجود (فاعل هستی‌بخش) نیست، بلکه آنها واسطه در آفرینش هستند (به‌الوجود) که اصل آفرینش (منه‌الوجود) تنها از خداست. وسایط مجرا و میانجی فیض به شمار می‌آیند.

دوم این‌که، فاعلیت واسطه، بالغیر و بالاذن و در طول فاعلیت خداست؛ مانند فاعلیت باد و باران که در قرآن به رسمیت شناخته شده است. آیا استناد و پیدایش گیاه به باران، قبض روح به ملائک و ... مستلزم شرک است؟

سوم این‌که، اگر خداوند کاری از کارهای جهان را (تشریع یا تکوین) به غیر واگذارد که دیگر در حدوث و بقای آن نفوذ فاعلی نداشته باشد، مستلزم تفویض و باطل است، در حالی که واسطه، در وجود و بقایش به خداوند نیاز دارد.<sup>۱۶۱</sup>

ملا حبیب‌الله شریف در این خصوص مثالی آورده است:

درخت که میوه می‌دهد، لامحاله این میوه از همین درخت است نه از خاراج آن ولکن درخت خالق میوه نیست، بلکه ظهور میوه از آن و به واسطه آن است و خالق میوه خداست.<sup>۱۶۲</sup> (واسطه صرفاً مجراست، نه فاعل و خالق تا تعدّد خالق شود).

مرحوم لاهیجی با بیان کلامی می‌فرماید:

قول به وسایط با توحید افعالی و تخصیص ایجاد به مؤثر حقیقی منافاتی ندارد؛ چه علت متوسطه، مفید وجود و مؤثر در ایجاد نیست، بلکه واسطه در وصول فیض وجود از علت بعیده به سوی معلول است...<sup>۱۶۳</sup>

۳. اگر فیض خداوند دایم است، پس چرا تمام خیرات هم‌زمان نیستند و تدریجی‌اند؟

در پاسخ باید گفت که فیض، فعل فاعلی است که بدون غرض و هدفی زاید و پیاپی انجام می‌دهد، نه این‌که در فعلش هیچ نظم و ترتیبی نباشد. به عبارت دیگر، تدریج و ترتیب برخاسته از ضعف دریافت‌کننده‌هاست و گرنه فاعلیت و فیض، تام محسوب می‌شود.<sup>۱۶۴</sup> برای مثال، بچه شیرخوار نمی‌تواند سهمیه دوساله‌اش را یک‌باره از مادر دریافت کند، چنان‌که مادر هم نمی‌تواند چنین سهمی را یک‌باره دهد، اما آموزگار ریاضی می‌تواند تمام درس‌های دوازده کلاس را یک‌باره در اختیار دانش‌آموز ابتدایی بگذارد، ولی دانش‌آموز چنین قابلیت را ندارد؛ مثال فیض الهی از نوع دوم است.<sup>۱۶۵</sup>

قرآن مجید نیز آفرینش تدریجی را تأیید فرموده و آن را با قدرت مطلقه خداوند و فیض دایم او در تنافی ندیده است:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۱۶۶</sup>

﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۱۶۷</sup>

بنابراین، در قرآن هر جا سخن از تدریج است، به نبود قابلیت نظارت دارد.<sup>۱۶۸</sup>

۴. اگر پیامبر اکرم ﷺ و ائمه: نخستین صادر و واسطه در فیض

هستند، پس چرا متأخر از برخی موجودات و انسان‌ها به دنیا آمده‌اند؟  
 اولاً، اینکه وجودهای شریف و کامل در رتبه وجودی‌شان مقدمند، آن‌جا تقدم زمانی که از ملازمات عالم ماده است، مطرح نیست.<sup>۱۶۹</sup>  
 دوم این‌که، مراد از واسطه، وجود نوری حقیقت محمدی، وجود منبسط است، نه وجودی مادی مقید.<sup>۱۷۰</sup> به عبارت دیگر، وجود اولیای الهی در قوس نزول مقدم‌ترند، اما در قوس صعود هر کدام در ظرف وجودی مادی خود به دنیا آمده‌اند.<sup>۱۷۱</sup>  
 بنابراین، مراد از نخستین و تقدم و ... در رتبه و شرف است و این تقدم حتی در عالمی وجود دارد که آن‌جا از زمان و زمانیات خبری نیست. روایات فراوانی این معنا را تأیید می‌کنند؛ از جمله:  
 نحن أناس سرمدیون، کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين، کنت ولیاً و آدم بین الماء الأمین، نحن الآخرون السابقون.<sup>۱۷۲</sup>

### گر به صورت من ز آدم زاده‌ام هم به معنی جد جد افتاده‌ام

۵. بنابر اصول استدلال، نخستین صادر یکی است و حقیقت محمدی باید نوری واحدی باشد و حال آنکه استمرار وجود امام و تعداد دوازده تن با وحدت آن نور منافات ندارد.  
 در پاسخ باید گفت که این ذوات مقدس در آن عالم که عالم نور و ملکوت و نشئه وحدت است، به صورت یک نور و یک واقعیت بوده‌اند، اما در این نشئه که جهان کثرت است، به صورت چهارده شخص بروز و ظهور پیدا کرده‌اند.<sup>۱۷۳</sup>  
 معنای روایت زیر همین است:

أولنا محمد أوسطنا محمد آخرنا محمد کلنا محمد.<sup>۱۷۴</sup>  
 اتحاد رسول اکرم ﷺ با ائمه: اتحاد نوری و نفسی است؛ به حکم آیه شریفه که طبق آن، رسول خدا از علی عليه السلام تعبیر ﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱۷۵</sup> فرموده‌اند.<sup>۱۷۶</sup>

## نتیجه

- اصطلاح مشهور فیض در فلسفه و عرفان، بار معنایی لغوی و قرآنی آن را دارد؛ چنان‌که بی‌شباهت به سخن متکلمان نیز نیست. از این روی، فیض به فعل فاعلی گفته می‌شود که پیوسته و همیشه و بدون دریافت عوض و غرضی که خارج از ذاتش باشد، انجام می‌دهد.
- از آن‌جا که تنها وجود خداوند بی‌آغاز و بی‌انجام است و هرچه هست از اوست که هدف و غرضی غیر از خودش نمی‌ماند و از آن‌جا که صفات او مانند رضا، جود، کاستی‌ناپذیری، بخل‌داشتن و ... عین ذات اوست، پس فاعلیت فیضی، برآورنده او و تنها او «دائم الفیض علی البریه» است.
- کیفیت صدور فیض «آفرینش» از خداوند به گواهی قاعده الواحد و مؤیدات قرآنی و روایی بر اساس نظم و ترتیب است.
- مشابهت، صبغه و نزدیکی نخستین صادر باید به دلیل قاعدهٔ مشاکلت و سنخیت میان علت و معلول، از دیگر مخلوقات به مبدأ اول بیشتر باشد.
- خداوند در تنزه و قداست و جهان مادی در نهایت پستی و کاستی است. این جهان قابلیت دریافت بی‌واسطه هستی را از او ندارد.
- بنابراین، نیاز به یک واسطه است که سری در جهان عالی و سری در جهان دانی دارد (دو وجه) و چنین واسطه‌ای لیاقت و قابلیت دریافت بی‌واسطه هستی و انتقال آن را به عالم پایین‌تر دارد.

۶. فیض و هستی بخشی که عین ذات خداست، همیشه وجود دارد، پس واسطه نیز همواره است.
۷. تصویری که حکیمان و عرفا از نخستین صادر (واسطه فیض) ترسیم می کنند، با تعبیرات متون دینی از «اَوَّل ما خلق» همخوانی بسیاری دارد.
۸. آیات قرآنی با تکیه بر مقام ولایت تکوینی انبیا و روایات با بیان جایگاه ائمه و تبیین مقام ولایت تکوینی آنها این منصب و مقام (واسطه فیض) را شایسته آنان معرفی می کنند.
۹. شمار بسیاری از حکما و اهل فن به تطبیق نخستین صادر بر امامان اهل بیت: دامن همت به کمر زده اند.
۱۰. بقیه الله و ذخیره عالم هستی، حضرت حجت آخرین واسطه فیض است که آفرینش با وجود او از مبدأ اول کسب فیض کرده و پابرجاست.

## فهرست منابع :

- قرآن کریم  
آشتیانی؛ سید جلال الدین، مقدمه تمهیدالقواعد، چاپ دوم، انجمن حکمت، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، تنظیم واعظی، چاپ دوم، اسراء، قم.
- \_\_\_\_\_؛ عید ولایت، چاپ اول، اسراء، جیبی.
- ابن اثیر؛ مجدالدین جزری، النهایة فی غریب الحدیث؛ تحقیق محمود طناحی، چاپ چهارم، اسماعیلیان.
- ابن رشد، ابوالید، تهافت التهافت، تصحیح سلیمان دنیا.
- ابن سینا؛ ابوعلی حسین بن عبدالله، الرسالة العرشیه؛ تصحیح ابراهیم هلال، کلیة البنات، الزهر، مصر.
- \_\_\_\_\_؛ المباحثات، تحقیق محسن بیدارفر، چاپ اول، بیدار، قم، ۱۴۱۳.
- \_\_\_\_\_؛ الاشارات والتنبیها، دفتر نشر کتاب، تهران.
- \_\_\_\_\_؛ دانشنامه علایی، طبیعیات؛ تصحیح محمد مشکوة، چاپ دوم، دهخدا.
- ابن عربی؛ محی الدین، فتوحات المکیه، دارالصاد، بیروت.
- ابن منظور؛ جمال الدین محمد، لسان العرب، چاپ اول، دارالصاد، بیروت، ۲۰۰۰ م.
- ابن میمون، دلالة الحائرین، تقدیم حسین آثای، مکتبه الثقافه.
- اخوان صفاء، رسائل، دار بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- اصفهانی، حسین بن محمد راغب، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق گیلائی، مکتبه الرضویه.
- اصفهانی، شیخ محمد حسین؛ الانوار القدسیه؛ تحقیق علی نهالوندی، موسسه المعارف.
- \_\_\_\_\_؛ حاشیه المکاسب، تحقیق عباس محمد آل سباع، چاپ اول، انوار الهدی، ۱۴۱۸.
- افلوطن؛ (فلوطن)، افلوطن عندالعرب؛ تحقیق عبدالرحمن.
- امام خمینی؛ روح الله، مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، مرکز نشر آثار.
- امینی؛ ابراهیم، بررسی مسایل کلی امامت، چاپ دوم، دفتر تبلیغات، قم.
- بالی افندی؛ صوفی زمانه، فصوص الحکم.
- بهبهانی؛ علی، مصباح الهدایه فی اثبات الولا یه، تحقیق استادی، چاپ چهارم، دارالعلم.
- تهانوی؛ محمدعلی، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، ناشرون؛ لبنان.
- جرجانی؛ میر شریف، التعریفات، تحقیق عبدالرحمن عمیره، چاپ اول، بیروت.
- حلبی؛ محمد بدرالدین، کتاب نصوص الکلم، شرح فصوص الحکم (المجموع للمعلم الثانی)، چاپ اول، مطبعه السعاده، مصر، ۱۳۲۵ ق.
- خوارزمی؛ الموفق بن احمد بن محمد الملکی، المناقب، چاپ دوم، نشر اسلامی، قم ۱۴۱۱ ق.
- \_\_\_\_\_؛ خونی.
- سبزواری؛ حاجی هادی، اسرارالحکم، تصحیح فیضی، چاپ اول، مطبوعات دینی.
- سهروردی، شهاب الدین یحیی، هیاکل النور (ثلاث رسائل)، تحقیق احمد تویسرکانی، چاپ اول، آستان قدس.
- شبر؛ عبدالله، انواراللامعه (با اختران تابناک ولایت)، ترجمه گلشیخی، چاپ سوم، آستان قدس.
- شبستری؛ شیخ محمود، شرح گلشن راز، تصحیح عسکر حقوقی، چاپ دوم.
- شهرزوری؛ شمس الدین محمد، شرح حکمه الاشراق، تصحیح حسین ضیایی، چاپ اول، موسسه مطالعات.
- شیرازی؛ صدرالدین محمد، کتاب المشاعر، تعلیق هنری کرین، چاپ دوم، کتابخانه طهوری.
- شرح اصول کافی، تصحیح خواجهی، موسسه مطالعات، تهران ۱۳۶۷.
- \_\_\_\_\_، الحکمة المتعالیه.
- \_\_\_\_\_، الشواهد الربوبیه، تصحیح آشتیانی، چاپ اول، دانشگاه مشهد.
- شیخ صدوق؛ التوحید، تحقیق هاشم حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، قم ۱۳۸۷ ش.
- شیخ مفید؛ اوایل المقابلات، مکتبه سروش، تبریز، به قلم فضل الله زنجانی.
- \_\_\_\_\_، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین.
- ربانی؛ محمدرضا، جلوات ربانی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۹ ش.
- رحیمیان؛ سعید، فیض و فاعلیت وجودی، چاپ اول، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۱ ش.
- رخشاد؛ حسین، در محضر علامه طباطبائی، چاپ اول، نهاوندی، قم.
- رضازاده؛ محمد امین، مقالات کنگره شیخ مفید، نبوت و نبی اکرم، چاپ اول، شماره ۶۲، قم.
- صغیر؛ جلال، الولا یه التکوینیة حق الطبیعی للمعصوم (علیه السلام)، چاپ دوم، دارالاعراف.

۱۴۱۹ ق.

- طریحی؛ فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق محمود عادل، چاپ دوم، دفتر نشر طوسی، شیخ ابوجعفر؛ مصباح المتهجد، چاپ اول، موسسه فقه الشیعه، بیروت. طیب؛ عبدالحسین، کلم الطیب، بنیاد فرهنگ، تهران.
- طیبزاده؛ محمد احمدآبادی، شمس الطالعه در شرح زیارت جامعه، بی‌جا، بی‌تا.
- عامری؛ ابوالحسن، رسائل ابوالحسن عامری، تصحیح سحبان خلیفات، چاپ اول، نوبهار، دانشگاه تهران.
- عمید؛ موسی، مقدمه (رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات) چاپ دوم، انجمن آثار، همدان ۱۳۸۳ ش.
- غزالی؛ ابوحامد محمد، موسوعه مصطلحات، رفیق عجم، چاپ اول، ناشرون، بیروت.
- فارابی؛ ابونصر محمد، کتاب السیاسة المدنیة، تحقیق علی بوملحم، چاپ اول، دار و مکتبه الهلال.
- \_\_\_\_\_، عیون المسایل (المجموع للمعلم الثانی) بی‌جا، بی‌تا.
- \_\_\_\_\_، آراء اهل مدینه، چاپ ششم، دارالمشرق، تحقیق نصیر نادر، بیروت.
- فراهیدی؛ خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی، دار و مکتبه الهلال.
- فناری؛ محمد بن حمزه، مصباح الانس، انتشارات فجر، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- فیومی؛ احمد بن محمد، المصباح المنیر، دارالهجرة، چاپ اول، ایران، ۱۴۰۵ ق.
- قمی؛ قاضی سعید، العلیقة علی الفوائد الرضویة، بی‌جا، بی‌تا، تک جلدی‌ها.
- قونوی؛ صدرالدین، مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس، تصحیح خواجوی، چاپ اول، موسی، تهران.
- کاشانی؛ فیض، علم الیقین، تحقیق محسن بیدارفر، چاپ اول، بیدار.
- کاشانی؛ مولی حبیب‌الله، وسیلة المعاد، چاپ سنگی.
- کسار؛ جوادعلی، پژوهشی در پرسمان امامت، چاپ اول، دار فراق.
- کفوی؛ ابی‌البقاء، کلیات والفروق اللغویة، چاپ دوم، الرسالة، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
- کلینی؛ ثقة الاسلام، اصول کافی.
- کندی؛ یعقوب بن اسحق، کتاب الکندی الی المعتمد (رسایل الکندی) تحقیق ابوریذه، چاپ دوم، قاهره.
- کیاشمشکی؛ ابوالفضل، آراء امام خمینی، (ولایت در عرفان) چاپ اول، دارالصادقین.
- گنجی؛ محمد یوسف شافعی، کفایه الطالب، چاپ چهارم، شرکه الکتب، بیروت.
- لاریجانی؛ صادق، مجله موعود، مصاحبه، مسلسل ۱۰ و ۱۱.
- لاهیجی؛ عبدالرزاق فیاض، گوهر مراد، تحقیق قربانی، چاپ اول، وزارت فرهنگ.
- مجلسی؛ محمدباقر، رساله للعلامة المجلسی (شرح باب حادی عشر)، خط عبدالرحیم، مرکز نشر.
- \_\_\_\_\_؛ بحارالانوار.
- معرفت؛ مجله موعود، شماره ۸، سال ۱۳۷۷ ش، الکتاب، ۱۳۷۰ ق، سنگی جیبی.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ یازدهم، صدرا.
- نجفی شیرازی، عبدالهادی، شمس الطالعه.
- نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، تصحیح ماریژان مولد، کتابخانه طهوری، تهران.
- نعمت؛ عبدالله، هشام بن الحکم، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۵ ق.
- همای؛ جلال الدین، مولوی‌نامه، چاپ نهم، هما.
- \* استاد مؤسسه تخصصی کلام و فلسفه اسلامی.

۱. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی، ج ۷، ص ۶۵ انتشارات مکتبه الهلال.

## پی‌نوشت‌ها:

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۵۰، چاپ اول: انتشارات دارالصاد، بیروت ۲۰۰۰ میلادی؛ محمدعلی تهاوی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۲، ص ۴۸۵ و ۱۲۹۳، انتشارات ناشرین، لبنان؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق محمود عادل، ج ۳، ص ۴۳۱.
۳. سوره مائده، آیه ۸۳.
۴. المفردات فی غریب القرآن، تحقیق گیلانی، ص ۳۸۷، انتشارات مکتبه الرضویه.
۵. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، تحقیق محمود طناحی، ج ۳، ص ۴۸۵؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۳۱.
۶. شیخ طوسی، مصباح المنهجد، ص ۱۵۷، چاپ اول: انتشارات مؤسسه فقه الشیعه، بیروت.
۷. ابی‌البقاء کفوی، الکلیات و الفروق اللغویه، ص ۶۹۱، چاپ دوم: انتشارات الرساله، بیروت ۱۴۱۳ قمری.
۸. ابن عربی، فتوحات المکیه، ج ۴، ص ۹۸، انتشارات دارالصاد، بیروت.
۹. شیخ محمود شبستری، شرح گلشن راز، تصحیح عسکر حقوقی، ص ۵۷، چاپ دوم.
۱۰. موسوعه کشف اصطلاحات، ص ۱۲۹۴.
۱۱. بالی افندی، فصوص الحکم، ص ۱۳ و ۱۶؛ شرح گلشن راز، ص ۵۷.
۱۲. موسوعه کشف اصطلاحات، ص ۱۲۹۳؛ الکلیات و الفروق اللغویه، ص ۶۹۲.
۱۳. همان؛ صدرالدین محمد شیرازی، الحکمة المتعالیه، ج ۲، ص ۳۵۴.
۱۴. همان، ج ۲، ص ۳۵۷؛ ابوالفضل کاشمشکی، ولایت در عرفان (آراء امام خمینی:)، ص ۱۸۸، چاپ اول: انتشارات دارالصادقین.
۱۵. سیدشریف جرجانی، التعریفات، تحقیق عبدالرحمن عمیره، ص ۲۱۷، چاپ اول: بیروت.
۱۶. محمد بدرالدین حلبی، النصوص الکلم (شرح فصوص الحکم)، ص ۱۳۳، چاپ اول: انتشارات مطبعة السادة، مصر ۱۳۲۵ قمری.
۱۷. الرسالة العرشیه، تصحیح ابراهیم هلال، ص ۴، انتشارات کلیة البنات، مصر.
۱۸. موسی عمید، حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، مقدمه.
۱۹. برخی منابع این جوشش و لبریزی را به انبجاس تعبیر کرده‌اند. در این باره نک: شرح اثنولوجیا (افلاطون عند العرب)، تحقیق عبدالرحمن بدوی، ص ۱۳۴.
۲۰. موسوعة مصطلحات الامام الغزالی، تحقیق رفیق عجم، ص ۵۶۷، چاپ اول: انتشارات ناشرین، لبنان. (به نقل از: الاجوبة الغزالیه، ص ۳۴۹)
۲۱. سعید رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص ۲۲۲، چاپ اول: انتشارات بوستان کتاب، قم ۱۳۸۱ شمسی.
۲۲. همان، ص ۲۲۶.
۲۳. الرسالة العرشیه، ص ۴۰؛ صدرالدین محمد شیرازی، کتاب المشاعر، تعلیق هانری کربن، ص ۵۸۰، چاپ دوم: انتشارات کتابخانه طهوری.
۲۴. فیض و فاعلیت وجودی، ص ۴۰-۷۱.
۲۵. همان، ص ۱۹۴.
۲۶. اخوان الصفا، ج ۳، ص ۳۴۶.
۲۷. حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، ص ۱۲.
۲۸. فیض و فاعلیت وجودی، ص ۳۶-۳۷.
۲۹. همان، ص ۷۵.
۳۰. همان، ص ۳۵۴ و ۴۲ و ۷۵؛ ابوالحسن عامری، رسائل، تصحیح سبحان خلیفات، ص ۱۱۸، چاپ اول: انتشارات نوبهار.
۳۱. کتاب الکندی الی المعتمد (رساله‌های فلسفی کندی)، تحقیق ابوریثه، ص ۱۰۶، چاپ دوم: قاهره.
۳۲. همان، ص ۱۳۵.
۳۳. فیض و فاعلیت وجودی، ص ۱۰۴؛ نک: ابونصر فارابی، کتاب السیاسة المدنیة، تحقیق علی بوملحم، ص ۲۲، چاپ اول: انتشارات مکتبه الهلال، بیروت.
۳۴. آراء اهل المدینة، تحقیق نصیر نادر، ص ۶۱، چاپ ششم: انتشارات دارالمشرق، بیروت.
۳۵. عیون المسائل، ص ۶۸-۶۷، بی‌جا، بی‌تا.
۳۶. همان.
۳۷. اخوان الصفا، ج ۳، ص ۳۴۶.
۳۸. فیض و فاعلیت وجودی، ص ۹۹.
۳۹. نصوص الکلم، ص ۱۳۳.
۴۰. المباحثات، تحقیق محسن بیدارفر، ص ۶۵-۶۶، چاپ اول: انتشارات بیدار، قم ۱۴۱۳ قمری.
۴۱. شرح اثنولوجیا، ص ۱۱۹.
۴۲. حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، ص ۱۳؛ فیض و فاعلیت وجودی، ص ۱۰۱.
۴۳. دلالة الحائزین، ص ۳۰۳، انتشارات مکتبه الثقافة.
۴۴. فیض و فاعلیت وجودی، ص ۳۶. (به نقل از: *cambridgy history of philosophy: philo p: 142 – 143*)
۴۵. همان، ص ۴۲.
۴۶. همان، ص ۷۵.
۴۷. شرح اثنولوجیا، ص ۱۳۴-۱۳۵.
۴۸. آراء اهل المدینة، ص ۵۲.
۴۹. همان، ص ۵۷.
۵۰. الانسان الکامل، تصحیح ماریژان مولد، ص ۷۱، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران.
۵۱. همان، ص ۳۱۵.

۵۲. رساله شرح باب حادی عشر، ص ۶۷ - ۶۸
۵۳. شهاب‌الدین سهروردی، هیاکل النور (ثلاث رسائل)، الهیکل الرابع، ص ۸۵، تحقیق احمد تویسرکانی، ص ۱۸۱، چاپ اول: انتشارات آستان قدس رضوی؛ الحکمة المتعالیه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ صدرالدین محمد شیرازی، الشواهد الربوبیه، تصحیح آشتیانی، المشهد الثاني، ص ۱۳۹ - ۱۴۰، چاپ اول: انتشارات دانشگاه مشهد.
۵۴. سرار الحکم، تصحیح فیضی، ص ۸۳، چاپ اول: انتشارات مطبوعات دینی؛ ولایت در عرفان، ص ۱۳۵.
۵۵. محمدرضا ربانی، جلوات ربانی، ج ۱، ص ۱۸۷، چاپ اول: تهران ۱۳۷۹ شمسی.
۵۶. همان، ج ۲، ص ۵۹۱.
۵۷. الشواهد الربوبیه، ص ۳۷ و ۱۴۱.
۵۸. هیاکل النور، ص ۸۵؛ شواکل النور، ص ۱۸۱ - ۱۸۲؛ محمد بن حمزه فناری، مصباح الانس، ص ۶۹، انتشارات فجر، تهران ۱۳۶۳ شمسی؛ عبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد، تحقیق قربانی، ص ۲۹۰، چاپ اول: انتشارات وزارت ارشاد.
۵۹. الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۱۱۹، انتشارات دفتر نشر کتاب، تهران.
۶۰. تهافت التهافت، تصحیح سلیمان دنیا، ص ۴ و ۷.
۶۱. الحکمة المتعالیه، ج ۷، ص ۲۰۴.
۶۲. رسائل، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.
۶۳. ولایت در عرفان، ص ۱۹۱.
۶۴. شرح اولوجیه، ممیر دهم، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.
۶۵. همان، ص ۱۱۹.
۶۶. اخوان الصفاء، ج ۱، ص ۵۴ و ۳۵۲.
۶۷. رسائل، ص ۳۶۴ - ۳۶۵.
۶۸. فیض و فاعلیت وجودی، ص ۹۷ - ۹۸.
۶۹. آراء اهل المدینة، ص ۶۱.
۷۰. حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، ص ۱۲ - ۱۳.
۷۱. گوهر مراد، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.
۷۲. صدرالدین قنوی، مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس، تصحیح خواجه‌سوی، ص ۱۹۱، چاپ اول: انتشارات موسی، تهران.
۷۳. سیدجلال‌الدین آشتیانی، مقدمه تهفید القواعد، ص ۷۸، ۸۳ و ۸۵، چاپ دوم: انتشارات انجمن حکمت، تهران ۱۳۶۰ شمسی.
۷۴. مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس، ص ۱۹۱.
۷۵. الشواهد الربوبیه، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.
۷۶. مقدمه تهفید القواعد، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.
۷۷. شرح مقدمه قیصری، ص ۱۶۰.
۷۸. مقدمه تهفید القواعد.
۷۹. عبدالله نعمت، هشام بن الحکم، ص ۱۵۶، چاپ دوم: انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۰۵ قمری.
۸۰. التوحید، تحقیق هاشم حسینی تهرانی، ص ۱۴۸، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۸ شمسی.
۸۱. علی بن عیسی اربیلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۶، انتشارات مکتبه بنی‌هاشمی، تبریز ۱۳۸۱ قمری.
۸۲. عبدالله شبیر، با اختران تاب‌ناک ولایت (ترجمه کتاب انوار الامعه)، ترجمه گلشیخی، ص ۶۷، چاپ سوم: انتشارات آستان قدس رضوی.
۸۳. علی بهبهانی، مصباح الهدایه فی اثبات الولاية، تحقیق استادی، ص ۱۴۸، چاپ چهارم: انتشارات دارالعلم.
۸۴. همان.
۸۵. حبیب‌الله کاشانی، وسیله المعاد، ص ۱۴ و ۴۴، چاپ سنگی.
۸۶. ینابیع الموده، تحقیق اشرف الحسینی، ج ۱، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.
۸۷. جلوات ربانی، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۶۵.
۸۸. آیات و روایات مربوطه در ادامه مقاله بیان می‌شود و شماری نیز بیان شد.
۸۹. همان، ج ۲، ص ۴۱۰.
۹۰. سوره مائده، آیه ۳۵.
۹۱. سوره بقره، آیه ۳۰.
۹۲. سوره بقره، آیه ۳۲.
۹۳. سوره انفال، آیه ۶۰.
۹۴. سوره سجد، آیه ۱۱.
۹۵. سوره نازعات، آیه ۵.
۹۶. سوره زمر، آیه ۶۲.
۹۷. سوره انعام، آیه ۵۷.
۹۸. سوره بقره، آیه ۱۶۵.
۹۹. سوره زمر، آیه ۴۲.
۱۰۰. سوره یس، آیه ۸۲.
۱۰۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
۱۰۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
۱۰۳. کلینی، اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفة الامام، ص ۱۸۳، ج ۷.
۱۰۴. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۲۷، چاپ یازدهم: انتشارات صدرا.
۱۰۵. سوره قمر، آیه ۵۰.
۱۰۶. مقدمه تهفید القواعد، ص ۷۷.
۱۰۷. سوره اعراف، آیه ۵۴.
۱۰۸. سوره فصلت، آیه ۱۰.
۱۰۹. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾. (سوره بقره، آیه ۳۱)
۱۱۰. ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ﴾؛ (سوره بقره، آیه ۳۳)
۱۱۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، تنظیم واعظی، ج ۶، ص ۱۴۴، چاپ دوم: انتشارات اسراء، قم.
۱۱۲. «و هیچ کس از ما نیست مگر آن که جایی معین دارد». (سوره صافات، آیه ۱۶۴)
۱۱۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
۱۱۴. «بعضی از این رسل را بر بعضی دیگر برتری دادیم». (سوره بقره، آیه ۲۵۳)
۱۱۵. اوائل المقالات، ص ۴۹، انتشارات مکتبه سروش، تبریز.
۱۱۶. همان، ص ۸۱.
۱۱۷. مشروح این تطبیق، نک: محمدامین رضازاده، «نبوت و نبی اکرم ﷺ»، مجموعه مقالات کنگره

- جهانی شیخ مفید، ش ۶۲ ص ۱۵.
۱۱۸. با اختران تابناک، ص ۲۸.
۱۱۹. «به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن پس دریا بشکافت،» (سوره شعراء، آیه ۶۳)
۱۲۰. «و آن گاه که موسی برای قومش آب خواست، گفتیم عصایت را بر آن سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جاری شد.» (سوره بقره، آیه ۶۰)
۱۲۱. «و تندباد را مستخر سلیمان کردیم که به امر او جاری شود» (سوره انبیاء، آیه ۸۱)
۱۲۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
۱۲۳. عفریتی از میان جن‌ها گفت: من آن را (تخت ملکه سبا) نزد تو حاضر می‌کنم قبل از آنکه از جایت برخیزی... کسی که از علم کتاب بهره‌ای داشت گفت: من پیش از آنکه چشم برهم زنی آن را نزد تو می‌آورم. سوره نمل، آیه ۳۹ - ۴۰.
۱۲۴. و اگر به هنگامی که مرتکب گناه شدند نزد تو آمده بودند و از من آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. سوره نساء، آیه ۶۴
۱۲۵. جلال‌الدین همایی، مولوی‌نامه، ج ۲، ص ۸۰۵ - ۸۰۶، چاپ نهم: انتشارات هما.
۱۲۶. همان، ج ۱، ص ۲۵۲.
۱۲۷. دانش‌نامه علایی، تصحیح محمد مشکوة، طبیعیات، ص ۱۴۵.
۱۲۸. با اختران تابناک ولایت، ص ۳۹.
۱۲۹. همان، ص ۱۷۶.
۱۳۰. «همانا ما دست‌پرورده و ساخته پروردگار خویشیم و مردم تربیت‌شدگان و پرورده‌های ما هستند.» نهج‌البلاغه، نامه ۲۸، بند ۱۱. (برای تفسیر و توضیح روایت نک: عبدالله جوادی آملی، عید ولایت، ص ۸۲، چاپ اول: انتشارات اسراء)
۱۳۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸. (برای تحلیل و تفسیر این روایت نک: وسیلة المعاد)
۱۳۲. التوحید، ص ۱۵۲.
۱۳۳. الاختصاص، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ص ۲۲۴، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۳۴. جلوات ربانی، ج ۲، ص ۱۱۶.
۱۳۵. حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، ۱۰ - ۱۳.
۱۳۶. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۲۸؛ جلوات ربانی، ج ۲، ص ۲۳.
۱۳۷. مصباح الانس، ص ۲۵۸ و ۶۰۲.
۱۳۸. رساله شرح باب حادی عشر، ص ۶۶ - ۶۷.
۱۳۹. المشاعر، ص ۵۹ و نیز منقول از: مقدمه تمهید القواعد، ص ۸۵.
۱۴۰. وسیلة المعاد، ص ۳ - ۶.
۱۴۱. جلوات ربانی، ج ۲، ص ۲۴۵.
۱۴۲. حاشیه المکاسب، تحقیق عباس محمد آل سبا، ج ۲، ص ۳۷۹ تا ۳۸۱؛ همان ج ۵، ص ۱۱۳، چاپ اول: انتشارات انوار الهدی، ۱۴۱۸ قمری.
۱۴۳. جلال صغیر، الولاية التکوینیة حق الطبیعی للمعصوم، ج ۴، ص ۲۷۹، چاپ دوم: انتشارات دارالاعراف، ۱۴۱۹ قمری.
۱۴۴. مصباح الهدایه الی الخلافة والولاية، ص ۴۵، مشکات ۲، مصباح ۱، انتشارات مرکز نشر آثار امام خمینی؛

۱۴۵. بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۴۳؛ همان، ج ۲۵، ص ۲۱، ح ۳۷ و ... .
۱۴۶. محشی می‌گوید: «یعنی از این راه [عقلی] نیز می‌توان واسطه فیض بودن ائمه را اثبات کرد.»
۱۴۷. اسرارالحکم، ص ۴۹۱.
۱۴۸. مقدمه تمهید القواعد، ص ۱۷۰ - ۱۷۲.
۱۴۹. ج ۱، ص ۱۸۴.
۱۵۰. مصاحبه صادق لاریجانی، مجله موعود، ش ۱۰ و ۱۱، ص ۱۷.
۱۵۱. شرح اصول الکافی، تصحیح خواجوی، ج ۲، ص ۵۰۵، انتشارات مؤسسه مطالعات، تهران ۱۳۶۷ شمسی.
۱۵۲. «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به او تقرب جوید.» (سوره مائده، آیه ۳۵)
۱۵۳. «شفاعت سود ندهد، مگر آن را که خدای رحمان اجازت دهد و سخنش را بپسندد.» (سوره طه، آیه ۱۰۹)
۱۵۴. عبدالحسین طیب، کلم الطیب، ص ۹۳، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران؛ ابراهیم امینی، بررسی مسائل کلی امامت، ص ۱۳۳ - ۱۳۶، چاپ دوم: انتشارات دفتر تبلیغات، قم.
۱۵۵. کلم الطیب، ص ۳۲۷ - ۳۲۹؛ مولوی‌نامه، ص ۸۰۲ - ۸۰۵.
۱۵۶. مانند تصرف تکوینی امام هفتم بر آن کنیز در زندان. (نک: جلوات ربانی، ج ۲، ص ۱۲۸).
۱۵۷. کلم الطیب، ص ۳۲۹؛ مولوی‌نامه، ص ۸۰۵؛ ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۲۰۲.
۱۵۸. فیض کاشانی، علم یقین، تحقیق محسن بیدارفر، ج ۱، ص ۴۷۰ و ۵۰۳، چاپ اول: انتشارات بیدار.
۱۵۹. تهافت الفلاسفه، ص ۱۵۲ - ۱۵۳؛ ابراهیم هلال، مقدمه بر «ابن سینا، الرسالة العرشیه»، ص ۷. (به نقل از: ابن تیمیه، بغیة المراتد)
۱۶۰. گوهر مراد، ۲۹۳.
۱۶۱. تفسیر موضوعی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.
۱۶۲. وسیلة المعاد، ص ۴۵.
۱۶۳. گوهر مراد، ۲۹۳.
۱۶۴. حاشیه المکاسب، ج ۵، ص ۱۱۴.
۱۶۵. عصره خلقت.
۱۶۶. «آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.» (سوره اعراف، آیه ۵۴)
۱۶۷. «و رزق همه را معین کرد در چهار روز.» (سوره فصلت، آیه ۱۰)
۱۶۸. همان، ص ۹۴ - ۹۵.
۱۶۹. تفسیر موضوعی، ج ۶، ص ۱۶۱.
۱۷۰. ولایت در عرفان، ص ۳۱۵. (به نقل از: سیدحیدر آملی)
۱۷۱. همان، ص ۳۲۴ و ۳۳۹.
۱۷۲. جلوات ربانی، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.
۱۷۳. ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۱۴۴.
۱۷۴. محمد احمدآبادی، شمس الطالعة در شرح زیارت جامعه، ص ۱۸۵، بی‌جا، بی‌تا.
۱۷۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱.
۱۷۶. جلوات ربانی، ج ۱، ص ۱۱۰.

مهدی منفرد

# بررسی تطبیقی مذهب مدینه فاضله افلاطون و جامعه دینار امام زمان

چکیده

از دیرباز انسان‌ها به دنبال آرمان‌شهری بودند که با امنیت و آسایش کامل و بدون ترس و تبعیض، به زندگی روزمره و به کسب فضایل و سعادت و کمال بپردازند. افلاطون از جمله فیلسوفانی است که چنین تفکری را در سر می‌پروراند. اما آیا مدینه فاضله وی تحقق‌پذیر بوده است؟ این تفکر دست‌کم تاکنون تحقق نیافته و افلاطون هم اصرار به تحققش نداشته است.

اما جامعه دینی الهی و آرمانی که فراگیر و جهانی باشد و سعادت همه افراد جامعه را تأمین نماید، وعده خداوند متعال در قرآن به انسان‌هاست.<sup>۱</sup> راستی چنین جامعه دینی چه وقت تحقق خواهد یافت؟

با استناد به آیات و روایات، تحقق آرمان‌شهر دینی که در آن سعادت افراد جامعه تأمین می‌شود، با ظهور امام عصر حضرت مهدی عج تعیین گردیده است. در این مقاله، به بررسی و تطبیق مدینه فاضله افلاطون با جامعه دینی عصر ظهور پرداخته‌ایم. امیدواریم که این اثر سرآغاز پژوهش‌های کامل و دقیق‌تر گردد.

واژگان کلیدی

مدینه فاضله، جامعه دینی الهی، عدالت، امنیت، سعادت ابدی، حکیم حاکم، امام عصر عج، ساختار مدینه، اوصاف مدینه، اهداف مدینه.

## مقدمه

۱. برای بررسی و تطبیق مدینه فاضله افلاطون و جامعه دینی عصر ظهور، لازم است به دو سؤال پاسخ داده شود: مبانی اندیشه مدینه فاضله افلاطون چیست؟ و مبانی اندیشه جامعه دینی عصر ظهور کدام است؟

افلاطون فیلسوفی دوئالیسم<sup>۲</sup> است، یعنی به وجود دو عالم اعتقاد دارد: عالم واقعی و حقیقی که همه حقایق به صورت ثابت و ازلی در آن مستقرند. وی، این عالم را عالم مُثُل<sup>۳</sup> نامیده که آن را عالم صور<sup>۴</sup> و معقولات هم گفته‌اند. عالم دیگر، جهان محسوس است که پدیده‌ها در آن متغیر و جزئی‌اند.

به نظر افلاطون، شناخت و معرفت (اپیستمه) هنگامی تحقق پیدا می‌کند که متعلق معرفت، ثابت و کلی باشد؛ یعنی علم فقط به کلیات تعلق می‌گیرد. او، کلیات ثابت و لایتغیر را در عالم مُثُل جای می‌دهد و آنها را مانند قواعد ریاضی می‌داند. اما عالم محسوسات در نظر او متغیر و جزئی است و علم و شناخت واقعی به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه آن را ظن و گمان (دوکسا) می‌داند.<sup>۵</sup>

افلاطون طبق این اصول و مبانی، فضیلت و کمال واقعی را شناخت و رسیدن به حقایق ثابت و ازلی می‌داند که در عالم مُثُل موجودند. لذا در بحث معرفت‌شناسی، قایل به تذکار، یعنی یادآوری است. به اعتقاد وی ما در ابتدا، حقایق عالم مُثُل را مشاهده کرده بودیم اما به دلیل هبوط و جدایی از آن جهان، دچار فراموشی شده‌ایم. لذا باید سیر و سلوک عقلی<sup>۶</sup> و کوشش فراوان کنیم تا دوباره آن حقایق را مشاهده نماییم. با توجه به این اصول و مبانی، قصد اصلی افلاطون از تأسیس مدینه

فاضله، فراهم کردن زمینه‌ای برای سهولت در معرفت به حقایق ازلی و ثابت است. وی تأسیس مدینه‌ای را در نظر داشت که سکان‌دارش به عالم مُثُل رسیده و به چگونگی رسیدن و سیر به آن عالم را کاملاً آگاه است. او تدابیر و قوانینی را در آرمان‌شهر برمی‌گیرد که موجب رشد فکری و آموزش افراد جامعه می‌شوند و در نهایت، شناخت به حقایق و رسیدن به کمال نهایی را در پی خواهند داشت.

از ابتدای کتاب جمهوری، چنین به نظر می‌آید که افلاطون از تأسیس مدینه فاضله، پیدایی عدالت حقیقی را برای رسیدن به هدف نهایی (سعادت کامل) در نظر داشته است. سعادت کامل آدمی در شناخت و معرفت عالم مثل و مثال، خیر تعریف می‌شود. مبانی اندیشه جامعه دینی امام عصر<sup>علیه السلام</sup> همان اصول و مبانی دین مبین اسلام است که قرآن و سخنان پیامبر مکرم اسلام<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و امامان معصوم: به خوبی آنها را تبیین کرده‌اند.

اولین و مهم‌ترین اصلی که جامعه دینی و الهی عصر ظهور، سرلوحه کار خود قرار می‌دهد، خدامحوری و توحید است. خدای یگانه همواره حاضر و ناظر امور است. خلقت جن و انس از آن روی بوده که تنها او را بپرستند:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۷</sup>

جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند.

عبودیت خدای واحد، جز در سایه معرفت و شناخت او، امکان‌پذیر نیست. هنگامی که حقیقت معرفت و حقیقت قرآن و کلام خدا تبیین گردد، شناخت خدای واحد و توحید تحقق می‌یابد. تفسیر باطن قرآن

و تبیین حقیقت کلام خدا، تنها بر عهده پیامبر و معصومان: است؛ زیرا ایشان به حقیقت خداوند و صفات او معرفت کامل دارند. شناخت حقیقی در آرمان شهر مهدی موعود علیه السلام تحقق خواهد یافت؛ زیرا در این آرمان شهر، ولی خدا و باطن حقیقت، ظهور و حضور می‌یابد. با چنین معرفتی، تقرب به خدا و وصال او که هدف نهایی ادیان الهی و دین اسلام است، محقق خواهد شد.

۲. ظهور امام زمان علیه السلام در قرآن وعده داده شده است.<sup>۸</sup> همچنین روایات معصومان: بر ظهور ایشان دلالت و تصریح دارد. وجود مقدس امام زمان علیه السلام پس از ظهور، حکومت و مدینه فاضله متناسب با آن حکومت را بنا می‌گذارد. این حکومت و مدینه فاضله، انسان‌ها را از بند ظلم و ستم رها می‌سازد. آن حضرت همچنین در قالب برنامه‌های دینی و اخلاق اسلامی، انسان‌ها را به سعادت ابدی، به معنای واقعی کلمه رهنمون خواهد نمود. این سعادت ابدی چیزی جز قرب الی الله نیست. او می‌آید تا وعده الهی محقق گردد؛ او می‌آید تا بشر طعم واقعی عدالت، سعادت، فضیلت و خیر را بچشد؛ او می‌آید تا گم‌گشتگان راه حقیقت را به سرمنزل مقصود برساند؛ او می‌آید تا شیفتگان به ولایت و اهل‌بیت: را یاری نماید؛ او می‌آید تا معرفت و علم حقیقی را به دانش‌پژوهان و تشنگان حقیقت اعطا فرماید.<sup>۹</sup>

آن امام که منصوب از جانب خدا و پیامبرش است، حکومتی الهی دارد. علم و معرفت امام معصوم از جانب خداست. امام عصمت دارد، لذا فعل و قولش الهی خواهد بود. او خلیفه واقعی خدا به شمار می‌رود؛ نوری خدایی است که عالم را با وجود مقدسش روشن می‌کند و حیات واقعی به انسان و عالم می‌دهد. نبض حیات عالم در دست اوست. پس شایسته و لازم می‌نماید که در انتظار او باشیم و هر لحظه به یاد او و برای خشنودی‌اش گام برداریم.

۳. وقتی سخن از حکومت الهی حضرت ولی عصر علیه السلام به میان می‌آید، اولین چیزی که به ذهن هر مؤمن مسلمانی خطور می‌کند، عدالت‌گستری است. در آن مدینه فاضله، هیچ‌گونه ظلم و ستمی راه ندارد یعنی هر چیزی سر جای خودش قرار دارد.

دانشمندان و فلاسفه هم در طول تاریخ اندیشه، از دوران باستان تاکنون، در فکر حکومت عدالت‌گستر و مدینه فاضله بوده‌اند. حتی طرح‌ها و نظریات خودشان را بیان کرده‌اند. از جمله ایشان افلاطون [۷۲۴ یا ۴۲۸ - ۳۴۸ قبل از میلاد] حکیم یونانی است. او در اثر معروفش جمهوری<sup>۱۰</sup> به تأسیس مدینه فاضله می‌پردازد.

در این مقاله، مدینه فاضله افلاطون را با جامعه دینی مطلوب امام زمان علیه السلام بررسی و مقایسه خواهیم نمود. آنچه در این مقاله تبیین شده، تطبیق کامل این دو نیست. امید است محققان ارجمند با پژوهش‌های بیشتر بتوانند حق مطلب را بهتر ادا نمایند.

۴. با توجه به این‌که افلاطون فیلسوفی یونانی است و یونانیان قایل به خلقت نیستند، مقایسه این نوع تفکر با اندیشه الهی اسلامی که شالوده و اصول تفکرش بر خلقت و آفرینش مبتنی است، تا حدودی مشکل می‌آفریند. اما با وجود این، وی آرمان‌شهرش را تا حدودی بر اساس علم اخلاق تدوین کرده است، یعنی نظریه سیاسی‌اش با علم اخلاق او ارتباط نزدیک دارد.<sup>۱۱</sup>

به نظر افلاطون، قوانین اخلاقی مطلق وجود دارد که بر همه آدمیان و همه کشورها حکومت می‌کند.<sup>۱۲</sup> به نظر وی<sup>۱۳</sup> حقایق تمام اشیاء و موجودات در عالم دیگری است و آن را عالم مُثُل نامیده است. در آنجا حقایق همه موجودات وجود دارد؛ حقیقت عدالت، حقیقت انسان، حقیقت زیبایی، حقیقت تک‌تک موجودات و اشیاء. افلاطون، هر کدام از این حقایق را به عنوان «مثال» نامیده است؛ «مثال خیر»<sup>۱۴</sup> را بالاترین و بارزترین حقیقت می‌داند، سعادت انسان را رسیدن به مثال خیر (خیر اعلا) دانسته است.

اگرچه افلاطون در ابتدای جمهوری بدنبال عدالت در جامعه و فرد است ولی در ادامه برای یافتن عدالت، ناگزیر می‌شود جامعه‌ای را تأسیس نماید تا عدالت واقعی در آن دیده شود. اما هدف افلاطون

قصد اصلی افلاطون از تأسیس مدینه فاضله، فراهم کردن زمینه‌ای برای سهولت در معرفت به حقایق ازلی و ثابت است. وی تأسیس مدینه‌ای را در نظر داشت که سکان‌دارش به عالم مُثُل رسیده و به چگونگی رسیدن و سیر به آن عالم را کاملاً آگاه است.

واقعاً و صرفاً این نبوده است، بلکه افلاطون معتقد است که در چنین دولت‌شهری، به فضیلت و سعادت ابدی می‌رسد.

با توجه به این نکات اخلاقی و حقیقت‌یابی در فلسفه افلاطون، توانستیم روزه‌ای بیابیم تا وارد بحث و بررسی شویم و عزم خود را جزم نماییم تا بتوانیم بررسی و تطبیق این دو دیدگاه را پیش ببریم.

۵. آیا مدینه فاضله افلاطون تحقق‌پذیر می‌نماید؟ البته این سؤال از خود افلاطون هم شده است.

افلاطون در کتاب جمهوری بیان کرده که شاید چنین مدینه‌ای تحقق نیابد و یا بسیار مشکل باشد، اما این نوع حکومت و دولت‌شهر، لازمه زندگی سعادت‌مندانه است و در آن می‌توان به کشف حقایق ثابت و ازلی دست یافت.

بعضی معتقدند که افلاطون با طرح چنین نظریه‌ای، به اوضاع و احوال سیاسی زمانه خودش توجه داشته و کوشش وی برای اصلاح اوضاع جاری و در جهت هدایت جامعه و حکومت بوده است.<sup>۱۵</sup>

عده‌ای هم معتقدند که جامعه افلاطون، آرمانی بوده است که انسان‌ها باید در حد توانشان به آن نزدیک شوند، اما نمی‌توانند به صورت نسخه‌ای موبه‌مو از آن تقلید نمایند.<sup>۱۶</sup>

اما شایسته آن است که این مسئله را از زبان خود افلاطون بشنویم. او در کتاب جمهوری به زبان سقراط با دیگران به بحث و بررسی عدالت و تأسیس مدینه پرداخته است.

از سقراط سؤال کردند: ... از چه راه می‌توان جامعه و دولتی را که وصف کردی به مرحله واقعیت درآورد.<sup>۱۷</sup>

سقراط پاسخ داد: اگر نتوانیم ثابت کنیم که چنان جامعه‌ای امکان دارد به مرحله واقعیت درآید، این امر دلیل نارسایی تصویر ماست.<sup>۱۸</sup>

افلاطون معتقد است، فقط فیلسوف واقعی می‌تواند چنین جامعه‌ای را هدایت کند، لذا در ادامه می‌گوید: ... اگر در روزگاران گذشته، زمانی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، فیلسوفان راستین را در کشوری ناگزیر ساخته باشند که زمام حکومت را به دست گیرند، یا امروز در کشوری بیگانه، چنین وضعی برقرار باشد، و یا اگر در آینده روزی چنین واقعه‌ای روی بنماید، فقط در آن زمان است که می‌توانیم گفت نظام سیاسی مورد نظر ما قدم به مرحله واقعیت گذاشته یا خواهد گذاشت، و تنها در چنان وضعی ممکن است خدای فلسفه بر جامعه آدمیان حکم براند. تحقق آن وضع به هیچ وجه محال نیست گرچه خود تصدیق می‌کنم که بسیار دشوار است.<sup>۱۹</sup>

همچنین گفته است: اگر از میان آنان [فیلسوفان واقعی] یکی پیدا شود و زمام جامعه‌ای را که آماده پیروی از اوست به‌دست گیرد، همین کافی خواهد بود که آن‌چه امروز ناممکن می‌نماید تحقق پیدا کند و صورت عمل به خود گیرد.<sup>۲۰</sup>

اما مدینه فاضله عصر ظهور، به گواهی آیات قرآن بدون هیچ‌گونه تردیدی محقق خواهد شد. در سوره انبیاء آیه ۱۰۵ و ۱۰۶، خداوند متعال

فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ \* إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾<sup>۲۱</sup>

یعنی «در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگانشایسته‌ام وارث (حکام) زمین خواهند شد. در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت‌کننده‌گان»

در تفسیر معروف مجمع البیان در ذیل آیه فوق از امام باقر (ع) روایت شده است «هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان» اینها همان یاران مهدی (ع) در آخر زمان خواهند بود. «همان مردان و زنان خودساخته‌ای که وارث همه میراث‌های زمین خواهند شد و شایستگی این رسالت بزرگ را خواهند داشت.»<sup>۲۲</sup> البته، گفتنی است که مصلح بزرگ در ادیان دیگر هم مطرح شده است، کتب زرتشتیان، هندیان، تورات و انجیل و... وعده به ظهور او داده‌اند.<sup>۲۳</sup>

برای نمونه در کتاب جاماسب‌نامه زرتشت چنین آمده است:

مردی بیرون آید از زمین تازیان...، مردی بزرگ‌سر، و بزرگ‌تن، و بزرگ‌ساق، و بر آیین جد خویش و با سپاه بسیار، روی به ایران نهد و آبادانی نماید و زمین را پر داد کند.<sup>۲۴</sup>

آن‌چه در روایات شیعه و سنی آمده، دلیل واضح و متقن بر ظهور حضرت ولی‌عصر (ع) است. او با قدرت الهی و یاری دوستان و عاشقان باوفایش، حکومت جهانی عدالت‌گستر را تأسیس خواهد کرد و در آرمان‌شهر و دولت کریمه او، همگان به حقیقت و سعادت ابدی نایل خواهند شد - به امید آن روز.

## ساختار مدینه فاضله افلاطون

مسئله اصلی در ابتدای کتاب جمهوری، بحث عدالت بوده است. افلاطون برای بررسی و تعریف عدالت، ناگزیر شد که آن را در مقیاس بزرگتری جستجو کند، زیرا از نظر وی، شناخت عدالت در مقیاس بزرگتر آسان تر است.<sup>۲۵</sup> لذا معتقد شد که عدالت در جامعه بهتر و آسان تر قابل شناخت و بررسی است. بدین جهت، درصدد ایجاد مدینه‌ای برآمد تا در آن عدالت به درستی رعایت شود. افلاطون تأسیس یک جامعه را مبتنی بر نیاز افراد آن به یکدیگر از لحاظ اقتصادی و معیشتی می‌داند. چنان که ارسطو نیز، مانند استادش معتقد است که انسان بالطبع اجتماعی است<sup>۲۶</sup> و زندگی جمعی را به زندگی فردی و به دور از روابط اجتماعی ترجیح می‌دهد.

نیازهای هر انسانی - غذا، مسکن، لباس - بیشتر از آن است که خودش بتواند آنها را تأمین کند، از این رو، تعدادی از آنها در یکجا جمع می‌شوند تا در انجام کارهای لازم، با هم‌دیگر همکاری و تعاون داشته باشند، زیرا پیروی از اصل تقسیم کار بهتر از آن است که هر کسی خودش برای انجام دادن تمام کارها اقدام نماید.<sup>۲۷</sup>

طبیعی است که هر کسی برای برخی از کارها استعداد بیشتری دارد و کسب تخصص هم امری است که بهره‌وری صحیح و بهتر، از آن نشأت گرفته است. لذا برای معلوم ساختن این که «عدالت و ظلم» در کجای این شهر ابتدایی قرار دارد، باید در شیوه زندگی آنها تأمل کنیم. نیازهای افراد در جامعه، مانند خوراک، مسکن و پوشاک، حرفه‌هایی را که می‌طلبند باید در راستای تجربه و تخصصشان باشد (کشاورزی، آهن‌گری، بنایی، خیاطی، نقاشی و...) . افلاطون در ادامه بررسی جامعه می‌گوید: اگر شهر ما کمی پر تجمل باشد، باید جامعه‌ای بزرگتر داشته باشیم تا در آن عده‌ای دیگر هم قرار گیرند، مثلاً صنعت‌گران، بازرگانان، هنرمندان و... لذا احتیاج به آموزش قانون و رعایت به آن، برقراری نظم اجتماعی و همچنین امنیت داخلی و خارجی و حتی توسعه اراضی، نیازمند به جنگجویان و پاسداران هستیم، چون بنا به اصل تقسیم کار و تخصص، باید طبقه خاصی از پاسداران وجود داشته باشند تا کارهای مربوط به خودشان را انجام دهند.<sup>۲۸</sup>

طبقه سوم در مدینه فاضله افلاطون، فرمان‌روایان (حاکمان) هستند. او معتقد است که آنان از طبقه پاسداران و با دقت بسیار، انتخاب می‌شوند.

در نتیجه، دولت‌شهر آرمانی افلاطون از لحاظ ساختاری، شامل سه طبقه بزرگ است: صنعت‌گران و پیشه‌وران در پایین‌ترین طبقه قرار دارند؛ پاسداران و نظامیان (مددکاران) در طبقه دوم و حاکمان و فرمانروایان در رأس قرار گرفته‌اند.

## ساختار مدینه فاضله (جامعه دینی الهی) امام عصر

۱. ساختار مدینه فاضله در حکومت الهی حضرت مهدی موعود<sup>عج</sup> برگرفته از الگوی قرآنی است. قرآن کتاب الهی است و خداوند متعال، کرامت و ارزش‌های واقعی را در قرآن تبیین فرموده است. هیچ‌یک از مناصب و مشاغل دنیوی و همچنین نژادهای مختلف و مواردی از این قبیل، که در هر جامعه‌ای باعث ارزش و مقام اجتماعی است، خط بطلان کشیده است. فقط یک چیز است که کرامت و شرافت و ارزش انسان را از دیگران برتر می‌نماید و آن تقوای الهی است.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ)<sup>۲۹</sup>

یعنی «ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یک‌دیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست). گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست».

در فرهنگ قرآن و اسلام، در روابط اجتماعی هیچ‌گونه برتری طبقاتی وجود ندارد، همه انسان‌ها

اولین و مهم‌ترین اصلی که جامعه دینی و الهی عصر ظهور، سرلوحه کار خود قرار می‌دهد، خدامحوری و توحید است. خدای یگانه همواره حاضر و ناظر امور است. خلقت جن و انس از آن روی بوده که تنها او را بپرستند

در قبال یکدیگر از حق و حقوق یکسان برخوردارند، لذا همه افراد جامعه در تحصیل و آموزش و در عرصه‌های اقتصادی و کشاورزی و صنعت و... به دلخواه خود و از حقوق مساوی بهره‌مند هستند. تنها ارزش و برتری برای انسان در دین اسلام، جنبه ایمانی و اخلاقی اوست. البته گفتنی است که تخصص در هر چیزی و موفقیت در آن، ارزش خاص خود را دارد، اما مهم در نزد پروردگار، ایمان به او و تقوا و اخلاق الهی است که اگر شخصی دارای چنین صفاتی باشد تخصص و فعالیت اجتماعی‌اش هم، رنگ و بوی خدایی می‌گیرد.

۲. برخلاف طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری در مدینه فاضله افلاطون،<sup>۳۰</sup> در جامعه دینی و الهی ولی عصر (عج) تمام دست‌اندرکاران و مجریان از اشخاص شایسته و باتقوای الهی و مؤمنان جامعه انتخاب می‌شوند. پس در جامعه و نظامی که امام مهدی (عج) بنیاد می‌نهد، مسئولیت‌های امور جامعه در دست طبقات محروم است و مستضعفان بر آن حکم می‌رانند و به اداره جامعه می‌پردازند؛<sup>۳۱</sup> هم‌چنان‌که در اعصار گذشته مانند عصر حضرت موسی (ع) چنین بود. قرآن درباره زوال حاکمیت طاغوتی فرعون و تأسیس حکومت مستضعفان به دست حضرت موسی (ع) می‌فرماید:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَلَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْخُسْفَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ مَا صَرُّوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرُشُونَ﴾<sup>۳۲</sup>

یعنی «و مشرق‌ها و مغرب‌های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف گشاده شده (مستضعف) واگذار کردیم، و وعده نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت، و آن‌چه فرعون و فرعونیان (از کاخ‌های مجلل) می‌ساختند و آن‌چه بر می‌افراشتند، ویران کردیم».

آیه دیگر درباره تأسیس حکومت و نجات مستضعفان جزیره العرب به دست پیامبر این گروه، حضرت محمد (ص) است.

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۳۳</sup>

«زمانی را به یاد آورید که شماری اندک بودید (در میان دشمنان بسیار) و شما را در زمین (مکه) فرودست (مستضعف) می‌شمردند، و بیم آن داشتید که با یک هجوم کارتان را بسازند، در آن حال خداوند پناهتان داد، و یاری‌تان کرد، و روزی‌های پاکیزه بخشید، تا مگر سپاس دارید».

قرآن کریم درباره حکومت مستضعفان در عصر حکومت دینی حضرت ولی عصر امام زمان (عج) می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ

دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>۳۴</sup>

«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده که به یقین در روی زمین ایشان را خلیفه کند، هم‌چنان‌که مردمی را که بیش از آنها بودند، خلیفه ساخت و -دینشان را- که خود برای ایشان برگزیده بود -استوار سازد، و وحشتان را به امنیت بدل کند و آنان مرا می‌پرستیدند و هیچ چیز را با من شریک نمی‌کنند...»

منظور از صالحان مؤمن در آیه مذکور همان مستضعفانند. چون صالحان مؤمن، عموماً در طول تاریخ از طبقه محرومان بوده‌اند. در واقع پیروان انبیا در طول تاریخ، بی‌نویان و طبقات متوسط جامعه بودند، نه ثروتمندان.

طبرسی، در تفسیر این آیه چنین آورده است:

«از امامان اهل بیت روایت شده که این آیه، درباره مهدی آل محمد (عج) است. شیخ ابوالنضر عیاشی، با اسناد خود از حضرت امام زین‌العابدین (عج) روایت کرده که این آیه را خواند و فرمود: اینان به خدا سوگند شیعه ما هستند. خدا این کار را در حق آنان به دست مردی از ما خواهد کرد و این مرد مهدی این امت است... و چنین مطلبی درباره این آیه، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (عج) نیز روایت شده است.»<sup>۳۵</sup>

پس در ارکان اصلی جامعه دینی امام عصر (عج)، مستضعفان امت اسلامی قرار دارند. یعنی مؤمنان صالح که با حضور و تلاش خود در تشکیل حکومت مهدی موعود (عج) از همه وجود خویش مایه گذاشتند.

اما به لحاظ تقسیم کار، نه به لحاظ رتبه و مقام معنوی؛ عده‌ای کارورزیده به پاس‌داری و نگهبانی از امت اسلامی خواهند پرداخت. جنگ‌جویان و پاسداران در دولت اسلامی مهدی موعود (عج) بر صلابت و خودساخته‌اند و آگاهی و توانایی فردی و جمعی آنان بیش از حد تصور ماست.

امام سجاد (عج) در این باره می‌فرماید:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا (عج) أَذْهَبَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ، وَجَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حَكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا؛<sup>۳۶</sup>

«هنگامی که قائم قیام کند، خداوند هر عیب و نقصی را از شیعیان برطرف و دل‌های آنان را چنان پاره‌های پولاد می‌گرداند. قدرت مردان آنان را به اندازه نیروی چهل مرد قرار می‌دهد. و آنگاه آنان حاکمان و فرمانروایان زمین خواهند بود، و سران بزرگوار جهان».

نکته مهم دیگر این است که در مدینه فاضله حضرت مهدی موعود (عج) حاکم و فرمانروا از جانب خداوند تعیین خواهد شد، و این به

خلاف نظر افلاطون است. وی فرمانروا را از بین پاسدارانی برمی‌گزیند که مراتب سیر و سلوک را گذرانده و به عالم مُثُل و کشف حقایق دست یافته‌اند. به عبارت دیگر، حاکم مدینه فاضله افلاطون، فیلسوف واقعی است. امام عصر علیه السلام به استناد آیات و روایات، از جانب خداوند متعال منصوب خواهد شد.<sup>۳۷</sup>

نتیجه این فصل آن است که در ساختار مدینه فاضله افلاطون، سه طبقه وجود داشت که اکثریت آن را طبقه سوم از کشاورزان، بازرگانان، آهنگران و... تشکیل می‌دهند. فعالیت و نقش این طبقه، خدماتی است و راه یافتن افراد و فرزندان این طبقه به طبقات بالاتر ناممکن و یا بسیار به سختی صورت می‌گیرد.

طبقه دوم، پاسداران هستند که هم مسئول جنگ و نگهبانی از مدینه و افراد آن را برعهده دارند. این گروه مسئولیت آموزش و پرورش و تربیت افراد اجتماع را هم دارند.

حاکمان یا حاکم در مدینه فاضله افلاطون در رأس هرم قرار دارند که از طبقه پاسداران که سیر و سلوک (سیر دیالکتیک، سیر از خطا) را گذرانده و به مقام فیلسوفی رسیده‌اند، می‌توانند به عنوان حاکم و فرمانروای مدینه قرار گیرند، لذا افلاطون به حاکم حکیم یا حکیم قابل است.

اما در مدینه دینی الهی امام عصر علیه السلام افراد از حقوق یک‌سان برخوردارند. مقام و شرف و عظمت هر فرد در گرو اخلاق و تقوای اوست. فرد باتوجه به شایستگی‌هایش می‌تواند به هر گروه و طبقه اجتماعی و مطابق استعداد و تمایل خویش راه یابد و لذا منعی وجود ندارد. هیچ جنبه وراثتی، نژادی و قومی در روند پیشرفت و تکامل افراد مدینه، تأثیر ندارد.

عده‌ای که به امور کشاورزی و پیشه‌وری و... مشغولند با علاقه و دلخواه خود در آنجا مشغول هستند و مقام و منزلتشان در نزد خدا و مؤمنان، تقوا و ایمان به خدا و عمل صالح است. عده‌ای هم به امور حراست و پاس‌داری می‌پردازند. این نکته کاملاً روشن است که حامیان و پاسداران امام عصر علیه السلام می‌توانند از تمام گروه‌ها و سنین مختلف، و از اقوام و نژادهای گوناگون باشند. شیفته و دلباخته آن حضرت می‌تواند در رکابش خدمت کند. این افتخاری بس عظیم برای یک مؤمن واقعی است که حامی و جان‌نثار آن نور الهی باشد. امام و حاکم علی‌الاطلاق کسی نیست جز حضرت مهدی علیه السلام که از طرف خدا تعیین و دارای عصمت و علم غیب است.<sup>۳۸</sup> با توجه به مطالب ذکر شده، ساختار این دو مدینه با هم متفاوت است. اما با وجود این، افلاطون به دنبال عدالت در مقیاس بزرگ‌تری می‌گردد که در جامعه، امکان شناخت و تعریفش بیشتر است.<sup>۳۹</sup>

## اوصاف مدینه فاضله افلاطون

افلاطون معتقد است اگر جامعه خود را نیک تأسیس کرده باشیم باید از هر حیث به معنای حقیقی باشد، یعنی باید جامعه‌ای دانا، شجاع، خویشتن‌دار و عادل باشد.<sup>۴۰</sup> به نظر افلاطون، ویژگی‌های جامعه ایده‌آل آن است که چهار مشخصه مذکور را دارا باشد، او به تبیین این چهار ویژگی پرداخته است. غرض افلاطون از دانایی چیست؟

### ویژگی اول: دانایی

افلاطون، خود این سؤال را مطرح می‌کند که در هر جامعه دانش‌های گوناگون است، آیا جامعه را به علت بهره‌ور بودن از دانشی که مثلاً معماران به حرفه خود دارند جامعه‌ای دانا و مدبر نامید؟<sup>۴۱</sup> یا تمام حرفه‌های دیگری که در جامعه می‌تواند باشد. افلاطون می‌پرسد: پس آیا در جامعه‌ای که تأسیس کرده‌ایم، تنها طبقه‌ای خاصی دارد که موضوعش امری از امور جامعه نیست، بلکه خود جامعه است؟ و آیا آن‌چه در پرتو این دانش خاص، می‌توان دانست که جامعه با خویشتن چگونه باید رفتار کند و در برابر جامعه‌ها و دولت‌های دیگر چه رفتاری باید پیش بگیرد؟<sup>۴۲</sup> افلاطون در پاسخ به این پرسش می‌گوید: این دانش، دانش پاسداری از جامعه است و صاحبان

از سقراط سؤال کردند:  
... از چه راه می‌توان  
جامعه و دولتی را که  
وصف کردی به مرحله  
واقعیت درآورد.<sup>۱۷</sup>  
سقراط پاسخ داد: اگر  
نتوانیم ثابت کنیم  
که چنان جامعه‌ای  
امکان دارد به مرحله  
واقعیت درآید، این امر  
دلیل نارسایی تصویر  
ماست.<sup>۱۸</sup>

آن زمامدارانی هستند که ما آنها را پاسداران به معنای راستین نامیدیم. پس جامعه‌ای دانا است که حسن تدبیر دارد. همین حسن تدبیر، خود نوعی دانایی است؛ زیرا تنها در پرتو دانش می‌توان در هر کار، تدبیر نیکو اندیشید، نه در سایه نادانی.

در نتیجه جامعه اگر خوب و مطابق طبیعت تأسیس شده باشد، به سبب کوچک‌ترین جزء خویش، یعنی طبقه زمامداران، و در پرتو دانشی که خاص این طبقه است، دانا می‌شود و در میان همه فنون و هنرها، یگانه دانشی که حق داریم به نام دانش حقیقی بخوانیم، خاص طبقه‌ای کوچک‌تر از همه طبقات دیگر؛ فرمانروایان و حاکمان است.<sup>۴۳</sup>

### ویژگی دوم: شجاعت

به عقیده افلاطون، شجاعت نوعی استواری است؛ استواری مفهوم «خطرناک» به همان کیفیت که قانون از راه تربیت در ذهن کسی جای دهد؛ یعنی آدمی باید در همه احوالی که در زندگی پیش می‌آید، آن مفهوم را استوار بدارد و حفظ کند و هیچ‌گاه خواه در خوشی و ناخوشی، خواه در برابر آرزو و هوس و خواه در حال ترس و گریز، آن را از دست ندهد.

افلاطون می‌گوید ما در پرورش جسمی و روحی سپاهیان جامعه خود، نخست کسانی را برگزیدیم که برای این وظیفه (حراست و پاسداری) مستعدتر از دیگران بوده‌اند. سپس روح و جسم آنان را به نیکوترین وجه تربیت کردیم تا آماده شوند بر این که قوانین را از روی اعتقاد و ایمان بپذیرند و در روح خویش جای دهند. مفهومی که از این راه در درون آنان راه می‌یابد، ثابت و استوار گردد، اعم از مفهوم آن چه باید از آن ترسید یا دیگر مفاهیم.

ولی انتظار چنین ثباتی جایی است که استعداد طبیعی با تربیت درست همراه گردد. در این صورت جز اطاعت از قانون، چیز دیگری در ایشان اثر نخواهد کرد. این نیرو و استواری مفاهیم خطرناک و بی‌خطر را شجاعت گویند.<sup>۴۴</sup>

### ویژگی سوم: خویشتنداری

به نظر افلاطون، خویشتنداری به نوعی شبیه «توافق و هماهنگی» است. از نظر وی خویشتنداری در نظر مردم، نوعی نظم و پیروزی بر هوس‌ها و لذت‌هاست و لذا گفته می‌شود: (فلان کس حاکم بر خویشتن است) یعنی روح آدمی دارای دو جزء است؛ یکی عالی و دیگری پست. اگر در کسی جزء عالی روح بر جزء پست حکم براند، می‌گویند که آن کس حاکم بر خویشتن است و با این عبارت او را می‌ستایند. ولی اگر بر اثر تربیت بد یا معاشرت با بدان، جزء پست بر جزء عالی پیروز شود، چنین کسی را نکوهش می‌کنند و از روی تحقیر می‌گویند: که بنده خویشتن شده و بی‌بند و بار گردیده است. لذا در جامعه‌ای اگر جزء عالی بر جزء پست حکم روا باشد، خواهی گفت این جامعه (حاکم بر خویشتن) است و از این رو آن را خویشتندار خواهی شمرد.

بنابراین، اگر بتوان درباره جامعه‌ای گفت که بر هوس‌ها و شهوت‌های خود غلبه دارد و حاکم بر خویشتن است، باید این جامعه را جامعه‌ای خویشتندار بنامیم.<sup>۴۵</sup>

### فرق بین شجاعت و دانایی با خویشتنداری؟

شجاعت و دانایی، هر یک تنها در جزئی از جامعه وجود داشت و همین کافی بود برای این که آن جامعه را شجاع یا دانا بنامیم، ولی خویشتنداری خاصیتی است که در تمام جامعه هست و همه اعضا و اجزاء آن را، اعم از ضعفا و اقویا و طبقاتی که میان این دو قرار دارند و اعم از کسانی که به سبب بصیرت و خرد یا نیروی بدنی یا توانگری یا به هر علت، برتر از دیگرانند، به هم می‌پیوندد و هماهنگ می‌سازد. خویشتنداری به معنی راستین، همین توافق نظر و اتفاق عقیده همه اجزاء است، اعم از عالی و دانی، در این که چه در وجود فرد و چه در جامعه کدام جزء باید به اجزاء دیگر حکم براند.<sup>۴۶</sup>

### ویژگی چهارم: عدالت

افلاطون در ابتدای تأسیس مدینه تبیین کرده بود که عدالت چیست؟ اما در این جا با توضیح بیش‌تری به آن پرداخته است. افلاطون معتقد است که در جامعه، هرکس باید تنها به یک کار مشغول باشد، کاری که با طبیعت و استعدادش سازگار است. در واقع عدالت، یعنی، هر کس کار خود را انجام دهد و در کار دیگران دخالت نکند. افلاطون عدالت را مهم‌تر و اساسی‌تر از اوصاف دیگر در نیکو ساختن جامعه می‌داند.<sup>۴۷</sup>

افلاطون می‌پرسد که: اگر کسی که برحسب استعداد طبیعی برای پیشه‌وری یا بازرگانی ساخته شده است، ثروتی به دست آورد و آن‌گاه به اتکال ثروت یا نیروی بدنی یا گردآوری آرای عده‌ای کثیر یا مزیت دیگری از این دست، بخواهد وارد طبقه دوم (سپاهیان) شود، یا سربازی بخواهد در جرگه فرمانروایان درآید، بی‌آن که صلاحیت آن را به دست آورده باشد و خلاصه اگر طبقات مختلف جامعه بخواهند ابزار کار یا موقعیت و اعتبار خود را با یک‌دیگر عوض کنند، یا هرکس درصد برآید که در آن واحد به حرفه‌های گوناگون بپردازد، آیا این بی‌نظمی و آشفتگی مایه تباهی جامعه نخواهد بود؟<sup>۴۸</sup>

افلاطون معتقد است که: این «همه‌کاری» و به هم آمیختگی طبقات سه‌گانه، بزرگ‌ترین مایه تباهی جامعه است و باید جنایتی بزرگ به جامعه شمرده شود.

پس عدل به نظر افلاطون؛ یعنی، هر یک از طبقات سه‌گانه (پیشه‌وارن، سپاهیان، حاکمان) تنها به انجام وظیفه خود اکتفا کنند. جامعه‌ای که چنین وضعی در آن حکمفرما باشد، جامعه‌ای عادل است.<sup>۴۹</sup>

### ویژگی‌های شخص عادل

افلاطون در ادامه به تبیین و توضیح شخصی عادل می‌پردازد. او

معتقد است همچنان که جامعه دارای سه طبقه است، روح آدمی هم دارای سه جزء است:

۱. جزئی که روح با آن می‌اندیشد و داوری می‌کند که جزء خردمند روح است.
۲. جزئی که روح به واسطه آن دوست می‌دارد، یا گرسنه یا تشنه می‌شود، یا دست‌خوش میل‌های دیگر می‌گردد که جزء بی‌خرد و میل‌کننده (جزء شهویه) نامیده می‌شود و خواهان ارضاء لذت و تابع هوس‌ها و آرزوهاست؛<sup>۵۰</sup>
۳. جزء سوم روح، خشم است (اراده).

افلاطون معتقد است ما وقتی عادل هستیم که هر جزئی از روح ما تنها به وظیفه خاص خود بپردازد.

او تطبیق اجرای سه‌گانه روح با طبقات سه‌گانه جامعه را به خوبی تبیین و عدالت را در این بررسی و تطبیق کاملاً روشن می‌کند.

پس زمامداری (حکومت) حق خرد است، زیرا خرد جزء دانای روح به شمار می‌رود و از راه اندیشه همواره در پی آن است که سعادت تمام روح را تأمین کند. وظیفه جزء سوم (خشم و اراده) آن است که دوست و دست‌یار خرد باشد.<sup>۵۱</sup> وقتی این دو جزء به درستی تربیت یافتند و آن‌چه را برای انجام وظیفه خود لازم است، به معنای حقیقی فرا گرفتند، باید زمام جزء دیگر روح، یعنی جزء میل‌کننده (شهوانی) را که بزرگ‌ترین و سیری‌ناپذیرترین جزء روح آدمی است، به‌دست گیرند و نگذارند از لذایذ شهوانی بدان مایه برخوردار شود که روزبه‌روز بر نیروی خود بیفزاید، وظیفه خاص خود را از یاد ببرد، و درصدد برآید که آن دو جزء دیگر را زیر سلطه خود درآورد و بر آنها فرمان براند؛ زیرا فرمان دادن درخور او نیست. اگر عنان به دست او افتد، تمام روح، یک‌سره تباه می‌گردد. در برابر دشمنان خارجی نیز آن دو جزء نخستین، به بهترین وجه می‌توانند روح و جسم را از گزند نگاه دارند. خرد دستور می‌دهد و خشم (اراده) نبرد می‌کند، در حالی که همواره گوش به فرمان خرد دارد و هر حکمی را که از جانب خرد برسد، به مرحله اجرا در می‌آورد.<sup>۵۲</sup>

### بررسی چهار ویژگی مدینه فاضله در فرد

شجاع کسی را می‌توان نامید که این جزء روحش، یعنی خشم (اراده)، چه در خوشی و چه در رنج، مفهومی را که خرد درباره خطرناک و بی‌خطر به او داده است، استوار بدارد، از آن‌چه خرد خطرناک می‌شمارد بترسد و از آن‌چه خرد بی‌خطر می‌داند نترسد.<sup>۵۳</sup>

دانایی هر کس به واسطه آن جزء کوچک روح است که زمام حکومت را به‌دست دارد و دستورهایی را صادر می‌کند که پیش از این برشمردیم. فقط همین جزء می‌داند که برای هر یک از دیگر اجزاء و همچنین برای تمام روح، چه چیزی مفید و یا مضر است.

کسی را می‌توان خویشتن‌دار نامید که جزء فرمانروای روحش با اجزاء زیردست اتفاق نظر داشته باشند در این که زمام حکومت باید به دست خرد باشد؛ یعنی، اجزاء دیگر در حال معارضه با جزء خردمند نباشند.<sup>۵۴</sup>

### نظر افلاطون درباره عدالت در فرد

افلاطون می‌گوید: منظور از این که می‌گوییم هر کس باید کار خود را بکند، کارهای ظاهری نیست، بلکه فعالیت روحی و درونی فرد هر کسی است، فعالیتی که با خود او و امور مربوط به خودش ارتباط دارد. مرد عادل، کسی است که اجازه ندهد جزئی از اجزای روحش به کار جزئی دیگر دست یازد، یا همه اجزاء در کارهای یک‌دیگر مداخله کنند، بلکه همواره در این اندیشه است که هر جزء کاری را که به راستی وظیفه‌اش است به انجام رساند. بدین ترتیب، بر خود مسلط می‌شود و در درون خود نظمی زیبا برقرار می‌سازد. با خود دوست و سازگار می‌گردد، و سه جزء روح خود را با یک‌دیگر هماهنگ می‌کند. از این راه درون خود را از کثرت و آشفتگی رها می‌کند و شخصی

افلاطون معتقد است اگر جامعه خود را نیک تأسیس کرده باشیم باید از هر حیث به معنای حقیقی باشد، یعنی باید جامعه‌ای دانا، شجاع، خویشتن‌دار و عادل باشد.



واحد به معنای راستین است، نه چندین شخص؛ یعنی، خویشتن دار با خود هم‌آهنگ است. و در حین انجام دادن کاری که به عهده دارد خواه کسب ثروت باشد، خواه پرورش تن، خواه سیاست و خواه امور خصوصی خویش مراقب است که در نظم روحش خللی راه نیابد و در همه احوال تنها عملی را عادلانه و زیبا می‌شمارد که آن نظم درونی را آشفته نکند بلکه استوارتر سازد و دانایی در نظر او تنها آن نوع بصیرتی است که آدمی را به سوی این‌گونه رفتار سوق می‌دهد. هر کاری را که به آن نظم درونی آسیبی رساند، ظلم بداند و هر پندار و عقیده‌ای را که انگیزه کاری ظالمانه باشد، نادانی و دیوانگی بشمارد.<sup>۵۵</sup>

به نظر افلاطون ظلم در این موضوع، هنگامی روی می‌دهد که اجزای سه‌گانه روح با یکدیگر ناسازگار باشند و به انجام دادن وظیفه خود قناعت نوزند، بلکه در کارهای یکدیگر مداخله کنند و آن جزء روح که بر حسب طبیعتش وظیفه‌ای جز خدمتگزاری و فرمان‌برداری از جزء حاکم ندارد سر به طغیان برافرازد و بخواهد به تمام روح فرمان براند. چنین حالتی را که در درون آدمی روی می‌نماید و بی‌نظمی و آشفتگی را که نتیجه آن است، باید ظلم نامید. افلاطون بی‌بندوباری و ترسویی و نادانی را به طور کلی ردیلت می‌نامد. به نظر او از کار عادلانه، عدالت می‌زاید، و از کار ظالمانه، ظلم.<sup>۵۶</sup>

### بررسی جامعه دینی الهی عصر ظهور

ویژگی اول: جامعه دینی امام زمان علیه السلام توحیدی است. از مهم‌ترین اصول بنیادین اعتقادی که محور حرکت همه پیامبران، خصوصاً پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده، اصل توحید و یگانگی خداست.

توحید، از اصول اساسی و اولین اصل اعتقادی دین مبین اسلام و سایر ادیان الهی گذشته بوده است. نخستین پیام همه پیامبران خدا به امت‌های خویش این بود: «اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»؛<sup>۵۷</sup> یعنی «تنها خداوند یگانه را پرستش کنید که مبعودی جز او برای شما نیست».

البته گفتنی است که ادیان توحیدی که همان ادیان آسمانی الهی‌اند دارای سه اصل کلی مشترک هستند: اعتقاد به خدای یگانه؛ اعتقاد به زندگی ابدی برای هر فردی از انسان در عالم آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که در این جهان انجام داده است؛ و اعتقاد به بعثت پیامبران از طرف خدای متعال برای هدایت بشر به سوی کمال نهائی و سعادت دنیا و آخرت.

در واقع این اصول سه‌گانه پاسخهایی است به اساسی‌ترین سؤالاتی که برای هر انسان آگاهی مطرح است: مبدأ هستی کیست؟ پایان زندگی چیست؟ از چه راهی می‌توان بهترین برنامه زیستن و تعالی را شناخت؟<sup>۵۸</sup>

اما جوامع مختلف هنگامی که فاصله زمانی زیادی با منبع وحی

گرفتند، و از طرفی ستارگان ولایت و هدایت الهی، مظلوم واقع شده، و در نهایت، آخرین هادی و ولی خدا در خفا و پنهانی بسر می‌برد؛ خدامحوری و توحید و بندگی خدای یگانه را از یاد برده‌اند. خصوصاً از دوره‌ای که رنسانس در اروپا رخ داد و بعد از آن دوره‌ای آغاز شد که از آن تعبیر به دوره مدرن کردند، و تفکر حاکم بر این دوره را «مدرنیته»<sup>۵۹</sup> نامیدند. در دوره مدرنیته تفکر و نگرش دینی متزلزل شد و عصری راه، دکارت بنا نهاد که در آن انسان معیار و ملاک وجود است، «سوپرکتیویسم»<sup>۶۰</sup> یا خود بنیادی بشر، که در نهایت به «اومانیزم»<sup>۶۱</sup> ختم شد.<sup>۶۲</sup>

زمانی که ملاک و معیار، انسان شد، خدا و دین او در کجای این عالم قرار دارد؟ وقتی ارزش و ملاک و اعتبار، خواست و اراده انسان شده است، چگونه خدای یگانه معبود انسان باشد، و انسان عبد و بنده او؟! لذا وقتی تمام ارزش‌های الهی در غرب از بین رفت، صدای «نیچه» بلند شد که «خدا مرد است» یعنی تمام ارزش‌های الهی، دیگر وجود ندارد. نتیجه این که در اکثر جوامع مدرن امروز، خدامحوری و دینداری به فراموشی گراییده است.

ویژگی اساسی مدینه فاضله و جامعه دینی الهی امام عصر علیه السلام فراگیر شدن اصل توحید و ایمان به وحدانیت خداوند متعال است؛ در مدینه آرمانی عصر ظهور، دین خدا و خدامحوری، و نهایت، توحید و یگانگی خداوند واحد قهار در رأس اعتقادات دینی حکومت واحد جهانی، قرار خواهد گرفت.

از موسی بن جعفر علیه السلام درباره این آیه سؤال شده است: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»؛<sup>۶۳</sup> هر که در آسمان و زمین است خواه ناخواه در برابر او تسلیمند.

حضرت فرمودند: أنزلت فی القائم علیه السلام إذا خرج بالیهود و النصارى و الصابئین و الزنادقة و أهل الردّة و الکفار فی شرق الأرض و غربها، فعرض علیهم الإسلام فمن أسلم طوعاً، أمره بالصلوة و الزکوة و ما يؤمر به المسلم و یحب الله علیه، و من لم یسلم ضرب عنقه، حتّى لا یبقی فی المشارق و المغرب أحد إلا وَّحَدَ اللهُ...؛<sup>۶۴</sup>

«درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است؛ وقتی که آن حضرت علیه یهود، نصاری، صابئان، زندیق‌ها و اهل ردّه و کفار شرق و غرب خروج کند و اسلام را بر آنان عرضه نماید، اگر کسی با رضایت سر تسلیم فروزد و ایمان آورد، او را به نماز و زکات و سایر کارهایی که یک مسلمان باید انجام دهد، امر می‌کند و کسی که ایمان نیاورد، گردنش را می‌زند تا آن که کسی در مشرق و مغرب باقی نماند، مگر آنکه توحید خدا گوید.»

از امام باقر علیه السلام در این باره روایت شده است، فرمودند:

یقاتلون والله، حتّى یوحّد الله و لا یشکرک به شیء...؛<sup>۶۵</sup> «به خدا سوگند حضرت مهدی علیه السلام و یارانش می‌جنگند تا این که خداوند به یگانگی

### خواننده شود و هیچ شریکی برای او قرار نگیرد».

امام عصر علیه السلام در جامعه ایده‌آلش، علاوه بر توحید و یگانگی خدا، دین و آیین جدّ بزرگوارش خاتم‌الانبیاء و المرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ دین مبین اسلام را به عنوان دین رسمی اعلام و آن را ترویج، تبیین و تبلیغ می‌نماید.

برای نمونه به چند حدیث در این باره اشاره می‌کنیم:

۱. امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدر گرامی‌اش، امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ...<sup>۶۶</sup>

هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند، هیچ نقطه‌ای از زمین نخواهد ماند مگر این که شهادت به یگانگی خداوند و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن طنین‌انداز خواهد شد.

۲. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۳۳ از سوره توبه (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)<sup>۶۷</sup>؛

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. حضرت فرمودند: إِنَّ ذَلِكَ [یکون] عند خروج المهدي من آل محمد صلوات الله عليه، فلا يبقى أحدٌ إلا أقرَّ بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم.<sup>۶۸</sup> این جریان به هنگام ظهور حضرت مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود؛ پس هیچ فردی (در آن زمان) باقی نمی‌ماند مگر آن که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد.

۲- ویژگی دوم: مدینه فاضله امام عصر علیه السلام پرهیزکاری است. در جوامع مختلف امروزی و مدرن، ملاک و معیار ارزش و اعتبار اشخاص به عواملی گوناگون مبتنی است. جهان غرب از زمانی که علوم جدید و تکنولوژی را به کار گرفت و سودای تسلط بر زمین و آسمان را در سر پروراند، تمام ملاکات و معیارهای ارزشی و دینی خود را به فراموشی سپرد و آن‌چه برایش مهم و باارزش جلوه کرد، ثروت و قدرت و تکبر و خودبرتربینی و ریاست و... که از راه ظلم و ستم به دیگران به دست آورده بود. لذا اختلاف طبقاتی بین افراد جامعه روزبه‌روز بیشتر شده و این شکاف، زمانی عمیق شد که کشورهای دیگر، مورد ظلم و ستم بسیار قرار گرفتند و از لحاظ علمی و اقتصادی و بهداشتی و رفاهی و نظامی و... در سطح پایینی قرار گرفتند. هنوز که در قرن ۲۱ و عصر مدرن و ارتباطات پیشرفته هستیم، تظلم و ستم به آنها روا می‌شود. شاید کشورهای پیشرفته توانسته‌اند بعضی از مشکلات معیشتی و بهداشتی و رفاهی، نظامی و... افراد جامعه خویش را رفع نموده باشند، اما ارزشهایی را از دست داده‌اند که سبب شده است بعضی از ناهنجاریهایی در جوامعشان به وجود آید که در رفع و دفع آن قادر نیستند (مثلاً فقر و تبعیض، عدم ثبات قانون خانواده، بی‌حرمتی به انسان‌ها، نفی ارزش‌های دینی، اباحه‌گری و بی‌مبالاتی اجتماعی و اخلاقی، نژادپرستی، فساد جنسی و...) . انعکاس این ناهنجاریهای فردی و اجتماعی و فرهنگ نابخردانه در قالبهای محصولات فرهنگی و غیره به جوامع دیگر، خصوصاً کشورهای مسلمان، آورده و سبب مشکلات اخلاقی و اعتقادی زیادی شده است. در نتیجه هیچ کدام از این جامعه‌های غربی، جامعه‌ای مرفه و در عین حال باارزش و ایده‌آل نیستند.

تنها عامل اصلی که می‌تواند از همه این معضلات اخلاقی و اعتقادی جلوگیری کند، پرهیز از گناه است. فقط انسان متدین توانمند که در نفس خود ملکه تقوا (خودنگهداری) را رشد داده، می‌تواند مصون از خطاها گردد.

تقوا عبارت از یک نیروی درونی و قدرت ضبط نفسانی است که بر اثر تمرین و ریاضت‌های مداوم برای نفس حاصل می‌شود و نفس را آن‌چنان نیرومند می‌سازد که مطیع فرمان‌های الهی

افلاطون می‌گوید:  
منظور از این‌که  
می‌گوییم هر کس  
باید کار خود را بکند،  
کارهای ظاهری نیست،  
بلکه فعالیت روحی و  
درونی فرد هر کسی  
است، فعالیتی که با  
خود او و امور مربوط  
به خودش ارتباط دارد.  
مرد عادل، کسی است  
که اجازه ندهد جزئی از  
اجزای روحش به کار  
جزئی دیگر دست یازد،  
یا همه اجزا در کارهای  
یکدیگر مداخله کنند.

خواهد بود. آن چنان نیرومند است که در برابر خواسته‌ها و تمایلات نامشروع نفسانی مقاوم و پایدار و ثابت‌قدم خواهد بود. تقوا در لغت، به همین معنا آمده و از ماده «وقایه» گرفته شده که به معنای حفظ و نگهداری است. تقوا، «خودنگهداری و کنترل نفس»، یک صفت مثبت و مصونیت‌دهنده است، نه یک امر سلبی و برنامه منفی، و به معنای تقید و تعهد انسان به اطاعت از قوانین و دستورهای شرع است. هر ترک گناهی را تقوا نمی‌گویند، بلکه ملکه ترک گناه و نیروی کنترل و ضبط را تقوا می‌دانند.<sup>۶۹</sup>

در جامعه دینی و سالم امام عصر علیه السلام تقوا و پرهیزکاری از مشخصه‌های بنیادین جامعه دینی امام عصر است؛ جامعه‌ای که حاکم و رئیس آن، دارای عصمت و هدفش هم رسیدن به سعادت ابدی برای تمام افراد جامعه است، یکی از صفات حسنه و ضروری برای چنین جامعه‌ای، پرهیز از هر نوع فساد و گناه است.

به دلیل آن که جامعه الهی حضرت مهدی علیه السلام جامعه دینی و اسلامی و برگرفته از خواست و اراده الهی بوده و خداوند متعال هم ملاک اعتبار و ارزش هر انسانی را در «تقوا» دانسته است: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ**؛<sup>۷۰</sup> گرامی‌ترین شما نزد پروردگار، پرهیزکارترین شماست.

یک جامعه سعادت‌مند، هنگامی به کمال می‌رسد که بهترین وسیله را برای رسیدن به سعادت داشته باشد و خداوند متعال تقوا را بهترین توشه آخرت و بزرگ‌ترین وسیله سعادت معرفی کرده است:

**«وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»**<sup>۷۱</sup>

«برای آخرت خودتان توشه‌ای تهیه کنید و بهترین توشه‌ها، تقوا است.»

اهمیت «تقوا» در نزد خداوند متعال به قدری زیاد است که هدایت قرآن را منحصر به متقین نموده است:

**«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»**<sup>۷۲</sup>

«آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.»

انسان متقی چه کسی است؟ قرآن می‌فرماید:

**«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»**<sup>۷۳</sup>

«(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان می‌آورند و نماز بپا می‌دارند...»

پس متقی کسی است که به جمیع آن‌چه قرآن کریم آن را غیب می‌داند، ایمان آورد. ایمان به غیب، معنایش آن است که انسان به چیزی که با حواس قابل ادراک نیست، ایمان داشته باشد و خود را همیشه در محضر خدای - سبحان - بداند.<sup>۷۴</sup>

و از دیگر صفات متقین، اقامه نماز است. اقامه نماز، غیر از خواندن نماز است. اقامه از قوام و قیام است. قیام دائمی در مقابل نشستن است، و گاهی در برابر سجده، و گاهی در برابر اینها نیست، بلکه در برابر

انحراف است که قیام به این معنا، واژه «مستقیم و استقامت» ساخته می‌شود و این قیام به معنای ایستادگی است. این که خداوند می‌فرماید: **(أَقِيمُوا الصَّلَاةَ)**؛ یعنی نماز را ایستادگی ببخشید. چون اگر نماز ایستاده باشد، می‌تواند در برابر فحشا و منکر بایستد. بر اساس قرآن کریم، نماز انسان را از ارتکاب بسیاری از گناهان منع می‌کند؛<sup>۷۵</sup>

**«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»**.

حضرت علی علیه السلام درباره صفات متقین، یک خطبه ویژه دارد بنام خطبه «همام» که صد صفت آنان را بیان نموده است. و علاوه بر آن خطبه‌های دیگری که محتوا تقوا دارد در نهج البلاغه در حدود ۷۸ مورد در زمینه تقوی و تمجید و تجلیل از آن، و دستور مؤمنین به تقوا، تبیین شده است.

در قرآن کریم نیز در حدود ۲۳۸ مورد از تقوا، سخن به میان آمده است. به هر حال امام عصر علیه السلام باطن و حقیقت قرآن است، و هدایت قرآن هم که برای پرهیزکاران است، لذا جامعه‌ای که امام معصوم حاکم و رئیس مدینه فاضله است، یقیناً و ضرورتاً یک جامعه پرهیزکار و باتقوا خواهد بود.

از ائمه معصومین: احادیثی نقل شده است که ویژگی حکومت امام عصر علیه السلام را حکومتی، هادی و بهترین حکومتها که تقوا و نیز فضایل اخلاقی دیگر در آن محقق خواهد شد، دانسته‌اند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

**يُعْطَى الْهُدَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَظَّمُوا الْهُدَى عَلَى الْهُدَى...**<sup>۷۶</sup>

او (حضرت مهدی علیه السلام) خواسته‌ها را تابع هدایت وحی می‌کند، هنگامی که مردم هدایت را تابع هوسهای خویش قرار می‌دهند... در حدیثی دیگر آمده است:

دولته آخر الدُّوَل و خیر الدُّوَل، تَعْقِبُ جَمِيعَ الْمُلُوكِ بِحَيْثُ لَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَهُ لئَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَهُ؛ إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا بِسِيرَةِ هَؤُلَاءِ، وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛<sup>۷۷</sup>

دولت او آخرین و بهترین دولت‌هاست؛ پس از همه حکومت‌ها می‌آید؛ هیچ خاندانی نمی‌ماند که حکومتی برای آن مقدر شده باشد، مگر این که پیش از او به حکم‌رانی می‌رسد، تا پس از دیدن حکم‌رانی حضرتش، نگوید اگر ما هم به قدرت می‌رسیدیم به همین روش عمل می‌کردیم و این است معنای کلام الهی که فرموده: عاقبت از آن پرهیزکاران است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **مِنْ دِينِ الْأُئِمَّةِ الْوَرَعُ**؛<sup>۷۸</sup> از دین امامان پرهیزکاری است.

بنابراین، می‌توان اذعان داشت امام معصوم علیه السلام دارای علم و حکمت است. علم و حکمت او اقتضای آن را دارد که جامعه خویش را آگاهانه

به کمال ابدی و سعادت نهایی برساند و لازمه جامعه دینی الهی که قرآن حاکم بر آن است، پاکی و سالم بودن افراد جامعه و خود اجتماع است. لذا امام زمان علیه السلام در تأسیس مدینه فاضله‌اش پرهیزکاری را در رأس امور قرار خواهد داد. همچنین علم و حکمت که لازمه هدایت جامعه ایده‌آل است به طور کامل از جانب خدای متعال به ایشان اعطا شده است.

با توجه به آن‌چه اشاره شد روشن می‌شود که آن سه ویژگی مدینه افلاطون (شجاعت، دانایی و خویش‌داری) در این دو خصوصیت مدینه فاضله عصر ظهور کاملاً نمایان است. زیرا جامعه‌ای که متدین است و دین خدا (اسلام) بر آن جاری و یکی از اصول اساسی آن توحید و یگانگی خدای متعال است، یقیناً مطیع دستورات دین خود است؛ هرچه خدا و جانشین او بر روی زمین (حجة الله) امر نمایند، مؤمنان و متدینان آن جامعه (جامعه ایده‌آل عصر ظهور) بدون هیچ‌گونه تردیدی اطاعت خواهند کرد. اطاعت از دین مقدس اسلام از یک سو شجاعت و از سوی دیگر خویش‌داری را به دنبال دارد. اگر امری سخت و مشکل (خطرناک)، مثل جهاد کردن در راه خدا، تزکیه نفس و مبارزه با هواهای نفسانی و شیطانی پیش آید، آنها مطیع اوامر و نواهی الهی هستند، و همان چیزی که در مدینه فاضله افلاطون، شجاعت و خویش‌داری نامیده می‌شد.

و از سوی دیگر، دانایی که افلاطون مدنظر داشت که به واسطه آن جامعه به سعادت کامل می‌رسید، یعنی حسن تدبیر؛ در امام زمان علیه السلام به نحو کامل‌تری محقق است. چون آن‌چه را امام می‌داند، از جانب خداست. علم امام علیه السلام در طول علم خداست. علم غیب است، علمی است که به امام اعطا شده است.

امام معصوم علیه السلام دارای مقامی است که علم و حکمت به دنبال آن می‌گردد. لذا او دارای علم و آگاهی کامل است و می‌داند تدبیر و صلاح جامعه چیست و چگونه آن را به سعادت ابدی هدایت نماید. و خدای متعال در معرفی انبیا که مقام رهبری و امامت داشته‌اند، می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>۳</sup>؛ آنها را امامانی قرار دادیم که به راه و شیوه‌ای که مقرر کرده‌ایم، هدایتگر باشند.

۳- ویژگی سوم: مدینه فاضله امام عصر علیه السلام امنیت است. امنیت ستون استوار مدینه، و شالوده اجتماع سالم و با فضیلت است، و آن نیز امنیت اجتماعی و فردی است.

امنیت اجتماعی زمینه همه فعالیت‌های درست و مفید جامعه اجتماعی است و شرط لازم رشد و تکامل فرد و جامعه است. در جامعه‌ای که حقوق افراد تأمین می‌گردد، یقیناً روابط اجتماعی، بر اصل ضوابط و قانون استوار است. رابطه‌ها، تابع ضابطه‌ها و معیار و ملاک ارزش‌ها و برتری‌های اجتماعی بر محور قانون و ضوابط، مبتنی است. در جامعه دینی و الهی، تنها قانون معتبر، احکام و شرایع دینی است. تمام قوانین و ضوابط آن جامعه یا مطابق احکام و شرایع دینی است و یا در مسیر آن قرار دارد.

در جامعه امن، ترس، اضطراب، دل‌نگرانی، دل‌شوره و... وجود ندارد. در چنین جامعه‌ای همه افراد با آرامش و اطمینان خاطر بدون دغدغه و هراس، به زندگی سعادت‌مندانه مشغول خواهند بود.

اما چه کسی می‌تواند جامعه‌ای را تأسیس نماید که امنیت کامل در آن حاکم باشد؟!

آن منجی عالم بشریت که نوری پرفروغ و همه مشتاقان حقیقت منتظر ظهور وجودش هستند و همان انسان کاملی که تمام ادیان الهی از آمدنش خبر داده‌اند، کسی نیست جز امام عصر حضرت مهدی علیه السلام. اوست که امنیت واقعی را به وجود خواهد آورد تا ابد، انسانیت را در محمل امن حقیقی خود قرار خواهد داد.

شاهد بر این امر که امام زمان علیه السلام جامعه‌ای امن تأسیس می‌کند، کلام نورانی خداوند متعال است که فرمود:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

به هر حال امام عصر علیه السلام باطن و حقیقت قرآن است، و هدایت قرآن هم که برای پرهیزکاران است، لذا جامعه‌ای که امام معصوم حاکم و رئیس مدینه فاضله است، یقیناً و ضرورتاً یک جامعه پرهیزکار و باتقوا خواهد بود.

مَنْ قَبْلَهُمْ وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۸۰</sup>

«خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید، و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت، و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسق‌اند.»

امام صادق (علیه السلام) در معنی این آیه می‌فرماید: نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ<sup>۸۱</sup> این آیه درباره قائم و یارانش نازل شده است. این جامعه که مؤمنان عهده‌دار امنیت آن هستند و در رأس آن امام عصر (علیه السلام) حضور دارد، جامعه‌ای است که دارالسلام و جامعه امن و نمونه زندگی در بهشت جاوید خواهد بود. در حدیث دیگری از امام سجاد (علیه السلام) درباره مصداق آیه آمده است:

هَمُّ وَاللَّهِ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِهَمِّ عَلِيِّ يَدِي رَجُلٍ مَنَا وَهُوَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ...»<sup>۸۲</sup>

به خدا سوگند! آنان شیعیان ما اهل بیت هستند؛ خداوند با دستان مردی از اولاد ما، یعنی مهدی از این امت، چنان عظمتی به آنها عطا می‌فرماید.

شاهد دیگر، حدیثی است که از امام علی (علیه السلام) روایت شده است:

«... وَ بِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ... وَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا... لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنَ قُلُوبِ الْعِبَادِ، وَ اصْطَلَحَتِ السَّيَاحُ وَ الْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْئَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ... عَلَى رَأْسِهَا زِينَتَهَا لَا يَهِيْجُهَا سَبْعٌ وَ لَا تَخَافُهَا...»<sup>۸۳</sup>

به دست ما (حکومت ما) روزگار سختی‌ها و تشنه‌کامی‌ها سپری گردد... و چون قائم ما قیام کند... کینه‌ها از دل‌ها بیرون رود، حیوانات نیز با هم سازگاری کنند. در آن روزگار، زن با همه زیور خویش از عراق در آید و تا شام برود... و از هیچ چیز ترسد... .

## امنیت واقعی چیست ؟

### امنیت اجتماعی

در جامعه دینی عصر ظهور در تمام سطوح؛ اقتصادی، سیاسی، دفاعی، فرهنگی و اجتماعی و... تحقق می‌یابد؛ به گونه‌ای که هیچ‌کس توانایی اقدام به ناامنی را ندارد. راستی امنیت اجتماعی در عصر ظهور چگونه محقق خواهد شد؟

پاسخ این پرسش به شناسایی عوامل ناامنی بستگی دارد. علل

فقدان امنیت، احتمالاً در سه محور اصلی قابل بررسی است؛

۱- فقر و محرومیت؛ ۲- ضعف ایمان به خدا؛ ۳- ضعف اقتدار دولت.

بی‌شک بخش عمده تجاوزات به اموال مردم و قتل و غارت‌ها، ناشی از فقر و محرومیت قشری از جامعه است. در جامعه‌ای که اختلاف طبقاتی بسیار باشد، عده‌ای به دلیل نداشتن امکانات معمولی زندگی، دست به کارهایی می‌زنند که موجب ناامنی در جامعه می‌گردد. و از طرف دیگر، ضعف ایمان در بعضی از افراد جامعه بر اثر افزون‌طلبی و افکار پلید، آنها را دچار انحراف می‌کند و با رفتار و کردار زشت و غیرانسانی در ابعاد مختلف جامعه، باعث ناامنی و اختلال در نظم اجتماعی می‌شوند.

و همچنین ممکن است ناامنی به دلیل ضعف قدرت حکومت و دولت باشد که در این صورت عده‌ای فرصت‌طلب و جاه‌طلب و خودکامه، فرصت را غنیمت شمرده و موجب ناامنی در جامعه گردند.<sup>۸۴</sup>

اما در جامعه دینی الهی عصر ظهور، در پرتو حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)، تمامی این عوامل جای خود را به نقطه مقابلش واگذار خواهند کرد؛ چون در عصر ظهور مهم‌ترین ویژگی آن که عدالت است به معنی واقعی تحقق می‌یابد و پرهیزکاری در رأس اخلاق فردی و اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد. لذا با برچیده شدن بساط فقر و گرسنگی، همگان زندگی همراه با رفاه و آسایش و فراوانی نعمت خواهند داشت. دل‌های همه انسان‌های شیفته حقیقت، بر اثر تربیت سالم مربی یگانه، حضرت مهدی (علیه السلام)، سرشار از نور ایمان به خدا خواهد شد. همچنین با حکومت مقتدر جهانی او که قوی‌ترین و قدرتمندترین حکومت است، تمام عوامل ناامنی در همه ابعاد آن از بین خواهد رفت و در مقابل آن، امنیت اجتماعی تحقق خواهد یافت. حتی در عصر ظهور، حتی حیوانات هم احساس امنیت و آرامش خواهند کرد. در روایتی از امام علی (علیه السلام) آمده است:

زمانی که قائم ما قیام نماید، بغض و کینه از دل‌های بندگان برود و چهارپایان و درندگان در حال صلح با یک‌دیگر به‌سر خواهند برد.<sup>۸۵</sup>

گرچه امنیت اجتماعی نقش اساسی در سامان‌دهی زندگی دنیوی بشر ایفا می‌کند و علاوه بر آن، سبب کاسته شدن بخشی از دغدغه‌های روحی انسان خواهد شد، حقیقتاً آن امنیتی که انسان را در مسیر واقعی و اصلی زندگی جاودانه قرار می‌دهد، امنیت از گناه و معصیت است. و چنین امنیتی، ایمنی از نارضایتی و عذاب الهی در روز جزا را نیز به دنبال دارد.<sup>۸۶</sup>

چنین تفکری از آیه ۸۲، سوره انعام قابل استناد است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۸۷</sup>

کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را به شرک

نیالوده‌اند، آن‌اند که امن (و امان) دارند و آن‌اند که هدایت یافتگانند.

این توجه به امنیت با اهداف مدینه فاضله عصر ظهور<sup>۸۷</sup> سازگاری کامل دارد. در واقع امنیت اجتماعی، همان امنیت فردی است. اگر افراد جامعه امنیت نداشته باشند، دچار ناهنجاری‌ها، اضطراب‌ها و ترس‌ها خواهند شد و در ادامه نیز امنیت جامعه متزلزل خواهد شد.

## ۴- ویژگی چهارم: عدالت

در بحث عدالت به چهار نکته اشاره می‌کنیم:

### نکته اول:

درباره معنای واژه «عدل» است، راغب اصفهانی می‌گوید: «عدل و عدالت، معادل واژه‌هایی است که معنای مساوات را دربردارد. پس، عدل تقسیم مساوی است. و بر این اصل، روایت شده: «بالعدل قامت السموات والأرض» بر پایه و اصل عدل، آسمان‌ها و زمین برپا شده است. این [مطلب] روشن‌گر آن معناست که اگر رکنی از ارکان چهارگانه عالم، بیش‌تر از رکن دیگر یا کمتر از آن بود، جهان منظم نبود. عدل بر دو قسم است؛ الف) عدل مطلق (عدل عقلی) که عقل حُسن آن را درک می‌کند و در هیچ زمانی نسخ نمی‌شود؛ هم‌چون نیکی کردن به کسی که نیکی کرده و نیاززدن کسی که از آزار انسان دست برداشته است.

ب) عدلی که در پرتو احکام دین شناخته می‌شود (عدل شرعی)، چون این آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛

خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد. عدل، مساوات در جزا دادن است؛ کار نیک، به اندازه، پاداش داده می‌شود و کار زشت، پاداشی هم‌سان خود دارد. احسان این است که کار نیک به نیکی بیش‌تری پاداش داده شود و کار زشت مجازاتی کمتر از خود داشته باشد.<sup>۸۸</sup>

بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عدل، رعایت دقیق حق و حقوق مردم و برابری همه مردم در برخورداری از حقوق و منافع مشروع و معقول خویش است؛ چنان‌که ظلم زیر پا نهادن حق و حقوق دیگران و نابرابری و تبعیض در برخورداری هر کس از سهم و حق خویش است.

این معانی برای واژه عدل در جهات گوناگونی می‌توان بررسی کرد؛

الف) عدل در مسائل مالی و حقوقی که اگر حقی و یا مالی از کسی از بین رفت، به او باز گردانند و یا پرداخت حقوق و مزایایی که باید به‌طور یکسان پرداخت گردد، اما پرداخت نشده است، که عدل اقتضا می‌کند آن حقوق و مزایا به کسانی که استحقاق آن را دارند، پرداخت گردد؛ یعنی در موقعیت یکسان امتیازات و پاداش‌ها به‌صورت مساوی به افراد تعلق گیرد.

ب) عدل در برابر حقوق و قوانین اجتماعی و رعایت و یا بی‌توجهی به آن که موجب از بین رفتن حقی گردد. افلاطون، عدالت در جامعه را بیش‌تر در این جنبه لحاظ کرده است. هر فردی نسبت به افراد دیگر اجتماع، دارای حقوقی است، و این حقوق می‌تواند در قالب کار و تخصص، متعین گردد. مثلاً برای ساختن یک ساختمان خوب، لازم است یک مهندس ماهر، چه در نقشه‌کشی و طراحی ساختمان و چه در ساخت‌وساز آن حضور فعال داشته باشد. اما اگر کسی که تخصص در ساختمان و مسائل مربوط به آن ندارد، به طراحی نقشه ساختمان و هم‌چنین به ساخت‌وساز آن اقدام نماید، چنین فردی به حقوق دیگران ظلم روا داشته است. زیرا بدون تخصص، کارآموزی و کاردانی مناسب، اقدام به کاری نموده است که استحقاق آن را نداشته است. و اگر آن ساختمان بر اثر زلزله و طوفان و یا هر علت دیگری خراب شود و از بین برود و آسیبی به جان و مال مردم برسد، مقصر اصلی همان فردی محسوب می‌شود که بدون تخصص، دست به کاری زده و آن کار به‌صورت ناقص در آمده است. در همه موارد و فعالیت‌های اجتماعی به همین منوال است، یعنی هر کسی باید در محدوده

در جامعه دینی عصر ظهور در تمام سطوح؛ اقتصادی، سیاسی، دفاعی، فرهنگی و اجتماعی و... تحقق می‌یابد؛ به گونه‌ای که هیچ‌کس توانایی اقدام به ناامنی را ندارد.

تخصص و کار خویش اقدام نماید، و در غیر این صورت، به حقوق دیگران ستم روا خواهد شد.

ج) عدل، در حقوق قضایی هم مطرح است. اگر کسی جرمی را مرتکب شود، قانون علیه او اجرا می‌گردد که اجراء درست قانون، به مثابه عدالت و عدل است. در مدینه فاضله امام عصر علیه السلام عدالت در همه زمینه‌ها به‌طور کامل رعایت می‌گردد، به ویژه عدالت در زمینه قضایی، که در این‌جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛

۱. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

إذا قام قائم آل محمد علیه السلام حکم بحکم داود و سلیمان، لا یستل الناس بینه؛<sup>۸۹</sup>

هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، مطابق قضاوت داوود و سلیمان علیه السلام حکم می‌کند و مردم به دنبال دلیل و شاهد ظاهری نمی‌گردند.

۲. در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إذا قام قائم آل محمد علیه السلام حکم بین الناس بحکم داود لا یحتاج إلى بینه یلهمه الله تعالی فی حکم بعلمه.<sup>۹۰</sup>

هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، در بین مردم طبق قضاوت داوود علیه السلام حکم صادر می‌کند و احتیاجی به دلیل ظاهری پیدا نمی‌کند. (زیرا) خداوند حکم واقعی را به او الهام می‌کند و آن حضرت بر طبق آن، حکم صادر می‌نماید.

امام عصر علیه السلام با علم غیبی خود حکم می‌کند، بنابراین خطائی در آن نیست و ظلمی به کسی نخواهد شد و لذا عدالت در حق دیگران به طور کامل رعایت خواهد شد.

## نکته دوم:

عدل به معنی، امر و تکلیف الهی است. در دین مبین اسلام، همین معنای عدل در همه مسائل زندگی مورد توجه ویژه بوده است. این معنا از عدل و احسان در حدیثی از امام صادق علیه السلام تبیین گردیده است:

عن اسماعیل بن مسلم: جاء رجل إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و أنا عنده فقال: یا ابن رسول الله ﷺ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» و قوله: «أَمَرَ الْأَتَّعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» فقال: نعم! ليس لله في عبادة أمر إلا العَدْلُ وَالْإِحْسَانُ...<sup>۹۱</sup>

اسماعیل بن مسلم می‌گوید: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و من حاضر بودم. گفت: ای فرزند پیامبر، خداوند می‌فرماید: خدا به عدل و احسان فرمان می‌دهد و در آیه دیگر می‌فرماید: خداوند فرمان می‌دهد که جز او را پرستش نکنید، [معنای این دو آیه که در ظاهر ناسازگارند چه می‌شود؟

امام فرمود: آری خداوند برای مردم دستوری ندارد، جز اجرای عدالت و عمل به احسان.

تأکید امام صادق علیه السلام آن است که خداوند امر و تکلیفی، جز عدل و احسان ندارد. در واقع این تکلیف الهی در مورد انسان است. رابطه انسان با غیر خودش در چهار محور مطرح می‌شود:

۱. رابطه انسان با خود؛

۲. رابطه انسان با خدا؛

۳. رابطه انسان با طبیعت؛<sup>۹۲</sup>

۴. رابطه انسان با انسان.

همه این روابط با مقوله عدل و احسان تطبیق می‌شود. عبادت و پرستش خالصانه خدا و توجه به موازین ارتباط مخلوق با خالق، رعایت اصل عدالت در برابر آفریدگار به شمار می‌آید؛ زیرا عبادت خدا و اطاعت از بخشنده نعمت‌ها، مطابق عدل است و از سوی دیگر، احسان به خود، در دستیابی به سعادت ابدی و قرب به خدا محسوب می‌شود. هر کس تعهدها و مسئولیت‌هایی درباره خود دارد، لذا باید خود را بسازد و در تکامل و رشد خود کوشا باشد. این تعهدها و تکلیف‌ها درباره خود (و حق و حقوق هر کس نسبت به خود که باید رعایت گردد) و رعایت جانب آنها، عدل است.<sup>۹۳</sup>

## نکته سوم:

عدل به معنای طهارت و پاک نمودن زمین از ظلم و ستم. در حدیثی از امام جواد علیه السلام وجود مقدس امام زمان علیه السلام را پاک کننده زمین از اهل کفر و منکران به خداوند دانسته است. و امام زمان علیه السلام کسی است که سراسر عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد. امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام: إني أرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً... فقال علیه السلام: يا أبا القاسم! ما منّا إلا و هو قائم بأمر الله عز وجل... و لكن القائم الذي يطهر الله عز وجل به الأرض من أهل الكفر والجهود، و يملأها عدلاً و قسطاً، هو الذي تخفى على الناس ولادته و يغيب عنهم شخصه...<sup>۹۴</sup>

عبدالعظیم حسنی می‌گوید: به امام جواد علیه السلام گفتم: امید دارم که شما قائم خاندان پیامبر باشی که زمین را از عدل و داد آکنده می‌کنند... امام گفت: ای ابوالقاسم، همه ما قائم به امر خدای بزرگیم... اما آن قائمی که خداوند به دست او زمین را از کافران و منکران پاک می‌گرداند و سراسر گیتی را از عدالت سرشار می‌سازد، کسی است که تولد او از مردم پنهان خواهد بود و خود او از چشم‌ها غایب ...

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: خداوند به واسطه امام زمان علیه السلام زمین را از همه ظلم و ستم و تباهی‌ها پاک می‌گرداند.

يَطْهَرُ اللَّهُ بِهِ [القائم علیه السلام] الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يَقْدَسُهَا مِنْ

كُلَّ ظَلَمٍ... فَإِذَا خَرَجَ وَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ، فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا...<sup>۹۵</sup>  
 خداوند زمین را به دست قائم علیه السلام از هر ستمی پاک گرداند، و از هر ظلمی پاکیزه سازد... آنگاه که خروج کند، میزان عدل را در میان مردم نهد و بدین گونه هیچ کس نتواند به دیگری ستمی کند.

آن چه از این حدیث فهمیده می شود، عدالت واقعی را خود امام عصر علیه السلام مشخص می کند، زیرا عدالت در بسیاری از مسایل و مصادیق بر بشر معلوم گشته است، اما در حقیقت و ذات عدل و عدالت هنوز هم کاملاً مشخص و معین نشده است. از آن روی در حدیثی آمده (وضع میزان العدل بین الناس) میزان عدالت میان مردم نهاده می گردد. دلالت بر آن دارد که هنوز واقعیت عدل و عدالت معلوم نگشته است.

نتیجه این که در این کلام پرارزش امام رضا علیه السلام تصریح شده است که در دوران ظهور، میزان و معیار عدالت را به دست مردمان می سپارد، و همگان از اصول و فروع عدل در روابط اجتماعی و رفتار فردی آگاه می گردند.

#### نکته چهارم:

از احادیثی موثق و متواتر، استفاده می شود که زمین پس از آن که پر از ظلم و ستم شد، امام عصر علیه السلام قیام می کند و حکومت دینی الهی خود را بر همه بشریت ارائه می دهند و زمین را پر از عدل و داد خواهند کرد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

أَبْرَكُم بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ زَلْزَالٍ فِيمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا؛<sup>۹۶</sup>

شما را به (آمدن) مهدی بشارت می دهم وی در حالی فرستاده می شود که میان مردم اختلاف و اضطراب وجود دارد. سپس زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و جور شده است.

ع حدیث دیگر از سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام در این خصوص ذکر شده است:

سمعت رسول الله [أنه قال]: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطَوَّلَ الله عز وجل ذلك اليوم حتى يخرج رجلٌ من ولدِي، فيملأها عدلاً و قسْطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، كذلك سمعت رسول الله يقول؛<sup>۹۷</sup>

اگر از عمر دنیا یک روز بیش تر نمانده باشد، خداوند آن را چنان طولانی می کند تا آن که مردی از اولاد من خروج کند. آن گاه زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنان که از ظلم و جور پر شده است. این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم.

نتیجه ای که می توان گرفت آن است در مدینه فاضله عصر ظهور، عدالت حقیقی، فردی و اجتماعی، در تمام ابعاد آن متحقق خواهد شد. چون ما در دعاها می خوانیم: (السلام علی مهدی الامم و جامع الکلم، السلام علی القائم المنتظر و العدل المشتهر...)؛<sup>۹۸</sup> یعنی سلام بر مهدی امتها و یکی کننده ملت ها، سلام بر قائم منتظر و عدل همه جا گستر... .

عدالت در نظر افلاطون بخشی از عدالت حقیقی است که امام عصر آن را در مدینه فاضله اش ایجاد می کند. یکی از خصوصیات ویژه حکومت حضرت مهدی علیه السلام، عدل و عدالت گستری است. لذا در مدینه فاضله عصر ظهور عدالت در حد بسیار عالی رعایت خواهد شد؛ به طوری که هر انسانی طعم واقعی آزادی را می چشد و از تمام ظلم و بندگی ها نجات می یابد. پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

... به (المهدی) ... يخرج ذل الرق من أعناقكم...؛<sup>۹۹</sup>

عدالت واقعی را خود امام عصر علیه السلام مشخص می کند، زیرا عدالت در بسیاری از مسایل و مصادیق بر بشر معلوم گشته است، اما در حقیقت و ذات عدل و عدالت هنوز هم کاملاً مشخص و معین نشده است. از آن روی در حدیثی آمده (وضع میزان العدل بین الناس) میزان عدالت میان مردم نهاده می گردد. دلالت بر آن دارد که هنوز واقعیت عدل و عدالت معلوم نگشته است.

به دست مهدی ... بندهای بردگی از گردن همه شما گشوده می‌گردد...

## رئیس مدینه فاضله افلاطون

مطالب این فصل در چند نکته بیان می‌گردد:

۱. به نظر افلاطون، بهترین حاکمان مدینه فاضله همان فیلسوفان هستند؛ زیرا اگر فیلسوفان حاکم نشوند یا کسانی که امروز حاکم و زمامدار نامیده می‌شوند برآستی دل به فلسفه نسپارند، و اگر فلسفه و قدرت سیاسی با یکدیگر توأم نشوند و همه طبایع یک جانبۀ امروزی، که یا تنها به این می‌گیرند، یا به آن، از میان برنخیزند، بدبختی جامعه‌ها، به طور کلی بدبختی نوع بشر، به پایان نخواهد رسید و جامعه به صورت جامعه ایده‌آل محقق نخواهد شد...<sup>۱۰۰</sup>

به نظر افلاطون، فیلسوف، عالی‌ترین ثمره تعلیم و تربیتی خواهد بود که کشور به بار آورده است، و تنها او می‌تواند طرح واقعی مدینه فاضله را ترسیم و آن طرح را تکمیل کند؛ زیرا با «عالم صور»<sup>۱۰۱</sup> آشنایی دارد و می‌تواند آنها را در تشکیل شهر واقعی، سرمشق خود قرار دهد.<sup>۱۰۲</sup>

کسانی که نامزدان یا حاکمان احتمالی انتخاب می‌شوند، نه تنها در موسیقی و ورزش بلکه در ریاضیات و نجوم نیز تعلیم و تربیت یافته خواهند بود. اما آنان ریاضیات را صرفاً به این منظور فرا نخواهند گرفت که در انجام محاسبات؛ که هر کس برای اجرا باید آن را بیاموزد توانا شوند بلکه بیشتر به این منظور فراخواهند گرفت که در درک معقولات توانا بشوند، آنها ریاضیات را یاد می‌گیرند تا بتوانند از عالم صورت، بگذرند و به جهان حقیقت و وجود برسند و بتوانند به سوی حقیقت کشانده شوند و روح فلسفی کسب کنند. اما این همه صرفاً مقدمه‌های خواهد بود برای «دیالکتیک»<sup>۱۰۳</sup> تا انسان تنها با نور عقل و بدون کمک حواس کشف وجود مطلق را آغاز کند و سرانجام با مشاهده عقلانی به خیر مطلق دست یابد. آن‌گاه انسان به سرحد عالم معقولات می‌رسد.<sup>۱۰۴</sup>

۲. از نظر افلاطون، فیلسوف حقیقی چه کسی است؟

به نظر افلاطون فیلسوف راستین کسانی هستند که اشتیاق به نظارۀ حقیقت دارند. معرفت و دانستن به حکم طبیعت منحصر است به آن‌چه هست و خاصیتش این است که آن را بشناسد و بداند و نیز بداند که آن‌چه هست، چگونه هست.<sup>۱۰۵</sup>

تعریف فیلسوف: فیلسوف چنان کسی است که می‌تواند هستی تغییرناپذیر سرمدی را دریابد، در حالی‌که دیگران از آن توانایی بی‌بهره‌اند و در عالم کثرت و دگرگونی سرگردانند.<sup>۱۰۶</sup>

## صفات فیلسوفان

صفت اول: فیلسوفان بر حسب طبیعت همواره عاشق شناخت آن هستی یگانه ابدی‌اند که دستخوش کون و

فساد می‌شود.

صفت دوم: آنان عاشق شناخت تمام هستی‌اند و از هیچ جزئی از اجزای آن هستی یگانه ابدی، به میل و اختیار خود چشم نمی‌پوشند. بنابراین به نظر افلاطون، فیلسوفان باید هم دانش نظری و هم تجربه و توانایی لازم برای عمل را در وجود خود جمع کنند و از این راه هیچ کس جز آنان شایسته زمامداری نیست؛<sup>۱۰۷</sup>

صفت سوم: فیلسوف باید اعتدال و خویشتن‌داری نماید و هم‌چنین از مال‌اندوزی بپرهیزد، زیرا انگیزه‌هایی که دیگران را در طلب پول و مال می‌دواند در او کار نیست. صفت چهارم: فیلسوف از فرومایگی به دور است، زیرا روحی که همواره به الهی‌ترین چیزها چشم دوخته و هدفش این است که کل طبیعت و کل روح را بشناسد، بزرگ‌ترین دشمن فرومایگی است. روحی بزرگ‌منش که زندگیش وقف نظارۀ هستی ابدی می‌پردازد، نمی‌تواند برای زندگی آدمی چندان اعتباری نهد.<sup>۱۰۸</sup>

صفت پنجم: فیلسوف باید اخلاق و سجایای نیکو داشته باشد و با مردم مهربان باشد.

صفت ششم: فیلسوف سریع فرا بگیرد.<sup>۱۰۹</sup>

صفت هفتم: فیلسوف باید دارای حافظه‌ای قوی باشد؛ کسی که طبعاً کم‌حافظه است و هرچه می‌آموزد از یاد می‌برد، بدیهی است که نادان می‌ماند. پس روح کم حافظه، روح فیلسوف نیست. پس حافظه قوی شرط بسیار مهم است؛<sup>۱۱۰</sup>

صفت هشتم: روح فیلسوف باید بالطبع خواهان تناسب و اعتدال و زیبایی باشد؛ زیرا چنین طبیعتی به آسانی به سوی ایده هر چیز سوق داده می‌شود؛<sup>۱۱۱</sup>

افلاطون معتقد است که روح آدمی باید این صفات را دارا باشد، تا بتواند همه آن‌چه را که با «حقیقت مثالی» تعلق دارد، دریابد.

به عقیده افلاطون، تنها کسی را می‌توان دوست حقیقی دانش شمرد که بالطبع در جستجوی هستی واقعی بکوشد و در بند جهان کثرت که هستی ظاهری دارد و نمودی بیش نیست، نماند و فریب ظاهر را نخورد و از جستجوی حقیقت خسته نشود تا آن‌گاه که به یاری نیروی خاص روح خود، که هم‌جنس هستی حقیقی و ویژگی آن درک حقایق است، ماهیت ناب و حقیقی هرچیزی را دریابد.<sup>۱۱۲</sup>

چنان کسی همین که به یاری آن نیروی خاص، به هستی حقیقی پیوست، آن را در آغوش می‌کشد و از وصال آن برخوردار می‌شود و از این طریق، خرد عینی و حقیقت را تولید می‌کند و پس از آن که دارای دانش حقیقی شد برای نخستین بار زندگی حقیقی می‌کند و روز به روز از این زندگی حقیقی بهره‌ورتر می‌گردد و آن‌گاه نه زودتر از آن، از درد

زایش رهایی می‌یابد.<sup>۱۱۳</sup>

نکته سوم:

به نظر افلاطون، هیچ کشور و هیچ قانون و هیچ فردی به مرحله کمال نخواهد رسید، مگر آن که فیلسوفان به نحوی از انحاء مجبور گردند که زمام دولت را به‌دست گیرند و خود را وقف خدمت به جامعه سازند، یا این که خداوند اشتیاقی راستین به فلسفه حقیقی را در درون شاهان و یا پسران شاهان و فرمان‌روایان بدهد.<sup>۱۱۴</sup>

نکته چهارم:

آیا ممکن است روزی فیلسوفان حاکم شوند و چنین مدینه فاضله را تأسیس نمایند؟ افلاطون معتقد است اگر در روزگاران گذشته زمانی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، فیلسوفان راستین را در کشوری ناگزیر ساخته باشد زمام حکومت را به‌دست گیرند، یا امروز در کشوری بیگانه چنین وضعی برقرار باشد، و یا اگر در آینده روزی چنین واقعه‌ای روی بنماید، فقط در آن زمان است که می‌توانیم گفت نظام سیاسی مورد نظر ما، قدم به مرحله واقعیت گذاشته است و یا خواهد گذاشت. تنها در چنان وضعی ممکن است خدای فلسفه بر جامعه آدمیان حکم براند، تحقق آن وضع به هیچ وجه محال نیست، گرچه تصدیق می‌کنیم که بسیار دشوار است.<sup>۱۱۵</sup>

### رئیس مدینه فاضله عصر ظهور

در مدینه فاضله عصر ظهور، فقط حضرت مهدی موعود<sup>علیه السلام</sup> رئیس است.

در این فصل به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. به اعتقاد شیعه، هم‌چنان که پیامبران از جانب خداوند متعال تعیین می‌گردند و انتصابشان از ناحیه ذات اقدس الهی است، امامان شیعه که دوازده نفرند هم از جانب خداوند متعال تعیین و نصب می‌گردند.

چندین آیه از قرآن کریم دلالت بر ولایت و امامت حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> نازل شده است: الف - آیه ولایت؛ طبق احادیث متعددی که توسط محدثین اهل تسنن و شیعه نقل شده، آیه ولایت در خصوص حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> نازل شده است که در حال نماز، انگشت خورش را به مستمند بخشید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)<sup>۱۱۶</sup>

ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند: همان‌ها که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

هم‌چنین آیات دیگر از قبیل: آیه تبلیغ (سوره مائده، آیه ۶۷)؛ آیه مباحله (سوره آل عمران، آیه ۶۱)؛ آیه تطهیر (سوره احزاب، آیه ۳۳) و آیات دیگر، دلالت بر امامت و ولایت حضرت علی و ائمه اطهار دارد.

و نیز در احادیث نبوی که تمام روایات آن را هم محدثین و هم از اهل تسنن<sup>۱۱۷</sup> و هم از اهل تشیع<sup>۱۱۸</sup> نقل کرده‌اند، دلالت بر امامت و ولایت دوازده امام دارد. ما در این جا به سبب رعایت اختصار فقط حدیث ثقلین را بیان می‌کنیم. رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> بارها به‌ویژه در اواخر عمر خود فرمود: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا و إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛

من در میان شما دو میراث بزرگ و گرانبها می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل‌بیت من است که شما تا به این دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو هیچ‌گاه از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا در قیامت به من برسند.

امام، عنصر هدایت و رهبر معنوی و تربیت استعدادهای بشری در راه ارتقا و رشد و تعالی انسانی، در کنار عنصر سیاسی و مدیریت امت اسلامی آمده و امامت به مفهوم «نبوت منهای دریافت وحی» تلقی شده است.

احادیث متواتر دیگر، حدیث منزلت، حدیث سفینه، حدیث انذار و... وجود دارد که به‌طور صریح، امامان معصوم را امام و جانشین رسول اسلام معرفی کرده است.<sup>۱۱۹</sup> در خصوص امامت و رهبری امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) روایات زیادی وارد شده است. در این خصوص به یک روایت از پیامبر گرامی اسلام استناد می‌کنیم:

قال رسول الله ﷺ... وجعل من صلب الحسين عليهما السلام أئمة يقيمون بأمري... التاسع منهم قائم أهل بيتي، مهدى أمتي، أشبه الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله، يظهر بعد غيبة طويلة وحيرة مضلة، فيعلن أمر الله و يظهر دين الله... فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً؛<sup>۱۲۰</sup>

... خداوند از فرزندان حسین، امامانی قرار داده است که امر (راه و روش و آیین) مرا بر پا می‌دارند. نهم آنان قائم خاندان من، مهدی امتم است. او شبیه‌ترین مردمان به من در سیما و گفتار و کردار است. پس از غیبتی طولانی و سرگردانی و سردرگمی مردم ظاهر می‌شود، آن‌گاه امر (آیین) خدا را آشکار می‌سازد... پس زمین را از عدل و داد لبریز می‌کند، پس از آن‌که از ستم و بیداد پر شده باشد.

### امام کیست؟

امامان، جانشینان پیامبرند (عج) در تبلیغ احکام و برپاداشتن حدود الهی و پاسداری از دین خداوند و تربیت کردن بشر.<sup>۱۲۱</sup> در این تعریف امام، عنصر هدایت و رهبر معنوی و تربیت استعداد های بشری در راه ارتقا و رشد و تعالی انسانی، در کنار عنصر سیاسی و مدیریت امت اسلامی آمده و امامت به مفهوم «نبوت منهای دریافت وحی» تلقی شده است.

البته این تعریف از قرآن و سنت گرفته شده است. قرآن در معرفی انبیایی که مقام رهبری و امامت را داشته‌اند، می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>۱۲۲</sup> آنها را امامانی قرار دادیم که به راه و شیوه‌ای که مقرر کرده‌ایم، هدایتگر باشند.

در این آیه معنای هدایت که بُعد معنوی و وسیع امامت است، محور اصلی امامت معرفی شده است.

در حدیث نبوی، مسئولیت امامت چنین بیان شده است: الإمام راع و هو المسئول عن رعيته؛<sup>۱۲۳</sup> امام پیشوا و مسئول امت است.

مسئولیت امت، ابعاد گسترده‌ای دارد که در مدیریت سیاسی جامعه خلاصه نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین ابعاد این مسئولیت، عهده‌داری مسئولیت هدایت و رهبری معنوی در جهت رشد و ارتقای انسانی است. امام علی (عج) در نهج البلاغه، در موارد متعددی به این بعد بسیار مهم امامت اشاره نموده است.<sup>۱۲۴</sup> و در بیانات اهل بیت: نیز بر آن تأکید شد، یک مورد آن فرموده امام رضا (عج) است که این‌جا نقل می‌کنیم:

إن الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين... إن الإمامة أس الإسلام النامي و فرعه السامي؛<sup>۱۲۵</sup>

امامت سر رشته دین و نظام مسلمانان است، امامت اساس و تنه بالنده اسلام و شاخه بلند آن است.

مقام و منزلت و جایگاه امام و امامت آن قدر گسترده و عظیم است که در حد توان ما انسان‌های عادی و معمولی نیست که در صدد بیان آن باشیم، لذا به احادیث نورانی ائمه معصومین: تمسک می‌کنیم و از خرمن فیض آن بزرگواران بهره می‌گیریم. به جهت اختصار، بخشی از حدیثی را که در کتاب اصول کافی آمده است نقل می‌کنیم؛ حدیث از امام رضا (عج) روایت شده که فرمود: ... امامت گرمی‌تر، بزرگ‌تر، بلندتر، محکم‌تر و ژرف‌تر از آن است که مردم با عقل‌هایشان به آن برسند، و یا با آرایش‌شان به آن دست یابند، یا امامی برای خودشان انتخاب کنند، امامت مقامی است که خداوند عزوجل در مرتبه سوم پس از نبوت و خلت به ابراهیم خلیل (عج) داد...؛ امامت، منزلت پیامبران و ارث اوصیا است؛ امامت جانشینی خداوند و رسول است و مقام امیرمؤمنان (عج) و میراث حسن و حسین (عج) است.<sup>۱۲۶</sup>

امامت، ملاک دین و قوام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت اساس محکم و شاخه بلند اسلام است. با امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می‌شوند... و با حکمت و موعظه نیکو و برهانی رسا، به طریق پروردگارش می‌خواند. امام هم‌چون آفتاب درخشانی است که نورش همه عالم را فرا می‌گیرد، در حالی که خود، در آسمان است و دست‌ها و چشم‌ها به آن نمی‌رسد. امام، ماه تابان و چراغ فروزان و نور گسترده و ستاره راه‌نما در تاریکی‌های شب و گذرگاه سرزمین‌ها و بیابان‌ها و گرداب دریاهاست. امام آب گوارایی برای تشنگی و راه‌نمایی برای حق و رهایی‌بخش از نابودی است. امام آتش بر بلنداست؛ گرمابخش کسی است که با آن گرم می‌شود و نشانه‌ای در تاریکی پرتگاه‌هاست که هر کس از آن جدا شود نابود، گردد.

امام، ابری بارنده و بارانی شتابنده، آفتابی فروزنده و آسمانی سایه‌سار، زمینی گسترده و چشمه‌ای جوشان و نهر و بوستان است؛ امام همدمی مهربان و پدری دل‌سوز و برادری از پاره تن و مادری سرشار از محبت به کودک و پناه‌بندگان در گرفتاری‌های کمرشکن است...<sup>۱۲۷</sup>

### نکته سوم: صفات و ویژگی‌های امام در رهبری مدینه فاضله

امام خلیفه و جانشین پیامبر خدا است، حجت خدا بر روی زمین است و هیچ‌گاه زمین از حجت خدا خالی نیست. حضرت علی (عج) می‌فرماید: لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة، إما ظاهراً مشهوراً وإما خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته...<sup>۱۲۸</sup> زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا با برهان روشن قیام کند یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت‌های خدا باطل نشود، و نشانه‌هایش از میان نرود... .

## ۱. عصمت

پیامبر خدا از هر گناهی به دور و مصون از خطاست؛ زیرا اقتضای رسالت، تبلیغ، هدایت تکوینی، تشریعی و معنوی عصمت را می‌طلبد. امام نیز جانشین و ادامه دهنده راه رسول خدا ﷺ و راهنمای تشریعی و معنوی و تکوینی است. و باید معصوم به دور از هرگونه خطا و اشتباهی باشد. عصمت چیست؟

عصمت عبارت است از یک نیروی فوق‌العاده باطنی و یک صفت نیرومند نفسانی که بر اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رؤیت ملکوت و باطن عالم وجود، حاصل می‌شود.<sup>۱۲۹</sup> این نیروی غیبی در هر کس باشد از خطا و گناه معصوم خواهد بود و از جهات مختلف بیمه شده است؛

۱. در مقام تلقی حقایق و درک واقعیات، خطا نمی‌کند؛

۲. در مقام ضبط و نگهداری احکام و قوانین اشتباه و سهو ندارد؛

۳. در مقام ابلاغ و اظهار احکام، مرتکب اشتباه و گناه نمی‌گردد؛

۴. در مقام عمل از لغزش‌های عمدی و سهوی مصونیت دارد و هرگز گناه و خطا نمی‌کند.

عصمت امام به دلیل رسیدن او به حقیقت دین و باطن احکام است. امام، زشتی و زیان معاصی را با چشم باطن و نیروی ملکوتی مشاهده می‌کند. وی چنان ایمانی دارد که عوامل گناه در مقابل آن، شکست خورده و بی‌اثر می‌گردند. امام در برابر تمام گناهان مصونیت کلی و همه جانبه دارد، اما نه بدان جهت که عوامل گناه اصلاً در وجودش نباشد، بلکه در مقام یقین کامل و مشاهده حقیقت، از روی اراده و اختیار گرد گناه نمی‌گردد.<sup>۱۳۰</sup>

از آیات قرآن نیز می‌توان عصمت ائمه را استنباط کرد: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛<sup>۱۳۱</sup> عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.

قرآن، اعطای مناصب الهی را به کسانی که آلوده به گناه باشند، نفی می‌کند. هم‌چنین «آیه تطهیر»<sup>۱۳۲</sup> و «آیه اولوالامر»<sup>۱۳۳</sup> و آیات دیگر بر عصمت و پاکی امامان معصوم: دلالت دارد. عصمت امام، در احادیث فراوان وارد شده است که در این جا به علت اختصار به نقل یک حدیث بسنده می‌کنیم:

قال الرضا (ع) (فی حدیث طویل إلی أن قال): و إنَّ العبد إذا اختاره الله لأمر عباده شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينبوع الحكمة و ألهمه العلم إلهاماً فلم يعي بعده بجواب و لا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم، مؤيد، موفق، مسدد، قد أمن الخطايا و الزلل و العثار. يخصه الله بذلك ليكون حجة على عباده و شاهده على خلقه. و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛<sup>۱۳۴</sup>

وقتی خدا کسی را برای اداره امور بندگان برگزید، سینه‌اش را برای آن مقام توسعه می‌دهد؛ قلبش را منبع حکمت می‌گرداند؛ و علوم خودش را پیوسته به وی الهام می‌کند. از جواب هیچ مشکلی عاجز نیست و در پیدا کردن راه حق سرگردان نمی‌شود، پس او از گناه معصوم است و همیشه مؤید و موفق و در راه راست قرار دارد و از خطا و لغزش مصون است. خدا او را به این مقام اختصاص داد تا بر بندگان حجّت و بر خلقش شاهد باشد. این فضیلتی است از جانب خدا که به هر کس خواست عطا می‌کند و خدا دارای فضل بزرگی است.

## ۲. علم امام

علم رئیس مدینه فاضله عصر ظهور، علمی است که از جانب خداوند به او افاضه شده است و علم امام یک علم حضوری است. مراد از علم حضوری در این جا آن علمی است که از ناحیه پروردگار عطا

علم رئیس مدینه فاضله عصر ظهور، علمی است که از جانب خداوند به او افاضه شده است و علم امام یک علم حضوری است. مراد از علم حضوری در این جا ناحیه پروردگار عطا شده و به طریق الهام افاضه می‌شود.

شده و به طریق الهام افاضه می‌شود.<sup>۱۳۵</sup>

ائمه اهل بیت: از نوعی علوم غیرعادی نیز بهره‌مند بوده‌اند که با «الهام» و «تحدیث» به ایشان افاضه می‌شده است، نظیر علمی که به خضر و ذوالقرنین و حضرت مریم و مادر موسی: الهام شد و بعضاً در قرآن کریم تعبیر به «وحی» گردیده که البته منظور از آن، وحی نبوت نیست. از همین روی، برخی امامان: از طفولیت به مقام امامت می‌رسیدند. آنان از همه چیز آگاه بوده‌اند و به تعلّم و فراگیری از دیگران نیازی نداشته‌اند.<sup>۱۳۶</sup> خداوند متعال، امامان معصوم را جزء راسخون در علم دانسته است: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾<sup>۱۳۷</sup> و تأویلش را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند.

این مطلب از مسلمات سنی و شیعه است که پیغمبر گرامی اسلام و جانشینان او، راسخان در علم هستند؛ چنان راسخند که خداوند، علم و دانش آنها را به علم خود مقرون ساخته و عالم بودن ایشان را به تأویل قرآن مجید و کتاب آسمانی در عرض علم خود، قرار داده است.<sup>۱۳۸</sup> در احادیث بسیاری نیز آمده که «راسخون در علم» امامان معصوم: هستند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الراسخون في العلم أمير المؤمنين و الأئمة من بعده؛<sup>۱۳۹</sup>  
راسخان در علم، امیرمؤمنان و ائمه: پس از او هستند.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله؛<sup>۱۴۰</sup> ما راسخان در علم هستیم و ماییم که تأویل قرآن را می‌دانیم.

### ۳. شجاعت

امام و رهبر جامعه دینی، باید شجاع و دلیر باشد تا در برابر دشمنان و کینه‌توزان و توطئه‌گران داخلی و خارجی جامعه دینی، ایستادگی کند زیرا در غیر این صورت، نه حافظ و مجری احکام دین خواهد بود، و نه مدافع حقوق مردم، چنان که محقق طوسی؛ گفته است:

و ثالثها الشجاعة التي يحتاج إليها في دفع الفتن و قمع أهل الباطل و زجرهم إذ لا يتأتاه القيام بما يقوم به إلا بها؛<sup>۱۴۱</sup>  
سومین ویژگی امام شجاعت است که در دفع فتنه‌ها و سرکوب کردن اهل باطل به آن نیاز دارد، زیرا بدون داشتن صفت شجاعت از عهده انجام وظایف امامت بر نمی‌آید.

حضرت علی علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید:

أيها الناس، إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم عليه و أعلمهم بأمر الله فيه فإن شغب شاعب استعجب فإن أبي قوتل...؛<sup>۱۴۲</sup>  
ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد تا اگر فرد آشوب‌گری به فتنه‌انگیزی برخیزد، به حق باز گردانده شود، و اگر سرباز زد با او

مبارزه شود....

### ۴. زهد و تقوا

امام، امین مردم در بیت‌المال و سرمایه‌های عمومی جامعه مسلمانان است، اگر ساده‌زیستی و قناعت را پیشه نسازد، مغلوب شهوات و امیال نفسانی خویش گردیده و خود و وابستگان خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد و در نتیجه از اجرای عدالت که از آرمان‌های والای امامت است، باز می‌ماند.

به علاوه، امام در حقیقت اسوه و الگوی اخلاقی برای افراد جامعه است، هرگاه حریص به مال و ثروت دنیایی شود جامعه را به دنیاگرایی سوق می‌دهد و در نتیجه، اهداف معنوی و اخلاقی امامت از بین می‌رود.<sup>۱۴۳</sup>

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

ألا و إن لكل مأموم إماماً يقتدى به و يستضي بنور علمه  
ألا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه و من طعميه  
بقرصيه...؛<sup>۱۴۴</sup>

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌گیرد، آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است....

### ۵. سلامت جسمی و روحی

امام باید از هرگونه عیب بدنی یا روحی پیراسته باشد، چون که وجود عیب و نقص، مردم را نسبت به امام بی‌رغبت و بی‌اعتنا می‌کند. امام الگو و سرمشق جامعه است لذا باید از هرگونه عیب و نقص مبرا باشد و در غیر این صورت به اهداف امام خلل ایجاد خواهد شد. امام، هادی و پیشوای جامعه است، نگاه مردم و قلب مردم جامعه، به امام و حاکمشان است، لذا او باید از هرگونه بیماری و عیوب‌های درونی و بیرونی پیراسته باشد.

### ۶. برتری امام بر دیگران

امام نه تنها باید واجد صفاتی باشد که ایفای امر امامت در گرو آن است بلکه باید در این صفات بر دیگران برتری داشته باشد، زیرا او مقتدا و پیشوا و مقدم بر همه آنهاست و از نظر عقل، مقدم داشتن فردی که در صفات و ویژگی‌های امامت مساوی با دیگران یا پایین‌تر از آنهاست، ناپسند است،<sup>۱۴۵</sup> چنان که خواجه نصیرالدین طوسی؛ گفته است: و قبّح تقديم المفضول معلوم و لا ترجیح فی المساوی؛<sup>۱۴۶</sup> زشتی مقدم داشتن مفضول بر فاضل [ناقص بر کامل] روشن است و در صورت تساوی، ترجیح یکی بر دیگری وجهی ندارد.

امام و حاکم اسلامی در مدینه فاضله عصر ظهور از تمام صفات

رذیله پیراسته است و همه کمالات عالی و فضایل اخلاقی را دارد؛ چون او ولی الله محسوب می‌شود و ولایت عبارت است از تصرف در خلق بعد از فنا در حق و بقا به او. این ولایت خود باطن نبوت است؛ چون ظاهر نبوت؛ انبیا و اخبار و باطنش تصرف در نفوس و اجرای احکام است. لذا عرفا، ولایت را «من حیث هی هی» صفت الهی و از این رو غیر منقطع می‌دانند و ولایت همیشگی مظهر دارد ﴿وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾.<sup>۱۴۷</sup>

خلاصه آن که امام و ولی نزد اهل حقیقت، امام اعظم و ولی مطلق است که قطب و امام الائم است و مدار وجود (عالم تکوین)، و (عالم تشریع) است.

در نتیجه ویژگی‌هایی که افلاطون برای حاکم و رئیس مدینه فاضله خود مشخص کرده و حاکم را فقط فیلسوف واقعی انگاشته، تا حدودی به رئیس و حاکم مدینه فاضله عصر ظهور نزدیک می‌نماید. زیرا افلاطون معتقد است فیلسوف راستین کسی است که می‌تواند هستی سرمدی را دریابد. به نظر افلاطون تنها کسی که می‌تواند جامعه را سعادتمند کند، فیلسوف است، زیرا او توانایی درک حقایق ازلی و ثابت را داراست.

در مدینه فاضله عصر ظهور، امام زمان علیه السلام به تمام حقایق، علم غیبی و الهی دارد. و قادر است جامعه را به درستی به سعادت ابدی و حقیقی رهنمون نماید. فیلسوف در مدینه فاضله افلاطون، این مقام را از خداوند اخذ نمی‌کند، و نیز هدف او از تأسیس مدینه، اجرای احکام واقعی خدا نیست بلکه در مدینه فاضله افلاطون سیر و صعود یک انسان به عالم مُثُل (صور) است که به نظر افلاطون حقایق هر چیز در آن جا است و فیلسوف با نظاره به آنها می‌تواند دیگران را به آن حقایق برساند. از آن سوی، رئیس مدینه دینی الهی عصر ظهور، جانشین و ولی خداست، مظهر صفات خداست، خاتم الاولیا است، اگر نبود، زمین و زمینیان وجود و تحقق نداشتند. امام معصوم علیه السلام اساس و بنیان عالم هستی است و از طریق او به تمام موجودات، هستی افزوده می‌شود. لذا در تطبیق رئیس مدینه فاضله افلاطون با رئیس مدینه فاضله عصر ظهور، اختلافی آشکار مشاهده می‌گردد. رئیس مدینه فاضله عصر ظهور همه ویژگی‌هایی را که افلاطون برای رئیس مدینه فاضله خودش بر شمرده، دارا است و علاوه بر آن صفات و ویژگی‌هایی نیز داراست که به تعدادی از آنها اشاره شده است.

### اهداف مدینه فاضله افلاطون

۱. هدف نهایی افلاطون از تأسیس مدینه، سعادت ابدی افراد جامعه بوده است. افلاطون سعادت ابدی را شناخت و معرفت مُثُل و مثال خیر می‌داند:

هر روحی خواهان خود خیر [نیک] است و برای رسیدن به آن از هیچ کوششی دریغ ندارد؛ زیرا به نحوی ابهام‌آمیز احساس می‌کند که خیر [نیک] والاترین چیزهاست، بی آن که بتواند ماهیت راستین آن را مانند ماهیت چیزهای دیگر دریابد و درباره آن، شناسایی اطمینان‌بخشی به دست آورد.<sup>۱۴۸</sup> اما گاتری<sup>۱۴۹</sup> در این باره چنین می‌نویسد: بنابراین، خوب [خیر]، به عبارت افلاطون غایت هر کاری است، چیزی است که هر روحی خواهان آن است و وجود آن را امری الهی می‌شمارد، اگرچه فهم دقیق چیستی آن را مشکل می‌یابد، و چون نمی‌تواند با همان اطمینانی که درباره چیزهای دیگر دارد در مورد آن نیز عمل کند، از هر گونه ارزشی هم که چیزهای دیگر دارند، محروم می‌ماند.<sup>۱۵۰</sup> تبیین دقیق تعریف خیر (خوب و نیک) برای افلاطون به آسانی مقدور نبوده است. لذا آن را در ذیل چند مثال ذکر می‌کند تا بتواند تا حدودی آن را روشن نماید. در این جا به ذکر یک تشبیه و مثال از او بسنده می‌کنیم:

افلاطون با زبان سقراط مقایسه‌ای میان «خیر و خورشید» می‌کند. او پس از یادآوری فرق اساسی میان جزئیات محسوس و صورت‌های معقول<sup>۱۵۱</sup> می‌گوید: همان رابطهای که میان خورشید و جهان محسوس است، میان خیر و عالم معقول نیز برقرار است. این دو از چهار جهت به یکدیگر شباهت دارند:

هدف نهایی افلاطون از تأسیس مدینه، سعادت ابدی افراد جامعه بوده است. افلاطون سعادت ابدی را شناخت و معرفت مُثُل و مثال خیر می‌داند

الف) همان طور که چشم، شیء محسوس را فقط با دخالت عنصر سوم، یعنی حضور نور (که از خورشید برمی تابد) می تواند ببیند، عقل نیز فقط هنگامی در ادراک شیء معقول (صورت) موفق می شود که هر دو در پرتو «خیر» قرار گیرند.

ب) هم چنان که خورشید، نه تنها چیزهای محسوس را قابل دیدن می سازد و بلکه عامل پیدایش و رشد آنها نیز هست، «خیر» نیز نه تنها صورتها را معقول می سازد بلکه عامل بقای هستی آنها هم هست.

ج) همان طور که خود خورشید، علاوه بر ممکن ساختن و عمل رؤیت - مرئی است، خود «خیر» نیز معقول است.

د) همان گونه که خورشید مقدمات پیدایش و رشد را فراهم می کند بی آن که خود خورشید از این فرآیندها متأثر شود، خود «خیر» نیز هستی نیست بلکه از حیث سزاواری و توانایی حتی از هستی نیز بالاتر است.

بنابراین افلاطون سه مفهوم را در «خیر» به هم می آمیزد: الف) غایت زندگی و متعلق والای میل و آرزو؛ ب) شرط شناخت، یعنی چیزی که جهان را معقول می سازد و قدرت تعقل را به ذهن انسان می بخشد؛ ج) علت نگه دارنده صورتها یعنی چیزهایی که خودشان در پیدایش اشیای طبیعی و کردارهای بشری نقش علی دارند.<sup>۱۵۲</sup>

۲. به نظر افلاطون، تنها فیلسوف می تواند پس از تزکیه و تهذیب، با روش دیالکتیک و تعلیم مناسب، به شناخت حقیقی نایل آید. شناخت حقیقی از نظر افلاطون، شناختی ثابت، پایدار و کلی است. لذا متعلق شناخت حقیقی باید ثابت و پایدار باشد. امور ثابت و پایدار در این جهان یافت نمی شود. از آن روی که همه چیز در جهان محسوس، جزئی و متغیر است، و لذا همیشه ناپایدار و در حال دگرگونی اند، افلاطون حقایق این موجودات جزئی و متغیر را در عالمی دیگر محقق می داند. و عالم مثل که صور معقولات و مجردات در آن جا وجود دارد، ثابت بودن، پایداری و کلی بودن از صورتهایی معقول و مجرد در آن جا یافت می شود. بنابراین معرفت حقیقی به امور ثابت و پایدار و کلی تعلق می گیرد.

فیلسوف پس از تربیت صحیح و تزکیه نفس با روش دیالکتیک (سیر و صعود) می تواند به آن حقایق برسد. سعادت واقعی، رسیدن به حقایق ازلی و ابدی و عالم معقولات است. عالم مثل بالاترین و والاترین، مثال خیر، یعنی دست یافتن به بالاترین قله عالم معقولات است.<sup>۱۵۳</sup>

۳. به نظر افلاطون، روح انسان دارای سه جزء (و یا سه ویژگی خاص) است:

الف) جزء عقلانی (خرد)؛

ب) اراده (غضبیه)؛

ج) شهوانی (شهویه).

جزء عقلانی روح، عالی ترین رکن یا اصل روح و غیرفانی است، و آن دو جزء دیگر فنا پذیرند. به عقیده افلاطون، جزء اراده از جزء سوم که شهوانی است، شریف تر است و یار و یاور عقل است.

افلاطون جایگاه ویژه جزء عقلانی روح را در سر، جزء اراده را در سینه، و جزء شهوانی را در شکم قرار داده است.<sup>۱۵۴</sup>

این مطالب را در این جا بیان کردیم، بدان جهت که افلاطون این سه جزء روح را در طبقه بندی جامعه خود به کار می بندد. به عبارت دیگر، هم چنان که قبلا ذکر شد، جامعه آرمانی افلاطون از سه طبقه تشکیل شده بود:

| طبقة                                               | جایگاه                                                                                                                  | فضیلت                                                                            |
|----------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------|
| ۱. حاکمان<br>۲. پاسداران<br>۳. پیشه وران، کشاورزان | که در پیکر اجتماع به منزله سر هستند؛<br>که در پیکر اجتماع به منزله سینه هستند؛<br>که در پیکر اجتماع به منزله شکم هستند؛ | فضیلت خاص آنها حکمت است.<br>فضیلت خاص آنها شجاعت است.<br>فضیلت خاص آنها عفت است. |

این مطابقت و شباهتی که میان طبقات اجتماع و اندام انسان مشاهده می شود در عالم روحی و اخلاقی نیز مصداق پیدا می کند. افلاطون برای هر قوه ای (اجزاء روح) جایگاهی خاص در نظر می گیرد:

| قوه                                                                 | جایگاه                                                         | فضیلت و کمال                                                         |
|---------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------|
| ۱. قوه عاقله (خرد)<br>۲. قوه غضبیه (اراده)<br>۳. قوه شهویه (شهوانی) | که جای آن سر است؛<br>که جای آن سینه است؛<br>که جای آن شکم است؛ | کمال آن در حکمت است.<br>کمال آن در شجاعت است.<br>کمال آن در عفت است. |

به نظر افلاطون، عدالت که عالی ترین فضیلت اخلاقی و اجتماعی است و سعادت فرد و جامعه وابسته به آن است عبارتست از هماهنگی میان این اجزاء به طوری که جزء بالاتر بر جز پائین تر حاکم باشد، و جزء پایین تر از جزء بالاتر اطاعت کند، و افزون بر این، هر یک از اجزا و تنها به عمل خاص و بایسته خود که کمالش در آن است، مشغول باشد.<sup>۱۵۵</sup>

به عقیده افلاطون، عدالت در جامعه ای تحقق خواهد یافت که حکومت آن با حکمت توأم شود و حاکم حکیم و یا حکیم حاکم در رأس آن قرار گیرد؛ و حکومتش از روی حکمت است و لذا می تواند افراد جامعه را به سعادت و نیکبختی هدایت کند.<sup>۱۵۶</sup>

## اهداف مدینه فاضله عصر ظهور

۱. هدف اصلی از بعثت انبیا و انتصاب امامان معصوم: کامل کردن

شرایط برای رشد و تکامل آزادانه و آگاهانه انسان‌ها بوده که به‌وسیله قرار دادن وحی، علوم و معارف الهی در دسترس مردم بوده است.<sup>۱۵۷</sup> و از طرفی، خدای متعال در کتاب‌های آسمانی‌اش وعده تحقق حکومت الهی را در سراسر گیتی داده است:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)<sup>۱۵۸</sup>؛

در زبور بعد از ذکر - تورات - نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

تمام انبیا و جانشینانشان سعی و تلاش نمودند تا با دستورات الهی و با رفتار و کردار حکیمانه، انسان‌ها را به سوی کمال و خیر هدایت کنند. امام عصر که رئیس علی‌الاطلاق بر حکومت جهانی است، نیز در راستای همین هدف متعالی قرار دارد. لذا حکومت او به سفارش پیامبر اسلام و امامان معصوم: به گونه‌ای است که انسان‌ها را به این هدف نهایی و سعادت ابدی رهنمون خواهد کرد. در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء «عبادی الصالحون» را مصداق اصحاب امام عصر علیه السلام دانسته‌اند. امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان؛<sup>۱۵۹</sup> در آیه دیگر خدای متعال می‌فرماید:

(وَنُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)<sup>۱۶۰</sup>

ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهمیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

این آیه اگرچه درباره بنی‌اسرائیل و به قدرت رسیدن آنان بعد از رهایی از چنگال فرعونیان است، ولی تعبیر «و نرید...» اشاره به اراده مستمر الهی دارد و لذا در بسیاری از روایات،<sup>۱۶۱</sup> بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام تطبیق شده است.<sup>۱۶۲</sup>

بنابراین خداوند متعال در کتب آسمانی گذشته و نیز در قرآن، وعده داده است که حکومت مال صالحان است و با توجه به تفاسیر ائمه معصومین: که وعده‌های الهی به‌طور کامل در عصر ظهور عملی خواهد شد، لذا یکی از اهداف عمده مدینه فاضله عصر ظهور، سعادت و کمال تمام افراد جامعه است که با عنایت امام عصر علیه السلام تحقق خواهد یافت.

۲. یکی از بزرگ‌ترین رسالت جهانی امام زمان علیه السلام در مدینه فاضله، احیای حیات واقعی در پهنه زمین است و از جمله ویژگی‌های حکومت آن حضرت عدالت‌گستری به شمار می‌رود. احادیث بسیاری در این باره وارد شده است.<sup>۱۶۳</sup> تاجایی که «عدل» آشکارترین صفات نیک آن امام است، و برای همین در دعای شبهای رمضان آمده است: «اللهم وصل علی ولی امرک القائم المؤمل و العدل المنتظر، خداوندا به ولی امر خود که قیام کننده آرمانی و عدل مورد انتظار همه است، درود فرست. در حدیثی از رسول مکرم اسلام در توصیف امام عصر علیه السلام روایت شده است: «أول العدل و آخره» امام موعود علیه السلام آغاز عدل و پایان آن است.

چرا امام عصر را حیات دهنده واقعی در زمین دانسته‌اند؟

بدلیل آن که خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿اعملوا ان الله یحیی الارض بعد موتها﴾. در احادیث متعدد از معصومین: روایت شده است که حیات در این جا به معنای احیاء به‌واسطه عدل است.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

فی قول الله عزوجل: (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) قال: ليس يحييها بالقطر، ولكن يبعث الله عزوجل رجلاً فيحيون العدل، فتحيا الأرض لإحياء العدل، وإقامة الحد فيها، أنفع في الأرض من القطر أربعين صباحاً؛<sup>۱۶۴</sup>

امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «خداوند متعال زمین را پس از مردن، زنده می‌کند» فرمود: این زنده کردن به این نیست که با باران زمین را زنده کند، بلکه خداوند مردانی را

نخستین اصول برای ساختن جامعه‌ای توحیدی و آرمانی مبتنی بر تعالیم وحی عدالت‌گستری بر پایه معرفت واقعی در همه امور و مسائل فردی و اجتماعی است. از این روی خداوند متعال، انسان کامل و وارسته‌ای را که دارای علم غیب و الهی و معرفت در همه مسائل است را مأمور تشکیل چنین جامعه‌ای فرموده تا در سایه وجود مبارکش همگان بتوانند به معارف اصیل الهی و سعادت ابدی یعنی قرب و وصال حق نایل گردند.

برمی‌انگیزد تا اصول عدالت را زنده کنند، پس زمین در پرتو عدل دگر بار زنده می‌شود؛ (بی‌تردید) اجرای حد خدا در زمین مفیدتر از چهل روز بارندگی است.

در نتیجه، نخستین اصول برای ساختن جامعه‌ای توحیدی و آرمانی مبتنی بر تعالیم وحی عدالت‌گستری بر پایه معرفت واقعی در همه امور و مسائل فردی و اجتماعی است. از این روی خداوند متعال، انسان کامل و وارسته‌ای را که دارای علم غیب و الهی و معرفت در همه مسائل است را مأمور تشکیل چنین جامعه‌ای فرموده تا در سایه وجود مبارکش همگان بتوانند به معارف اصیل الهی و سعادت ابدی یعنی قرب و وصال حق نایل گردند.

۳. یکی از اهداف مدینه فاضله امام عصر، رشد عقلی و تکامل علوم است. کوشش انسان، در راه توسعه و پیشرفت علوم و معرفت، بیشتر به بعد مادی جهان معطوف بوده است. مسائل غیرمادی و معنوی حیات انسانی به خاطر پیچیدگی و دشواری که دارد، چندان مورد توجه پژوهش قرار نگرفته است.

وی در قلمرو حیات معنوی، ابزار لازم برای شناخت نیز به طور کامل در اختیار ندارد. از این روی می‌توان گفت که رشد و پیشرفت علمی و فرهنگی انسان بیشتر در بخش مسائل مادی حیات بوده است و در مسائل ماوراء طبیعی، رشد و پیشرفت چندان نداشته است. انسان در بخش شناسایی بعد فیزیکی جهان نیز معرفت‌های کاملی به‌دست نیافته است. هم‌چنین در حقیقت‌شناخت انسان از جهان اسرارآمیز بسیار محدود و اندک است و لذا، متخصصان رشته‌های گوناگون علوم بشری به دست‌آوردهای اندک و ناچیز علوم اعتراف دارند.

از سوی دیگر، هدف از خلقت انسان، رشد و تکامل و معرفت و شناخت اوست و باید روزی فرا رسد که این هدف تحقق یابد. در آن دوران دانش‌های حقیقی و خرد بر مجهولات غلبه می‌کنند. از این رو، در دوران عصر ظهور که روزگار تحقق همه آرمان‌های انسانی و الهی است، شناخت انسان به تکامل می‌رسد، و در ابعاد گوناگون به جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و خداشناسی آگاهی کامل می‌یابد.<sup>۱۶۵</sup>

در دوران ظهور امام عصر علیه السلام همه مسائل بشری به هدف اصلی و مرز نهایی خود می‌رسد و بشریت در تلاش اعصار و قرون خویش که به محضر استاد و معلمی راه می‌یابد که نکته‌ای از دیده ژرف‌نگر و حقیقت‌بین او پوشیده نیست، و هدف او پرده برداری از حقایق مجهولات است تا سرحد امکان و توان انسان‌ها آنان را به اوج تکامل علمی می‌رساند.<sup>۱۶۶</sup>

شاهد بر این ادعا، احادیثی است که از ائمه معصومین: وارد شده است:

**پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:** «... تأسعهم القائم الذي يملأ الله عز وجل به الأرض نوراً بعد ظلماتها و عدلاً بعد جورها و علماً بعد جهلها...»<sup>۱۶۷</sup>

«نهمین (امام از فرزندان حسین علیه السلام) قائم است که خداوند به دست او سرزمین تاریک (زندگی) را پس از (دوران) ظلم، نورانی و روشن می‌کند و (آن را) از عدل می‌آکند، و علم و دانایی را پس از (دوران) جهل و نادانی... فراگیر می‌سازد.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«العلم سبعة و عشرون حرفاً، فجميع ما جائت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة و العشرين حرفاً، فبثها في الناس، و ضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعة و عشرين حرفاً»<sup>۱۶۸</sup>

علم و دانش بیست و هفت حرف است، تمام آن‌چه پیامبران الهی برای مردم آوردند، دو حرف بیش نبوده و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند، اما هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف (بیست و پنج شاخه و شعبه) دیگر را آشکار می‌سازد، و در میان مردم منتشر می‌سازد؛ و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می‌کند تا بیست و هفت حرف کامل و منتشر گردد.

۴. در مدینه فاضله عصر ظهور، تمامی احتیاجات زندگی سعادت‌مندان، از قبیل: رفاه اقتصادی و معیشتی، برقراری عدالت اجتماعی و اجرای اصل مساوات، امنیت اجتماعی و فردی در تمام سطوح، رشد تربیت انسانی، تأمین می‌گردد.

شاهد روایاتی است که از جانب ائمه معصومین: روایت شده است:

**پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید:** **يَكُونُ مِنْ أُمَّتِي الْمَهْدِيُّ... يَنْتَعِمُ أُمَّتِي فِي زَمَانِهِ نَعِيمًا لَمْ يَنْتَعِمُوا مِثْلَهُ قَطُّ، الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، يُرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا، وَ لَا تَدْخُرُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا**<sup>۱۶۹</sup>

از امت من مهدی قیام کند... و در زمان او مردم به نعمت‌هایی دست می‌یابند که در هیچ زمانی دست نیافته باشند. آسمان بر همه نیکوکاران و بدکاران ببارد و زمین چیزی از رویدنی‌های خود را پنهان ندارد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

**... و اعلموا انكم ان تتبعتم طالع المشرق سلك بكم منهج الرسول... و كفيتم مئونة الطلب و التعسف، و نبذتم الثقل الفادح عن الأعناق...»**<sup>۱۷۰</sup>

... بدانید اگر شما از قیام‌کننده مشرق (امام مهدی علیه السلام) پیروی کنید، شما را به آیین پیامبر درآورد... تا از رنج طلب و ظلم (در راه دستیابی به امور زندگی) آسوده شوید، و بار

سنگین (زندگی) را از شانه‌هایتان بر زمین نهید... .

نکته پنجم:

حاکم و رئیس مدینه فاضله عصر ظهور، امام زمان علیه السلام است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تا اندازه‌ای مدینه فاضله افلاطون و عصر ظهور، برهم تطابق دارند، زیرا هر دو هدف اساسی را رسیدن به سعادت ابدی دانسته‌اند و ابزار اصلی آن را عدالت در نظر گرفته‌اند. با وجود این، هر دو مدینه در اهداف باهم اختلاف دارند، زیرا سعادت ابدی در مدینه عصر ظهور، وصال و رسیدن به پرودگار یکتاست. در آن مدینه، تمام قوانین و دستورها که سبب رسیدن به کمال ابدی است، از طریق پیامبران، به ویژه پیامبر اسلام بر انسان‌ها ابلاغ شد، و خداوند به واسطه اولیائش که جانشینان بر حق رسول گرامی اسلامند، آنها را ترویج داده است. از این روی، تا حدودی با مدینه فاضله افلاطون انطباق ندارد.

افلاطون معتقد به خدای خالق نیست و لذا دستورهایی نیز در این زمینه ندارد. عصر وی با دوران امام زمان علیه السلام کاملاً متفاوت است و در این زمینه هیچ‌گونه هم‌سنخی ندارند. اما به لحاظ توجهش در هدف رسیدن به کمال مطلوب، تا حدودی به اهداف مدینه فاضله عصر ظهور، می‌تواند نزدیک شود.

۷. انسان کامل

حاکم و رئیس مدینه فاضله عصر ظهور، امام زمان علیه السلام است. و آن حضرت به عنوان ولی‌الله و خاتم‌الاولیاء است.

انسان کامل و مظهر ولایت الهی است. حکیم سبزواری در این باره می‌گوید: «ولی» از اسماء خداست و همیشه مظهر می‌خواهد، پس انقطاع ولایت جایز نیست و اولیای خدا همیشه در عالم هستند.<sup>۱۷۱</sup>

در قرآن کریم درباره ولی چنین آمده است: ﴿وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛<sup>۱۷۲</sup> همان‌طور که اسمای الهی باقی و دائمند و مظهر می‌طلبند اسم شریف «ولی» نیز مظهر می‌طلبد. مظهر اتم و اکمل این اسم شریف، انسان کامل است، و از صاحب ولایت کل است و به لحاظ این که «ولی» اسم خداوند است، و نبی و رسول از اسماء‌الله نیستند، ولایت انقطاع‌ناپذیر است. اما رسالت و نبوت منقطع می‌گردد. ابن عربی در «فص‌عیزی» درباره ولایت می‌گوید: «بدون تردید، ولایت که همان فلک محیط عالم است هرگز قطع نمی‌شود، نبوت تشریعی و رسالت با آمدن پیامبر اسلام پایان یافته است.»<sup>۱۷۳</sup>

عبدالکریم جیلی درباره انسان کامل می‌نویسد:

پس انسان کامل، آئینه حق است و خدای متعال بر خود لازم کرده است که اسماء و صفات خود را جز در انسان کامل مشاهده نکند.

انسان کامل به لحاظ برخورداری از جامعیت و گستردگی وجودی، نسخه جامع و کامل تمام نظام هستی است، به گونه‌ای که شناخت او موجب شناخت عالم و آدم خواهد شد. صدرالدین شیرازی می‌فرماید:

انسان کامل، نسخه مختصر همه عوالم در نظام هستی است و اگر کسی بتواند او را به خوبی بشناسد، همه جهان آفرینش را شناخته است و اگر از معرفت و شناخت او بهره‌ای حاصل ننماید، از شناخت همه عوالم هستی محروم خواهد بود.<sup>۱۷۴</sup>

ولایت (مطلقه تامه) اصالتاً برای حقیقت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم او که از ناحیه خداوند به امامت و خلافت برگزیده شده‌اند تعلق گرفته است. بنابراین، امام عصر علیه السلام خاتم اولیای مقیده است، و خاتم ولایت و کسی است که به وسیله او صلاح دنیا و آخرت، به نهایت کمال می‌رسد...<sup>۱۷۵</sup>

نتیجه گرفت که تا اندازه‌ای مدینه فاضله افلاطون و عصر ظهور، برهم تطابق دارند، زیرا هر دو هدف اساسی را رسیدن به سعادت ابدی دانسته‌اند و ابزار اصلی آن را عدالت در نظر گرفته‌اند.

انسان کامل، واسطه فیض الهی در حفظ عالم هستی است؛ یعنی خدای متعال در آیین انسان کامل تجلی می‌کند.

بنابراین، هدف نهایی ایجاد عالم و آدم، تحقق انسان کامل است، پس انسان کامل موجودی است که غرض و هدف ایجاد عالم هستی را تأمین می‌کند اگر وجود او نمی‌بود، نظام آفرینش پدید نمی‌آمد؛ چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «لولاک لما خلقت الافلاك»<sup>۱۷۶</sup>

مولانا در این باره در مثنوی می‌نویسد:

پس به صورت، عالم اصغر تویی  
پس به معنا، عالم اکبر تویی

در مجموع تنها با توجه و عنایت ولی خداوند (امام عصر علیه السلام) که واسطه فیض از جانب حق است، امکان رسیدن به حق و سعادت ابدی برای انسان میسر است، به‌ویژه برای کسانی که در مدینه الهی او جزء یاران و انصارش گردند. اللهم عجل لولیک الفرج، و اجعلنا من أعوانه و أنصاره و شیعتہ.

### نتیجه

در مقایسه و تطبیق این دو مدینه فاضله می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

۱. مدینه فاضله افلاطون، به لحاظ ساختاری و قوانین درون جمعیتش (مثل مالکیت، ازدواج، فرزندان، نحوه برخورداری از امکانات و مزایای طبقات مختلف و نیز ارتقای به طبقات دیگر و...) با ساختار و قوانین مدینه فاضله عصر ظهور متفاوت است و قابل تطبیق نیست.

در چیش افراد مدینه فاضله افلاطونی می‌توان آنها را در چند گروه و طبقه قرار داد اما مهم آن است که چه امتیازاتی از لحاظ فردی و جمعی (مالی و رتبه و...) برای آنها در نظر گرفت. گفتنی است که در مدینه فاضله عصر ظهور، اختلاف طبقاتی وجود ندارد و همگان در برابر قوانین و احکام شرع یکسانند، قوانین و احکام آن در چهارچوب خاصی است. احکام دین اسلام که از طرف خداوند متعال برای سعادت انسان‌ها از طریق انبیا به مردم ارسال شد، و قوانین نهایی او به واسطه پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ارسال و ابلاغ گردید و توسط جانشینان آن، یعنی خاندان پاکش دوازده امام معصوم: ترویج و تبیین گردید، و در نهایت به لطف و عنایت آخرین ولی خدا، یعنی حضرت مهدی علیه السلام تمامی احکام و دستورات الهی در یک جامعه واحد جهانی مستقر خواهد شد. لذا از لحاظ ساختاری و طبقه‌بندی و قوانین جامعه باهم متفاوتند.

۲. از لحاظ ویژگی و مدینه فاضله

در مدینه فاضله افلاطون، چهار ویژگی مهم مطرح بود: عدالت، شجاعت، خویش‌داری و دانایی. به نظر افلاطون، جامعه نیک باید این چهار خصوصیت را دارا باشد تا به کمال و سعادت برسد.

اما در مدینه فاضله امام عصر علیه السلام علاوه بر این فضائل دیگری مانند: تقوا، خدامحوری، تعبد، اطاعت از خدا و... مطرح بوده است. یعنی در این جامعه، بدون تقوا و اطاعت از خدا و دستوراتش و اطاعت از ولی

خدا، هیچ عملی، درست و پذیرفته نیست. لذا در این زمینه، گرچه تا حدودی در بعضی اوصاف این دو مدینه با هم مطابقت نسب دارند، اما در موارد بسیاری هم، یکسان نیستند.

۳. در مدینه فاضله افلاطون، فیلسوف راستین که عالم مُثُل (حقایق اشیاء) را نظاره کرده، شایسته ریاست مدینه را دارد، فقط اوست که می‌تواند جامعه را به سعادت برساند (مانند ناخدای کشتی).

اما در مدینه فاضله الهی عصر ظهور، امام معصوم که از جانب خدا تعیین و نصب شده و دارای علم و حکمت و تدبیر است، به‌عنوان حاکم و رئیس مدینه خواهد بود. علم امام، علم الهی و غیبی است. لذا امام و رئیس مدینه فاضله عصر ظهور با آگاهی کامل از همه حقایق، جامعه را به سعادت ابدی رهنمون می‌نماید. فیلسوف راستین در نظر افلاطون، انسان وارسته‌ای است که توانست به حقایق اشیاء (صور معقول و مجرد) برسد، اما از جانب خدا فرستاده نشده و دستورهایی او دستورات خدا نیست؛ در حالی که امام معصوم خلیفه خدا، ولی خدا، وجه‌الله، عین‌الله و صفت‌الله و اسم خدا است. لذا از این‌روی رئیس مدینه با هم یکی نیستند.

۴. به رغم این تفاوت‌ها، هدف نهایی در مدینه فاضله افلاطون رسیدن به عالم مُثُل و نظاره حقایق اشیاء و معرفت حقیقی یافتن است.

که در این ویژگی با مدینه فاضله عصر ظهور مطابقت دارد، اما این تطابق کامل نیست. چون سعادت ابدی برای مدینه فاضله عصر ظهور، همان وصال به حق است یعنی قرب و رسیدن به خدا و هرچه‌قدر این قرب بیشتر باشد فرد و جامعه سعادت‌مند خواهند بود.

اما در مدینه فاضله افلاطون خدا به این معنا که واحد و خالق و مدیر امور و برای رسیدن به کمال ارسال رسل کرده و کتاب و دستورات نازل نموده باشد، نیست. از این جهت اختلاف در اهداف این دو دیدگاه وجود دارد.

هدف در هر دو نظریه سعادت ابدی است امری است که می‌توان مشابهت و انطباق را تا حدودی در نظر گرفت و نیز عدالت شاخصه اصلی برای رسیدن به آن هدف است. اما در بقیه موارد انطباق و مشابهتی وجود ندارند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره نور، آیه ۵۵.
۲. Dualism.
۳. Ideas.
۴. forms.
۵. دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۲، ص ۱۰۴۹.
۶. dialectic.
۷. سوره ذاریات، آیه ۵۶.
۸. سوره انبیاء آیه ۱۰۵؛ سوره قصص، آیه ۵؛ سوره نور، آیه ۵۵.
۹. «لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد، لطوّل الله ذلک الیوم حتّٰی یرجرجل من ولدی فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً؛ اگر از دنیا تنها یک روز باقی بماند خداوند آن روز را طولانی گرداند تا آن که مردی از فرزندان من خروج خواهد کرد، پس زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد آن چنان که از ظلم و ستم پر شده بود.» (لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الأثر، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم بحار الأنوار، روایات فراوانی در این باره آورده است).
۱۰. Republic (جمهوری به معنی کشور یا درباره عدالت است).
۱۱. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵۸.
۱۲. همان.
۱۳. افلاطون، دوره آثار، ج ۲، ص ۱۰۴۹.
۱۴. Idea of the good.
۱۵. دیلیو. کی. سی گاتری، افلاطون (جمهوری)، ترجمه حسن فتیحی، ص ۹۹.
۱۶. همان.
۱۷. دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۰۰۲.
۱۸. همان، ص ۱۰۰۳.
۱۹. همان، ص ۱۰۴۶.
۲۰. همان، ص ۱۰۳۹.
۲۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵ و ۱۰۶.
۲۲. ناصر مکارم شیرازی، حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص ۱۲۲.
۲۳. همان، ص ۵۳.
۲۴. همان.
۲۵. نک: دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۸۶۷.
۲۶. تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۲۵۷.
۲۷. همان، ص ۸۶۸.
۲۸. همان، ص ۸۷۵.
۲۹. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۳۰. در مدینه فاضله افلاطون کسی از طبقه سوم نمی‌تواند به طبقه دوم راه یابد و اگر فردی شایسته پیدا شود، به سختی پذیرفته خواهد شد.
۳۱. محمد حکیمی، عصر زندگی، ص ۱۶۵.
۳۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.
۳۳. سوره انفال، آیه ۲۶.
۳۴. سوره نور، آیه ۵۵.
۳۵. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۲. (به نقل از: خورشید مغرب، ص ۱۱۷)
۳۶. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷.
۳۷. آیات و روایات این موضوع در فصول بعدی به تفصیل خواهد آمد.
۳۸. تفصیل این موضوع در فصول آینده خواهد آمد.
۳۹. دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۸۶۷.
۴۰. همان، ص ۹۴۴.
۴۱. همان.
۴۲. همان، ص ۹۴۵.
۴۳. همان، ص ۹۴۵.
۴۴. همان، ص ۹۴۷.
۴۵. همان، ص ۹۴۹.
۴۶. همان، ص ۵۹.
۴۷. همان، ص ۹۵۲.
۴۸. همان، ص ۹۵۳.
۴۹. همان.
۵۰. همان، ص ۹۵۵.
۵۱. همان، ص ۹۶۴.
۵۲. همان.
۵۳. همان، ص ۹۶۵.
۵۴. همان.
۵۵. همان، ص ۹۶۷.
۵۶. همان، ص ۹۶۸.
۵۷. سوره اعراف، آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵.
۵۸. محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۳، چاپ و نشر بین‌الملل.
۵۹. modernity
۶۰. subjectivism
۶۱. Humanism
۶۲. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به مقاله (بررسی ریشه‌ها و خواستگاه‌های تکثرگرایی دینی) از نگارنده، مجله رواق اندیشه، ص ۴۵، سال پنجم، شماره ۴۶.
۶۳. سوره آل عمران، آیه ۸۳.
۶۴. سیدهاشم بحرانی، المحجّه فیما نزل فی القائم الحجه، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، ص ۹۵.
۶۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۵.
۶۶. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.
۶۷. «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.» (سوره توبه، آیه ۳۳)
۶۸. المحجّه فیما نزل فی القائم الحجه، ص ۹۵.
۶۹. ابراهیم امینی، خودسازی و ترکیه نفس، ص ۱۱۳.
۷۰. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۷۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷.
۷۲. سوره بقره، آیه ۱.
۷۳. سوره بقره، آیه ۲.
۷۴. عبدالله جوادی آملی، ره‌توشه راهیان نور، ص ۴۰ ویژه محرم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷۵. همان، ص ۴۱.
۷۶. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۳۸.
۷۷. منتخب الأثر، ج ۲، ص ۳۰۸.
۷۸. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۲۲.
۷۹. سوره انبیاء، آیه ۷۳.
۸۰. سوره نور، آیه ۵۵.
۸۱. نعمانی، النبیّه، ص ۲۴۰.
۸۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۰۰.
۸۳. منتخب الأثر، ص ۴۷۴.
۸۴. سید عبداللطیف سجادی، ویژگی‌های حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام، ص ۲۸۷.

- ۸۵ . بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۱۹.
- ۸۶ . مهملی همتی، بررسی ویژگی‌های عمده جامعه جهانی در حکومت فراگیر حضرت مهدی، ص ۱۲۷ (پایان نامه کارشناسی ارشد).
- ۸۷ . سوره انعام، آیه ۸۲.
- ۸۸ . مفردات، ص ۳۲۵ و ۴۰۳.
- ۸۹ . بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۲۰؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۸.
- ۹۰ . همان، ص ۳۳۹.
- ۹۱ . شیخ عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۷۸.
- ۹۲ . عصر زندگی، ص ۲۹.
- ۹۳ . همان.
- ۹۴ . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۳۷۸، انتشارات اسلامی، قم.
- ۹۵ . همان، ص ۳۷۲.
- ۹۶ . یوسف بن یحیی السلیمی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص ۱۵۶، انتشارات عالم الکفر، قاهره.
- ۹۷ . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۸.
- ۹۸ . شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان.
- ۹۹ . بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۷.
- ۱۰۰ . دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۰۰۴.
- ۱۰۱ . world forms.
- ۱۰۲ . کاپلستون فردریک، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱، ص ۲۶۶.
- ۱۰۳ . Dialectic (سیر و سلوک عقلی).
- ۱۰۴ . همان.
- ۱۰۵ . دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۰۰۷ و ۱۰۱۰.
- ۱۰۶ . همان.
- ۱۰۷ . همان، ص ۱۰۱۶ - ۱۰۱۸.
- ۱۰۸ . همان، ج ۲، ص ۱۰۱۸.
- ۱۰۹ . همان.
- ۱۱۰ . همان، ج ۲، ص ۱۰۱۹.
- ۱۱۱ . همان، ج ۲، ص ۱۰۱۹.
- ۱۱۲ . همان، ج ۲، ص ۱۰۲۳.
- ۱۱۳ . همان.
- ۱۱۴ . همان، ج ۲، ص ۱۰۳۶.
- ۱۱۵ . همان.
- ۱۱۶ . سوره مائده، آیه ۵۵.
- ۱۱۷ . صحیح بخاری، ج ۴، کتاب الأحکام، ص ۲۴۸، انتشارات دار المعرفه؛ صحیح مسلم، ج ۳، باب الأماره، باب ۱، انتشارات دار احیاء التراث العربی؛ شیخ مسلم قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ص ۴۴۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۸ - ۴۰۶.
- ۱۱۸ . نک: عبقات الأنوار المراجعة؛ الغدير؛ احقاق الحق و... .
- ۱۱۹ . همان.
- ۱۲۰ . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۷. (در این باره احادیث زیادی هم چون حدیث نور در کتب اهل سنت وارد شده است: صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۴۶؛ صحیح ابوداود، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۸؛ ینابیع الموده، ص ۱۸۶، ۲۵۵، ۴۴۰، ۴۸۸ و ۴۹۰) به نقل از: محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۳۲.
- ۱۲۱ . شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۵.
- ۱۲۲ . سوره انبیاء، آیه ۷۳؛ سوره سجده، آیه ۲۴.
- ۱۲۳ . صحیح ترمذی، باب احکام، شماره ۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۱؛ صحیح بخاری، در موارد متعدد از جمله باب وصایا، نکاح و احکام.
- ۱۲۴ . نهج البلاغه، خطبه‌های ۳، ۴۰، ۱۰۵ و ۱۳۱.
- ۱۲۵ . شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲.
- ۱۲۶ . کلینی، اصول کافی، ترجمه صادق حسن زاده، ج ۱، ص ۴۲۸.
- ۱۲۷ . همان.
- ۱۲۸ . نهج البلاغه، ص ۶۶۰ حکمت ۱۴۷.
- ۱۲۹ . ابراهیم امینی، بررسی مسائل کلی امامت، ص ۱۵۷.

- ۱۳۰ . همان، ص ۱۵۹.
- ۱۳۱ . سوره بقره، آیه ۱۲۴.
- ۱۳۲ . سوره احزاب، آیه ۳۳.
- ۱۳۳ . سوره نساء، آیه ۵۹.
- ۱۳۴ . اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲.
- ۱۳۵ . علم امام، ترجمه محمد آصفی، ص ۱۱۵.
- ۱۳۶ . آموزش عقاید، ص ۳۲۱.
- ۱۳۷ . سوره آل عمران، آیه ۷. (آیات دیگری نیز بر این مطلب دلالت دارد: سوره رعد، آیه ۴۳؛ سوره عنکبوت، آیه ۸۹؛ سوره جن، آیه ۱۲؛ سوره نساء، آیه ۲۱)
- ۱۳۸ . علم امام، ص ۱۶۵.
- ۱۳۹ . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷ - ۴۵۸.
- ۱۴۰ . همان.
- ۱۴۱ . تلخیص المحصل، ص ۴۳۰، انتشارات دار الضواء.
- ۱۴۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، ص ۳۲۶.
- ۱۴۳ . علی ربانی گلپایگانی، عقاید استدلالی، ج ۲، ص ۱۱۰، انتشارات نصاب.
- ۱۴۴ . نهج البلاغه، نامه ۴۵، ص ۵۵۲.
- ۱۴۵ . عقاید استدلالی، ج ۲، ص ۱۱۲.
- ۱۴۶ . کشف المراد، مقصد پنجم، مسئله سوم، ص ۳۶۶، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۴۷ . سوره شوری، آیه ۲۸.
- ۱۴۸ . دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۰۴۴.
- ۱۴۹ . W. K. C. Guthrie.
- ۱۵۰ . دیلیو. کی. سی گاتری، افلاطون (جمهوری)، ترجمه حسن فتحی، انتشارات فکر روز.
- ۱۵۱ . افلاطون به دو عالم قائل است: الف) عالم معقولات که همان عالم مُثُل یا عالم صور است. به نظر او حقایق همه اشیاء در آن جاست. ب) عالم محسوسات که همه چیز آن جزئی و متغیر است. به نظر افلاطون، معرفت حقیقی به امور ثابت و پایدار و کلی تعلق می‌گیرد، نه به امور محسوس جزئی.
- ۱۵۲ . همان، ص ۱۳۸.
- ۱۵۳ . دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۰۷۹.
- ۱۵۴ . همان، ج ۲، ص ۹۶۱.
- ۱۵۵ . دکتر فتح‌الله مجتبیایی، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، ص ۳۹.
- ۱۵۶ . دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۰۹۲.
- ۱۵۷ . آموزش عقاید، ص ۳۲۹.
- ۱۵۸ . سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.
- ۱۵۹ . مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۶.
- ۱۶۰ . سوره قصص، آیه ۵۵.
- ۱۶۱ . بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۴؛ همان، ج ۳۵، ص ۶۳ و ۶۴.
- ۱۶۲ . آموزش عقاید، ص ۳۳۱.
- ۱۶۳ . فقط در کتاب منتخب الأثر، ۹۲۱ حدیث درباره اجرای عدالت کامل به دست امام زمان علیه السلام نقل شده است. در کتاب کمال الدین شیخ صدوق، در جمله معروف «یملأ الأرض عدلاً و قسطاً...» بیش از سی حدیث ذکر شده است. («عدالت امام عصر» در فصل دوم آمده است).
- ۱۶۴ . همان، ج ۱، ص ۸۱.
- ۱۶۵ . عصر زندگی، ص ۱۸۷.
- ۱۶۶ . همان، ص ۱۸۸.
- ۱۶۷ . کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۰.
- ۱۶۸ . بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.
- ۱۶۹ . همان، ج ۵۱، ص ۷۸.
- ۱۷۰ . همان، ص ۱۲۳.
- ۱۷۱ . ملاهادی سبزواری، شرح مثنوی، ص ۱۸۲.
- ۱۷۲ . سوره شوری، آیه ۲۸.
- ۱۷۳ . فصوص الحکم، ص ۳۰۸.
- ۱۷۴ . محمدابراهیم صدرای شیرازی، مفاتیح الغیب، ص ۶۲۰.
- ۱۷۵ . نک: سیدحیدر آملی، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۸۳.
- ۱۷۶ . بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵؛ همان، ج ۵۴، ص ۳۰۹ - ۳۱۳.



تاریخ

# پایان تاریخ زردیگرها در سنت

رسول رضوی

چکیده

■ **سان** از بدو آفرینش، در پی آن بوده که از سرانجام جهان هستی و آینده و سرنوشت خویش آگاه گردد. پیامبران الهی نیز برخی از حوادث آینده را از پیش می‌گفته‌اند، اما علم به آینده و سرانجام جهان را مختص ذات الهی می‌شمرده‌اند. این کنجکاوی، عده‌ای را به استفاده از روش‌های انحرافی و غیرعلمی کشانیده است. هزاره‌گرایی و امور پیوسته به این اندیشه، از جمله راه‌هایی است که ابتدا در میان یهودیان و به تبع آنها در میان مسیحیان پیروانی پیدا کرد و بعدها از طریق راهبان و احبار به فرهنگ اسلامی پا نهاد و در کنار اندیشه موعودگرایی که مشترک بین ادیان شرقی و ابراهیمی بود، واکنش‌ها و جریان‌های جدیدی را به راه انداخت.

■ **ن** مقاله، می‌کوشد اندیشه هزاره‌گرایی و جست‌وجو درباره آینده جهان و ظهور امام مهدی عج در میان اهل سنت و چگونگی استفاده و سوء استفاده از آن را برای تعیین وقت قیامت، بررسی کند و ضمن بازکاوی خاستگاه‌های این جریان، سرانجام آن را در دهه‌های اخیر باز گوید و مشکلات این جریان را برشمارد.

واژگان کلیدی

قیامت، المهدی، اهل سنت، احبار، تاریخ، پایان، هزاره‌گرایی.



تاریخ نشان می‌دهد که انسان با اختیار خود چه چیز را برگزیده و سرانجام این گزینش چه بوده است؛ اگر گزینشش مفید بوده، پایان نیکی برای خود رقم زده و اگر در دام انتخاب بد افتاده، نتیجه‌ای جز بدبختی نداشته است. پس انسان باید از این تجربه خود در انتخاب‌های بعدی نیز بهره بگیرد و بهترین‌ها را برگزیند. بنابراین، حق انتخاب و حس کنجکاوی دو عامل مهم انسان برای جست‌وجوی انسان درباره آینده است. اگر پیام پیامبران الهی درباره آخرت و روز قیامت را بر این دو عامل بیفزاییم، خواهیم دید که همه انسان‌ها مشتاق خواهند شد تا بدانند آن روز چه هنگام و چه وقت اتفاق خواهد افتاد روزی که همگان نتیجه انتخاب‌های خویش را در دنیا خواهند دید. شاید به همین دلیل بیشتر پیروان ادیان، برای تعیین زمان وقوع قیامت و روز حساب‌رسی کوشش کرده‌اند و با تمسک به برخی مستندات و استمداد از قواعد سده‌گرایی و هزاره‌گرایی، زمان‌های متفاوتی را برشمرده‌اند. مسلمانان نخستین نیز برای تعیین وقت قیامت شوق داشتند. آیات قرآنی توصیف‌کننده آن روز نیز بر شعله‌های این شوق افزوده‌اند. در برخی از آیات چنین آمده است:

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾<sup>۱</sup>

و [هم] آن‌که رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست.

﴿اقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾<sup>۲</sup>

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.

این‌گونه آیات باعث افزایش علاقه تازه مسلمانان به تعیین زمان برپایی رستاخیز می‌شد و از پیامبر اسلام ﷺ می‌پرسیدند: چه هنگام، قیامت برپا خواهد شد؟ قرآن در سوره نازعات و احزاب در پاسخ این‌گونه پرسش‌ها می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾<sup>۳</sup>

مردم از تو در باره رستاخیز می‌پرسند؛ بگو: «علم آن فقط نزد خداست.» و چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.

این آیه و آیات هم‌گون دیگر با قاطعیت، تعیین زمان قیامت از سوی غیرخدا را منع می‌کند و علم آن را منحصر در ذات الهی می‌داند. پیامبر ﷺ نیز به همین دلیل تنها برخی از علامت‌های آن را بیان فرموده است. و ما همچنین در میان احادیث نبوی حدیثی را نمی‌یابیم که برای روز قیامت، زمانی را مشخص کند یا مطلب را به گونه‌ای بیان دارد که بتوان از آن، زمان رستاخیز را استخراج کرد. با وجود این، پس از وفات آن حضرت، بین تقلین یعنی کتاب‌الله و عترت النبی ﷺ که جانشینان پیامبر ﷺ و برای تبیین و تفسیر شریعت اسلام بودند، فاصله انداختند و با خانه‌نشین کردن اهل بیت: نه تنها دیگر رهبری برای ادامه نهضت پیامبر ﷺ و تبیین اصول و فروع اسلام وجود نداشت، بلکه فرصت مناسبی برای تازه مسلمانان یهودی و مسیحی پیش آمد تا به راحتی پیش‌دانسته‌های خود از ادیان سابق را به اسم روایت و حدیث وارد فرهنگ اسلامی کنند و به مذهب‌سازی و فرهنگ‌سازی بپردازند. از نمودهای این هجمه فرهنگی و دینی، وارد کردن اندیشه هزاره‌گرایی، تعیین زمان وقوع قیامت و مدت عمر برای امت اسلامی از میان فرهنگ یهود، نصاری و اختلاط بحث مهدویت با مباحث قیامت بود. به همین دلیل در این دو دوره، یعنی نیمه‌های هزاره اول اسلامی و اواخر آن، تألیفات متعدد و مختلف درباره اندیشه مهدویت و ردّ و اثبات مدعیان آن بسیار شد و علمای اهل سنت بیشتر از همیشه و بیش از شیعیان منتظر ظهور، در این باره کتاب و مقاله تألیف کردند. این رفتار دلیل ایجاد این سؤال شد که چرا در دوره شکوفایی حوزه علمیه شیعه در حله و همچنین به هنگام تأسیس حکومت قدرت‌مند صفوی، اهل سنت بیشتر از شیعیان درباره مهدویت کتاب و مقاله نوشتند. این نوشتار برای پاسخ‌گویی به این سؤال می‌کوشد تا تعیین وقت برای قیامت را از علل

نیمه‌های هزاره اول  
اسلامی و اواخر آن،  
تألیفات متعدد و مختلف  
درباره اندیشه مهدویت  
و ردّ و اثبات مدعیان  
آن بسیار شد و علمای  
اهل سنت بیشتر از  
همیشه و بیش از  
شیعیان منتظر ظهور،  
در این باره کتاب و مقاله  
تألیف کردند. این رفتار  
دلیل ایجاد این سؤال  
شد که چرا در دوره  
شکوفایی حوزه علمیه  
شیعه در حله و همچنین  
به هنگام تأسیس  
حکومت قدرت‌مند  
صفوی، اهل سنت بیشتر  
از شیعیان درباره

این رفتار بیان نماید. فرهنگ تعیین وقت برای قیامت که از ادیان سابق وارد فرهنگ اسلامی شد، کارگزاران متعددی را در استخدام داشت که در ذیل تنها به چند نماد از این جریان می‌پردازیم:

۱. کعب الاحبار؛ از علمای بزرگ یهود که در خلافت عمر بن خطاب مسلمان شد و به مدینه آمد. در دوره خلافت عثمان مستشار وی شد و با برخی از صحابه به خصوص ابوذر غفاری که در مقابل بدعت‌های او واکنش نشان می‌داد، درگیری‌هایی داشت تا این که به شام و نزد معاویه بن ابی سفیان رفت و در همان جا در سال ۳۴ قمری درگذشت.<sup>۴</sup> وی اولین کسی است که در میان مسلمانان برای قیامت وقت تعیین کرد و عمر دنیا را شش هزار سال بیان می‌نمود.<sup>۵</sup>

۲. وهب بن منبه؛ گفته شده که وی در سال ۳۴ هجری، یعنی هم‌زمان با مرگ کعب الاحبار در یمن به دنیا آمده است. پدرش از اهالی هرات بوده و آن‌گاه که دولت ساسانی سپاهیانی را برای فتح یمن می‌فرستد، به همراه آن سپاه وارد یمن می‌شود. به همین دلیل، مورخان وهب بن منبه را ایرانی می‌دانند.<sup>۶</sup> او درباره یهودیت و مسیحیت بسیار مطالعه کرده بود و به تعبیر تذکرة الحفاظ «عنده من علم اهل الکتاب شیء کثیر».<sup>۷</sup> همچنین او به قول مؤلف میزان الاعتدال از کتاب‌های اسرائیلیات بسیار نقل کرده است.<sup>۸</sup> وی بعد از ورود به حجاز به نقل حدیث از ابوهریره، عبدالله بن عمر و ابن عباس پرداخت و مدعی شد که علم عبدالله بن سلام و کعب الاحبار را که اعلم اهل زمان خودشان بوده‌اند، جمع کرده است.<sup>۹</sup>

وی دومین مسلمان بود که به تعیین زمان برپایی رستاخیز پرداخته و می‌گفت:

از دنیا پنج‌هزار و شش‌صد سال گذشته است و من همه پادشاهان و انبیایی را که در آن زمان‌ها بوده‌اند، می‌شناسم. از او پرسیدند عمر دنیا چه اندازه است؟ گفت: شش‌هزار سال...<sup>۱۰</sup>

وهب بن منبه در سال ۱۱۴ هجری وفات کرد. بنابراین، از دیدگاه وی رستاخیز بعد از پانصد هجری و نهایت ۵۱۴ هجری می‌دانست.

۳. ابن عباس (متوفای ۶۸ قمری)؛ وی بر خلاف کعب الاحبار و وهب بن منبه، زمانی را برای پایان جهان تعیین نکرده و می‌گوید: یهودیان هنگام ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، عمر دنیا را هفت هزار سال بیان می‌کردند.<sup>۱۱</sup> در ادامه نیز از وی نقل شده که به اعتقاد یهودی‌ها خداوند در روز قیامت به ازای هر هزار سال دنیا به اندازه یک روز آخرت، مردم را عذاب خواهد کرد و روزهای آخرت هفت روز است.<sup>۱۲</sup>

همچنین از وی نقل شده که پیامبر فرمود:

الدنيا جمعة من جمع الآخرة؛<sup>۱۳</sup>

دنیا هفته‌ای از هفته‌های آخرت است.

۴. انس بن مالک (متوفای ۹۳ قمری)؛ قتاده از وی چنین نقل می‌کند: «روزی کم مانده بود خورشید غروب کند و تنها گوشه‌ای از آن دیده می‌شد، رسول خدا ﷺ به اصحابش فرمود: قسم به آن که جان محمد ﷺ در دست اوست، از دنیای شما در مقایسه با آن چه گذشته، همان اندازه باقی مانده که از امروز باقی مانده است.»<sup>۱۴</sup>

۵. ابوهریره (متوفای ۵۹ قمری)؛ وی به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد که آن حضرت فرمود:

بعثت و الساعة کها تین و أشار بالسبابة و الوسطی؛<sup>۱۵</sup>

بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت است و به انگشت سبابه و وسطی اشاره کرد.

این روایت از انس بن مالک و دیگران نیز نقل شده است.<sup>۱۶</sup>

بنابر جمع‌بندی مطالب بیان شده، یهودیان، مسیحیان تازه مسلمان و همچنین راویانی که تحت تأثیر این افراد بودند، فرهنگ حاکم بر جوامع یهودی و نصرانی را که به صورت لجام گسیخته‌ای شیفته تعیین عمر جهان بودند، به جامعه اسلامی منتقل کردند و به تأویل و تحریف برخی از احادیث نبوی پرداختند و مسلمانان را به آفت تعیین زمان برای پایان تاریخ آلوده ساختند.

اهل سنت بعد از آن که عمر بن عبدالعزیز کتابت حدیث را اجازه داد، روایات و منقولات درباره تعیین عمر دنیا را در کتابها و تألیفات خود گرد آوردند. هر چند ما از وجود چنین منقولاتی در مجموعه‌های حدیثی سده دوم هجری و اوایل سده سوم<sup>۱۷</sup> خبر داریم، اما از تبعات آن بی‌اطلاع هستیم. مهم‌ترین و متعین‌ترین آگاهی ما به قرن سوم و تألیفات محمد بن جریر طبری بازمی‌گردد که دو اثر وی، یعنی تفسیر طبری و تاریخ طبری از تألیفات مهم این سده به شمار می‌رود. بنابر بررسی منابع موجود طبری اولین کسی به شمار می‌رود که روایات تعیین عمر جهان را در ابتدای کتاب تاریخی خود به نام تاریخ الامم و الملوك گردآورده است. وی در آغاز کتاب بعد از خطبه کتاب به گفت‌وگو درباره چستی زمان می‌پردازد. سپس درباره مقدار زمان، آغاز و انجام تاریخ سخن می‌گوید و با نقل یک به یک روایاتی که در صفحات قبل بدان‌ها اشاره شد، احتمال می‌دهد که اگر عمر دنیا هفت هزار سال، یعنی به اندازه هفت روز قیامت باشد، عمر امت اسلامی هم نصف روز، یعنی پانصد سال خواهد بود.<sup>۱۸</sup>

طبری هم‌چنین در سال ۲۸۹ هجری هنگام نوشتن کتاب تاریخی خود می‌نویسد: طبق نظر وهب بن منبه از زمان ما تا قیامت ۲۱۵ سال مانده،<sup>۱۹</sup> یعنی وقوع قیامت را در سال ۵۱۴ هجری دانسته است. وی چنین زمانی را از زمان مرگ وهب در سال ۱۱۴ هجری به دست آورد و اگر فرض کنیم که وهب بن منبه چهارده سال قبل از مرگش، گفته چهارصد سال از عمر دنیا باقی مانده در آن صورت همانند سخن ابن عباس پانصد هجری، سال برپایی قیامت خواهد بود.

بنابر مطالب یاد شده و آگاهی‌های ما از منابع موجود، طبری بعد از وهب بن منبه دومین عالم سنی به شمار می‌رود که با استناد به برخی از گفته‌های راویان در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم به تعیین مدت عمر جهان پرداخته و نتیجه گرفته که این روی‌داد در اوایل قرن ششم اتفاق خواهد افتاد. بنابراین، باید منتظر وقوع حوادث بسیاری از اشراف الساعة می‌بود؛ زیرا منابع روایی اهل سنت، ظهور مهدی علیه السلام، خروج دجال، نزول عیسی بن مریم علیه السلام، دانه و... را از شرایط برپایی قیامت می‌داند که این وقایع قبل از قیامت اتفاق می‌افتد.<sup>۲۰</sup>

از حسن اتفاق قیام و ظهور مهدی موعود علیه السلام که از اشراف الساعة بود در سده سوم و اوائل سده چهارم، مدعیان بسیاری داشت. خلفای بنی‌عباس بسیار کوشیدند که خود را همان مهدی موعود معرفی کنند، استفاده از القاب «منصور»، «هادی»، «رشید»، «مأمون» و حتی نامیدن یکی از آنان به نام «مهدی» در راستای همین هدف بود. هنگامی که طبری نظریه خود را مدون می‌کرد، واقعه مهم دیگری در جریان قیام‌های شیعی رخ می‌داد و آن این که تا آن زمان همه قیام‌ها با شعار «الرضا من آل محمد» که توسط زید شهید پایه‌گذاری و از سوی<sup>۲۱</sup> بنی‌عباس مورد سوءاستفاده قرار گرفته بود، آغاز می‌شد. در نیمه دوم سده سوم هجری درست هم‌زمان با دوره طبری، یحیی

بن حسین بن قاسم ملقب به هادی زیدی در یمن با همین شعار برای تأسیس حکومت می‌کوشد در حالی که<sup>۲۲</sup> هم‌زمان با آن، یعنی در سال ۲۹۶ هجری عبیدالله بن احمد معروف به مهدی بالله حرکتی را در شمال افریقا آغاز نمود که<sup>۲۳</sup> پیروان وی به جای شعار «الرضا من آل محمد علیه السلام» از ادعای مهدی بودن وی بهره گرفتند و خود را دعوت‌گر مردم به مهدی منتظر از آل محمد علیه السلام خواندند. بعد از این زمان به تدریج شعار «الرضا من آل محمد علیه السلام» از میان برداشته شد.

پس می‌توان گفت مطالب مندرج در تاریخ طبری زمینه مناسبی برای استفاده مدعیان مهدویت در آن عصر آماده کرده بود و می‌توانست عاملی برای مخالفت بنی‌عباس با این‌گونه محاسبات شده و نویسندگان رسمی و همراه با خلافت را علیه طبری بشوراند. به همین دلیل، مؤلفان و تاریخ‌نگاران سده‌های چهارم و پنجم این دیدگاه طبری را نقد کردند؛ عده‌ای به حمایت از وی و حتی در رابطه با اشراف الساعة کتاب‌هایی را تألیف نمودند تا به این وسیله وقوع قیامت در سال ۵۰۰ قمری را اثبات کنند و عده‌ای نیز به نقد و ردّ گفتار طبری پرداختند که در ذیل به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. سلیل بن احمد بن عیسی، از شاگردان طبری که در سال ۳۰۷ کتابی به نام الفتن و الملاحم نوشت.<sup>۲۴</sup>

۲. در نیمه اول سده چهارم احمد بن جعفر بن محمد معروف به المنادی متوفای ۳۳۶ کتاب دیگری را به نام الملاحم نگاشت.<sup>۲۵</sup>

۳. علی بن محمد ماوردی (متوفای ۴۲۹ قمری) در سده پنجم با تفصیل اقوال مختلف، درباره عمر دنیا را نقل کرد. وی در کتاب اعلام النبوه با اختصاص فصلی به تعیین مدت عمر دنیا، آن را هفت هزار سال می‌داند و بیان می‌دارد که چون تورات‌ها سه گونه‌اند، زمان و مدت عمر دنیا را سه گونه می‌توان برشمرد:

یکم) بنابر توراتی که به یونانی ترجمه شده (ترجمه سبعین) ۶۲۱۶ سال از اول جهان تا هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طول کشیده است. بنابراین، قیامت باید در سال ۷۸۴ هجری، یعنی اواخر قرن هشتم واقع شود. این گفتار با سخن رسول‌الله که فرمود: «دنیا هفت هزار سال است و من در هزاره آخر مبعوث شده‌ام» تناسب دارد.

دوم) بر اساس تورات عبرانی از هفت هزار سال عمر دنیا تا هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۸۴۱ سال سپری شده است. بنابراین، قیامت در سال ۲۱۵۹ هجری اتفاق خواهد افتاد.

سوم) بنابر قول تورات سامری به هنگام هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۵۱۳۷ سال از عمر دنیا گذشته بود و اگر این مقدار را از هفت هزار سال کم کنیم، قیامت در سال ۱۸۳۳ قمری واقع خواهد شد.

ماوردی بعد از مطالب بیان شده در نتیجه‌گیری می‌گوید: این مطالب مورد قبول ما نیست؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾<sup>۲۶</sup>

۴. هم‌زمان با ماوردی دانش‌مند نامی دیگری در ماوراءالنهر روش

قیام و ظهور مهدی  
موعود علیه السلام که از  
اشراف الساعه بود در  
سده سوم و اوائل سده  
چهارم، مدعیان بسیاری  
داشت.

جدیدی برای احتساب مدت عمر دنیا معرفی می‌کند. ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ قمری) در کتاب آثار الباقیه خود نقل می‌کند که اهل فارس و مجوس گمان می‌کنند دنیا دوازده هزار سال دارد و در زمان ظهور زرتشت سه هزار سال از آن گذشته است. از آن زمان تا حمله اسکندر ۲۵۸ سال و از آن تاریخ تا هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدود ۹۲۳ سال سپری شده است. بنابراین، از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر دنیا ۷۸۱۹ سال باقی می‌ماند.<sup>۳۷</sup>

۵. از چهره‌های مهم سده پنجم که درباره اشراف الساعه و ظهور امام مهدی علیه السلام کتاب نوشته، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (متوفای ۴۳۰ قمری) است. وی کتابی به نام المهدی دارد و همچنین در کتاب حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء<sup>۳۸</sup> به بیان حدیثی از کعب الاحبار می‌پردازد که عمر دنیا را شش هزار سال می‌داند.

۶. محمد بن احمد بن ابوسهیل سرخسی در آغاز سده ششم هجری که طبری (متوفای ۵۰۰ قمری) آن را روز نخست رستخیز می‌داند، یعنی حدود پانصد هجری وفات یافت. وی در کتابی به نام صفة اشراف الساعه<sup>۳۹</sup> به بیان وقایع قبل از قیامت پرداخته است.

۷. چهره نامی اوایل قرن ششم، مقدسی (متوفای ۵۰۷ قمری) مؤلف کتاب تاریخی البدء و التاريخ است که در آغاز کتابش به نقل اقوال درباره عمر جهان می‌پردازد، ولی همانند ماوردی آنها را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «فکیف تطمئن النفس إلی قول من یزعم أنه قد أحصى سنی الدنیا و شهورها و أسابيعها و عدد أيامها...»<sup>۴۰</sup>

۸. شیرویه بن شهردار (متوفای ۵۰۹ قمری) هم‌زمان با مقدسی، کتابی به نام الفردوس مأثور الخطاب نگاشت. وی حدیث دیگری نقل می‌کند که فردی به نام ابن زمل جهنی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بود، به این مضمون: «دنیا هفت هزار سال است و من در آخر این هزاره هستم و بعد از من نه پیامبری خواهد بود و نه امتی...»<sup>۴۱</sup>

۹. تألیفات متعددی در نیمه دوم قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم به اشراف الساعه و قیام امام مهدی علیه السلام پرداخته‌اند. کتاب اخبار المهدی تألیف ابوالعلاء همدانی<sup>۴۲</sup> (متوفای ۵۶۹ قمری)، همچنین اشراف الساعه<sup>۴۳</sup> نوشته عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی حنفی (متوفای ۶۰۰ قمری) و کتاب‌های متعدد ابن عربی اندلسی (متوفای ۶۳۸ قمری) درباره علامات یوم القیامه،<sup>۴۴</sup> مهدویت<sup>۴۵</sup> و ولایت با تفسیری خاص درباره آن، از جمله این تألیفات است.

۱۰. ابن اثیر جزری یا طبری ثانی که در اواخر قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم زندگی می‌کرد، وی تمام اقوال موجود درباره مدت عمر دنیا را در اول کتابش جمع آورده و نوشته: «مجوس معتقدند از خلقت کیومرث (که همان آدم ابوالبشر است) تا هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۱۳۹ سال سپری شده و این غیر از سخن یهود و نصاری است که چندین قول درباره مدت عمر جهان دارند.» ابن اثیر برخلاف طبری چندان علاقه‌ای به این بحث ندارد و همان گونه که این بحث را با بی‌میلی آغاز می‌کند، با همان بی‌میلی نیز به پایان می‌رساند و بدون هیچ قضاوتی می‌کوشد خود را گزارش‌گر اقوال دیگران نشان دهد و از تعیین قول صحیح طفره رود.<sup>۴۶</sup>

۱۱. محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸ قمری) در سده هشتم دو کتاب درباره بعضی از اشراف الساعه به نام «الروع و الأوجال فی نبأ المسيح الدجال» و «مسألة الغیبه» تألیف کرده است.<sup>۴۷</sup>

۱۲. محمد بن ابوبکر حنبلی (متوفای ۷۵۱ قمری) مؤلف نقد المنقول ضمن رد تعیین مدت عمر دنیا، روایتی که عمر دنیا را هفت هزار سال برمی‌شمرد از مجعولات می‌داند و می‌گوید: اگر این حدیث صحیح بود همه می‌دانستند که از زمان ما (۷۴۹ قمری) تا قیامت، ۲۵۱ سال باقی مانده در حالی که قرآن می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾<sup>۴۸، ۴۹</sup>

از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد

پروردگار من است.»

وی هم‌چنین در المنار المنیف این حدیث را مخالف صریح قرآن به شمار می‌آورد.<sup>۴۰</sup>

۱۳. ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ قمری) از دیگر مؤلفان قرن هشتم است که چندین تألیف درباره مسائل آخرالزمان و پایان جهان دارد، از جمله علامات يوم القيامة، المهدی، نهاية البداية و النهاية. این کتاب در خاتمه البداية و النهاية آمده و بعد آن را در کتاب النهاية، فتن و احوال آخرالزمان خلاصه کرده است. الفتن و الملاحم الواقعة فی آخر الزمان ابن کثیر را نیز محمد بن احمد کنعان، گزینش و چاپ نموده است.<sup>۴۱</sup>

ابن کثیر در کتاب النهاية فی الفتن و الملاحم به شدت با اندیشه تعیین وقت برای پایان جهان و آغاز قیامت مخالفت می‌کند و می‌نویسد: «در هیچ حدیثی از پیامبر ﷺ ثابت نشده که ایشان حدود وقت قیامت را در مدت محصورى مشخص کرده باشد. آن حضرت تنها مقداری از شرایط، نشانه‌ها و علامت‌های قیامت را بیان کرده است.»<sup>۴۲</sup> وی بر آن است که بسیاری از علماء اسرائیلیات و تألیفات اهل کتاب را درباره تعیین وقت، مردود شمرده‌اند و احادیثی را هم که برای رستاخیز، زمان معین کرده‌اند، بی‌پایه و اساس می‌داند.

قرن هشتم با ابن کثیر به پایان رسید و در پی آن، قرن نهم از مهم‌ترین و بحرانی‌ترین سده‌ها برای اندیشه تعیین مدت عمر جهان، آغاز شد. عده بسیاری مدعی تحقق یافتن شرایط قیامت بودند و چندین نفر چون ملا عرشی (در سال ۸۵۰ قمری)،<sup>۴۳</sup> سید محمد مشعشع (در سال ۸۷۰ قمری)،<sup>۴۴</sup> میرزای بلخی (در سال ۸۹۰ قمری)،<sup>۴۵</sup> و عبدالقدری بخارایی (در سال ۹۰۰ قمری)،<sup>۴۶</sup> مدعی مهدویت شدند. تألیفات متعددی نیز درباره اشراط الساعة، اثبات و رد ادعای مدعیان مهدویت و... نوشته شد. این شرایط واکنش‌های دیگر علمای اهل سنت را در پی داشت.<sup>۴۷</sup> مهم‌ترین واکنش، نظریات قاطع و محکم احمد بن علی بن حجر عسقلانی شافعی (متوفای ۸۵۲ قمری) بود که احادیث تعیین زمان وقوع رستاخیز را رد می‌کرد. وی در کتاب فتح الباری ابتدا گفته‌های طبری را باطل می‌کند و یکایک احادیث مورد تمسک وی را در موضوع وقت و زمان آغاز قیامت می‌آورد، تضعیف و تأویل می‌کند و درباره حدیث پیامبر ﷺ که دو انگشت سبابه و وسطی را به هم می‌چسباند و فرمود: بعثت من و قیامت مثل این دو هستند، می‌گوید: از این حدیث، زمان قیامت، عمر جهان و... معلوم نمی‌شود و تنها می‌توان گفت که قیامت نزدیک است و شرایط آن پشت سر هم می‌آیند.<sup>۴۸</sup>

بعد از سپری شدن قرن ششم و روشن شدن کذب تاریخی که از گفتار طبری درباره زمان وقوع رستاخیز به دست می‌آمد، ابن حجر با پشت‌گرمی بهتری توانست به نقد طبری و پیروان وی بپردازد. او در کتاب الاصابه حدیث عبدالله بن زمل جهنی را که می‌گفت: «دنیا هفت هزار سال است و من در هزاره آخر آمده‌ام»، مجهول السند و غیر معروف و در نهایت مردود می‌شمارد.<sup>۴۹</sup> هم‌چنین استفاده از حروف

مقطعه قرآنی در اول برخی از سوره‌ها را برای تعیین زمان قیامت باطل می‌داند و با آن مخالفت می‌کند.<sup>۵۰</sup>

بعد از ابن حجر عسقلانی، جلال‌الدین سیوطی که در نیمه دوم قرن نهم و اوایل قرن دهم می‌زیسته، خواه ناخواه وارد جریان‌های هزاره‌گرایی شد؛ زمانی که زمینه آغاز هیجان‌های هزاره اول اسلام وجود داشت. آن‌چه در هزاره اول مسیحی برای مسیحیان منتظر بازگشت عیسی وقوع یافته بود، برای اهل سنت منتظر رسیدن روز قیامت نیز که ظهور مهدی و نزول عیسی بن مریم عليه السلام را از شرایط آن می‌دانستند، زمینه وقوع می‌یافت. معتقدان به نزدیکی قیامت در میان اهل سنت که وقوع قیامت را در پایان هزاره اول اسلامی می‌دانستند، چندین دلیل بر ادعای خود می‌آوردند:

۱. احادیث؛ در این زمان احادیثی را که طبری و برخی دیگر نقل کرده بودند، دوباره و با تفسیری جدید از ادله وقوع قیامت در پایان هزاره می‌شمردند. برای مثال، سیوطی در کتاب الحاوی می‌نویسد: مدت عمر دنیا هفت هزار سال است و پیامبر ﷺ در اواخر هزاره ششم مبعوث شده، یعنی در نیمه دوم این هزاره. بنابراین، عمر این امت (امت اسلامی) بیشتر از هزار سال و کمتر از ۱۵۰۰ سال خواهد بود و ممکن نیست این مدت ۱۵۰۰ سال باشد.<sup>۵۱</sup>

یادآور می‌شویم که سیوطی با بیان این حدیث بر خلاف مدعیان هزاره می‌کوشد ثابت کند که وقوع قیامت بعد از هزاره واقع خواهد شد. به تعبیر دیگر، وی با این که به نوعی برای قیامت وقت تعیین می‌کند، اما با عقیده وقوع قیامت در اولین هزاره اسلامی مخالفت می‌نماید.

۲. دومین دلیل هزاره‌گرایان حدیثی بود که می‌گفت: «جسم پیامبر ﷺ بیش از هزار سال در زیر خاک نمی‌ماند.» بنابراین، در آخر هزاره اول اسلامی و به صورت دقیق در ۱۰۱۳ محشر و قیامت به پا خواهد شد و چون برپایی قیامت شرایطی دارد، پس باید تا آن زمان آن شرایط مثل ظهور مهدی ﷺ، نزول عیسی عليه السلام و... تحقق یابد تا جهان به پایان رسد.

سیوطی رساله‌ای به نام الكشف عن مجاوزة هذه الامة الالف دارد که در آن، ضمن رد حدیث یاد شده، وقوع پایان جهان را بعد از هزاره اول ثابت می‌کند.<sup>۵۲</sup>

از دیگر کسانی که این حدیث را نقد و انکار کرده‌اند، مؤلف عون المعبود است. وی می‌گوید: «این حدیث اصل ندارد و در کتاب‌های حدیث ذکر نشده است.»<sup>۵۳</sup>

۳. سومین دلیلی که می‌توانست زمینه و بستر ساز هزاره‌گرایان درباره پایان جهان و آغاز رستاخیز باشد احادیثی بود که می‌گفتند خداوند در هر صد سال شخصی را برمی‌انگیزد تا دین اسلام را احیا کند. این احادیث، یعنی مهم‌ترین مستند سده‌گرایان و از مستمسک‌های هزاره‌گرایان را باید به تفصیل بررسی نمود. سیوطی در رساله التنبيه فی من یبعثه الله

این‌کثیر در کتاب النهایة فی الفتق و الملاحم به شدت با اندیشه تعیین وقت برای پایان جهان و آغاز قیامت مخالفت می‌کند و می‌نویسد: «در هیچ حدیثی از پیامبر ﷺ ثابت نشده که ایشان حدود وقت قیامت را در مدت محصورى مشخص کرده باشد. آن حضرت

علی‌رأس المائۀ<sup>۵۴</sup> اشخاصی را نام می‌برد که در هر صد سال دین را تجدید کرده‌اند. از دیدگاه وی عمر بن خطاب مجدّد سده اول، شافعی مجدّد سده دوم، ابن‌سریج مجدّد سده سوم، باقلانی مجدّد سده چهارم به شمار می‌روند. وی امیدوار است که خود نیز مجدّد قرن نهم باشد. در قرن دهم نیز آخرین مجدّد دین اسلام، عیسی نبی‌الله خواهد آمد که بعد از آن تا برپایی قیامت دیگر مجدّدی نخواهد بود.<sup>۵۵</sup> یعنی فاصله حضرت عیسی ﷺ تا پایان جهان و آغاز قیامت، کمتر از یک سده خواهد بود. مسیحیان نیز درباره بازگشت حضرت عیسی ﷺ در حدود سال ۱۵۸۳ میلادی پیش‌بینی‌هایی داشتند که هم‌زمان با هزاره اول هجری بوده است. ریچارد هاروی و سیپریان لئووتیز از جمله مسیحیانی بودند که ۱۵۸۳ میلادی را سال بازگشت عیسی و پایان جهان پیش‌بینی کرده بودند.<sup>۵۶</sup> این‌گونه پیش‌بینی‌ها و گفت‌وگوها درباره پایان جهان، نتایج و آثار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... را به دنبال داشت که می‌توان به ایجاد دین جدید «توحید الهیه»، توسط جلال‌الدین محمد اکبر، سومین پادشاه گورکانی هند اشاره نمود.<sup>۵۷</sup> اکبرشاه عمر دین اسلام را هزار سال می‌دانست و در آخر هزاره اول که پایان عمر اسلام بود، آیین خود ساخته‌اش را که بعدها به آیین اکبریه معروف شد، بنیان نهاد.

این نوشتار در پی یافتن آثار فراوان تعیین تاریخ پایان جهان و وقوع قیامت در میان مسلمانان نیست. از این‌رو، تنها به بیان چند حادثه درباره اندیشه مهدویت می‌پردازد:

الف) از آثار پیش‌بینی‌های یاد شده درباره زمان برپایی رستاخیز، گفت‌وگو، پرس‌وجو و در نهایت تألیف و تدریس مسائل درباره با اشراط الساعه به صورت کلی بود. و طبیعی است که کتاب‌های متعدد در این تألیف شده باشد. در صفحات قبلی به برخی از این کتاب‌ها اشاره شد ولی باید اضافه کرد اگر بخواهیم کتاب‌هایی را که نام «اشراط الساعه، علامات آخرالزمان، المهدی، نزول عیسی بن مریم، ظهور دجال و...» نام ببریم، ده‌ها مورد خواهد بود. جالب است بدانیم که تألیفات سده دهم اهل‌سنت درباره مهدویت که ظهورش یکی از شرایط برپایی قیامت است، رشد چشم‌گیری داشته، یعنی در حالی که هر پژوهنده تاریخی انتظار دارد علمای شیعه به دلیل ظهور دولت صفوی در اول قرن دهم و حمایت بی‌شائبه آنان از علما در رواج مذهب شیعه، کتاب‌های فراوانی درباره با امام مهدی ﷺ تألیف کرده باشند، برخلاف انتظار علمای شیعه تألیفی در این زمینه ارائه نداده‌اند، ولی از میان اهل‌سنت سیوطی به تنهایی چهار رساله<sup>۵۸</sup> در این‌باره نوشته و بعد از او متقی هندی نیز سه کتاب در این‌باره تألیف کرده است.<sup>۵۹</sup>

ب) اثر دیگر پیش‌بینی هزاره‌گرایان، ظهور مدعیان مهدویت است. این‌گونه پیش‌بینی‌ها زمینه و بستر خوبی را برای مدعیان مهدویت فراهم ساخت. به همین دلیل، در قرن نهم و دهم چندین نفر ادعای مهدویت کردند که قبلاً به نام برخی از آنها اشاره شد. از میان این مدعیان دو نفر تأثیرگذارتر بودند: اولی سیدمحمد تقی مشعشع (متوفای ۸۷۰ قمری) بود که توانست در جنوب بین‌النهرین و خوزستان ایران حکومتی را بنیان‌گذار که بعدها به نام فرمان‌روایان آل مشعشع معروف شدند<sup>۶۰</sup> و دومی سیدمحمد جونیوری (متوفای ۹۱۰ قمری) بود که در شمال شبه قاره هند و در سال ۹۰۱ هجری ادعای مهدویت کرد و بعدها پیروان وی به فرقه مهدویه معروف شدند.<sup>۶۱</sup>

ج) طبیعی‌ترین واکنش درباره مدعیان و حوادث بیان شده نوشتن ردیه بود به همین دلیل عده‌ای نیز به رد آنها و به ردیه‌نویسی رو آوردند و کتاب‌هایی در تبیین صحیح اشراط الساعه، پایان جهان، امام مهدی، نزول عیسی و... نوشتند که در ذیل به نام چند تن از آنان و آثارشان می‌پردازیم:

۱. جلال‌الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ قمری) از مؤلفان پرکار اواخر سده نهم و اوایل سده دهم و مخالف نظریه پایان تاریخ و برپایی رستاخیز در پایان هزاره اول هجری و آغاز هزاره دوم هجری بود. وی اعتقاد داشت، دجال در سال هزار یا ۱۱۰۰ قمری خروج خواهد کرد و عیسی ﷺ نیز چهل سال در زمین خواهد بود و مردم بعد از طلوع خورشید از مغرب ۱۲۰ سال باقی خواهند بود و بین دو

نسخه نیز چهل سال فاصله است. بنابراین، پایان جهان حداقل در ۱۲۰۰ هجری یا حداکثر ۱۳۰۰ هجری خواهد بود. به تعبیر دیگر، پایان جهان بعد از هزاره اول هجری و قبل از سال ۱۵۰۰ هجری واقع خواهد شد. وی برای اثبات ادعای خود و تبیین موضوع، چندین تألیف درباره این موضوع دارد که عبارتند از: *العرف الوردی فی اخبار المهدی*،<sup>۶۲</sup> *البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان*،<sup>۶۳</sup> *رسالة فی رد من أنکر أن عیسی انزل و یصلی خلف المهدی*،<sup>۶۴</sup> *نزول عیسی بن مریم فی آخر الزمان*،<sup>۶۵</sup> و *الکشف عن مجاوزة هذه الامة الالف*.<sup>۶۶</sup>

۲. علی بن حسام الدین بن عبدالملک بن قاضی خان معروف به «متقی هندی» از دیگر مؤلفان پر کار این دوره است که کتاب‌های زیر را درباره پایان جهان و علامت‌های آن، یعنی ظهور امام مهدی علیه السلام و اشراف الساعه نوشته است: *البرهان فی علامات ظهور آخر الزمان*،<sup>۶۷</sup> *تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان*،<sup>۶۸</sup> و *الرد علی من حکم و قضی ان المهدی الموعود جاء و مضی*.<sup>۶۹</sup>

وی هم‌چنین در رد سیدمحمد جونپوری، مدعی مهدویت تألیفاتی دارد.

۳. ابن حجر هیثمی مکی (متوفای ۹۳۷ قمری) نیز کتاب قول المختصر فی علامات مهدی المنتظر<sup>۷۰</sup> را نوشته است.

۴. نورالدین علی بن سلطان محمد قاری معروف به «ملاعلی قاری» (متوفای ۱۰۱۴) از دیگر نویسندگان نامی این دوره کتاب‌های زیر را در موضوع مهدویت نوشته است: *مهدی آلرسول، المشرّب الوردی فی المهدی و رسالة فی حق المهدی و الرد علی من حکم و قضی ان المهدی جاء و مضی*.<sup>۷۱</sup>

ابن کمال پاشای حنفی (متوفای ۹۴۰ قمری) مؤلف تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان،<sup>۷۲</sup> *شمس الدین محمد بن طولون مؤلف المهدی الی ما ورد فی المهدی*،<sup>۷۳</sup> *شمس الدین محمد بن عبدالرحمن عقلی شافعی (متوفای ۱۰۰۱ قمری) مؤلف النجم الثاقب فی البیان ان المهدی من اولاد علی بن ابی طالب*،<sup>۷۴</sup> و *مرعی بن یوسف حنبلی (متوفای ۱۰۳۲ قمری) مؤلف مرآة الفكر فی المهدی المنتظر و ارشاد ذوی الافهام لنزول عیسی*،<sup>۷۵</sup> از دیگر نویسندگان این دوره هستند.

بعد از گذشت هزاره اول و فرا رسیدن سده‌های دوازدهم و سیزدهم و روشن شدن کذب پیش‌گویی‌های هزاره‌گرایان، پیش‌گویی و پیش‌بینی زمان پایان جهان کم‌کم از رونق افتاد و تنها در مباحث حدیثی و تفسیری مطالبی در رد و انکار برخی از احادیث منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اقوال منقول از کعب الاحبار، وهب بن منبه، ابن عباس و... گفته و نوشته شد. تا پایان قرن چهاردهم هیجان خاصی درباره پایان جهان دیده نشد، اما با آغاز قرن پانزدهم که هم‌زمان با اواخر قرن بیستم میلادی و به پایان رسیدن هزاره دوم میلادی است، بحث پایان جهان در میان جهان مسیحیت هیجان‌های فراوانی را در جامعه غرب ایجاد کرد. نمود این جریان‌ها در کشورهای اسلامی، بررسی همه جانبه‌ای را

در فرصت بیشتری می‌طلبد. با وجود این، می‌توان تألیفات امین محمد جمال‌الدین را درباره مدت عمر امت اسلامی به عنوان نماد مباحث ژورنالیستی این هیجانات در میان اهل سنت مورد تحقیق و تفحص قرار داد. وی در بحث پایان جهان و تعیین عمر امت اسلامی با این که به شدت تحت تأثیر هیجانات موعودگرایان مسیحی هست می‌کوشد تا بدون تأثیرپذیری از فضای هیجان زده فرارسیدن سال دوهزار میلادی و تنها با استناد به منابع اهل سنت به تعیین زمان پایان جهان و عمر امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پردازد. به همین دلیل کتاب عمر امة الاسلام و قرب ظهور المهدی علیه السلام را بعد از ۱۴۱۷ هجری تألیف کرد.<sup>۷۶</sup> وی در این کتاب، با بیان چندین روایت و جمع میان آنها این‌گونه نتیجه می‌گیرد که اولاً: مدت عمر امت یهود برابر با مدت عمر امت نصاری و امت اسلام است و نمودار زیر را ارائه می‌دهد:

مدت عمر یهود = مدت عمر نصاری + مدت عمر امت اسلامی.

ثانیاً: بنابر روایتی که بخاری از سلمان نقل کرده، مدت عمر نصاری شش صد سال است.<sup>۷۷</sup>

ثالثاً: مدت عمر یهود و نصاری بیش از دو هزار سال (طبق نقل تاریخ‌نگاران بیش از صد سال) است و اگر شش صد سال عمر نصاری را کم کنیم، فرمول زیر به دست می‌آید:

عمر امت یهود = ۶۰۰ - ۲۰۰ = بیش از ۱۴۰۰ سال و حدود ۱۵۰۰ سال.

پس می‌توان فرمول زیر را درباره عمر امت اسلام به دست آورد:

عمر امت اسلام = ۱۵۰۰ - ۶۰۰ = ۹۰۰ سال

و به دلیل حدیث سعد بن ابی وقاص<sup>۷۸</sup> باید پانصد سال را هم به عدد نه صد سال افزود که در آن صورت عدد ۱۴۰۰ به دست می‌آید و اگر این تاریخ را از بعثت پیامبر حساب کنیم، ۱۴۱۳ سال به دست می‌آید و... در نهایت نتیجه می‌گیرد که پایان جهان آغاز شده و ملاحم و فتنی که از اشراف الساعه به شمار می‌روند، کم‌کم ظاهر می‌شوند و... .

کتاب یاد شده با وجود اشتباه در حساب‌ها و بی‌مبنایی در فرمول‌ها، به دلیل هم‌زمانی تألیفش با تبلیغات گسترده هزاره‌گرایان مسیحی، حضور نظامی امریکا در منطقه خاورمیانه، حوادث عراق و افغانستان خوانندگان بسیاری را به خود جلب کرد و هم‌چنین بسیاری از علمای اهل سنت را به رد و انکار وی واداشت. امین محمد<sup>۷۹</sup> جمال‌الدین نیز در جواب اعتراضات دو کتاب دیگر به نام رد السهام عن کتاب عمر امة الاسلام و القول المبین فی الاشراف الصغری لیوم الدین استقصاء و شرحاً و بیاناً لوقوعها را تألیف نمود. بعد از آن مؤلف دیگری به نام ابوعمر و شریف مراد در سال ۱۴۱۹ قمری در کتابی به نام الرد الامین به ابطال نظریات امین محمد جمال‌الدین و نقد هر سه کتاب وی پرداخت.<sup>۸۰</sup> وی در این کتاب نخست کتاب‌ها و مطالب افراد مخالف با وی را بیان می‌کند و سپس به نقد روش امین محمد جمال‌الدین می‌پردازد. از تندگویی‌ها و روش‌های غلط وی در حمله به مخالفان و هم‌چنین

چگونگی طرح بحث و استفاده از ادله، انتقاد و بعد از آن تمسک وی به احادیث ضعیف و مرسل را برمی‌رسد و در رد آن از گفته‌ها و استدلال‌های دیگر نویسندگان اهل سنت در ابطال نظریه‌هایی که به تعیین زمان پایان جهان پرداخته‌اند و تاریخ وقوع قیامت و محشر را معین کرده‌اند، کمک و یاری می‌گیرد.<sup>۸۱</sup>

این گونه اثبات و انکارها درباره پایان جهان و وقوع یا عدم وقوع اشراط الساعه و ملاحم و فتن که در احادیث بدان‌ها اشاره شد، آثار اجتماعی و سیاسی بسیاری در میان مسلمانان و مسیحیان به خصوص ساکنان منطقه خاورمیانه که محل برخورد هزاره‌گرایان مسیحی، منجی‌گرایان یهود، مصلح‌گرایان و منتظران ظهور امام مهدی علیه السلام است، به جا گذاشت. هم‌چنین با نمود بسیار<sup>۸۲</sup> در سایت‌ها و وبلاگ‌های عربی از مباحث پرهوادار اینترنتی به شمار می‌رود و همان اندازه که شیعیان مباحث مهدویت را پی‌گیری می‌کنند، اهل سنت نیز علاقه‌مند پی‌گیری مسائل پایان جهان و اشراط آن هستند که یکی از آنها ظهور امام مهدی علیه السلام است.

نکته پایانی می‌تواند این باشد که آثار و تألیفات شیعی درباره آخرالزمان چندان متأثر از هزاره‌گرایی و یا پدیده‌های غیرمرتبط با اختیار انسان نیست و تنها به دلیل مختار بودن انسان‌ها، آنها را در نزدیکی و دوری ظهور دخیل دانسته و به ارتباط تنگاتنگ منتظران و منتظر تأکید کرده‌اند. آنان با استفاده از علم بی‌کران اهل بیت و قرآن از مباحث حاشیه‌ای در امانند و آلوده پیش‌گویی‌ها و پیش‌بینی‌ها و یا اسرائیلیات نشده‌اند. اما دیگران که خود را از این منبع محروم کرده‌اند، در دام هزاره‌گرایان یهودی و مسیحی افتاده‌اند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره حج، آیه ۷.
۲. سوره قمر، آیه ۱.
۳. سوره احزاب، آیه ۶۳.
۴. نک: ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷۷، چاپ سوم: نشر دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۰۰ قمری.
۵. ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۶، ص ۱۳، چاپ چهارم: نشر دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۰۵ قمری.
۶. محمد بن ابراهیم اسماعیل بخاری، التاریخ الصغیر، ج ۱، ص ۲۷۴، چاپ اول: نشر دارالوعی مکتبه دارالتراث، قاهره ۱۳۹۷ قمری.
۷. محمد بن طاهر بن قیسرانی، ج ۱، ص ۱۰۰، چاپ اول: انتشارات دارالصمیمی.
۸. محمد بن احمد ذهبی، ج ۷، ص ۱۴۸، چاپ اول: نشر دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۹۵ میلادی.
۹. تذکرۃ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۰.
۱۰. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۷، چاپ پنجم: انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۹ قمری.
۱۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۵۴، چاپ اول: نشر دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۱۲. اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۱۹، نشر دارالفکر، بیروت ۱۴۰۱ قمری؛ هم‌چنین عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری، السیره النبویه، ج ۳، ص ۷۴، چاپ اول: دارالجیل، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۱۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱.
۱۴. همان، ص ۷.
۱۵. محمد بن احمد قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۴، ص ۲۴۸، چاپ دوم: نشر دارالشعب، قاهره ۱۳۷۲ قمری.



۱۶. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۸، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۷. برای مثال نک: السیرة النبویه، ج ۳، ص ۷۴؛ احمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱ قمری)، العلل و معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۷۵، چاپ اول: نشر المکتب الاسلامی دارالخان، بیروت - ریاض ۱۴۰۸ قمری.
۱۸. نک: ج ۱، ص ۱۱.
۱۹. نک: همان، ص ۴۹۶، چاپ اول: نشر دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷ قمری.
۲۰. تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۱؛ محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۱، نشر دارالفکر، بیروت.
۲۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۵.
۲۲. نک: حسن خضری احمد، دولت زبیدیہ در یمن، ترجمه احمد بادکوبه هزاوه، چاپ اول: انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۰ شمسی؛ فرقه عمریه هم در این دوره با شعار الرضا من آل محمد قیام کرده بودند. (نک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۳۸)
۲۳. نک: محمد بن علی بن طباطبای، تاریخ فخری، ص ۳۵۹، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، چاپ دوم: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰ شمسی.
۲۴. نک: آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۶.
۲۵. همان، ج ۲۲، ص ۱۸۷.
۲۶. اعلام النبوه، ص ۸۶ - ۸۷، چاپ اول: نشر دارالکتب العربی، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۲۷. نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۹۷، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم ۱۴۰۴ قمری.
۲۸. ج ۶، ص ۱۳.
۲۹. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۰۷۹.
۳۰. ج ۲، ص ۶۰، انتشارات مکتبه الثقافه الدینیة، قاهره.
۳۱. ج ۲، ص ۲۳۲، چاپ اول: نشر دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۶ میلادی.
۳۲. اکبر مهدی پور، کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۱، ص ۷۰، چاپ اول: انتشارات الهادی، قم ۱۳۷۵ شمسی.
۳۳. همان، ص ۸۵.
۳۴. نک: طبرسی، نجم الثاقب، ص ۲۲۵، چاپ اول: انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۷۵ شمسی.
۳۵. از جمله کتاب عنقاء مغرب فی معرفة ختم الاولیاء و شمس العرب که درباره حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است. (کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۲، ص ۵۳۰)
۳۶. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۱، چاپ پنجم: نشر دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۰۵ قمری.
۳۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۷۶ - ۷۷، مقدمه دکتر بشار عواد معرف، چاپ اول: انتشارات مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۱ قمری.
۳۸. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.
۳۹. ج ۷۳، چاپ اول: نشر دارالقادری، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۴۰. ص ۸۰.
۴۱. کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۲، ص ۵۲۸، ۵۵۰، ۷۶۰ و ۷۶۱.
۴۲. ج ۱، ص ۲۵.
۴۳. همان، ص ۴۰۹.
۴۴. گروه مؤلفان، دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳، چاپ اول: نشر مؤسسه دایرة المعارف تشیع، تهران ۱۳۷۱ شمسی.
۴۵. تاریخ عصر غیبت، ص ۴۰۹.
۴۶. همان.
۴۷. شیخ اویس بن علی قرمانی ادعا کرده بود که مهدی (عج) در رأس نهصد هجری ظهور خواهد کرد. (نک: کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۰۳۰)
۴۸. ج ۱۱، ص ۳۵۰.
۴۹. ج ۴، ص ۷۱ - ۷۲، نشر دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۵۰. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۵۱.
۵۱. ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۶.
۵۲. نک: کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۴۹۱؛ هم چنین اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۲۴۰.
۵۳. ابوطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی، ج ۱۱، ص ۵۱۱، نشر دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۵۴. کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۸۴.
۵۵. اسماعیل بن محمد عجلوئی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۸۴، چاپ چهارم: نشر مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۵ قمری.
۵۶. براد استایگر، ظهور آتلاتیس، ترجمه علی نظری نائینی، ص ۵۶، چاپ اول: انتشارات المعی، ۱۳۸۰ شمسی.
۵۷. نک: دکتر محمدجواد شکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۲۵، چاپ سوم: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ شمسی.
۵۸. نک: کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۱، ص ۱۶۵ و ج ۲، ص ۵۱۰.
۵۹. نک: موسوعه الامام المهدی (عج)، ج ۱، ص ۲۰۱، انتشارات مکتبه امیر المؤمنین، اصفهان.
۶۰. نک: قاضی نورالله شوشتری، جمال المؤمنین، ج ۲، ص ۳۹۵، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۷۶ قمری.
۶۱. محمد بهشتی، ادیان و مهدویت، ص ۷۶.
۶۲. نک: کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۱۳۲.
۶۳. کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۱، ص ۱۶۵.
۶۴. همان.
۶۵. این کتاب را انتشارات دارالکتب العلمیه بیروت در سال ۱۹۸۵ میلادی منتشر کرده است.
۶۶. کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۲، ص ۶۰۰.
۶۷. همان، ج ۱، ص ۱۶۳؛ در کتاب هدیه العارفین نام این کتاب البرهان الجلی فی معرفة الولی آمده است. (هدیه العارفین، ج ۱، ص ۷۴۶)
۶۸. همان.
۶۹. الذریعه، ج ۱، ص ۲۲۷.
۷۰. کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۱، ص ۳۸۸.
۷۱. نک: سیدهادی خسروشاهی، مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، ص ۱۳۲، انتشارات اطلاعات، تهران.
۷۲. کتاب نامه حضرت مهدی (عج)، ج ۱، ص ۲۵۱.
۷۳. همان، ج ۲، ص ۷۰۳.
۷۴. همان، ص ۷۴۵.
۷۵. همان، ج ۱، ص ۷۷ و ج ۲، ص ۶۳۹.
۷۶. نک به سایت: <http://shmourad.com> و [www.yabeyrouth.com](http://www.yabeyrouth.com) و [jeeran.com](http://jeeran.com)
۷۷. بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۳۵، ج ۳۷۳۲، چاپ پنجم: نشر و توزیع دار ابن کثیر، الیمامة دمشق، ۱۴۱۴ قمری.
۷۸. نک: [www.yabeyrouth.com](http://www.yabeyrouth.com).
۷۹. نک: <http://shmourad.jeeran.com>.
۸۰. نک: پایگاه اینترنتی شبکه الهدایة، الرد الامین.
۸۱. همان.
۸۲. برای مثال رجوع کنید به سایت النماص [www.alnannamas.net](http://www.alnannamas.net) هم چنین منتديات شبكة الاوائل و سایت منتديات مشکاة: [www.almeshkat.net](http://www.almeshkat.net).

# تاریخ سرداب مقدس

سید مهدی حسینی عربی

چکیده

این نوشتار، در پی گذری اجمالی بر تاریخچه سرداب مقدس، نظرات علمای عامه را برمی‌رسد و آن‌گاه دیدگاه علمای شیعه را تبیین می‌کند. از این طریق، به غیرواقعی بودن روایت داستان سرداب می‌پردازد که بزرگان عامه آن را نقل می‌کنند. سپس در ضمن مباحث مطرح شده درباره سرداب مقدس، به عدم اتحاد بزرگان عامه در این باره اشاره می‌شود.

اختلاف نظر آنان در طرح مباحث سرداب به گونه‌ای است که هر شخص با اندک تأملی آن را در می‌یابد و به واهی بودن این گونه مطالب و نیز غرض‌ورزی مؤلفان آنها پی می‌برد. از جمله این مباحث محل وقوع سرداب است که مؤلفان عامه آن را به اختلاف در شهرهای سامراء، حله، بغداد و ... ذکر کرده‌اند. مطالبی که پیرامون آن امکنه بیان کرده‌اند، بیان‌گر ناآگاهی آنان از عقاید تشیع است؛ زیرا گفتار هیچ‌یک از آنان به منابع شیعی مستند نیست و در نوشته‌هایشان از نظرات بزرگان تشیع هیچ‌ذکری به میان نیامده است. آنان از این حقیقت به دورند که جامعه تشیع بر این باور است که خانه امام هادی علیه السلام در سامراء و سرداب واقع در آن، به جهت این که مسکن سه تن از امامان معصوم: شیعه بوده و آن بزرگواران سال‌ها در آن زندگی کرده و به عبادت و راز و نیاز با خدای خویش پرداخته‌اند، در نزد شیعیان جایگاه والا و بالایی دارد و هیچ امتیازی دیگری بر مشاهد مطهر دیگر ائمه<sup>(ع)</sup> ندارد.



واژگان کلیدی

سرداب مقدس، علمای عامه، علمای شیعه، مسجد صاحب‌الزمان علیه السلام، خانه امام هادی علیه السلام، سامراء.

## مقدمه

مسئله غیبت از مسائل مهم و اعتقادی شیعه بوده که بن مایه آن، احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و معصومان: است. روایات بسیاری، دو غیبت را برای آن حضرت برشمرده‌اند: یکی کوتاه‌مدت و دیگری بلندمدت.<sup>۱</sup>

مسئله سرداب و محل غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام از جمله موارد تحریف شده است. این نوشتار، با بررسی تاریخچه سرداب و دیدگاه عالمان شیعه و سنی در این باره و مطالب پیرامون آن، به تبیین این مهم می‌پردازد.

## تاریخچه سرداب مقدس

در معجم البلدان آمده است:

سامرا شهری است بین بغداد و تکریت، در شرق دجله و در سه فرسخی بغداد و در آن شهر، سردابی است که شیعیان گمان می‌کنند مهدی آنها از آن‌جا ظهور خواهد کرد.<sup>۲</sup>

شهر سامرا (سرّ من رأی)<sup>۳</sup> در دوره سلاطین ساسانی، اهمیت بسیاری داشته و به دلیل وجود آب و هوای خوب و مساعد، بزرگان و سلاطین به آن‌جا توجه می‌کرده‌اند و پادشاهان ساسانی در این شهر عماراتی داشته‌اند. بعدها این شهر که مرز مملکت ایران و روم بود، به تصرف روم درآمد و مردم بت‌پرست آن به مذهب عیسوی گرویدند و پس از ظهور اسلام، مسلمین آن شهر را از رومیان جدا ساختند. بر اثر جنگ‌های متعددی که بین ایرانیان و رومی‌ها و بعد بین رومیان و

اعراب روی داد، این شهر خراب شد و جمعیت آن متفرق گردیدند؛ در اواخر قرن دوم هجری، فقط یک دیر در این محل بوده است. در دوره عباسیان، خلفای عباسی در اطراف این محل بناهای متعددی ساختند و چون نوبت به معتصم عباسی، هشتمین خلیفه بنی‌عباس رسید، در آبادانی این محل کوشید و در اندک مدتی آن‌جا را آباد ساخت و توسعه داد و در سال ۲۲۱ هجری بدان‌جا رفت و شهر سامرا را مرکز خلافت و حکومت اسلامی برگزید.<sup>۴</sup>

بنا به تأکید خلفا و طبق نقشه‌ای که طرح شده بود، برای این شهر خیابان‌ها و چهارراه‌هایی تهیه نمودند که بزرگ‌ترین خیابان‌های آن عبارت بودند از: خیابان «سریحه» و به موازات آن خیابان دیگری به نام «شارع ابو احمد» و نیز خیابان دیگری به نام «شارع کوفه» که منزل امام هادی علیه السلام در آن‌جا بود. در طول شصت سالی که هشت نفر از خلفای بنی‌عباس از معتصم (۲۲۱ قمری) تا معتضد (۲۸۱ قمری) در این شهر خلافت کردند، هر کدام بر عظمت و آبادانی آن به قدر طاقت و وسع افزودند و قصرها و خیابان‌های بسیاری ساختند.<sup>۵</sup>

در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) این شهر دوباره به زوال و ویرانی رو نهاد و در آن، غیر از مسجد سامرا که قبر امام هادی و امام عسکری علیه السلام در کنار آن قرار داشت<sup>۶</sup> و سرداب واقع در آن، چیزی نماند.<sup>۷</sup>

در دایرة المعارف الاسلامیه پس از ذکر ویرانی شهر سامرا آمده است:

در سامرا به غیر از مسجد و قبور دو امام از ائمه شیعه و سردابی

که جانشین امام عسکری علیه السلام با نام «مهدی» که در کودکی در آنجا به سال ۲۶۴ هجری غایب شده، چیزی بر جای نمانده است و زوآر شیعی پس از گذشت هزار سال به زیارت سرداب می‌روند و اعتقاد دارند که «مهدی» در آخرالزمان از آنجا ظهور خواهد کرد.<sup>۸</sup>

ابن جبیر (۵۳۹ - ۶۱۴ قمری) سیاح، نویسنده و شاعر عرب اندلسی که در سال ۵۸۰ هجری از سامرا دیدن کرده، در وصف آن می‌نویسد:  
شهر «سرّ من رأی» امروزه عبرت گه کسی است که آن را نظاره می‌کند. کجاست معصم، واثق، متوکل و...؟ شهر بزرگی که به ویرانی گرویده و جز امکنه معدودی چیز دیگری ندارد.<sup>۹</sup>

### خانه امام هادی علیه السلام در سامرا

برخی از مخالفان امام هادی علیه السلام کوشیدند تا به متوکل عباسی بقبولانند که افراد فراوانی گرد امام هادی علیه السلام جمع شده‌اند و اموال زیادی از جاهای مختلف دنیا به سوی او روان شده و بعید نیست که با آن اموال سلاح جنگی بخرد و علیه حکومت قیام کند. آن‌گاه طی نامه متوکل عباسی، امام به اجبار از مدینه به سامرا فراخوانده شد.<sup>۱۰</sup> و پس از ورود به سامرا، خانه‌ای خرید. خطیب بغدادی در ذیل ترجمه حضرت به آن اشاره نموده و می‌نویسد:

در سامرا امام هادی علیه السلام از فردی نصرانی به نام دلیل بن یعقوب خانه‌ای خریداری کرد و پس از وفاتش به سال ۲۵۴ هجری در آن خانه به خاک سپرده شد.<sup>۱۱</sup>  
این خانه که در نهایت آبادی و وسعت بود، پس از آن حضرت در اختیار فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام قرار گرفت.<sup>۱۲</sup> و در همین خانه، وجود تاب‌ناک حضرت ولی عصر حجت بن الحسن علیه السلام پا به عرصه گیتی نهاد.

علامه مجلسی در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:  
تولد حضرت حجت علیه السلام در شهری کنار دجله خواهد بود... و آنجا را «سرّ من رأی» گویند.<sup>۱۳</sup>

از قسمت‌های مهم این خانه سرداب بود که محل عبادت امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام و در زمان غیبت امام عصر علیه السلام محل ملاقات جمعی از صالحان و نیکان با آن حضرت به شمار می‌رفت.<sup>۱۴</sup>

در تعریف «سرداب» آورده‌اند:

خانه‌ای که در زمین سازند و حوض آب سرد در آن باشد و در گرمای تابستان آنجا خواب راحت کنند و آن به فتح «سین» است و اعراب آن را معرّب کرده به کسر «سین» خوانند و «سرد» را نیز به «صاد» نویسند.<sup>۱۵</sup>

سرداب این خانه، اکنون در طرف غربی صحن عسکریین علیه السلام از جهت شمالی قرار گرفته و در طول این مدت، اصلاحاتی در آن شده و نیز تغییراتی صورت گرفته است.

در حدود سال ۱۲۰۳ قمری که ملک مؤید احمدخان دنبلی، متصدی عمارت بقعه مبارکه گردید، دری از طرف شمال بر آن قرار داد و باب قبله را مسدود نمود.<sup>۱۶</sup>

پس از احمدخان دنبلی، مرحوم سهم الملک عراقی با صرف مبلغی گزاف، آن در را از نقره نمود و در چوبی قبلی را بر مسجد بالای سرداب نصب نمود.<sup>۱۷</sup> این مسجد از آثار حسین قلی‌خان دنبلی و به نام «مسجد صاحب‌الزمان» شهرت دارد.

صحن سرداب مطهر، فضای بزرگی به طول تقریباً شصت متر و به عرض بیست متر است. در قسمت جنوبی آن، ایوان کشیده و سپس شبستانی قرار دارد با راهرو و پله‌ها به سرداب راه می‌یابد.<sup>۱۸</sup> در داخل سرداب صفه‌ای است که محل حوضی بوده و امامان معصوم در آنجا وضو می‌گرفته‌اند.

از قسمت‌های مهم این خانه سرداب بود که محل عبادت امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام و در زمان غیبت امام عصر علیه السلام محل ملاقات جمعی از صالحان و نیکان با آن حضرت به شمار می‌رفت.

پس از آن که این خانه، مزار و معبد شد، این صفة هم به انداختن عریض و رقاع حاجات شیعیان به حضرت ولی عصر (ع) اختصاص یافت.<sup>۱۹</sup>

چون رفت و آمد شیعیان برای زیارت مقابر ائمه مدفون در این مکان افزایش یافت، برای حرم مطهر و سرداب مقدس خادمی قرار دادند و آنان چون اشتیاق و رغبت مؤمنان را به زیارت این بقعه شریف بسیار دیدند، خاک سرداب را کردند و آن را در برابر مبلغی به زوار فروختند. این عمل به آن جا انجامید که در بقعه یاد شده، حفره و چاهی به مقدار دو پله پیدا شد و مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی آن را پر کرد. خادمان برای جلب نفع و استفاده خود آن را دوباره کردند و آن را «چاه صاحب الزمان» نام نهادند. در دوره مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی (م ۱۳۱۲ قمری) بعضی عوام دری از نقره بر دهانه چاه قرار دادند و روزگاری بر آن نگذشت که در را به سرقت بردند و امر به حالت اول برگشت. آیت الله شیرازی با همه قدرت و نفوذ خود در سامرا نتوانست آن را تغییر دهد تا این که بساط دولت عثمانی از کشور عراق برچیده شد و مرحوم آیت الله میرزا محمد تهرانی به کمک حکومت وقت، موفق شد چاه را پر کند و زمین سرداب را با سنگ مرمر فرش گسترد. با این همه، خدام شکافی در زیر سنگ مرمر ایجاد کردند تا از آن جا خاک بردارند و به زوار بدهند و پول دریافت کنند.<sup>۲۰</sup>

البته برخی معتقدند که این مکان در ابتدا به صورت سرداب نبوده، بلکه محلی ملحق به خانه امام هادی و امام عسکری و حضرت مهدی: بوده که بعدها در گذر ایام به صورت سرداب درآمده و شیعیان نیز به دلیل تکریم ائمه: آن جا را به صورت هیئت اولیه اش حفظ نموده اند.<sup>۲۱</sup> سرداب مقدس همراه با حرم مطهر امامین شریفین (ع) نزدیک به شانزده بار تجدید بنا و بازسازی شده که مهم ترین آنها به شرح زیر، با تغییراتی نیز همراه بوده است:

بنای نخستین پس از بنای اولیه خانه امام هادی (ع) به دست ناصرالدوله از آل حمدان در سال ۳۳۳ قمری بوده است. وی بنای اولین قبه را بر قبور شریف نهاد و برای ضریح پرده کشید و اطراف آن خانه شریف، عمارات و ابنیه ساخت. سپس در سال ۳۳۷ قمری معدالدوله بویه آن را تکمیل کرد و در قبه و سرداب تعمیراتی نمود.<sup>۲۲</sup>

در سال ۶۰۶ قمری به دستور ابوالعباس احمد الناصر لدین الله، سی و چهارمین خلیفه عباسی، تعمیرات اساسی در بارگاه معصومان و بنای سرداب مطهر انجام گرفت و نام دوازده امام در آن امکنه نگاشته شد. این بنای سرداب، از زمان وی باقی مانده است.<sup>۲۳</sup>

محدث قمی در تمة المنتهی می نویسد:

به امر ناصر عباسی در سال ۶۰۶ هجری در سامرا در میان صفة و سرداب مقدس شبکی با دری از چوب ساج بنا کردند و تا حال که سال ۱۳۲۰ هجری است، آن در موجود است.<sup>۲۴</sup>

در سال ۱۲۰۰ قمری تعمیرات صحن، حرم و سرداب مطهر به همت مسدد احمدخان دنبلی که نسب او به برامکه می رسد، انجام یافت. وکیل وی در این کار میرزای سلماسی بود. او روضه منور و سرداب را مرمت کرد و بر صحن و رواق افزود و در سال ۱۲۲۵ قمری آن را به اتمام رسانید.<sup>۲۵</sup>

امیر مؤید حسین قلی خان، فرزند احمدخان دنبلی، پس از مرمت حرم مطهر عسکریین (ع) مسجدی را بالای سرداب به نام مسجد صاحب الزمان بنا نمود و راه سرداب را از حرم قطع کرد.

بعدها نیز تعمیراتی در سرداب مقدس و حرم مطهر صورت گرفت و در زمان علامه مرحوم میرزا محمد تهرانی که ساکن سامرا بود، اولین بار برای روشنایی آن اماکن مقدسه از نیروی برق استفاده شد.<sup>۲۶</sup> این مکان مقدس همان سردابی است که اکثر علمای اهل سنت آن جا را محل غیبت امام زمان (ع) از نگاه شیعه می دانند.

### دیدگاه علما درباره سرداب

مسئله سرداب از مواردی است که منابع اهل سنت، هر چند کوتاه در ذیل تراجم حضرت امام حسن عسکری (ع) و حضرت مهدی (ع) به آن اشاره کرده اند،<sup>۲۷</sup> ولی در جاهای دیگر به صورت مبسوط بدان پرداخته اند و تهمت های ناروایی در این زمینه به تشیع نسبت داده اند. تأسف بارتر این که مؤلفان متأخر عامه با وجود دسترس بودن کتب علمای شیعه، همچنان طبق روند گذشتگان و با تبعیت از آنها همان موارد را تکرار کرده اند و بر گفته های باطل خویش پافشاری نموده اند.<sup>۲۸</sup> میرزا حسین نوری طبرسی، در بحثی درباره اقوال اهل سنت درباره غیبت امام عصر (ع) در سرداب سامرا خطاب به علمای عصر و بزرگان روزگار می نویسد:

علمای امامیه قبل از ولادت حضرت مهدی (ع) تا حال کتاب های فراوانی درباره آن حضرت نوشته اند. حال یک کتاب از علمای سطح متوسط امامیه بیاورید که این مطلب را ذکر کرده باشد؛ چه رسد به کتب علمای بزرگ آنها مانند شیخ کلینی، صاحب کتاب الکافی، کسی که جزری در کتاب جامع الاصول او را مجدد مذهب امامیه در قرن چهارم ذکر کرده است و نیز سید رضی و سید مرتضی و استادشان شیخ مفید و نیز شیخ صدوق، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب مازندرانی، کسی که سیوطی در کتاب طبقات النحاة مقام او را در فقه و حدیث و رجال ستوده است و علمای بسیار دیگر که درباره غیبت حضرت ولی عصر (ع) کتابی تألیف نموده اند که در این تألیفات، از آن چه به شیعیان در مورد سرداب نسبت می دهند، چیزی یافت نمی شود.<sup>۲۹</sup>

علامه امینی نیز در پاسخ افرادی چون: ابن تیمیه، ابن حجر، قسیمی و دیگران می نویسد:

آن چه این گونه افراد در مورد سرداب به تشیع نسبت

می دهند، در طول تاریخ در هیچ یک از بلاد و مجامع شیعه دیده و شنیده نشده است...

اعتقاد شیعیان در سایه احادیث معتبر این است که آن حضرت از مکه و در برابر کعبه ظاهر می شود. هیچ یک از شیعیان سرداب را محل غیبت آن نور مقدس ندانسته اند، بلکه آن مکان را منزل ائمه در سامرا و بنای سرداب را نیز در خانه ها برای حفظ از گرما متداول یاد کرده اند. این خانه نیز همانند خانه های دیگر امامان معصوم شرافت و فضیلت دارد.<sup>۳۰</sup>

### دیدگاه علمای اهل سنت درباره سرداب مقدس

علمای عامه درباره قضیه سرداب دیدگاه های متفاوتی دارند. برخی راه معتدل تر و برخی حالت تهاجمی به خود گرفته اند و در صدد تحریف عقاید شیعه برآمده اند. ابوالعباس احمد بن تیمیه (۷۲۸ قمری)، کسی که علمای اهل سنت بر عقایدش خرده گرفته اند و آنها را باطل و گمراه کننده دانسته اند،<sup>۳۱</sup> درباره سرداب می نویسد:

از جمله حماقت های شیعه این است که برای امام زمانشان در مشاهدی به انتظار می نشینند که از آن جمله سرداب سامراست که گمان می کنند در آنجا امام منتظرشان غایب شده است. در آن سرداب، مرکبی (استر، اسب و یا حیوان دیگری) آماده می کنند تا وقتی آن منتظر خروج می کند، بر آن سوار شود و در دو طرف روز، یعنی آغاز و پایان روز، یا اوقات دیگر، کسی را در آنجا می گمارند تا خروج او را ندا دهد و بگوید: «یا مولانا اخرج؛ ای آقای ما بیرون آی!» آنان سلاح ها را برهنه می سازند، در حالی که کسی آنجا نیست تا با او درگیر شوند و بجنگند.<sup>۳۲</sup>

ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ قمری) از علمای اهل سنت، نیز به این موضوع اشاره کرده است. وی نیز همانند ابن تیمیه، از ذکر مطالب غیر واقعی درباره تشیع اجتناب نمی کند و با اختلافی چند در ذکر مطلب می نویسد:

اثنا عشریه می پندارند که امام دوازدهم آنان که به مهدی ملقب است، در سرداب خانه اش در حله داخل شده و آن گاه که با مادرش در بند بوده، از همان جا غایب گردیده و معتقدند او در آخر الزمان خروج می کند و زمین را از عدل و داد پر می سازد. آنان تا حال در انتظار اویند و او را به همین جهت «منتظر» می نامند و هر شب بعد از نماز مغرب بر در این سرداب می ایستند و مرکبی فراهم می آورند و او را به اسم صدا می زنند و به خروج دعوت می کنند تا پاسی از شب بگذرد و ستاره ها نمایان شوند. آنان پیوسته به این کار مبادرت می کنند.<sup>۳۳</sup>

ابن بطوطه (۷۰۴ - ۷۷۹ قمری) برخلاف ابن تیمیه که سرداب را در سامرا دانسته و نیز بر خلاف ابن خلدون که محل غیبت را در سردابی در شهر حله ذکر کرده، محل غیبت را مسجدی به نام مسجد صاحب الزمان در شهر حله دانسته است. وی همانند دیگر علمای اهل سنت افسانه دیگری را نقل می کند و در نهایت مثل دیگر مؤلفان عامه، آن را به تشیع نسبت می دهد؛ آن جا که می نویسد: در نقطه ای از شهر حله و در کنار بازار بزرگ شهر، مسجدی است که درش را با حریر پوشانیده اند و آن را مشهد صاحب الزمان گویند و از عادات آنها این است که هزار مرد از اهل شهر که در دست های خود شمشیر دارند، بعد از نماز عصر به طرف منزل امیر کوفه می روند و از او اسبی زین شده و آماده می گیرند و در پشت سر این حیوان بر طبل می کوبند. پنجاه مرد پشت سر حیوان و پنجاه مرد دیگر در جلوی آن و بقیه در طرف چپ و راست آن راه می روند و به طرف مشهد صاحب الزمان می آیند و در جلوی مسجد ایستاده، می گویند: «بسم الله یا صاحب الزمان خارج شو که فساد آشکار شده و ظلم بسیار گشته است و حال، زمان خروج توست که خداوند به وسیله تو بین حق و باطل جدایی می اندازد.» آنها از جلوی در

ای کاش قصیمی این عادت (رفتن همه شب کنار سرداب) را بیش از هزار سال قید نمی آورد تا لااقل عصر حاضر را شامل نمی شد؛ زیرا امروزه سرداب در برابر دید همه مسلمانان قرار دارد و آنچه او ذکر کرده و نقل می کند در آن مشاهده نمی شود.

مسجد جدا نمی‌شوند و مدام بر طبل می‌کوبند تا نماز مغرب. آنها معتقدند که امام حجت بن الحسن العسکری علیه السلام داخل این مسجد شده و در آن غایب گشته است و از آنجا خروج می‌کند و اوست امام منتظر در نزد امامیه.<sup>۳۴</sup>

این گونه داستان‌سرایی در بین علمای عامه منحصر به مقطع خاصی نبوده، بلکه اکثر آنان در قرون متمادی در تألیفاتشان به تکرار مطالب واهی گذشتگان پراخته‌اند و با افزودن اکاذیبی چند، این گونه خرافات را عقاید شیعیان برشمرده‌اند. نمونه‌ای از این داستان‌پردازی‌ها را به وضوح می‌توان در گفتار احمد قرمانی (۹۳۹ - ۱۰۱۹ قمری) دید. وی پس از ذکر این که شیعیان گمان می‌کنند امام منتظرشان در سردابی در شهر بغداد غایب شده، می‌نویسد:

از عادات شیعیان بغداد این بود که هر روز جمعه با اسبی آماده و زین کرده، بر در سرداب رفته آن حضرت را به اسم می‌خواندند تا آن که حکومت بغداد به دست سلیمان خان از بنی عثمان رسید و او شیعیان را از این کار بازداشت.<sup>۳۵</sup>

برخی دیگر از مؤلفان عامه، نه تنها به ذکر این گونه موارد بی‌اساس پرداخته‌اند، بلکه ادب را در مقام گفتار کنار گذاشته‌اند و با بیانی توهین‌آمیز درباره عقاید شیعیان سخن گفته‌اند. در این زمینه، به گفتار عبدالله قصیمی می‌توان اشاره کرد. وی درباره مسئله سرداب و عقاید شیعه درباره مهدویت می‌نویسد:

از همه کودکانها کودن‌تر و از تمامی اهل جمود، جامدتر و خشک‌مغزتر کسانی هستند که امامشان را در سرداب غایب کرده و قرآن و مصحفشان را همراه او در سرداب، مخفی داشته‌اند. کسانی که همه شب با اسب‌ها و الاغ‌هایشان کنار سردابی که امامشان در آنجا غایب شده می‌روند و به انتظارش می‌نشینند و او را برای خروج می‌خوانند و بیش از هزار سال است که آنان پیوسته چنین می‌کنند.<sup>۳۶</sup>

علامه امینی در قبال گفته قصیمی می‌نویسد:

ای کاش قصیمی این عادت (رفتن همه شب کنار سرداب) را بیش از هزار سال قید نمی‌آورد تا لااقل عصر حاضر را شامل نمی‌شد؛ زیرا امروزه سرداب در برابر دید همه مسلمانان قرار دارد و آنچه او ذکر کرده و نقل می‌کند در آن مشاهده نمی‌شود.<sup>۳۷</sup>

در بین مؤلفان عامه، افرادی چون ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی (۶۵۸م قمری) هستند که نه تنها قضیه سرداب را نفی نمی‌کنند، بلکه درصدد اثبات حقانیت آن برآمده‌اند. گنجی در کتاب البیان خویش در نفی عقیده منکران حیات و طول عمر امام مهدی علیه السلام و سرداب می‌نویسد:

اما درباره طول عمر آن حضرت باید گفت که منعی بر بقا و

حیاتش نیست؛ به دلیل حیات حضرت عیسی، الیاس، خضر: از اولیاءالله و نیز بقا و حیات دجال، ابلیس ملعونین از اعداءالله که همه از طریق کتاب و سنت ثابت شده‌اند.

و اما این که چگونه آن حضرت در سرداب مانده، بدون آن که کسی طعام و آبی برایش فراهم کرده باشد، باید گفت: اولاً عیسی علیه السلام که هم‌چون مهدی علیه السلام بشر است، در آسمان‌ها بدون طعام و آب بوده و زنده مانده است، پس مهدی علیه السلام هم می‌تواند در سرداب بدون آب و طعام باشد. اگر گفته شود عیسی علیه السلام از خزاین الهی در تغذیه خویش بهره می‌برد، باید گفت که خزاین الهی در فراهم کردن تغذیه مهدی علیه السلام تمام نمی‌شود، پس به او هم از غیب می‌رسد و اگر کسی بگوید عیسی علیه السلام از طبیعت بشر بودن خارج شده، باید گفت این دعوی باطلی است؛ چرا که خداوند در قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾<sup>۳۸</sup> و ثانیاً اگر بقای دجال بنا به نقلی در «بئر موثوق» شده، بدون غذا ممکن است، پس منعی ندارد که مهدی علیه السلام نیز با این بزرگواری و مقام الهی خود بدون تنگی و سختی باقی بماند.<sup>۳۹</sup>

متأخران از اهل سنت نیز همانند گذشتگان خود، همان مطالب کذب را به شیعیان نسبت می‌دهند و در اطراف این بحث‌ها بدون تحقیق و بررسی دقیق، تنها گفته‌های آنان را نقل می‌کنند.

احسان الهی ظهیر، با تکرار مطالب گذشتگان، این گونه مطالب را خرافات می‌خواند.<sup>۴۰</sup> محمد بن عبدالرحمن (م ۱۴۰۷ قمری)، در کتاب خویش که تلخیصی بر کتاب منهاج السنه ابن تیمیه است، پس از ذکر این که بسیاری از مورخان چون طبری، عبدالباقی بن قانع و دیگران از اهل علم انساب قائل به عدم وجود نسل از امام حسن عسکری علیه السلام هستند، با به‌کارگیری الفاظ نامناسب می‌نویسد:

با این همه باز شیعه معتقد است که امام دوازدهم آنها یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام داخل سرداب شده و غایب گشته است.<sup>۴۱</sup>

شیخ محمد خضری هم در ضمن ذکر وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ قمری در ایام معتمد عباسی می‌نویسد:

وی پدر مهدی علیه السلام دوازدهمین امام از ائمه شیعه است. آنان می‌گویند امامشان داخل سردابی که در خانه پدرش در سامرا بود، وارد شده و در حالی که مادرش ناظر این واقعه بوده، از آن خارج نشده است. او روزی ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل خواهد کرد، در حالی که پر از ظلم و ستم شده باشد و شیعیان وی را منتظر، قائم و مهدی می‌نامند و منتظر ظهور وی از سردابند.<sup>۴۲</sup>

به غیر از موارد ذکر شده، مؤلفان سنی دیگر اعم از متقدم و متأخر در کتب خویش بدین مسئله پرداخته‌اند و همه این نوشته‌ها تکرار مطالبی است که خود، آنها را ساخته‌اند و سپس به تشیع نسبت داده‌اند. در این جا به برخی دیگر، فقط به صورت فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

- شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی (م. ۷۴۸ قمری) در کتاب‌های تاریخ اسلام،<sup>۴۳</sup> سیر اعلام النبلاء؛<sup>۴۴</sup>
- ابن اثیر در کتاب الكامل فی التاریخ؛<sup>۴۵</sup>
- ابن خلکان (م. ۶۰۸ قمری) در کتاب وفيات الأعیان؛<sup>۴۶</sup>
- محمد بن رسول حسینی برزنجی، در کتاب اشاعة لإشراط الساعة؛<sup>۴۷</sup>
- محمد بن احمد سفارینی حنبلی در کتاب لوامع الأنوار البهیه و سواطع الأسرار الأثریه؛<sup>۴۸</sup>
- ابن عماد حنبلی (م. ۱۰۸۹ قمری) در کتاب شذرات الذهب فی أخبار من ذهب؛<sup>۴۹</sup>
- احمد کمال شعث در کتاب «الشیعة الامامیه»؛<sup>۵۰</sup>
- مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی در کتاب نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار؛<sup>۵۱</sup>
- علی بن محمد بن صباغ مالکی (م ۸۵۵ قمری) در کتاب الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة؛<sup>۵۲</sup>
- خیرالدین زرکلی در کتاب الاعلام، قاموس التراجم؛<sup>۵۳</sup>
- عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی در کتاب المهدی المنتظر علیه السلام؛<sup>۵۴</sup>
- شیخ نعمان افندی آلوسی زاده در کتاب غالیة المواعظ؛<sup>۵۵</sup>
- جعفر خلیلی در کتاب موسوعة العتبات المقدسه.<sup>۵۶</sup>

### اختلاف علمای عامه در محل وقوع غیبت

به غیر از سرداب سامرا که علمای اهل سنت به غلط آن را «سرداب غیبت» نامیده‌اند<sup>۵۷</sup> و به گفته علامه امینی، شنیع‌ترین تهمت‌ها به تشیع است،<sup>۵۸</sup> علمای اهل سنت سرداب‌ها و مساجد دیگری را در کتب خویش ذکر کرده‌اند و همان افتراها را که در سرداب سامرا به تشیع نسبت داده‌اند، در این اماکن نیز تکرار کرده‌اند که موارد زیر از آن جمله است:

ابن بطوطه (۷۰۳ - ۷۷۹ قمری) در شرح حال کوفه و اطراف آن، درباره مسجد شهر حله می‌نویسد:

در کنار بازار بزرگ شهر حله، مسجدی است که درش را با حریر پوشانیده‌اند و آن را مشهد صاحب‌الزمان گویند... آنان معتقدند که امام حجت بن الحسن العسکری علیه السلام داخل این مسجد شده و در آن غایب شده است و از آن‌جا خروج می‌کند و اوست منتظر در نزد امامیه.<sup>۵۹</sup>

ابن خلدون گفته ابن بطوطه را در مقدمه کتابش ذکر می‌کند، ولی بر خلاف وی که محل غیبت را مسجد ذکر کرده، غیبت را از سردابی در شهر حله می‌داند و می‌نویسد:

آن حضرت در شهر حله با مادرش در سرداب یا حفره‌ای، در خانه‌ای که در آن سکونت داشته‌اند، رفته و در آن‌جا غایب گشته و در آخرالزمان ظهور می‌کند و همه جا را پر از عدل و داد خواهد کرد.<sup>۶۰</sup>

احمد بن یوسف قرمانی در اخبار الدول و آثار الأول فی التاریخ درباره محل غیبت می‌گوید:

شیعه گمان کرده است که حضرت مهدی علیه السلام در سردابی در بغداد غایب شده و او صاحب سیف و قائم قبل از قیام ساعت است.<sup>۶۱</sup>

از دیگر مکان‌هایی که مؤلفان عامه به نام مکان غیبت ذکر کرده و آن را به تشیع نسبت داده‌اند، شهر مدینه است.

احمد بن حجر هیثمی (۸۹۹ - ۹۷۴ قمری) در کتاب صواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و

به طور قطع هیچ یک از علمای امامیه به آنچه علمای عامه مطرح می‌کنند، اعتقاد ندارند و طرح چنین مباحثی را دلیل ناآگاهی عالمان اهل تسنن به عقاید تشیع می‌دانند.

الزندقه در ذیل ترجمه کوتاهی که برای امام دوازدهم ذکر کرده، آورده است:

عمر آن حضرت در زمان پدرش پنج سال بود، لکن خداوند در این کودکی به او حکمت عطا نمود و او قائم منتظر است. گفته شده که در مدینه مخفی و سپس غایب شد و کسی نمی‌داند که کجا رفته است. رافضه معتقدند که او «مهدی» است.<sup>۶۲</sup>

دهخدا در لغت‌نامه خود طایفه‌ای را در شهرری با نام «سردابی» ذکر می‌کند که منتظر ظهور حضرت مهدی (عج) از سردابی در آن شهرند. وی می‌نویسد آنها از غلاتند و هر بامداد جمعه پس از نماز اسبی را لگام می‌کنند و به آن‌جا می‌برند و سه بار می‌گویند: «یا امام بسم‌الله!». دهخدا منبعی برای این سخن خویش ذکر ننموده است.<sup>۶۳</sup>

### دیدگاه علمای شیعه درباره سرداب مقدس

به طور قطع هیچ یک از علمای امامیه به آن‌چه علمای عامه مطرح می‌کنند، اعتقاد ندارند و طرح چنین مباحثی را دلیل ناآگاهی عالمان اهل تسنن به عقاید تشیع می‌دانند. علامه اربلی در این باره می‌نویسد: قضیه سرداب و وجود حضرت مهدی (عج) در آن مکان بدون طعام و آب، قول عجیب و تصور غریبی است؛ چرا که قائلین به وجود حضرت ولی عصر (عج) به هیچ عنوان معتقد به حضور آن حضرت در سرداب نیستند، بلکه بر این عقیده‌اند که آن حضرت زنده است و در روی زمین سیر می‌کند و به خانه‌ها و خیمه‌ها سر می‌زند و خیلی از موارد دیگر که شرح آنها به درازا می‌کشد.<sup>۶۴</sup>

آیت‌الله سیدصدرالدین صدر در کتاب المهدی (عج) می‌نویسد: از سنن جاریه در گذشته و حال این بوده که خانه‌های بزرگان دین مورد علاقه و زیارت مردم قرار می‌گرفت و شیعه هم بر این اساس که خانه امام هادی و امام حسن عسکری (عج) و سرداب واقع در آن که سال‌ها آن حضرات در آن‌جا به عبادت مشغول بوده‌اند و شب و روز در آن‌جا نماز گزارده و تلاوت قرآن می‌نمودند، به زیارت آن اماکن مقدس رفته و آن‌جا را بزرگ می‌شمارند و این امر آن چیزی است که برخی با برداشت غلط از آن، این گونه به شیعه تهمت می‌زنند.<sup>۶۵</sup>

کامل سلیمان نیز گفته‌های علمای تشیع را در این باره این گونه ذکر کرده است:

این که می‌گویند غیاب آن حضرت در سرداب بوده و در آن‌جا باقی است تا خروج کند، حرف دروغی است که جهال گفته‌اند. آری آن حضرت در سرداب نیست، بلکه در بین مردمان است و در مراسم دینی شرکت می‌کند و هر کس که از دنیا می‌رود و یا این که به دنیا می‌آید، می‌بیند. بهترین نظر در زیارت سرداب توسط شیعه این است که آنها، خانه و سرداب

را به دلیل سه تن از ائمه: که در آن‌جا زندگی کرده‌اند، زیارت می‌کنند و در سرداب امتیاز دیگری وجود ندارد که آن را از سایر امکنه مقدس جدا سازد.<sup>۶۶</sup>

در ادامه بحث به روایات چندی از سرداب که احتمالاً منشأ چنین تحریفاتی شده، اشاره می‌کنیم تا با بیان آنها به عقیده شیعه پردازیم که به قسمتی از آن اشاره شد.

در عصر غیبت صفراء، خانه امام هادی (عج) که در تصرف حضرت مهدی (عج) بود، برای دست‌گیری آن حضرت سه بار بازرسی شد. درباره نوبت اول گفته شده است:

پس از آن که کاروان قمی‌ها از دیدار امام می‌پوش شدند و از سامرا خارج گشتند، آن حضرت توسط غلامش با آن کاروانیان ارتباط برقرار می‌کند که جعفر عموی حضرت این خبر را به دربار خلیفه می‌رساند که آن روزها به شدت به دنبال این بودند که امام عسکری (عج) از خود فرزند یا نابی بر جای گذاشته یا خیر و معتمد مأموران خود را به خانه امام عسکری (عج) می‌فرستد و آنها پس از فحص و جست‌وجو، چون کسی را در خانه به غیر از صقیل یا صبیقل «مادر حضرت مهدی (عج)» نمی‌یابند، دست به غارت اموال خانه می‌زنند و حضرت که در آن موقع کودک خردسالی بود، از غفلت مهاجمان استفاده کرده، از در خارج می‌شود، بدون آن که کسی او را ببیند و سپس غایب می‌شود.<sup>۶۷</sup>

چنان که اشاره شد، در این مورد فقط خروج حضرت مهدی (عج) از در قید شده است که هم در خانه می‌تواند باشد و هم در سرداب، ولی در دو روایت بعدی مطالب منحصر در خود سرداب است که به آنها اشاره می‌کنیم.

شیخ الطائفه، از فردی به نام رشیق، صاحب مادرانی که گویا از افسران بلندپایه و عناصر حکومتی در دستگاه عباسیان در عصر معتضد بوده، حکایتی نقل می‌کند که می‌گوید:

ما سه نفر بودیم که معتضد عباسی به سراغمان فرستاد و گفت که هر کدام از ما اسبی سوار شویم و مرکبی را همراه آوریم و هیچ کس با ما نباشد و سبکبار در حالی که جز روپوش بالای زین چیزی بر مرکب نگذاشته باشیم، به سرعت حرکت کنیم و به سامرا برویم. در آن‌جا محله‌ای برای ما توصیف کرد و خانه‌ای را یاد آورد و گفت وقتی به آن‌جا رسیدید، بر در خانه خادمی سیاه می‌بینید، ولی با شدت و قهر وارد شوید و هر کس را دیدید، سر از پیکرش بردارید و برای من بیاورید.

به سامرا رفتیم و آن‌چه را گفته بود، یافتیم. در مدخل آن خانه غلامی سیاه دیدیم که مشغول بافتن بندی بود. از او جویای خانه و ساکنش گشتیم و پرسیدیم در خانه کیست؟ گفت صاحبش و به ما هیچ اعتنایی نکرد. ما وارد

خانه شدیم و تمام خانه را جست و جو کردیم. پرده‌ای زیبا در آن خانه آویخته بودند. من آن را بالا زدم، دیدم اتاقی است بزرگ ولی گویی پر از آب است و در انتهای آن حصیری که فکر کردم روی آب آن را پهن کرده‌اند و بر روی آن حصیر مردی که از همه مردم زیباتر می‌نمود، به نماز ایستاده بود که به ما و سلاح‌های ما اعتنایی ننمود. یکی از همراهان ما به نام احمد بن عبدالله قدم پیش نهاد تا وارد اتاق شود، ولی در آب فرو رفت. دستش را گرفتم و نجاتش دادم، در حالی که بی‌هوش شده بود. ساعتی بعد همراه دیگر ما اقدام کرد و همانند احمد به همان وضع مبتلا شد. من مبهوت ماندم که این آقا کیست. پس به صاحب‌خانه گفتم که از خدا و شما معذرت می‌خواهم، به خدا سوگند من بی‌خبر بودم و نمی‌دانستم که به کجا می‌آیم، اینک توبه می‌کنم و به سوی حق برمی‌گردم، ولی باز او به ما توجهی نکرد. آن‌چه دیدیم ما را به هراس انداخت و باز گشتیم. معتضد در انتظار ما بود و ما شب هنگام به بغداد رسیدیم و بر خلیفه وارد شدیم. او ما را از ما پرسید. ما هم به طور تفصیل واقعه را برای او بازگو کردیم، خلیفه گفت وای بر شما آیا قبل از من هم کسی شما را دیده و سخن شما را شنیده است. گفتیم خیر. گفت من فرزند جدم نباشم که اگر کسی از این داستان باخبر شود و شما را گردن نرم و به زندگی تان خاتمه ندهم. ما هم جرئت نقل این ماجرا را نداشتیم تا معتضد از دنیا رفت.<sup>۶۸</sup>

هر چند شیخ الطائفه در کتاب الغیبه<sup>۶۹</sup> و علامه مجلسی در بحار الأنوار<sup>۷۰</sup> به نقل از شیخ، آن مکانی را که پر از آب بوده، با قید «اتاق» ذکر کرده‌اند، ولی قطب راوندی (م. ۵۷۳ قمری) در کتاب الخرائج و الجرائع<sup>۷۱</sup> و علامه اربلی در کشف الغمه از آن مکان با نام «سرداب» یاد می‌کنند و می‌نویسند: که رشیق گوید چون من پرده را بالا زدم، دیدم سردابی است پر از آب.<sup>۷۲</sup>

راوی درباره دومین حمله در عصر معتضد که افراد بسیاری نیز در آن حضور داشتند، می‌گوید: وقتی سربازان وارد خانه شدند، از سرداب صوت قرائت قرآن شنیدند. پس بر در آن جمع شدند تا کسی داخل یا خارج نشود. فرمانده گروه ایستاد تا همه گروه رسیدند و مستقر شدند. حضرت ولی عصر (عجله) از در سرداب خارج شد و از مقابل لشکریان گذشت و پس از آن غایب شد. فرمانده گروه گفت وارد شوید و او را بگیرید. آنها گفتند مگر آن‌که از مقابل شما رد شد، همان نبود. فرمانده گفت من کسی را ندیدم شما که دیدید چرا نگرفتید. گفتند ما فکر کردیم شما هم او را می‌بینید.<sup>۷۳</sup>

در هر سه روایت یاد شده که لشکریان عباسی وارد خانه آن حضرت می‌شوند، آمده است «آن حضرت از در خارج شده و سپس از چشم‌ها غایب گردیده است.» حال این در، در سرداب یا در اتاق و یا در خانه‌ای که به هر سه اشاره شده، می‌تواند باشد. بی‌گمان، آن حضرت خارج از سرداب یا اتاق دیده شده و بیرون از آنها غایب گردیده است که در بیشتر این موارد، مؤلفان عامه پس از ذکر این روایات و بدون دقت در مضامین آن فقط دو لفظ «سرداب» و «غیبت» را در نظر گرفته‌اند و پس از بیان این که حضرت مهدی (عجله) در سرداب غایب گشته، این عقیده را به شیعه نسبت داده‌اند و آن را خرافات نامیده‌اند.<sup>۷۴</sup>

پس از بیان این مطالب، این پرسش باقی است که آیا برای غیبت حضرت مهدی (عجله) مبدئی تصور می‌شود و اگر هست از چه زمانی است؟ تا با رسیدن به جواب این سؤال، کذب آغاز غیبت از سرداب آشکار گردد.

از بیان علمای شیعه برمی‌آید که از ابتدای تولد حضرت مهدی (عجله)، پدر بزرگوارش برای حفظ جان وی و نرسیدن خبر تولدش به دارالخلافه، وی را مخفی نمود و جز به عده‌ای از خواص خود، او را نمایان نساخت و این امر بعد از شهادت امام حسن عسکری (عجله) در سال ۲۶۰ قمری نیز به صورت مخفی باقی ماند و فقط خواص و سفرای آن حضرت به آن آگاه بودند.

از بیان علمای شیعه برمی‌آید که از ابتدای تولد حضرت مهدی (عجله)، پدر بزرگوارش برای حفظ جان وی و نرسیدن خبر تولدش به دارالخلافه، وی را مخفی نمود و جز به عده‌ای از خواص خود، او را نمایان نساخت و این امر بعد از شهادت امام حسن عسکری (عجله) در سال ۲۶۰ قمری نیز به صورت مخفی باقی ماند و فقط خواص و سفرای آن حضرت به آن آگاه بودند.

سید محمد صدر در تحقیقی جالب درباره غیبت صغری امام عصر علیه السلام می نویسد:

این که می گویند حضرت حجت علیه السلام پس از آن که به سرداب وارد شد، از دیدگان غایب شد و غیبت از آن جا آغاز گردید، جز حرف کذب و اعتقاد خرافه‌ای بیش نیست؛ چرا که لازمه این حرف آن است که قبل از ورود آن حضرت به سرداب، همه مردم او را دیده باشند و پس از رؤیت مردم و علم مردم به وجود آن حضرت، غیبت آغاز شده باشد. در صورتی که چنین نیست و این حرف‌ها بدون پایه و اساس است و حجب و اختفای آن حضرت توسط پدرش صورت گرفته، نه در حادثه سرداب و اما این که مبدأ غیبت صغرا را بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر می کنند، به دلیل این است که حضرت ولی عصر علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش به مقام الهی و بزرگ امامت رسیده و امامت مسلمین بر عهده وی نهاده شده است و آن حضرت پس از آن که اولین وکیل خود (یعنی عثمان بن سعید سمری) را نصب نموده و نیز پس از آن که کاروان قمی‌ها به خدمتش مشرف شده‌اند، از دید مردمان غایب شده است.<sup>۷۵</sup>

پس در حقیقت اصل مطلب این است که امام حسن عسکری علیه السلام در روز هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ قمری شهید شد<sup>۷۶</sup> و قبل از ظهر همان روز کاروان قمی‌ها به خدمت امام زمان علیه السلام رسید و در همان روز بر بدن مطهر امام حسن عسکری علیه السلام فرزند بزرگوارش نماز گزارد و پس از آن غیبت آغاز شد. با وجود این، از روی مسامحه مبدأ غیبت را از حین وفات امام عسکری علیه السلام ذکر می کنند.<sup>۷۷</sup>

البته در تشرف قمی‌ها به محضر امام عصر علیه السلام دو روایت وجود دارد که یکی از آنها روایت ابوالادیان است. به نظر می رسد، بنابراین روایت، خادم حضرت اموال را پس از ذکر اوصاف آنها از قمی‌ها می گیرد، ولی بنابر روایت دیگر که به نقل از علی بن سنان از پدرش است، قمی‌ها خود به محضر آن حضرت می رسند و موفق به زیارت آن حضرت می شوند.<sup>۷۸</sup> جالب توجه این که برخی از منابع اهل سنت نیز به این وقایع اشاره نموده‌اند.<sup>۷۹</sup>

نکته پایانی بحث این که، مباحث مطرح شده از طرف اهل سنت در اذهان مستشرقان بی تأثیر نبوده و آنها نیز به آن چه اهل سنت ذکر کرده‌اند، پرداخته‌اند.

دونالدسون در کتاب عقیده الشیعه پس از بیان مطالبی درباره غیبت، در ذیل واقعه وفات امام حسن عسکری علیه السلام در خانه خود در شهر سامرا که حضرت حجت علیه السلام نیز در آن جا حضور داشت، می نویسد:

روشن است که آن کودک در همین زمان مخفی و غایب گردیده است، یعنی بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری، در خانه آن حضرت این امر اتفاق افتاده

است.

وی سپس در باب شهر سامرا و اماکن شریفه در آن، درباره سرداب آورده است:

این مشهد محل غیبت امام غایب، و آن سردابی است که گفته شده امام در کودکی به آن جا رفته و در آن غایب گردیده است.

وی همچنین به ادعیه مخصوصی که در آن جا خوانده می شود، اشاره نموده است.<sup>۸۰</sup>

از آن چه در این نوشتار ذکر شده، به خوبی می توان دریافت که مسئله سرداب غیبت ساخته و پرداخته افرادی است که دید مغرضانه‌ای به تشیع داشته‌اند و با وجود تألیفات فراوان علمای بزرگ شیعه در خصوص امام مهدی علیه السلام که به سهولت نیز می توان به آنها دست یافت، باز راه عناد را در پیش گرفته‌اند و با پشت پا زدن بر منطق و وجدان خویش بر گفتار کذب خود پافشاری کرده‌اند؛ چگونگی بیان و ذکر مطالب متضاد آنها، دلیل این مدعاست.

آنان در نوشته‌های خود، غیبت امام عصر علیه السلام را در سرداب از عقاید شیعه می دانند و آن را در سامرا، مدینه، بغداد، حله (مسجد صاحب الزمان یا سرداب غیبت) و... ذکر می کنند.

علمای اهل سنت در هیچ یک از نوشته‌های خود، منابع مورد استفاده خود را ذکر نکرده‌اند و اگر بدان اشاره کرده‌اند، آن منبع نیز از کتب اهل سنت بوده، یعنی آنان به هیچ وجه نوشته‌های خود را از منابع شیعی نگرفته‌اند.

مسائلی که در سرداب رخ داده، از جمله روایت رشیق و نیز حمله نیروهای عباسی و شنیدن صوت قرآن از سرداب، هیچ گونه ارتباطی با مسئله غیبت حضرت مهدی علیه السلام ندارد و مسئله اساسی که از این گونه روایات می توان دریافت، قطعیت وجود آن حضرت و حضور وی در میان مردم است. بر خلاف ادعای برخی از مؤلفان عامه چون طبری و عبدالباقی بن قانع و دیگران از اهل سنت که به عدم وجود حضرت حجت علیه السلام قائلند، برخی علمای اهل سنت، از جمله قندوزی حنفی در ینابیع الموده، روایاتی را ذکر کرده‌اند که قطعی بودن وجود آن حضرت را ثابت می کند.

خانه امام هادی علیه السلام در سامرا و سرداب واقع در آن، به جهت این که مسکن سه تن از امامان معصوم شیعه بوده و آن معصومان سال‌ها در آن زندگی کرده‌اند و به عبادت و راز و نیاز با خدای خویش پرداخته‌اند، در نزد شیعیان جایگاه والا و بالایی دارد. تقدس و احساس علاقه و الفت به این مکان شریف، فقط به جهت حضور آن ستارگان آسمان امامت و ولایت در آن جاست و هیچ امتیاز دیگری بر مشاهد مطهر دیگر آئمه: ندارد. علمای شیعه در تألیفات خود بر این نکته تأکید کرده‌اند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۲۳، چاپ سوم: انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ قمری.
۲. یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۷۳، انتشارات دارصادر، بیروت، بی‌تا؛ عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی (م ۷۳۹ قمری)، مراد الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۸۵، انتشارات دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، بی‌تا.
۳. در برخی منابع نام این شهر «سامره» نیز ذکر شده است. نک: حدود العالم من المشرق الى المغرب، (مؤلف ناشناخته)، ترجمه میر حسین شاه، ص ۴۱۰، چاپ اول: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲ شمسی؛ و محمد بن نجیب بکران، جهان نامه، ص ۶۷ انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲ شمسی.
۴. سید مصلح‌الدین مهدوی، تاریخچه سامرا و زندگانی عسکریین عليه السلام، ص ۶، چاپ فردوسی اصفهان، ۱۳۸۱ شمسی.
۵. همان، ص ۱۰؛ نک: ابن فقیه (م ۳۴۰ قمری)، کتاب البلدان، ص ۳۶۷-۳۷۶، چاپ اول: انتشارات عالم الکتب للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۶ قمری.
۶. جمعی از محققین، دایرة المعارف الاسلامیه، (ترجمه به عربی به صورت گروهی)، ج ۱، ص ۸۴، انتشارات جهان، تهران، بی‌تا.
۷. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۶.
۸. ج ۱۱، ص ۸۴.
۹. رحلة ابن جبیر، ص ۲۰۷-۲۰۸، انتشارات دار صادر، بیروت ۱۴۰۰ قمری؛ سیدعبدالرزاق حسنی، العراق قديماً و حادثاً، ص ۱۷۱-۱۷۲، چاپ پنجم: مطبعة دارالکتب، بیروت ۱۳۷۷ قمری.
۱۰. باقر شریف القرشی، حیاة الامام علی الهادی عليه السلام، ص ۲۳۴ و ۲۳۹، انتشارات دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ قمری.
۱۱. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.
۱۲. ابوالقاسم سحاب، زندگانی عسکریین عليه السلام و تاریخچه سامرا، ج ۲، ص ۱۴۱، کتابفروشی اسلامی، تهران ۱۳۷۵ شمسی.
۱۳. تاریخچه سامراء، ص ۷ به نقل از بحارالأنوار.
۱۴. همان، ص ۴۷-۴۶.
۱۵. پادشاه، محمد «متخلص به دلشاد»، فرهنگ جامع فارسی، ج ۳، ص ۲۳۹۴، چاپ دوم: تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۳ شمسی.
۱۶. محمدحسین حسینی جلالی، مزارات اهل‌البيت و تاریخچه، ص ۱۴۱، چاپ سوم: انتشارات مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ قمری.
۱۷. زندگانی عسکریین عليه السلام، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶.
۱۸. تاریخچه سامراء، ص ۴۶-۴۷.
۱۹. زندگانی عسکریین، ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۸.
۲۰. همان؛ نک: محمدباقر بن مرتضی حسینی خلخالی، جنات ثمانیه، ص ۸۳۲-۸۳۳، (تحقیق محمدرضا انصاری قمی)، چاپ اول: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۱ شمسی.
۲۱. مزارات اهل‌البيت و تاریخچه، ص ۱۴۰.
۲۲. همان، ص ۱۳۹.
۲۳. همان، ص ۱۴۰.
۲۴. زندگانی عسکریین عليه السلام، ج ۲، ص ۱۴۱.
۲۵. مزار اهل‌البيت و تاریخچه، ص ۱۴۰.
۲۶. زندگانی عسکریین عليه السلام، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۲.
۲۷. نک: ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۲۷۴، انتشارات دارصادر و داربیروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۵ شمسی؛ صلاح‌الدین خلیل بن ابیک صدی (م ۷۶۴ قمری)، الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۱۲-۱۱۳، چاپ دوم: انتشارات دارالنشر،

- ۱۴۱۱قمری؛ ابومحمد عبدالله بن اسعد یافعی (م ۷۶۸قمری)، *مرآة الجنان و عبدة یقظان*، ج ۲، ص ۱۲۷، چاپ اول: انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷قمری.
۲۸. نک: شیخ محمد خضری، *الدولة العباسیه*، ص ۲۷۴ و ۲۹۸، چاپ اول: انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹قمری.
۲۹. کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، ص ۲۱۰-۲۱۲، انتشارات مطبعة الخيام، قم، ۱۴۰۰قمری.
۳۰. الغدير، ج ۳، ص ۴۲۳-۴۲۴، چاپ اول: انتشارات مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، قم، ۱۴۱۶قمری.
۳۱. افرادی چون: ذهبی، سبکی، ابن شاکر، ابن حجر هیتمی و دیگران. نک: جعفر سبحانی، *وهایت و مبانی فکری و کل نامه عملی*، ص ۲۸-۲۹، چاپ اول: انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۰ شمسی.
۳۲. منهاج السنة فی نقض کلام الشیعة و القدريه، ج ۱، ص ۱۰، چاپ اول: انتشارات مطبعة الكبرى الاميريه، مصر، ۱۳۲۱قمری.
۳۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۹، چاپ سوم: انتشارات دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، بیروت، ۱۴۱۷قمری.
۳۴. رحلة ابن بطوطه، ص ۲۲۰-۲۲۱، انتشارات دارصادر، بیروت، بی تا.
۳۵. اخبار الدول و آثار الاول فی التاريخ، ج ۱، ص ۳۵۳، چاپ اول: انتشارات عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۲قمری.
۳۶. الصراح بین الاسلام و الوثنيه، ج ۱، ص ۲۷۴، (به نقل از: الغدير، ج ۳، ص ۴۲۳-۴۲۴).
۳۷. الغدير، ج ۳، ص ۴۲۳-۴۲۴.
۳۸. سوره كهف، آیه ۱۱۰.
۳۹. ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، *البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام*، ص ۱۴۸-۱۵۸، انتشارات مؤسسه الهادی للمطبوعات، بی تا.
۴۰. الشيعة و التشيع، ص ۳۵۳، چاپ چهارم: انتشارات اداره ترجمان السنه، پاکستان، ۱۴۰۵قمری.
۴۱. آل رسول الله صلی الله علیه و آله و اوليائه «موقف اهل سنة و الشيعة»، ص ۵۸، چاپ اول: انتشارات دارالیقین و دارالقیلین للنشر و التوزيع، ۱۴۱۲قمری.
۴۲. الدولة العباسیه، ص ۲۷۴-۲۹۸، چاپ اول: انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹قمری.
۴۳. ج ۱۹، ص ۱۱۳، چاپ اول: انتشارات دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۲قمری.
۴۴. ج ۱۳، ص ۱۱۹، چاپ چهارم: انتشارات مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶قمری.
۴۵. ج ۷، ص ۲۷۴، انتشارات دارصادر و دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۳۸۵قمری.
۴۶. ج ۴، ص ۱۷۶، چاپ دوم: انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۳ شمسی.
۴۷. مهدی فقیه ایمانی، *الامام المهدی عند اهل السنه*، ج ۱، ص ۴۸۶، چاپ دوم: انتشارات مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام العامه، اصفهان، ۱۴۰۲قمری.
۴۸. همان، ج ۲، ص ۹.
۴۹. ج ۲، ص ۱۴۱، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۸ میلادی.
۵۰. ص ۲۴۰، چاپ اول: انتشارات مکتبه مدبولی، قاهره، ۱۴۱۴قمری.
۵۱. ص ۳۴۲، انتشارات دارالجليل، بیروت، ۱۴۰۹قمری.
۵۲. ص ۲۸۹، چاپ اول: انتشارات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸قمری.
۵۳. ج ۶، ص ۸۰، چاپ دهم: انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۲ میلادی.
۵۴. ص ۷۶، چاپ اول: انتشارات دار ابی حزم للطباعة و النشر و التوزيع، بیروت، ۱۴۲۰قمری.
۵۵. ج ۱، مجلس پانزدهم، ص ۷۸-۷۹، چاپ اول: انتشارات مطبعة الميريه مصر، ۱۳۰۱قمری.
- از جمله مطالبی که آلوسی زاده در این کتاب بدان پرداخته، این است: «حضرت

- مهدی علیه السلام پشت سر حضرت عیسی علیه السلام نماز خوانده و حضرت عیسی علیه السلام به کمک آن حضرت، دجال را در فلسطین می کشد و چون حضرت مهدی علیه السلام از دنیا برود، حضرت عیسی علیه السلام بر او نماز گزارده و او را در بیت المقدس دفن می کند. این گفته برخلاف نظریه مشهور بین شیعه و سنی است؛ مبنی بر این که حضرت عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز خواهد گزارد. این جویز در این باره می گوید: امام همیشه باید امام باشد و حضرت مهدی علیه السلام نمی تواند پشت سر حضرت عیسی علیه السلام نماز بگزارد، چون در این صورت مأموم می گردد و از امامت خارج می شود. پس حضرت عیسی علیه السلام باید پشت سر آن حضرت نماز بگزارد.» (ابن جوزی، *تذکره الخواص*، ص ۳۲۵، مؤسسه اهل بیت: بیروت، ۱۴۰۱قمری).
۵۶. ج ۱۲، ص ۲۶۲، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۷قمری.
۵۷. نک: ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، (۷۰۱ - ۷۷۴قمری)، *نهاية البداية و النهاية فی الفتن و الملاحم*، ج ۱، ص ۲۷، چاپ اول: انتشارات مکتبه النصر الحديث، ریاض ۱۹۶۸قمری؛ نک: زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ص ۳۸۶، انتشارات دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۴قمری.
۵۸. الغدير، ج ۳، ص ۴۲۳-۴۲۴.
۵۹. رحلة ابن بطوطه، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۶۰. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۹، (جلد اول مقدمه کتاب است).
۶۱. ج ۱، ص ۳۵۳.
۶۲. ص ۱۶۷-۱۶۸، انتشارات مکتبه القاهرة (شرکه الطباعة الفنية المتحدة)، بی تا.
۶۳. ج ۸، ص ۱۹۷۶، (از دوره جدید): مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ شمسی.
۶۴. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۹۳، انتشارات مکتبه بنی هاشم تبریز و المطبعة العلمیه، قم، ۱۳۸۱قمری.
۶۵. ص ۱۶۴-۱۶۸، انتشارات مؤسسه الامام المهدی علیه السلام فی مؤسسه البعثة، تهران، ۱۴۰۳قمری؛ سیدمحسن امین، *ايعان الشيعة*، ج ۲، ص ۶۲، انتشارات دارالتعاريف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳قمری.
۶۶. يوم الخلاص «فی ظل القائم المهدی علیه السلام»، ص ۱۶۲، چاپ سوم: انتشارات دارالکتب اللبنانی مکتبه المدرسه، بیروت، ۱۴۰۲قمری.
۶۷. سیدمحمد صدر، *تاريخ الغيبة الصغرى «موسوعة الامام المهدی»*، ج ۱، ص ۳۲۴، چاپ دوم: مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامه، اصفهان، ۱۴۰۰قمری.
۶۸. شیخ طوسی، *الغيبه*، ص ۱۵۰-۱۴۹، چاپ دوم: انتشارات مکتبه بصیرتی قم، ۱۴۰۸قمری.
۶۹. همان.
۷۰. ج ۵۲، ص ۵۱.
۷۱. ج ۱، ص ۴۶۰، چاپ اول: انتشارات مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۹قمری.
۷۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۹۹.
۷۳. تاریخ الغيبة الصغرى، ج ۱، ص ۵۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۳-۵۲.
۷۴. نک: الشيعة و التشيع، ص ۳۵۳.
۷۵. تاریخ الغيبة الصغرى، ج ۱، ص ۳۴۱.
۷۶. باقر شریف قریشی، *زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام*، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۲۷۹، چاپ اول: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ شمسی.
۷۷. تاریخ الغيبة الصغرى، ج ۱، ص ۳۴۱.
۷۸. نک: الخراف و العراف، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ قاضی نورالله شوشتری، *احقاق الحق*، ج ۱۹، ص ۶۴۵-۶۴۱ مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۶قمری؛ احمد کاتب، *تطورات الفكر السياسي الشيعي*، ص ۱۵۷، چاپ اول: انتشارات دارالجديد، بیروت، ۱۹۹۸ میلادی.
۷۹. سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (م ۱۲۲۰قمری)، *ینابيع الموده*، ج ۲، ص ۵۵۲، چاپ اول: انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۱ شمسی.
۸۰. ترجمه م.ع، ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۸، انتشارات مکتبه الخانجی و مطبعته، بی تا.

# سیره پیشوای معصوم در کارنامه مبارزه با استبداد

محمد ملک‌زاده

## چکیده

آماده سازی جامعه برای ورود به عصر غیبت دو دلیل داشت: کاهش ارتباط مستقیم معصوم با مردم و مرتبط ساختن آنان با عاملان و نمایان ایشان و دیگر، آگاهی بخشی به مردم و تنویر افکار عمومی برای معرفی حاکمان جور و قرار دادن جامعه در مسیر حرکت به سوی تأسیس دولت حق و شناخت وظیفه شرعی در عصر غیبت.

در این نوشتار، دو شیوه نظری و عملی پیشوایان معصوم در آماده سازی ذهنیت شیعیان برای ورود به عصر غیبت بررسی می‌شود. بعد نظری همان روایاتی است که ائمه معصوم: درباره غیبت فرزندی از نسل فاطمه علیها السلام خبر داده‌اند و بعد عملی نیز سیره سیاسی پیشوایان معصوم است که مهم‌ترین آن، مواردی هم‌چون در پیش گرفتن سیاست تقیه، صبر و انتظار، کاهش ارتباط مستقیم معصوم با مردم، تأسیس سازمان و کالت، توقیع و نامه‌نگاری با شیعیان، پنهان نگه داشتن علایم حمل و تولد حضرت مهدی علیه السلام و سرانجام غیبت صغرا به منزله زمینه ورود به عصر غیبت کبرا به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی

سیره سیاسی، پیشوای معصوم، غیبت، ظهور، آماده‌سازی.

## مقدمه

از نکات بسیار مهم در مسئله غیبت، توجه به چگونگی رخدادن این پدیده، واکنش جامعه در برابر آن و شیوه آماده‌سازی جامعه اسلامی برای ورود به عصر غیبت در نزد پیشوایان معصوم است. مسئله غیبت و قطع ارتباط مستقیم مردم با امام معصوم در ادیان و پیامبران گذشته امری بی‌سابقه نبوده، ولی غیبت ناگهانی پیشوای معصوم از جامعه، بدون ایجاد ذهنیت و آمادگی لازم در میان مردم، آنان را به سرگردانی و تجربه‌ی شگرف دچار می‌ساخت. از این رو، ضروری بود پیشوایان معصوم نیز در آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت و قطع ارتباط مستقیم خویش با آنها، تمهیدات لازم را فراهم آورند؛ زیرا با وجود تواتر و فراوانی احادیث مهدویت که هرگونه شک و ابهامی را از دل شیعیان می‌زدود و فرارسیدن عصر غیبت و سپس ظهور منجی حق را برای آنان مسجل می‌ساخت، لازم بود پیشوایان معصوم تنها به ذکر احادیث غیبت اکتفا نکنند و در سیره عملی خویش نیز به گونه‌ای رفتار کنند تا شیعیان با این امر مهم مأنوس‌تر شوند.

با مطالعه و بررسی متون اسلامی و تأمل در آن، اهتمام پیشوایان معصوم را در آماده‌سازی اذهان عمومی، چه با ذکر احادیث درباره مسئله غیبت و چه عمل کرد و رفتار عملی ایشان، می‌توان فهمید. ایجاد چنین ذهنیتی، به طور نسبی از عصر حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز و در دوران هر کدام از امامان شیعه به طور پیوسته تداوم یافت که با نزدیک‌تر شدن به عصر غیبت، تشدید این روند را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. بی‌گمان این آماده‌سازی، از یک‌سو به کاهش ارتباط مستقیم معصوم

با مردم و مرتبط ساختن آنان با عوامل و نایبان ایشان نیازمند بود تا در عصر غیبت معصوم مسلمانان در انجام دادن تکالیف شرعی خویش دچار تحیر نگردند و از سوی دیگر نوعی آگاهی‌بخشی به آنان و تنویر افکار عمومی برای معرفی حاکمان جور و قرار دادن در مسیر حرکت به سوی تأسیس دولت حق بود تا مسلمانان در عصر غیبت، وظیفه شرعی خویش را در برخورد با جابران بشناسند و زمینه بازگشت پیشوای معصوم به میان خویش و تشکیل حکومت حق را فراهم آورند.

این نوشتار، در مسیر تبیین این جریان، پس از بررسی محتوای سیره، به سیمای کلی عصر تقیه در سیره سیاسی پیشوایان معصوم نگاهی خواهد نمود و سپس شیوه‌های مختلف سیره سیاسی معصومان در آماده‌سازی جامعه را برای ورود به عصر غیبت بررسی خواهد کرد.

## واژه‌شناسی «سیره» و «سیاست»

اهل لغت «سیره» را بر وزن «فعله» و مشتق از واژه «سیر» گرفته‌اند. بر این اساس، واژه سیره را به نوع حرکت و شیوه جریان داشتن و یا به عبارتی نوع و سبک رفتار و شیوه کردار و منش انسان تعبیر نموده‌اند.<sup>۱</sup>

سیره در اصطلاح قرآنی نیز به مفهوم روش و صورت به کار رفته است:

(سَنَعِدُّهَا سِرَّتَهَا الْأُولَى)؛<sup>۲</sup>

به زودی او را به حال نخستین باز خواهیم گردانید.

علامه طباطبائی ضمن توضیح واژه سیره، آن را به حالت انسان و نوع خاص رفتار و عمل کرد وی تعبیر می‌نماید.<sup>۳</sup>

سیاست نیز در نظر اهل لغت به مفهوم اقدام و انجام کاری بر طبق مصلحت است.<sup>۴</sup> بر این اساس، سیاست در ارتباط با مردم به مفهوم مصلحت‌اندیشی و تدبیر امور عمومی و جمعی به شمار می‌رود. در زیارت «جامعه کبیره»، معصومان «ساسة العباد» توصیف می‌شوند، یعنی کسانی که به تدبیر امور بندگان خدا و مصلحت‌اندیشی ایشان اقدام می‌کنند. امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگام خطاب به معاویه سیاست را هم‌ردیف «ولایت» به کار برده‌اند:

و متى كنتم يا معاوية ساسة الرعية و ولاية أمر الأمة؟<sup>۵</sup>

معاویه! از چه زمانی شما فرماندهان و زمام‌داران امت بوده‌اید؟

به طور کلی سیاست در کلام معصوم، بیشتر در همین قالب لغوی به کار رفته و مراد نگارنده مقاله نیز همان معنای لغوی است.

### پیشینه غیبت در ادیان گذشته

از نکات بسیار مهم درباره مسئله غیبت، توجه به پیشینه این امر در ادیان و انبیای گذشته است. غیبت و قطع ارتباط مستقیم امام و فرستاده خدا با مردم به طور کلی، امری بی‌سابقه و نامعهود در انبیای سلف نبوده بلکه در مواقعی پیشوای مردم برای مدتی از میان آنان پنهان می‌گردیده که با بررسی و مطالعه آیات و روایات در این زمینه، دو نوع غیبت را در انبیای گذشته می‌بینیم:

نخست، غیبتی که در زمان حضور و حیات پیامبر و فرستاده الهی واقع می‌شده و او بنا به دلایلی، مدتی را از میان قوم خویش کناره می‌گرفته و از انتظار عمومی پنهان می‌گردیده؛ در این مدت پیروان آن پیامبر منتظر می‌ماندند تا دوباره همان نبی به میان قوم خود بازگردد.

دومین نوع غیبت، مدت زمان نبودن پیامبری را شامل می‌شود که یک نبی ظهور او را پیش از رحلت یا اتمام رسالتش خبر می‌داده است. در طول این مدت پیروان آن پیامبر، منتظر ظهور دوباره نبی خود نبوده‌اند بلکه همان‌گونه که وی وعده داده، ظهور رسول بعد از پیامبر خویش را انتظار کشیده‌اند. در طول این مدت پیروان پیامبر پیشین معمولاً گرفتار انواع بلاها و مصایبی می‌شده‌اند و در گیرودار محنت‌ها و سختی ایام، در انتظار ظهور منجی موعود می‌مانده‌اند.

امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده‌اند:

چون وفات نوح فرارسید، پیروانش را فراخواند و به آنان فرمود: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوت‌ها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می‌رساند. اسم او هود است؛ خوش سیما، با طمأنینه و باوقار، در شمایل و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود و منتظر ظهور او بودند تا آن که مدت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید. در آن هنگام، خداوند فرستاده خود، هود را ظاهر ساخت و به گرفتاری آنان پایان داد... سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آن که صالح ظاهر گشت.<sup>۶</sup>

هر دو نوع غیبت یاد شده در تاریخ اسلام نیز به وقوع پیوسته است. پیشوایان معصوم به قطع یا کاهش ارتباط خویش با مردم روی آوردند تا ضمن یادآوری مسئله غیبت در انبیای سلف، ذهنیت مسلمانان را برای پذیرش آن آماده سازند.

نوعی آگاهی‌بخشی به آنان و تنویر افکار عمومی برای معرفی حاکمان جور و قرار دادن در مسیر حرکت به سوی تأسیس دولت حق بود تا مسلمانان در عصر غیبت، وظیفه شرعی خویش را در برخورد با جابران بشناسند و زمینه بازگشت پیشوای معصوم به میان خویش و تشکیل حکومت حق را فراهم آورند

## غیبت در دین اسلام

پس از بررسی پیشینه غیبت در ادیان آسمانی قبل از اسلام و مشاهده نشانه‌های فراوانی از آن در انبیای سلف، به دین اسلام می‌رسیم. ابتدای رسالت رسول خدا ﷺ به نوعی با غیبت و پنهان کاری همراه بود. پیامبر اکرم ﷺ پس از رسیدن به مقام رسالت، به مدت سه سال مخفیانه به فعالیت تبلیغی پرداخت. وی در طول این مدت امر خویش را برای عموم مردم اظهار نکرد. در ابتدا فقط علی علیه السلام و خدیجه همراه او بودند تا این که خداوند فرمان داد رسالتش را در میان مردم آشکار سازد.<sup>۶</sup> در طول سه سال دعوت پنهانی رسول خدا ﷺ، مردم ایشان را می‌دیدند، اما جایگاه واقعی او را هرگز نمی‌شناختند و نمی‌دانستند که او همان پیامبر و فرستاده خداست. رسول خدا ﷺ پس از پایان فعالیت پنهانی و به دنبال آن، آشکار شدن رسالت الهی اش، مدتی نیز تحت حمایت عمومی بزرگوارش، حضرت ابوطالب، در شعب ابوطالب مخفی شد. ایشان هم‌چنین مدت زمانی را برای حفظ جان و رسالت مقدسش و دوری از آزاردهندگان، در غار حرا مخفی شد. همین مسائل در دوران امامان معصوم نیز با شدت بیشتری تداوم یافت. حضور پیشوایان معصوم در دوران اختناق و استبداد حاکمان اموی و عباسی به گونه‌ای بود که گاهی چندان تفاوتی با غیبت آنان از جامعه نداشت. بسیاری از آن بزرگواران، روزگاری را در زندان، تبعید و حصر سپری کردند. برخی، مدت‌ها در زیر شکنجه ستم‌گران در سیاه‌چال‌های زندان حاکمان جور به سر بردند و تا مدت‌ها کسی از احوال آنان اطلاع نداشت، و اگر هم برخی از شیعیان امکان ملاقات خصوصی و حضوری با پیشوای خود را می‌یافتند، با تحمل شاید فراوان همراه بود. نزدیک‌تر به عصر غیبت، سختی این ملاقات‌ها و استتار پیشوایان معصوم از مردم هم بیشتر می‌شد. امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به طور شبانه‌روز تحت بررسی شدید دستگاه جور بودند و مردم نمی‌توانستند ایشان را به سادگی ملاقات کنند و اگر افرادی از خواص شیعه موفق می‌شدند به محضر آن بزرگواران شرف‌یابند، مجبور بودند از پشت پرده سخنان امام را بشنوند.

## سیمای کلی عصر تقیه در سیره سیاسی پیشوایان معصوم

واژه «تقیه» در زبان عرب به معنای «خوف» و «خشیت»، «حذر» و «پرهیز» به کار رفته است.<sup>۸</sup> «تقیه» در اصطلاح دینی، اظهار سخن یا انجام دادن عمل برخلاف معتقدات درونی با انگیزه دفع ضرر از جان، مال، آبرو و یا حفظ موجودیت،<sup>۹</sup> به شمار می‌رود. در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام در باب تقیه و شرایط آن چنین آمده است:

تقیه به دلیل حفظ جان است، اما اگر ریخته شدن خون قطعی باشد، تقیه و استتار هم منتفی است.<sup>۱۰</sup>

تقیه از آن رو اهمیت دارد که میان آن با اوضاع سیاسی شیعه در تاریخ اسلام، ارتباطی عمیق برقرار است. با نگاهی اجمالی به تاریخ سیاسی شیعه، خواهیم دید که این اصل تا چه اندازه در حفظ و استمرار موارث تشیع کاربرد داشته است. این امر در تعیین جایگاه و فلسفه تقیه در میان شیعیان بسیار اهمیت دارد.

به طور کلی، پیشوایان معصوم به جز در دوران کوتاهی از حاکمیت سیاسی‌شان که در مجموع به بیش از پانزده سال نینجامید، در دوران تقیه به سر می‌بردند.

پس از حادثه خونین کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و یارانش، وضعیت امنیتی شیعیان در سراسر بلاد اسلامی بغرنج شد. در این اوضاع، ضرورت کاربرد این اصل بیش از پیش احساس می‌گردید. امامان معصوم: بر این امر به ویژه از زمان امام باقر علیه السلام پنجمین امام شیعیان که مذهب تشیع جلوه مکتبی و علمی بیشتری به خود گرفت، بیشتر تأکید نموده‌اند. به راستی که جز این راهی برای بقای شیعیان و ماندگاری موارث تشیع در میان نبود! در دوره امام صادق علیه السلام به دلیل انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس، فضای نسبتاً گسترده‌ای فراهم گردید، اما در این دوره هم هیچ‌گاه به طور کامل از شیعیان رفع اختناق نگردید. حماد بن واقد لحام کوفی که در دوره امام صادق علیه السلام می‌زیست، می‌گوید:

با ابوعبدالله در راهی مواجه شدم، اما روی خود را برگرداندم و عبور کردم. سپس در فرصتی مناسب به خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم من با شما مواجه می‌شوم، اما روی خود را برمی‌گردانم و عبور می‌کنم، مبادا اسباب گرفتاری و زحمت شما گردد. امام صادق علیه السلام ضمن تأیید این عمل فرمودند: خدایت رحمت کند!<sup>۱۱</sup>

این وضعیت هم‌زمان با تثبیت پایه‌های خلافت عباسیان تشدید گردید و فشار و اختناق بر شیعیان افزایش یافت. با چنین وضعیتی، اجتناب ناپذیری رعایت تقیه برای شیعه و پیشوایان معصوم: بدیهی می‌نماید. در این بخش، برای شرح بهتر این وضعیت، نگاهی گذرا بر دوره‌های مختلف عصر ائمه: می‌نماییم. در تقسیم‌بندی دوره‌های حیات ائمه، می‌توان چهار دوره را بیان کرد:

### الف) دوره صبر و سکوت

این دوره ۲۵ ساله از رحلت پیامبر ﷺ آغاز شد و تا خلافت حضرت علی علیه السلام به طول انجامید. امام علی علیه السلام در بخشی از خطبه «شقشقیه» این دوره را به وضعیتی تشبیه می‌کند که استخوانی در گلو و خاری در چشم باشد و انسان در آن حال، ناگزیر است صبر کند: «صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی».

نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در این دوره برخورد اصلاحی، ارشادی و نظارت‌گونه همراه با صبر و تحمل بود.

## ب) دوره قدرت امام

این دوره حدود پنج سال به طول انجامید (چهار سال و نه ماه خلافت حضرت علی علیه السلام و چند ماه خلافت امام حسن علیه السلام).

## ج) دوره تلاش سازنده کوتاه مدت برای تشکیل حکومت اسلامی

این دوره که حدود بیست سال است، از صلح امام حسن علیه السلام در سال ۴۱ هجری آغاز شد و در سال ۶۱ هجری اتمام یافت. گفتنی است، ده سال از این دوره در زمان امامت امام حسن علیه السلام و ده سال دیگر در دوران امامت امام حسین علیه السلام سپری شد.

## د) برنامه دراز مدت آماده سازی جامعه اسلامی برای استقرار حکومت حق

این دوره از امامت حضرت سجاد علیه السلام آغاز شد و تا آغاز غیبت به طول انجامید. در طول این مدت دویست ساله، فراز و نشیب های فراوانی به وجود آمد که به اجمال به آنها اشاره می شود. این برنامه به پنج دوره تقسیم می شود:

### ۱. دوره امامت امام سجاد علیه السلام (۱۶ تا ۹۵ هجری)

امامت حضرت سجاد علیه السلام از نخستین روزهای سال ۶۱ هجری و در روز عاشورای حسینی با شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش آغاز گردید. زنده نگه داشتن یاد و خاطرات شهادت امام حسین علیه السلام در میان مردم، از مهم ترین اقدامات امام سجاد علیه السلام در این دوره بود. ایشان از هر فرصتی برای این مهم بهره گرفت تا حقانیت و مظلومیت سیدالشهدا علیه السلام و اهداف و برنامه های او، در بین مردم زنده بماند و راهش در مسیر تحقق و برپایی حکومت حق و مبارزه با ظلم تداوم یابد. از جمله راه کارهای امام سجاد علیه السلام در تبیین و ترویج معارف اسلامی، استفاده از شاگردان و وکلای خویش بود که با فشارها و محدودیت های حکومت و کاهش تماس مستقیم امام با مردم، شاگردان ایشان به میان مردم می رفتند و به نشر معارف اهل بیت همت می گماردند. این امر که از مقدمات تأسیس سازمان وکالت نیز به شمار می آمد، ضمن آماده ساختن زمینه ارتباط مردم از طریق وکلا و نمایان امام با ایشان در برآوردن حوایج دینی مردم نیز مؤثر بود که در آن جو خفقان و استبداد با مشکلات فراوان دنبال می شد.

از دیگر روش های متداول امام در تبلیغ دین و انجام دادن رسالتش میان مردم، خرید بندگان، تربیت و سپس آزاد کردن آنان بود. هر کدام از این بندگان، می توانستند منبع مراجعات مردم و پاسخ به سؤالات ایشان به شمار آیند.

### ۲. عصر امام باقر و امام صادق علیه السلام (۵۹-۱۴۸ هجری)

قدرت در عصر امام باقر و امام صادق علیه السلام از بنی امیه به بنی عباس انتقال یافت. این عصر نقطه عطفی در تاریخ اسلام در جهت گسترش فزاینده معارف اهل بیت و تربیت شاگردان بسیار توسط این دو امام بزرگوار به شمار می آید. تضعیف قدرت بنی امیه و انتقال حکومت به بنی عباس، زمینه مناسبی را در اختیار این دو امام قرار داد تا به نشر معارف اهل بیت بیشتر بپردازند و توان علمی تشیع را تقویت نمایند. نکته جالب توجه آن که در این فضا، به رغم آشکار شدن علایم افول قدرت بنی امیه، هنوز فضای مناسبی برای مبارزه های سیاسی با حاکمیت و بازگشت قدرت سیاسی به اهل بیت فراهم نیامده بود. امامان معصوم و شیعیان در این عصر نیز هیچ گاه در آزادی کامل قرار نگرفتند و فرصت فعالیت سیاسی آزادانه نیافتند، چنان که حجاج بن یوسف ثقفی، فرمان دار عبدالملک، شیعیان را تنها به جرم شیعی بودن، به طرز فجیعی به شهادت می رساند.

در دوران حیات امام صادق علیه السلام نیز وضع به همان منوال ادامه یافت. در این زمان بنی عباس با

از جمله راه کارهای امام سجاد علیه السلام در تبیین و ترویج معارف اسلامی، استفاده از شاگردان و وکلای خویش بود که با فشارها و محدودیت های حکومت و کاهش تماس مستقیم امام با مردم، شاگردان ایشان به میان مردم می رفتند و به نشر معارف اهل بیت همت می گماردند.

ادعای نزدیکی به خاندان پیامبر ﷺ به مرور جای بنی امیه را اشغال کردند و درگیری‌های سیاسی گسترش یافت. بنی عباس برای فریب مردم، در ظاهر خود را به خاندان و اهل بیت پیامبر منتسب می‌دانستند. اما آنان نیز هم‌چون بنی امیه کینه پیشوایان معصوم را در دل داشتند و از تحركات سیاسی ایشان به شدت نگران بودند. مبارزه امام صادق علیه السلام با حاکم غاصب و پرهیز دادن شیعیان از همکاری با آنان، بهترین آموزش عملی و همیشگی برای شیعیان بود. ایشان به شیعیان می‌آموختند که در زمان غیبت معصوم چگونه با حکومت جور و حاکمان جائز رفتار کنند. امام صادق علیه السلام با تأسیس مکتب جعفری و پرورش شاگردان و عالمان بزرگ، آنان را به دورترین سرزمین‌های اسلامی فرستاد تا به ترویج مکتب اهل بیت و نشر معارف اسلامی بپردازند.

### ۳. عصر امام موسی کاظم علیه السلام (۹۴۱ - ۱۸۳ هجری)

حیات امام موسی بن جعفر علیه السلام هم‌زمان بود با سه حاکم جور؛ منصور دوانیقی، هادی عباسی و هارون الرشید. در این دوره با دو چندان شدن فشارها و محدودیت‌ها بر امام معصوم، مبارزه مخفی امام با دستگاه خلافت تداوم یافت.

ارتباط شیعه و راویان، با امام کاظم علیه السلام در نهایت سختی انجام می‌گرفت. تحت این شرایط که ضرورت تبلیغ و ارائه صراط مستقیم به مردم دو چندان گردیده بود، امام کاظم علیه السلام برای پاس‌داری از مکتب اهل بیت، تشکیلات سازمان و کلا را گسترش داد. وی با استفاده از شاگردان تربیت یافته مکتب اهل بیت و ضمن رعایت اصول مخفی کاری و تقیه در مبارزه با قدرت سیاسی حاکم، به حفظ ارکان دین و تشیع پرداخت.

### ۴. عصر امام رضا علیه السلام (۳۸۱ - ۲۰۱ هجری)

امام رضا علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری، هم‌زمان با سال شهادت امام صادق علیه السلام در مدینه چشم به جهان گشود. سی و پنج ساله بود که پدرش در زندان هارون به شهادت رسید. پس از شهادت پدر بزرگوارش حدود بیست سال از حیات پر بارش در عصر هارون الرشید و مأمون سپری شد. مأمون عباسی برای زیر نظر گرفتن فعالیت‌های امام رضا علیه السلام و مشروعیت بخشیدن به حکومت غاصبانه خویش، آن حضرت را از مدینه به مرو کشاند و ایشان را ولی عهد خویش معرفی کرد. اما او نتوانست این اقدام ریاکارانه را بیش از یک سال تحمل کند و در نهایت امام رضا علیه السلام را در ۵۴ سالگی مسموم کرد و به شهادت رساند.

### ۵. عصر امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام (۲۶۰ - ۳۰۲ هجری)

یکم. مأمون شیوه منافقانه و خصمانه خود را در برخورد با امام جواد علیه السلام نیز ادامه داد. وی در ظاهر و برای مصونیت از خشم شیعیان به ایشان ابراز محبت می‌کرد و حتی دخترش را نیز به عقد امام درآورد، اما

در حقیقت دختر مأمون برای جاسوسی وی و تحت نظر قرار دادن امام به خانه آن حضرت رفت و در نهایت نیز عامل شهادت امام جواد علیه السلام گردید.

امام نهم در شهرهای مختلف نمایندگان و وکلایی داشت که در بر آوردن نیازهای شرعی مردم عهده‌دار کارهای گوناگون بودند. آنان نوعی رابطه تشکیلاتی با امام برقرار می‌کردند تا مردم از مراجعه مستقیم به امام بی‌نیاز گردند.

پس از مرگ مأمون، معتصم عباسی به خلافت رسید و امام جواد علیه السلام دو سال آخر عمر شریفش را در دوره معتصم گذراند. معتصم برای زیر نظر گرفتن عمل کرد امام، در نامه‌ای به عبدالملک زیاد دستور داد، امام جواد علیه السلام و همسرش ام‌فضل را از مدینه به بغداد تبعید کنند. به این ترتیب، امام را با اجبار به بغداد کشانند. معتصم چنان محیط ارباب و خفائی حاکم ساخته بود که افراد را تنها به بهانه ابراز علاقه‌شان یا حتی رابطه اندکشان با آن حضرت، دست‌گیر می‌کردند و روانه زندان می‌ساختند.

دوم. آغاز امامت امام دهم، سخت‌گیری‌ها و فشارهای زمام‌داران عباسی بر ضد پیشوایان معصوم و پیروان اهل بیت دوچندان شد. امام هادی علیه السلام در طول بیش از سه دهه از دوران امامتش با چند تن از خلفای بنی عباس هم‌چون معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز معاصر بود. ایشان تا بیست سالگی در مدینه و بقیه عمر شریفش را در سامرا به سر برد. در این دوره، محدودیت‌ها و کنترل‌های حاکمان جور افزایش و به همان نسبت ارتباط مستقیم امام با مردم کاهش یافت. شیعیان بیشتر از طریق سلسله نواب و وکلای خاص و ارسال نامه‌ها و مراسلات، حوایج شرعی خود را بر می‌آوردند.

متوکل عباسی برای کنترل و محدودیت بیشتر، امام را به سامرا فرا خواند. از آن به بعد اذیت و آزار، تبعید، حبس و یا اعدام دوست‌داران اهل بیت افزون بر گذشته ادامه یافت و مرتبطان و هواداران امام و اهل بیت در سختی و مضیقہ بسیار قرار گرفتند. کینه‌توزی متوکل به خاندان اهل بیت و علویان به آن‌جا رسید که در سال ۲۳۶ هجری به والی مصر دستور داد تا آل ابوطالب را از مصر بیرون کنند. وقتی فرمان‌دارش به وی اطلاع داد که هواداران اهل بیت به زیارت بارگاه سیدالشهدا، حسین بن علی علیه السلام می‌شتابند و پیرامون قبر آن حضرت به گریه و زاری مشغول می‌شوند، فرمان داد به هر طریق ممکن شیعیان را از گرد آمدن در آن مکان مقدس باز دارند و آثار قبر امام حسین علیه السلام را نابود کنند. براساس این دستور در سال ۲۳۶ هجری و سال‌های پس از آن، در چند نوبت قبر فرزند رسول خدا ﷺ تخریب شد و حتی زمین آن را شخم زدند و زراعت کردند.

علویان در این دوره، نهضت‌های بسیار گوناگونی به راه انداختند که دستگاه خلافت و مأموران حاکمان جور این جنبش‌ها را با روش‌های قهرآمیز و غیر انسانی سرکوب کردند. هیچ کدام از این نهضت‌ها به

پیروزی قطعی نینجامید، اما شکست قیامی به برپایی قیامی دیگر منجر می‌شد. امام هادی علیه السلام به طور مستقیم و آشکار در هیچ کدام از این نهضت‌ها شرکت نکرد، ضمن آن که هر نهضتی را هم تأیید نمی‌فرمود.

سوم. در عصر امام حسن عسکری علیه السلام حساسیت دستگاه سیاسی حاکم به اقدامات حضرت به اندازه‌ای شد که گاه شیعیان مجبور بودند در مسیر حرکت امام به دربار عباسی منتظر نشینند تا هنگام عبور آن حضرت لحظاتی ایشان را زیارت نمایند و یا با ایما و اشاره تکلم کنند. بنابر برخی از روایات، آن حضرت، مردم را از همین مقدار ارتباط نیز منع می‌فرمود.<sup>۱۳</sup> عثمان بن سعید، وکیل مشهور امام حسن عسکری علیه السلام مجبور بود در نقش روغن‌فروشی درآید تا با امام ملاقات کند.<sup>۱۴</sup>

انتقال نامه‌ها و مراسلات شیعیان به امام یا بالعکس در نهایت سختی و مشقت و حفظ جوانب احتیاط انجام می‌شد، به طوری که امام، نامه‌هایی را در درون چوب‌های میان تهی جاسازی و برای شیعیان ارسال می‌نمود.<sup>۱۵</sup> همین شرایط سخت تقیه و پنهان‌کاری در دوران غیبت صغرا نیز ادامه یافت؛ به طوری که حسین بن روح، وکیل سوم ناحیه مقدسه، مدت‌ها دست‌گیر و زندانی بود.<sup>۱۶</sup>

توجه ائمه به ضرورت آماده‌سازی بیشتر شیعیان برای ورود به عصر غیبت، فزونی می‌یافت. سوابق ذهنی مردم، از صدر اسلام تا آن زمان درباره مسئله مهدویت و غیبت امام معصوم تا حدودی کار را آسان می‌کرد، اما با توجه به عادت عمومی به پذیرش ادراکات حسی و مسائل ملموس و طبیعی، مواجهه ناگهانی با یک امام غایب و عادت به چنین وضعیت جدیدی چندان ساده نبود. از این رو، پیشوایان معصوم کم‌کم به زمینه‌سازی مسئله غیبت پرداختند و با بیان مسئولیت‌های سنگین شیعه در ایام غیبت و ابراز نویدها و امیدها به آینده سعی نمودند تا ذهنیت جامعه را آماده کنند؛ ضمن آن که به دلیل تهدید اندیشه مهدویت برای سلطه جباران از ایجاد حساسیت بیشتر حاکمان جور، می‌بایست پرهیز می‌کردند. امام حسن عسکری علیه السلام به دلیل قرار گرفتن در آستانه وقوع عصر غیبت، مسئولیت سنگین‌تری در این باره داشت. بنابراین، به دو شیوه نظری و عملی تلاش می‌کرد تا شیعیان را برای استقبال از چنین دوران جدیدی آماده سازد.

از بُعد نظری، ایشان بر مشخصات امام غایب، مسئله غیبت و ظهور، وعده پیشوایان گذشته و رسول خدا صلی الله علیه و آله به برپایی دولت حق حضرت مهدی علیه السلام و... تأکید بسیار می‌نمود و شیعیان را به وظایفشان در عصر غیبت آگاه می‌ساخت. امام یازدهم از یک‌سو تلاش می‌کرد تا تولد و وجود فرزندش امام مهدی علیه السلام را از منظر و اطلاع مأموران خلیفه مخفی بدارد و از سوی دیگر، ناچار بود فرزندش را به شیعیان خاص و مورد اعتماد بشناساند تا شیعیان پس از شهادت امام عسکری تکلیف خود را بدانند و در تحبیر قرار نگیرند.

از بُعد عملی نیز امام حسن عسکری علیه السلام با کاهش ارتباط خویش با مردم و ایجاد این رابطه از طریق نمایندگان و به ویژه از راه مکاتبه و نامه‌نگاری، شیعیان را برای ورود به عصر غیبت آماده می‌ساخت. گفتنی است که امامان گذشته نیز از این دو شیوه (نظری و عملی) برای آماده‌سازی جامعه اسلامی استفاده می‌کردند. از بُعد نظری، از عصر رسول خدا به بعد احادیث فراوانی درباره غیبت و سپس ظهور فرزندی از نسل فاطمه علیه السلام، از زبان پیشوایان معصوم نقل شده و در بُعد عملی نیز شیوه‌های رفتاری و عملی مختلفی جهت آماده ساختن اذهان شیعیان با مسئله غیبت به کار رفته است، اما هرچه به عصر غیبت نزدیک‌تر می‌شویم و جامعه در آستانه ورود به این دوره جدید قرار می‌گیرد، این امر روشن‌تر می‌نماید. امام حسن عسکری علیه السلام گاهی با اصحاب خاص خود از پشت پرده سخن می‌گفت. ارتباط با امام از طریق مکاتبه چنان شده بود که گاهی برخی افراد در راه عبور آن حضرت می‌نشستند تا هنگام عبور نامه خود را به آن حضرت برسانند و یا از طریق واسطه‌های مختلف، نامه خود را به امام معصوم می‌رساندند. شیعیان از دوران امام صادق علیه السلام عادت کرده بودند از طریق وکلا و نواب خاص نیازهای دینی خود را برآورند. عثمان بن سعید عمری که بعدها از نواب

امام حسن عسکری علیه السلام به دلیل قرار گرفتن در آستانه وقوع عصر غیبت، مسئولیت سنگین‌تری در این باره داشت. بنابراین، به دو شیوه نظری و عملی تلاش می‌کرد تا شیعیان را برای استقبال از چنین دوران جدیدی آماده سازد.

اربعه امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت صغرا گردید، از وکلای خاص امام حسن عسکری علیه السلام بود. آن حضرت با صراحت درباره وی می‌فرمود: عمری مورد اطمینان من است. هر چه بگوید از جانب من گفته، از او شنوایی و اطاعت داشته باشید که امین است و اعتماد به وی رواست.<sup>۱۶</sup>

## آماده‌سازی جامعه اسلامی برای ورود به عصر غیبت

پس از اشاره، به نکاتی از سیره سیاسی پیشوایان معصوم در آماده‌سازی جامعه اسلامی برای ورود به عصر غیبت، اکنون به گونه جدا و ویژه این موضوع را بر خواهیم رسید:

### الف) در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار

براساس دلایل، مسلمانان از صدر اسلام تاکنون باور داشته‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیروان خود مردی از نسل فاطمه علیها السلام را وعده داده که روزی در آینده قیام خواهد کرد و اسلام را از بدعتها خواهد زدود. این مسئله فقط به بعد روایی و اقوال شفاهی خلاصه نگردیده بلکه در زمینه ورود شیعیان به عصر غیبت و تلقی ساده‌تر از این امر نیز فراهم شده است.

پیشوایان معصوم پس از شهادت امام حسین علیه السلام با توجه به ورود در فضایی جدید، سیاست تقیه را در برابر حاکمان جور، چه در عصر بنی‌امیه یا بنی‌عباس، در پیش گرفتند. تأکید اصلی ایشان بر تبلیغ و تبیین تعالیم اهل‌بیت، بدون مبارزه مسلحانه بود، ایشان تلاش کردند از طریق روشن‌گری و آگاهی‌بخشی مذهبی و سیاسی به مردم، زمینه را برای قیام قائم اهل‌بیت و ورود به عصر غیبت آماده سازند. در پیش گرفتن سیاست تقیه که با صبر و انتظار همراه بود، از نخستین شیوه‌های آماده‌سازی برای ورود به عصر غیبت است که در سیره سیاسی امامان معصوم، به ویژه پس از شهادت امام حسین علیه السلام مشاهده می‌شود.

در این دوره، آنان هرگز به قیام مسلحانه شیعیان علیه حاکمان سفارش نمی‌فرمودند بلکه در مواردی با صراحت شیعیان را از ورود به جنجال‌های سیاسی و قیام‌های بی‌حاصل بر حذر می‌داشتند. نعمانی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت به یکی از پیروان خود به نام ابوالجارود توصیه کرد، از ورود به فعالیت‌های مسلحانه برخی از علویان، علیه امویان حذر نماید، چون حکومت اموی عمری طبیعی دارد و لحظه سقوط آن هنوز فرا نرسیده است. امام صادق علیه السلام و امامان دیگر یکی پس از دیگری همین سیاست را در پیش گرفتند و هم‌زمان تلاش می‌کردند تا امید و انتظار را در دل شیعیان زنده نگاه‌دارند.<sup>۱۷</sup> اما مسلم است که این سیاست و توصیه به صبر و انتظار، هرگز مفهوم تأیید وضع موجود را در بر نداشته؛ زیرا پیشوایان معصوم در مقاطع مختلف بر ناقح بودن حکومت‌های موجود و لزوم برقراری حاکمیت حق تأکید نموده‌اند.

هم‌چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام زمانی که حق خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ایشان دریغ داشتند، بارها به برتری خویش از حکومت و بی‌لیاقتی کسانی که زمام‌داری مسلمین را عهده‌دار گشته‌اند، تأکید کرده‌اند. ایشان در بخشی از خطبه سوم نهج‌البلاغه فرموده‌اند: آگاه باشید سوگند به خدا که او خلافت اسلامی را مانند پیراهن به بر کرد در حالی که می‌دانست من برای خلافت از هر حیث سزاوارترم...

لکن ایشان در ادامه همین خطبه، با توجه به وضع نامساعد آن روز بر ضرورت صبر و انتظار تأکید کرده‌اند. این سیاست در غالب دوره حضور پیشوایان معصوم پی‌گیر شد و آن بزرگواران با در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار مثبت شیعیان را با چگونگی تعامل با حاکمان جور آشنا نموده‌اند.

سیاست یاد شده به نشر و گسترش بیشتر فرهنگ امامیه انجامید که در سال‌های ۱۳۲ تا ۲۶۰ هجری در قالب نهاد سیاسی - مالی و کالت سازمان یافت. بنابراین، وظیفه اصلی پیشوایان معصوم در دوره تقیه ضمن ابراز روشن‌گری و آگاهی‌دادن شیعیان به ظهور منجی، ماندن در حالت صبر و انتظار بود. امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن عطاء، واسطی که از ایشان پرسید چرا با وجود شایستگی رهبری و برخورداری از پیروان بسیار در عراق قیام نمی‌کنید، فرمودند:

ای عبدالله به حرف مردم گوش مده؛ زیرا هیچ یک از ما نبوده که مردم نامش را ببرند و او را به عنوان رهبر (مبارزه) یاد کنند، مگر آن که به زودی با مرگ اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو شود. بنابراین، در جست‌وجوی کسی باش که ولادتش از مردم پنهان است و او همان کسی است که ترتیب این امر را خواهد داد.<sup>۱۸</sup>

امام پنجم، در حدیث فوق ضمن اطلاع دادن از فراهم نبودن زمینه قیام در زمان ایشان، مردم را به در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار تا فراهم شدن موعد مقرر برای قیام و جست‌وجو تا شناخت و درک منجی موعود توصیه نموده‌اند. سیاست تقیه پیشوایان معصوم، هرگز بدان معنا نبود که تداوم حاکمیت سیاست حاکمان جور را به رسمیت شناسد، بلکه تقیه آنان، به دلیل فراهم نبودن شرایط، امکانات و همراهان لازم بوده است. بنابراین، با وجود آن که خود را صاحب حق می‌دانستند، شیعیان را برای قیام حضرت مهدی علیه السلام آماده می‌ساختند.

### ب) کاهش ارتباط مستقیم معصوم با مردم

مسئله کاهش ارتباط مستقیم امام با مردم، از راه‌های عملی در سیره سیاسی پیشوایان معصوم برای آماده ساختن جامعه اسلامی، در ورود به عصر غیبت است. این مسئله از صدر اسلام بدون سابقه نبود، اما با نزدیک‌تر شدن به عصر غیبت توجه بیشتر پیشوایان معصوم را جلب کرد؛ به طوری که از پیشوای هفتم به بعد، امامان معصوم کمتر در جمع ظاهر می‌شدند و ارتباط آنان بیشتر با خواص شیعه و وکلای منتخب

آن هم در موارد خاص بود. گاهی برای پاسخ به سؤالات و رفع حوائج مردم، از پشت پرده سخن می‌گفتند. جو اختناق و خفقان حاکم بر آن دوره در ایجاد این شرایط بی‌تأثیر نبوده، اما دلیل دیگر فراهم آوردن زمینه ورود شیعیان برای ورود به عصر غیبت بوده است.<sup>۱۹</sup> امام کاظم (علیه السلام) برای مدتی تمام ارتباط‌های مستقیم خود را با شیعیان به کمترین رساند و به جای آن از طریق وکیل خاص خویش مفصل بن عمر با مردم ارتباط برقرار می‌کرد.<sup>۲۰</sup> امام رضا (علیه السلام) در پاسخ به درخواست علی بن مسیب که از دوری فاصله محل سکونتش با امام برای برآوردن نیازهای دینی‌اش گله کرده بود، فرمود: «به زکریا بن آدم که در دین و دنیا امین است، مراجعه کن!» علی بن مسیب پس از بازگشت از نزد امام رضا (علیه السلام) به نزد زکریا رفت و آن‌چه را بدان نیاز داشت، از وی پرسید.<sup>۲۱</sup> امام هادی (علیه السلام) در نامه‌ای به ایوب بن نوح پس از نهمی وی از دخالت در قلمرو ابوعلی بن راشد فرمود: «اگر به آن‌چه شما را بدان امر کردم، عمل کنید، از مراجعه مکرر نزد من بی‌نیاز خواهید شد.»<sup>۲۲</sup> و یا در پاسخ احمد بن اسحاق فرمود: «برای رفع نیازهای دینی خود به عثمان بن سعید مراجعه کنید، او مورد وثوق و امین من است، هرچه بگوید گویا من گفته‌ام.»<sup>۲۳</sup> بنابر بررسی مسعودی، امام هادی (علیه السلام) به جز تعداد اندکی با بیشتر شیعیان ملاقاتی نداشت و امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز بیشتر از پس پرده با شیعیان سخن می‌گفت تا شیعه به این وضع خو بگیرد و با مسئله غیبت بیگانه نباشد.<sup>۲۴</sup>

### ج) تأسیس سازمان وکالت

وکالت به مفهوم عام از عصر رسول مکرّم اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان بعد از ایشان به صورت پی‌درپی وجود داشت،<sup>۲۵</sup> لکن وکالت به مفهوم خاص و سازمان یافته آن، به منظور نمایندگی عمومی ائمه برای انجام یک سلسله وظایف خاص در میان شیعیان از مقطع زمانی خاصی پدید آمد که براساس اقوال متعدد مبدأ شروع آن از زمان امام صادق (علیه السلام) یا امام موسی کاظم (علیه السلام) بود.<sup>۲۶</sup> با وجود این، در مجموع و با بررسی جامع متون شیعی می‌توان فهمید که سازمان وکالت در زمان امام صادق (علیه السلام) تأسیس و راه‌اندازی کردند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه اسامی تعدادی چند از وکلای امام صادق (علیه السلام) را برمی‌شمارد.<sup>۲۷</sup>

در زمان امام صادق (علیه السلام) با ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی که از جابجایی در حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس حاصل آمد، تعداد شیعیان رو به فزونی نهاد و مناطق شیعی‌نشین گسترش یافت.<sup>۲۸</sup> این امر به طور طبیعی ضرورت تأسیس و راه‌اندازی تشکیلاتی منسجم را برای برقراری ارتباط بهتر میان شیعیان و سهولت در رفع نیازهای دینی ایشان به وجود آورد. این شیعیان در مناطقی، چون مدینه، عراق، ایران، یمن، مصر و... ساکن بودند.

با گذار از این دوران کوتاه، فضای نسبتاً باز سیاسی، رفته رفته به شرایط بسیار سخت و بحرانی تبدیل گردید. این امر نیز معصومان را مصمم‌تر ساخت تا با انسجام بخشیدن بیشتر به سازمان وکالت، امکان برقراری ارتباط با شیعیان و رفع حوائج شرعی آنان را از طریق وکلا، تسریع بخشند. مهم‌ترین هدف و کارکرد سیستم سازمان وکالت، جمع‌آوری وجوه شرعی برای امامان از ناحیه شیعیان و پاسخ به نیازهای دینی آنان بود. از این رو، سازمان وکلا پس از تأسیس، پل ارتباطی شیعیان با امامان معصوم به حساب می‌آمد و از آن‌جا که این امر، نیاز شیعه را از مراجعه مستقیم و رو در رو با امام معصوم برآورده می‌ساخت، از مهم‌ترین شیوه‌ها در سیره پیشوایان معصوم برای آماده‌سازی ورود جامعه اسلامی به عصر غیبت نیز به شمار می‌آید. امامان شیعه سعی داشتند که با اقداماتی در جهت ایجاد شرایط مشابه دوران غیبت برای ورود به عصر جدید زمینه‌سازی و جامعه را به تدریج با شرایط آن دوره آماده سازند. با راه‌اندازی سازمان وکالت، شیعیان می‌آموختند که بدون مراجعه مستقیم به امام معصوم، از طریق وکلا و نواب ایشان حوائج شرعی خود را برآورند و این در

وکالت به مفهوم عام از عصر رسول مکرّم اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان بعد از ایشان به صورت پی‌درپی وجود داشت،<sup>۲۵</sup> لکن وکالت به مفهوم خاص و سازمان یافته آن، به منظور نمایندگی عمومی ائمه برای انجام یک سلسله وظایف خاص در میان شیعیان از مقطع زمانی خاصی پدید آمد که براساس اقوال متعدد مبدأ شروع آن از زمان امام صادق (علیه السلام) یا امام موسی کاظم (علیه السلام) بود.

زمان غیبت صغرا با مراجعه به نواب اربعه و در غیبت کبرا با مراجعه به فقها و نایبان عام امام معصوم، تداوم یافته است.

#### ۱. سازمان دهی وکلا در نواحی مختلف

بنابر بررسی اخبار و متون تاریخی - دینی، پیشوایان معصوم وکلا را بر مبنای استقرار در نواحی مختلف به چهار گروه، در چهار ناحیه جغرافیایی تقسیم نمودند:

ناحیه اول: بغداد، مدائن، سواد و کوفه؛

ناحیه دوم: بصره و اهواز؛

ناحیه سوم: قم و همدان؛

ناحیه چهارم: حجاز، یمن و مصر.

هر ناحیه، به وکیلی ارشد واگذار شده بود تا زیر نظر وی کارگزاران محلی منصوب شوند. بدیهی است که وکلا، بارها تجربیات ارزنده‌ای را در سازمان دهی پیروانشان به دست آوردند. پیشوایان معصوم نیز هر جا نیاز بود، دستورهای لازم را به وکلای خویش ابلاغ می کردند و یا در صورت لزوم، ایشان را عزل و نصب یا جابه‌جا می نمودند تا مردم بتوانند از وکلای امام بهره بهینه ببرند. امام هادی علیه السلام در سال ۲۳۲ هجری در نامه‌ای خطاب به علی بن بلال، از وکلای محلی خود می نویسد:

من ابوعلی بن رشید را به جای علی بن حسین، پدر عبدربه جای‌گزین نمودم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم برخوردار است، به نحوی که هیچ کس به او مقدم نمی‌شود. او اطلاع داده که شما بزرگ ناحیه خود هستید، به همین جهت، علاقه‌مند هستم شما را برای ناحیه خود منصوب کنم. در عین حال لازم است از او پیروی کنید و وجوهات جمع‌آوری شده را به وی تحویل دهید.<sup>۲۹</sup>

نامه یاد شده، توجه عمیق امام را در انتخاب وکلا و نظارت بر عمل کرد آنان می‌نماید تا مردم بتوانند به نحو مطلوب‌تری بدون مراجعه به امام معصوم مسائل و مشکلات دینی خود را برطرف سازند. پیشوای دهم، در نامه دیگری خطاب به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه چنین می‌نویسد:

ای ایوب بن نوح، به موجب این فرمان، روابط خود را با ابوعلی قطع کن! هر دو موظفید درباره آنچه به شما واگذار شده و دستورهای صادر شده در نواحی خود اقدام ورزید. در این صورت، می‌توانید امورتان را بدون مشورت با من به انجام رسانید... ای ایوب! براساس این دستور هیچ چیزی از مردم بغداد و مدائن نپذیرید و به هیچ کس از آنها اجازه تماس با این جانب را ندهید. اگر کسی وجوهات را از خارج از ناحیه شما آورد، به او دستور دهید به وکیل ناحیه خود بفرستد. ای ابوعلی! به شما نیز سفارش می‌کنم آنچه را به ایوب دستور دادم، اجرا کنید!<sup>۳۰</sup>

#### ۲. وکلا در دوره‌های مختلف

سازمان وکلا در دوره‌های مختلف با افت و خیزهای فراوانی مواجه بود که توجه به آن می‌تواند تجارب تاریخی مفیدی را در اختیار شیعیان عصر غیبت قرار دهد.

براساس شواهد موجود، سازمان وکالت در زمان حیات امام صادق علیه السلام راه‌اندازی شد، ولی در عصر امام کاظم علیه السلام با افزایش فشارها و دست‌گیری امام به دست حکومت جور ضرورت بیشتری برای فعالیت سازمان مذکور احساس گردید. از این رو، نواحی تحت پوشش وکلا و محدوده اقتدار آنان با تشدید فعالیت‌ها گسترش یافت، لکن مع‌الأسف پس از شهادت امام هفتم برخی از وکلای ایشان به نام «واقفیه»، از مسیر حق منحرف شدند و اموال وکالت را از آن خود نمودند.<sup>۳۱</sup>

امام رضا علیه السلام در زمان خودشان برای مقابله با این انحراف بسیار کوشیدند. ایشان توانستند بین سال‌های ۱۸۲ تا ۲۰۲ هجری برخی از سران مذهب واقفیه را به راه مستقیم باز گردانند.<sup>۳۲</sup> در این دوره، نقش سازمان وکالت باز هم گسترش یافت و وکلایی از آن حضرت در قم، کوفه، بغداد و دیگر ممالک اسلامی به فعالیت پرداختند. بعد از آن که مأمون عباسی امام رضا علیه السلام را به شهادت رساند، به رغم تردیدهای برخی از شیعیان درباره امامت امام جواد علیه السلام که بنا به روایتی بیش از هفت سال نداشت بسیاری از وکلای ایشان در تثبیت امامت امام جواد علیه السلام در جامعه نقش عمده‌ای را ایفا نمودند. از جمله این افراد می‌توان، عبدالرحمن بن حجاج، صفوان بن یحیی و یونس بن عبدالرحمن را نام برد.<sup>۳۳</sup>

بنابر شواهد تاریخی برخی از شیعیان و وکلای امام رضا علیه السلام مخفیانه در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار بودند. نوح بن دراج یکی از این افراد به شمار می‌رفت که فرزندش وکیل امام رضا علیه السلام بود. با وجود این، وی قاضی بغداد و سپس کوفه شد، اما همواره عقیده اصلی خود را پنهان می‌نمود. محمد بن اسماعیل بن بزيع، نفوذی دیگر امام در برابر خلافت عباسی بود.

پس از شهادت امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ هجری، رهبران برجسته سازمان وکالت در منزل محمد بن فرج وکیل ارشد امام جواد علیه السلام جلسه‌ای ترتیب دادند و قرار بر این نهادند که امام هادی علیه السلام را امام بعدی شیعیان معرفی نمایند. به این ترتیب، سازمان وکالت مرجع مهمی برای شیعیان در اثبات و معرفی امام جدید گردید. در زمانی که امام هادی علیه السلام به دستور حکومت عباسی مجبور بودند به سامرا نقل مکان کنند، تماس میان پیروان آن حضرت در مدینه با ایشان بسیار مشکل‌تر شد. بنابراین، باز هم سازمان وکالت نقش مذهبی و سیاسی مهم‌تری برای شیعیان یافت. در این دوره، نواحی شیعه‌نشین تقسیم‌بندی و تحت قلمرو یک وکیل مستقل قرار گرفت تا امکان ارتباط شیعیان با وکلا آسان‌تر گردد. در رأس این مجموعه امام هادی علیه السلام قرار داشت که با دستورالعمل‌های خویش به بهترین شکل آن را سازمان‌دهی و نظارت

می‌کرد. این سازمان منظم و پیچیده باعث شد تا در برابر حملات وحشیانه متوکل به شیعیان از هم نپاشد و به فعالیت خود استمرار بخشید. با شهادت امام هادی علیه السلام و آغاز امامت امام حسن عسکری علیه السلام از یک طرف فشارها و تهدیدهای حکومت جور افزایش یافت، و از طرفی، به دلیل قرار گرفتن شیعیان در آستانه ورود به عصر غیبت کارایی سازمان و کلا آشکارتر شد. بنابراین، باز هم سازمان و کلا تقویت گردید. با شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید رهبری این سازمان را از جانب امام عصر برعهده گرفت. در این عصر (غیبت صغرا) سازمان و کالت به رهبری عثمان بن سعید و سپس فرزندش محمد بن عثمان بیشترین گسترش را در طول حیاتش یافت، درحالی‌که مسئله تقیه و پنهان‌کاری هم‌چنان مهم‌ترین اصل امنیتی در این سازمان به شمار می‌رفت. و کلا و ابواب خاص حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت تنها مرجع رسیدگی به مشکلات و نیازهای مختلف شیعیان بودند، این سازمان به رغم پنهان‌کاری باز از گزند حملات حکومت جور در امان نماند. حکومت، حسین بن روح را دست‌گیر و محبوس کرد، اما هم‌چنان این سازمان تا پایان عصر غیبت صغرا به کار خود ادامه داد.

### ۳. نهن‌کاری در سازمان و کالت

با توجه به اختناق حاکم در دوره عباسی و شرایط بسیار سخت سیاسی، ضرورت داشت فعالیت سازمان و کالت مخفیانه و زیرزمینی ادامه یابد تا از گزند مأموران خلافت در امان بماند. اختناق حاکم بر این دوره چنان بود که گاهی شیعیان و وکلا برای ملاقات با امام معصوم، خرید و فروش اجناس و کالا را بهانه قرار می‌دادند. «قاموس لخمی» به مدت بیست سال از ترس حکومت، و کالت امام صادق علیه السلام را مخفیانه بر عهده داشت. در این عصر، برخی به بهانه فروش خیار با امام صادق علیه السلام ملاقات می‌کردند.<sup>۳۴</sup> بسیاری از شیعیان در عصر هارون و متوکل عباسی به جرم شیعی بودن و یا وکالت پیشوای معصوم دست‌گیر و شکنجه می‌شدند و برخی نیز به شهادت می‌رسیدند که از آن میان به دست‌گیری و شکنجه محمد بن ابی‌عمیر از اصحاب امام کاظم علیه السلام می‌توان اشاره کرد.<sup>۳۵</sup>

در عصر امام هادی خطرهای بسیاری موجودیت سازمان و کالت را تهدید می‌کرد؛ چنان‌که برخی از وکلای آن حضرت هم‌چون ابو علی بن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم شهید شدند و متوکل عباسی برخی دیگر را هم‌چون علی بن جعفر همانی به جرم وکیل امام بودن دست‌گیر و زندانی کرد.<sup>۳۶</sup>

در زمان امام عسکری علیه السلام به دلیل شدت این فشارها امکان ارتباط امام با شیعیان و وکلا بسیار مشکل‌تر شد؛ به طوری که گاهی هنگام رفت و آمد آن حضرت به دربار خلیفه در بین راه با زبان اشاره با آنان سخن می‌گفت.<sup>۳۷</sup> در برابر این فشارها پیشوایان معصوم ناگزیر بودند فعالیت سازمان و کالت را به شیوه‌ای کامل، پنهانی و مخفیانه گردانند. با این همه، جاسوسان حکومت تلاش می‌کردند تا با نفوذ در میان شیعیان آنان را به دام اندازند. منصور عباسی برای شناسایی فعالان از بنی‌هاشم، جاسوسی را در نقش فردی شیعی از خراسان نزد سران بنی‌هاشم فرستاد تا با تظاهر به پرداخت وجوه شرعی در میان آنان نفوذ کند.<sup>۳۸</sup> این فشارها و محدودیت‌ها در عصر غیبت صغرا نیز در رابطه با وکلا و نواب اربعه تداوم یافت و حاکمان وقت جاسوسانی را برای شناسایی و دست‌گیری وکلا برمی‌گزیدند.<sup>۳۹</sup> بنابراین، عثمان بن سعید عمری، در نقش فردی روغن‌فروش به وظایف وکالت عمل می‌کرد و در همان حال با بیت امام مهدی علیه السلام در ارتباط بود.<sup>۴۰</sup>

### ۴. سخن پایانی در سازمان و کالت

هم‌چنان که گذشت، راهاندازی سازمان و کالت در عصر ائمه و معرفی وکلا و باب‌های آنان به مردم از بارزترین مصادیقی بود که امامان معصوم برای آماده‌سازی ورود مردم به عصر غیبت فراهم

از دیگر شیوه‌های رفتاری معصومان در آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت در سازمان و کالت و احتجاج از مردم، پرهیز کردن از پاسخ‌های شفاهی و مستقیم با شیعیان و تأکید بر ایجاد ارتباط کتبی با آنان از طریق وکلا است.

دیده بودند. گسترش قلمرو اسلامی و تعداد مسلمانان از یک سو و دو چاندانی دشمنی‌ها و فشارهای حاکمان وقت از سوی دیگر، پیشوایان معصوم را بر آن داشت تا با راهاندازی سازمان گسترده و کلا و ایجاد شبکه‌ای وسیع از آنان، امکان تأمین نیازهای مسلمانان را در موضوعات مختلف دینی و اجتماعی تسهیل نمایند. این وضعیت به خودی خود به مسلمانان آموزش می‌داد که چگونه بدون مراجعه مستقیم به پیشوایان معصوم، نیازهای شرعی خود را برآورند. ادامه این روند و عادت مردم بر حل مسائل خویش از طریق مراجعه به نظام گسترده و کلا و نایبان خاص در عصر حضور و سپس عصر غیبت صغرا و آن‌گاه تداوم آن در عصر غیبت کبرا (از طریق مراجعه به فقها و نایبان امام معصوم)، خود به خود امکان پذیرش غیبت معصوم را برای مردم طبیعی‌تر می‌ساخت.

پس از برپایی سازمان وکالت، تماس مستقیم و برخورد مشافهی امامان شیعه با شیعیان بسیار محدودتر شد. این امر به ویژه در دوران زندگانی امامان دهم و یازدهم برجسته‌تر گردید. این دو بزرگوار به میزان بیشتری در مقایسه با امامان پیشین در حصر و محدودیت قرار گرفتند. بنابراین، مجبور بودند برخورد مستقیم را حتی با وکلای خاص نیز در حد امکان محدودتر سازند و بیشتر از طریق مکاتبه و ارسال توقیعات به این امر مبادرت ورزند. البته روشن است که هیچ‌گاه ملاقات حضوری با امامان به طور کلی قطع نشد، بلکه در مواقع خاص هم‌چون زمان برگزاری مراسم حج و یا غیر آن شیعیان و کلا به طور حضوری با پیشوایان معصوم ملاقات می‌کردند و رهنمودهای لازم را از آنان دریافت می‌نمودند، اما این دیدارهای مستقیم بسیار محدود و خارج از روال عادی بود.

شیوه‌ها و روش‌های یاد شده در سیره سیاسی پیشوایان معصوم، علاوه بر آن که وسیله‌ای مطمئن برای برقراری ارتباط شیعیان با امامان معصوم در جهان اسلام فراهم می‌آورد، در رفع حیرت و پاسخ به نیازها و مشکلات شیعیان در دوران اختناق و استبداد حاکمان جور که امامان را به شدت تحت نظر قرار می‌داد و یا زندانی می‌نمودند نیز مؤثر بود. این روش شیوه‌ای کارآمد در مقابله با فشارها و موانع حاکمان جور در قطع ارتباط معصومان با شیعیان نیز به شمار می‌آمد. این اقدامات ضمن آن که به شیعیان آموزش می‌داد چگونه در دوران حکومت حاکمان جور، نیازهای شرعی و حوایج دینی خود را برآورند، باعث آمادگی بیشتر آنان برای ورود به عصر غیبت و پی‌ریزی شالوده رهبری شیعه در دوران غیبت نیز گردید.

#### د) توقیع و نامه‌نگاری

از دیگر شیوه‌های رفتاری معصومان در آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت در سازمان وکالت و احتجاج از مردم، پرهیز کردن از پاسخ‌های شفاهی و مستقیم با شیعیان و تأکید بر ایجاد ارتباط کتبی با آنان از طریق وکلا است. از مهم‌ترین وظایف وکلا و کارگزاران ائمه، جمع‌آوری نامه‌ها و مکاتبات سؤالات و مشکلات شیعیان و ارسال

آنها به پیشوایان و سپس دریافت پاسخ ائمه و تحویل به مخاطبان به شمار می‌رفت، اما این مسئله به ویژه در عصر امامان عسکریین علیهم‌السلام به میزان بیشتری اتفاق افتاد. بنابر بررسی مجموعه نامه‌ها و توقیعات امامان معصوم، بیشتر آنها نامه به دو امام هادی و عسکری علیهم‌السلام بوده است. اصحاب و خواص آن دو بزرگوار می‌انگاشتند که برقراری ارتباط با امام مگر با مراسلات کتبی امکان نمی‌پذیرد.<sup>۴۱</sup> تا آن‌جا که حتی ساکنان شهر سامرا، محل سکونت امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز بیشتر با مراجعه به وکلا و با ارسال نامه با امام ارتباط برقرار می‌کردند. هم‌چنان که سیف بن لیث، از ساکنان سامرا، تظلمش را نوشتاری به امام ارسال کرد.<sup>۴۲</sup> همین شیوه با آغاز غیبت صغرا درباره ارتباط با امام عصر علیه‌السلام با حجم بیشتر و گسترده‌تری به کار گرفته شد. ابوسهل نوبختی آورده که پس از رحلت امام حسن عسکری ایصال نامه‌های شیعیان به امام مهدی علیه‌السلام و دریافت پاسخ از آن حضرت، جزء وظایف معمول وکلا به شمار می‌رفته است.<sup>۴۳</sup>

در عصر حضور، کارآیی استفاده از این روش بیشتر زمانی بود که به دلایل مختلفی، چون حصر، حبس و یا غیر آن به سهولت امکان برقراری ارتباط مشافهی وجود نداشت. امام کاظم علیه‌السلام در ایامی که در زندان به سر می‌برد، گاهی از این روش برای ارتباط با خارج از زندان استفاده می‌کرد؛ مانند مکاتبه ایشان با خالد بن نجیح و یا دریافت نامه علی بن سوید و ارسال پاسخ مناسب به نامه وی؛<sup>۴۴</sup> نمونه دیگر آن که ایشان نامه‌ای در بر دارنده برخی از دستورها به یکی از وکلایش به نام حسین بن مختار به خارج از زندان فرستاد.<sup>۴۵</sup> این واسطی به امام رضا علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و از آن حضرت درباره امام آتی پرسید. متن نامه‌هایی از امام رضا علیه‌السلام به فرزندش امام جواد علیه‌السلام نیز در منابع مختلف آمده است.<sup>۴۶</sup>

امام جواد علیه‌السلام در نامه‌ای به ابراهیم بن محمد همدانی، وصول وجوه شرعی و اموال ارسالی را اعلام کرد و در مقابل وی را از ارسال مقداری پول و لباس آگاه ساخت. هم‌چنین در نامه‌ای جداگانه به وی از وکالت او به جای یحیی بن عمران خبر داد.<sup>۴۷</sup> این روش با تشدید فضای اختناق و جو سیاسی سرکوب‌گر کارایی بیشتری یافت. احمد بن اسحاق قمی، وکیل امام یازدهم، در رسیدگی به اوقاف شهر قم در مواجهه با انبوه مراسلات و مکاتبات و برای این که مطمئن شود امام حسن عسکری علیه‌السلام آنها را ارسال نموده‌اند، در نامه‌ای به ایشان درخواست دست خط مبارک نمود.<sup>۴۸</sup> مراجعه به متون مختلف روایی مصادیق متعددی از این دست نامه‌ها را در اختیار ما قرار می‌دهد.<sup>۴۹</sup>

#### ه) پنهان نگه داشتن علایم حمل و تولد حضرت

مهدی علیه‌السلام

از آخرین نشانه‌های فرا رسیدن عصر غیبت و شاید نخستین مرحله از علائم غیبت پیشوای معصوم، پنهان نگه داشتن علایم حمل و میلاد

مبارک حضرت مهدی علیه السلام است. پس از تولد آخرین پیشوای معصوم تنها برخی از اصحاب بسیار نزدیک امام حسن عسکری علیه السلام از این امر اطلاع یافتند. این مسئله به دلیل جو اختناق شدید حاکم بر زمان آن حضرت بود و به لحاظ مسائل امنیتی انجام شد، اما مقدمه‌ای برای ورود به عصر غیبت و آماده‌سازی ذهنیت شیعیان برای مواجهه با امام غایب نیز به شمار می‌آمد. با وجود این، سابقه این امر را می‌توان در برخی از انبیای سلف نیز دید؛ هم‌چنان که مادر حضرت ابراهیم علیه السلام، علایم حمل و تولد فرزندش مشخص نبود و یا مادر حضرت موسی علیه السلام فرزندش را مخفیانه به دنیا آورد و طبق الهام الهی او را در تابوتی نهاد و بر امواج رود نیل سپرد... به هر حال، این عمل جدا از ملاحظات امنیتی آن، سیاستی بود که شیعیان را برای پذیرش غیبت پیشوای دوازدهم، در زمانی که هنوز امام یازدهم حضور داشت، آماده ساخت. شیعیان به ویژه خواص از یک سو به تولد امام بعدی یقین یافتند، و از سوی دیگر، دانستند آن امام علایم حمل و تولدش آشکار نیست و از آن پس نیز وجود مبارکش در جامعه ظاهر نخواهد بود.

### (و) غیبت صغرا زمینه ورود به عصر غیبت کبرا

شاید بتوان گفت آخرین شیوه آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت کبرا پی‌ریزی و ایجاد عصر غیبت صغراست؛ زیرا غیبت صغرا آخرین مرحله روند افزایش قطع ارتباط امام معصوم با شیعیان به شمار می‌رفت. پیش از این مرحله، با ایجاد سازمان و کالت و کاهش ارتباط مستقیم مردم با امام معصوم، ذهنیت لازم برای جامعه اسلامی و ورود مسلمانان به عصر غیبت فراهم آمد، ولی هنوز شرایط لازم برای قطع کامل همین ارتباط محدود نیز فراهم نبود. در این مرحله، امام معصوم ارتباط اندک و محدودی با مسلمانان برقرار می‌کرد و در جامعه اسلامی و کلا و نواب امام معصوم به نیازهای شرعی خود پاسخ می‌گفتند، اما دست‌کم امام معصوم در جامعه ساکن بود و مسلمانان می‌توانستند با تحمل مصیبتی ایشان را ملاقات کنند. بنابراین، در گام بعدی امام معصوم از انتظار عمومی پنهان گردید و با تعیین و کلا و نایبان خاص تقریباً ارتباط خویش را با مردم منوط به طریقه ارتباط با و کلا ساخت. در این مرحله، بیشتر مردم به طور کلی امکان ملاقات با امام خویش را از دست دادند، اما دست‌کم می‌دانستند که افراد مشخصی نایبان خاص امامند که می‌توانند با مراجعه به ایشان ارتباط خود را با پیشوای معصوم برقرار سازند. این دوره، با شهادت امام یازدهم در سال ۲۶۰ هجری آغاز شد و تا سال ۳۲۹ هجری به طول انجامید. امام عصر علیه السلام از انتظار عمومی پنهان شد، اما ارتباطش را با شیعیان به کلی قطع نکرد بلکه با تعیین سفیران چهارگانه (عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمری) با شیعیان ارتباط برقرار نمود. وظایف این سفیران رسیدگی به اموری بود که تا پیش از این به طور مستقیم امام معصوم بر عهده داشت. ارتباط نواب اربعه با امام مستقیم بود و از مکان و محل زندگی ایشان آگاهی داشتند اما آن را هرگز به اطلاع عموم نمی‌رساندند. این و کلا در پوشش راههایی همچون تجارت، با شیعیان تماس می‌گرفتند و به نیازهای آنان پاسخ می‌گفتند. نمایندگان خاص حضرت مهدی علیه السلام بیشتر در بغداد به سر می‌بردند اما با وکلای فرعی دیگر در مناطق مختلف اسلامی در ارتباط بودند. امام مهدی علیه السلام از یک سو با این نمایندگان خاص ارتباط حضوری و مستقیم داشت، و از سوی دیگر، با نمایندگان و وکلای شهرهای بغداد، کوفه، قم، اهواز، همدان، ری، آذربایجان، نیشابور و مناطق دیگر، مکاتبه و ارتباط برقرار می‌کرد. بدین ترتیب، پیشوایان معصوم به صورت گام‌به‌گام و تدریجی ذهنیت جامعه اسلامی را برای ورود به عصر غیبت آماده ساختند و به آنان آموختند که چگونه در عصر حاکمیت سلطان جور، نیازهای شرعی خویش را بر آورند.

غیبت صغرا آخرین مرحله روند افزایش قطع ارتباط امام معصوم با شیعیان به شمار می‌رفت. پیش از این مرحله، با ایجاد سازمان و کالت و کاهش ارتباط مستقیم مردم با امام معصوم، ذهنیت لازم برای جامعه اسلامی و ورود مسلمانان به عصر غیبت فراهم آمد، ولی هنوز شرایط لازم برای قطع کامل همین ارتباط محدود نیز فراهم نبود. در این مرحله، امام معصوم ارتباط اندک و محدودی با مسلمانان برقرار می‌کرد و در جامعه اسلامی و کلا و نواب امام معصوم به نیازهای شرعی خود پاسخ می‌گفتند

## نتیجه

در پایان این مبحث چند نکته پایانی را یادآور می‌شویم:

۱. مسئله غیبت و مهدویت در قاموس اندیشه سیاسی شیعه اهمیت بسزایی دارد. رواج داعیه‌های مختلف مهدویت و مهدی‌گرایی برخی فرقه‌های منتسب به جامعه اسلامی که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ اتفاق افتاد، حاکی از جایگاه رفیع این اندیشه در نظریه سیاسی شیعه است که با کمال تأسف برخی به ناحق تلاش نموده‌اند تا با سوء استفاده از آن به اهداف نادرست خود جامه عمل بپوشانند.

پیشوایان اسلام از پیامبر اکرم ﷺ تا امامان معصوم، بر آماده‌سازی ذهنیت شیعیان برای ورود به عصر غیبت و آشنایی با امام غایب تأکید داشته‌اند. این آماده‌سازی در قالب دو کار نظری و عملی تبلور یافت. بُعد نظری این مسئله شامل انبوه روایاتی است که معصومان به پیش‌گویی درباره غیبت فرزندی از نسل فاطمه علیها السلام و سپس ظهور او برای تشکیل دولت حق و نابودی ظلم و جور می‌پرداختند. از این رو، ذهنیت شیعه از همان ابتدا و در دوران حیات پیامبر اکرم ﷺ به مرور با این مسئله آشنا شد، با وجود این، هرچه به دوره تحقق این امر و فرا رسیدن زمان غیبت نزدیک‌تر می‌شویم، با بُعد عملی آن نیز بیشتر برخورد می‌کنیم. در این مرحله آشنایی شیعیان با امام غایب و عصر غیبت به صرف اخبار و روایات مهدویت محدود نماند، بلکه سیره سیاسی پیشوایان معصوم در عمل نیز به آنان آموخت که چگونه پیش از ورود به عصر غیبت آن را تجربه کنند و در زندگی روزمره خود با آن دوران آشنا شوند.

۲. امامان معصوم پس از شهادت امام حسین علیها السلام به طور مستقیم خود را در هیچ‌یک از فعالیت‌های سیاسی در مسیر کسب قدرت و تشکیل حکومت درگیر نکرده‌اند و به سیاست تقیه و صبر و انتظار روی آورده‌اند، اما در پیش گرفتن این سیاست هرگز به معنای سازش و پذیرش وضع موجود و یا حمایت ضمنی ایشان از دستگاه جور نبوده، بلکه دلیل عدم روی کردن آنان به مبارزه سیاسی و قیام، مصلحت نداشتن قیام‌هایی است که به موفقیت و نتیجه مطلوب نمی‌انجامد؛ باید تعدادی از شیعیان مؤمن و مخلص باشند تا قیام را یاری کنند و احکام اسلام را

مطابق مشی امامیه اجرا نمایند و حال آن‌که در آن وضعیت، نه شرایط و امکانات برای قیام بس بود و نه همراهان و پیروان مخلص.

در این دوران، به ویژه از زمان امامت امام صادق علیها السلام به بعد، معصومان با تأکید بر حتمیت قیام امامی از اهل بیت که حکومت حق را در جهان تأسیس کند، به اطلاع‌رسانی در این زمینه به پیروان خود پرداختند. با وجود این، برای آماده‌سازی آنان در رویارویی با چنین دوران جدیدی، ضمن محدود ساختن همه ارتباط‌های مستقیم خویش با شیعیان، سازمان و کالت را الگویی برای نیازهای جامعه اسلامی در عصر غیبت تأسیس و تقویت نمودند.

۳. انبیای سلف همواره رهبر و پیشوای پس از خود را به پیروانشان وعده می‌داده‌اند تا پیروان آن آیین در غیاب پیشوای خود ضمن امید به ظهور پیشوای موعود، از نزدیکی به حاکمان طاغوت پرهیز کنند. عمل به دستورها و فرمان‌های آخرین فرستاده الهی و سر تسلیم فرو نیابردن در برابر حاکمان طاغوت، افزون بر روشن ساختن مسیر زندگی بندگان الهی، زمینه ظهور منجی موعود را در جامعه تسهیل می‌نمود. دین اسلام، خاتم ادیان الهی توسط رسولش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی ﷺ و پیشوایان بر حق ایشان همواره به ظهور منجی و عدالت‌گستر جهان وعده داده تا پیروان ایشان که طعم شیرین حکومت عدل و حق را چند سالی اندک (حدود پانزده سال) بیشتر بخشیدند، همواره در انتظار برپایی مجدد حاکمیت حق و ظهور آن فریادرس عالم نشینند. بی‌گمان، این انتظار هرگز به مفهوم برگرفتن روی کردی انفعالی و حاکی از بی‌توجهی و تسلیم در برابر ظلم و ستم حاکمان جور نیست که انتظار برای برپایی دولت حق با سر سپردن در برابر دولت باطل جمع نمی‌پذیرد. پیشوایان معصوم افزون بر آماده‌سازی ذهنیت شیعیان به امر غیبت، به آنان آموختند که در پی غیبت پیشوای معصوم همه چیز را پایان یافته نپندارند و احکام و فرمان‌های ایشان را به فراموشی نسپارند، و دیگر آن‌که با تعیین نایبان عام خویش در عصر غیبت و ارجاع مسلمانان به آنان، به جای پیروی از طاغوت، به تکالیف و وظایف شرعی خویش عمل کنند، و بدین گونه زمینه‌ای را برای ظهور آن منجی موعود و عدالت‌گستر جهان آماده نمایند.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۰ - ۱۲۱؛ مفردات راغب، ص ۷۲۴؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۴۵۴.
۲. سوره طه، آیه ۲۱.
۳. محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸، انتشارات دار الکتاب الاسلامی، قم ۱۳۹۳ قمری.
۴. لسان العرب، ج ۶، ص ۱۰۷.
۵. نهج البلاغه، نامه ۱۰.
۶. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.
۷. در طول این مدت که دعوت به صورت پنهانی انجام شد، هرچند جسم رسول خدا ﷺ از میان مردم غایب نبود، چون امرش را به طور آشکار بیان نمی‌کرد و حتی الامکان از حضور فعال در جمع خودداری می‌کرد، از این رو، می‌توان ایشان را به پیشوای غایب شبیه دانست.
۸. المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۱۰۵.
۹. محمد جواد مغنیه، الشیعه و التشیع، ص ۴۹، انتشارات دارالجواد، بیروت ۱۴۰۹ قمری.
۱۰. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۵ شمسی.
۱۱. همان، ص ۲۱۹.
۱۲. قطب‌الدین راوندی، الخراج و الجرایح، ج ۱، ص ۴۳۹، انتشارات مؤسسه امام مهدی (عج) قم ۱۴۰۹ قمری.
۱۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۱۴، نجف اشرف.
۱۴. محمد بن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۲۷، مؤسسه انتشارات علامه، قم ۱۳۷۹ قمری.
۱۵. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۷.
۱۶. همان، ص ۲۱۹.
۱۷. نعمانی، الغیبه، ص ۱۰۶؛ کافی، ج ۸، ص ۲۶۴.
۱۸. کافی، ج ۱، ص ۳۴۲؛ کمال الدین، ص ۳۲۵.

۱۹. نک: کامل سلیمان، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ج ۱، ص ۲۶۶، چاپ سوم: نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۲۰. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.
۲۱. رجال کشی، ص ۵۹۵.
۲۲. همان، ص ۵۱۴.
۲۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۱۵.
۲۴. اثبات الوصیه، ص ۲۶۲.
۲۵. نک: محمد رضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه، ص ۶۱ - ۶۷.
۲۶. جاسم حسین، تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۴؛ حسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۰.
۲۷. الغیبه، ص ۲۰.
۲۸. زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) در نامه‌ای به امام صادق (علیه السلام) از تصرف آن حضرت در اموال شرق و غرب نام می‌برد که خود حاکی از میزان گسترش مناطق شیعی نشین و افزایش تعداد شیعیان است. وجود چهار هزار شاگرد و راوی در محضر امام صادق (علیه السلام) نیز دلیل دیگری بر این مدعا به شمار می‌رود.
- نک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۵.
۲۹. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۱۳، مشهد ۱۳۴۸ شمسی.
۳۰. همان.
۳۱. رجال کشی، ص ۴۵۹.
۳۲. همان، ص ۵۹۷ - ۵۹۸.

۳۳. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳.
۳۴. تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۷.
۳۵. الخرائج و الجرائج، ج ۲، ص ۶۴۲.
۳۶. رجال کشی، ص ۲۲۹.
۳۷. همان، ص ۶۰۷ - ۶۰۸.
۳۸. همان.
۳۹. اثبات الوصیه، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.
۴۰. کافی، ج ۱، ص ۴۷۵.
۴۱. محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۲۲۳.
۴۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۱.
۴۳. کمال الدین، ص ۹۲.
۴۴. نک: الخرائج و الجرائج، ج ۲، ص ۷۱۵؛ کافی، کتاب الروضه، ج ۸، ص ۱۲۶ - ۱۴۲.
۴۵. کافی، ج ۱، ص ۳۱۲.
۴۶. کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۹۹؛ الخرائج و الجرائج، ج ۱، ص ۳۷۳.
۴۷. رجال کشی، ص ۶۱۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۹۷.
۴۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۳.
۴۹. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه باب خاصی در این باره گشوده و در آن قسمت توضیحات فراوانی جمع آورده است. در کتاب معادن الحکمه فی مکاتیب الأئمه فرزند مرحوم فیض کاشانی نیز آماری از توقیعات و نامه‌های ائمه مختلف وجود دارد.



# بررسی نده

محسن کبیری

چکیده

این تحقیق مفاهیم سیاسی دعای ندبه را بررسی می‌کند؛ دعایی که دکتین امامان برای آگاه کردن یاران و پیروان به شمار می‌رود و مشکلات و مفاسد جامعه را می‌شمارد تا با این روش، تمام مشکلات اجتماعی و سیاسی را به مردم و آیندگان اعلام کند. این دعا علاوه بر این که سلاخی برای مؤمن است، از منابع نظام سیاسی اسلام به شمار می‌رود. در این مقاله، بعد سیاسی دعای ندبه در نظر است که از زمان‌های گذشته شیعیان بدان توجه داشته‌اند. در واقع، دعای ندبه، حضور اولیای الهی از حضرت آدم تا آخرین حجت را بیان می‌کند.

این مقاله، علاوه بر این که به مبانی جامعه اسلامی و جامعه سیاسی نامطلوب می‌پردازد، جامعه سیاسی مطلوب امام زمان را که همه پیغمبران مقدمه‌ساز آن بوده‌اند، به تصویر می‌کشد. بنابراین، می‌توان گفت که انبیای الهی از آغاز تاریخ بشر آمده‌اند تا جامعه را قدم به قدم به آن جامعه مطلوب نزدیک‌تر کنند.



واژگان کلیدی

دعای ندبه، جامعه اسلامی، جامعه سیاسی.

## مقدمه

شیعه برخلاف دیگر فرق اسلامی، فرهنگی غنی در زمینه ادعیه دارد. پیشوایان اسلام نیز سفارش‌های بسیاری درباره دعا نموده‌اند که بیان‌گر جایگاه والای دعا در نزد ائمه شیعه: است. این گونه مباحث، به ویژگی‌های دعا‌هایی با معانی بلند نمی‌پردازند، بلکه منظور این است که رهبران اسلام تلاش می‌کردند دعای متناسب با هر مشکل اجتماعی را تعلیم دهند تا با آن مردم را از محیط فاسد جدا نمایند و آنان را از حاکمان، ناراضی گردانند. این همان بعد سیاسی دعا‌های شیعه است.

پس روش سیاسی رهبران اسلام این بود که با دعا مردم را با مشکلات جامعه آشنا سازند تا به دنبال درمان و شناخت دردها باشند. بنابراین، این دعاها به جز راز و نیاز با خدا به صورت‌های گوناگون پاره‌ای از مسائل اجتماعی - سیاسی را بیان می‌نمودند. برای مثال، دعای ندبه امتیازهای حکومت حق و الهی را بیان می‌کند و به مردم می‌فهماند که در حکومت‌های غاصب، قوانین دین پایمال می‌شود، پایگاه‌های شرک و نفاق تأسیس می‌گردد، فسق و معصیت رواج می‌یابد و اولیای خدا ذلیل و دشمنان خدا عزیز می‌شوند. دعا مردم را مشتاق حکومت‌های عدل و جویای انتقام از غاصبان می‌سازد.

بنابراین، دین اسلام در همه زمینه‌ها برنامه دارد و چه‌بسا برنامه‌هایی را ائمه علیهم‌السلام در ادعیه بیان نموده باشند. پس می‌توان ادعیه را از منابع نظام سیاسی اسلام برشمرد که ائمه علیهم‌السلام آن را مطرح نموده‌اند. ائمه علیهم‌السلام در هیچ برهه‌ای از زمان، خود را از امور سیاسی دور نگه نداشته‌اند و این در واقع بیان‌گر عدم جدایی دین از سیاست است؛ چون حتی در دوران خفقان به هدایت جامعه می‌پرداختند. بنابراین، نه تنها نباید از حکومت غیرخدایی پیروی کرد، بلکه باید منتقد آن نیز بود و تنها با اطاعت از

حکومت حق الهی به نظام آرمانی نزدیک‌تر شد. این تحقیق، نخست به «مبانی جامعه اسلامی در دعای ندبه» در دو مقوله «ضرورت جامعه اسلامی» و «معیارهای اسلامیت جامعه» می‌پردازد و در قسمت بعد «تصویر سیاسی جامعه اسلامی دعای ندبه» را در دو جامعه سیاسی مطلوب و نامطلوب بیان می‌نماید. به علاوه، ویژگی‌ها، اهداف و در نهایت عناصر و ارکان جامعه سیاسی مطلوب و نامطلوب را برمی‌رسیم.

## بیان مقاطع و محورهای دعای ندبه

به طور کلی، دعای ندبه از چهار محور زیر تشکیل شده است:

۱. نخست به تاریخ انبیا پرداخته و ویژگی‌ها و خصوصیات پیامبران بزرگ به‌خصوص پیامبران اولوالعزم از جمله حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بیان می‌کند؛
۲. در مقطع بعدی، یعنی ولایت، خصوصیات و ویژگی‌های ولی را مطرح می‌کند و ولایت را ادامه رسالت برمی‌شمرد؛
۳. موضع‌گیری امت با ولایت و ائمه علیهم‌السلام در نهایت ظلم و ستم امت بر ائمه علیهم‌السلام و شهادت آنها و بودن جهان بدون امام حاضر را بیان می‌کند.
۴. آخرین مقطع، بکاء و ندبه بر اهل بیت را همراه با طلب و امید بیان می‌نماید.

## مبانی جامعه اسلامی در دعای ندبه

### الف) ضرورت جامعه اسلامی

به نظر می‌رسد ضرورت جامعه اسلامی با موضوع رابطه «دین و سیاست» در ارتباط مستقیم است؛ چون اتخاذ هر تصمیمی درباره ارتباط دین و سیاست، چشم‌انداز بحث جامعه اسلامی را عوض می‌کند. قائلان به انفکاک دین از سیاست، جامعه اسلامی را ضروری نمی‌دانند و اسلام را تنها مربوط به فرد و نه جامعه می‌انگارند. آنان برای جامعه اسلام برنامه‌ای ندارند و برنامه اسلام را تنها برای فرد می‌دانند. اگر اسلام تنها منحصر به فرد باشد، آن وقت نیازی به انبیا و ائمه علیهم‌السلام ندارد؛ چون عقلاً تشکیل جامعه اسلامی بی‌معنا خواهد بود. در صورتی که آمدن انبیا، ضرورت جامعه اسلامی را بیان می‌کند.

در واقع ضرورت جامعه اسلامی مفروضی برای آمدن انبیا بوده است. در بخشی از دعای ندبه آمده:

الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ<sup>۱</sup>

آنان که وجودشان را برای حضرتت خالص و برای دینت مخصوص گردانیدی.

هدف ائمه علیهم‌السلام و پیامبران تلاش برای تشکیل جامعه اسلامی بوده است. حتی به نظر می‌رسد تمام بخش‌هایی که به احوال پیامبران اختصاص دارد، تشکیل جامعه اسلامی را بیان می‌کند، یعنی آمده‌اند تا در دنیا جامعه تشکیل دهند.

برای مثال در دعای ندبه می‌گوید:

و جعلتهم الذرية إليك و الوسيلة إلى رضوانك، فبعض أسكنته جنتك إلى أن أخرجته منها، و بعض حملته في فلكك و نجّيته و من آمن معه من الهلكة برحمتك، و بعض اتخذته لنفسك خليلاً... و أودعته علم ما كان و ما يكون إلى انقضاء خلقك؛

و آنان را واسطه [به خود رسیدن] و وسیله دخول به بهشت رضوان و رحمت خود قرار دادی. پس بعضی از آنان را در بهشت سکونت دادی تا هنگامی که او را به دلیلی از بهشت بیرون کردی و بعضی را هم در کشتی نشاندی و او و کسانی که با او ایمان آوردند را به وسیله رحمت خود از هلاکت نجات دادی و بعضی از آنان را برای خودت دوست قرار دادی<sup>۲</sup>... و علم گذشته و آینده تا انقضاء خلقت را به او به ودیعت و امانت سپردی.<sup>۳</sup>

مطالب بالا، وقتی معنا پیدا می‌کند که جامعه باشد و گرنه بدون جامعه، معنایی ندارد. بنابراین، تفکر انفکاک دین از سیاست با اقامه برهان نبوت و ضرورت وحی تنافی دارد و کسی نمی‌تواند به ضرورت وحی و نبوت معتقد باشد، اما ضرورت حکومت و سیاست را نپذیرد و علاوه بر آن وقتی این دو، یعنی ضرورت وحی و نبوت و عدم انفکاک سیاست و دین ثابت شد، می‌توان نتیجه گرفت که اینها زمانی ضرورت دارند که ظرف مکان، یعنی جامعه باشد و گرنه بدون جامعه هیچ کدام به ذهن نمی‌آید. پس جامعه اسلامی ضرورت دارد. در دعای ندبه می‌گوید:

و كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ؛

و به وسیله وحی خود آنان را گرامی داشتی.<sup>۴</sup>

پس می‌توان گفت:

اساساً سلسله معارفی در اسلام هست که اصولاً بنیان آن بر مبنای اجتماعی بودن گذارده شده و اسلام در همه شئون خود اجتماعی است.<sup>۵</sup>

بنابراین، انسان موجودی اجتماعی است و بدون اجتماع توان زندگی ندارد.

رهبران اسلام تلاش می‌کردند دعای متناسب با هر مشکل اجتماعی را تعلیم دهند تا با آن مردم را از محیط فاسد جدا نمایند و آنان را از حاکمان، ناراضی گردانند. این همان بعد سیاسی دعاهاى شیعه است.

در بخشی از دعای ندبه می‌فرماید:

و کَلَّ شَرَعَتْ لَهُ شَرِيعَةً وَ نَهَجَتْ لَهُ مِنْهَا جَاً وَ تَخَيَّرَتْ لَهُ  
أَوْصِيَاءَ، مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفَظٍ مِنْ مَدَّةٍ إِلَى مَدَّةٍ إِقَامَةً  
لِدِينِكَ، وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ وَ لَتَلَا يَزُولُ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ  
يَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْ لَا أُرْسِلْتَ إِلَيْنَا  
رَسُولًا مُنْذِرًا وَ أَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ  
نَذَلَ وَ نَخْزِي؛

و برای هر کدام از پیغمبران، شریعت و کتاب عطا کردی  
و طبقه و قانونی معین داشتی و برایشان جانشینانی  
انتخاب کردی که یکی پس از دیگری از مدتی تا مدتی  
معین نگهبان دین و شریعت باشند، برای اقامه دین تو و  
دلیل بر بندگانت و به علت این که حق از قرارگاه خود  
خارج نشود و باطل بر اهلش چیره نگردد و احدی نگوید  
که ای خدا چرا رسول برای ما نفرستادی که ما را انداز  
و نصیحت و ارشاد کند؟ و چرا پیشوا و رهبری برای ما  
نگماشتی که ما از آیات تو پیروی کنیم پیش از آن که  
خوار و رسوا شویم.<sup>۶</sup>

این بخش‌ها با وجود جامعه معنا می‌یابد؛ زیرا بدون جامعه چگونه  
می‌توان این فراز «تا حق از میان نرود و باطل بر اهلش غلبه نکند»<sup>۷</sup>  
را فهمید و معنا کرد.

در نتیجه اقامه دین بدون جامعه امکان ندارد و این ضرورت جامعه  
اسلامی را بیان می‌کند.

در بخش دیگری از دعای ندبه آمده: «کجاست آن کسی که برای  
تجدید و احیای فرایض و سنن ذخیره شده و...»<sup>۸</sup>

این دعا را زمانی باید درخواست کرد که جامعه‌ای باشد تا زنده کردن  
فرایض در جامعه درخواست گردد. بنابراین، جامعه اسلامی ضرورت  
دارد و در واقع بدون ضرورت جامعه اسلامی بخش‌های دعای ندبه  
بی‌معناست.

## ب) معیارهای اسلامیت جامعه

چهار معیار مهم جامعه اسلامی عبارتند از:

### ۱. ولایت

به نظر می‌رسد اولین و مهم‌ترین معیار برای جامعه اسلامی، مسئله  
ولایت است. بنابراین، چگونه می‌توان باور کرد که اسلام از بیان مسئله  
ولایت سر باز زده با آن که به نص قرآن شریف، دین اسلام جهانی  
و همیشگی است و هزار جهات عمومی و اجتماعی دارد که نیازمند  
سرپرستی است. یا اسلام به واضحات زندگی، مانند اکل و شرب عنایتی  
داشته و امر می‌کند و... و هم این که به مسئله ولایت که تنها روحی  
است که اجتماع از آن زنده است رسید از آن لب ببندد.<sup>۹</sup>  
همان‌طور که اجتماعی بودن انسان فطری است مسئله ولایت نیز

به لحاظ فطری درک‌شدنی است و علاوه بر آن این مسئله در صدر  
اسلام به قدری بدیهی بود که اصلاً در این باره سؤال نمی‌کردند.

ولایت از امور مهم اسلام و در واقع رکن رکن اسلام است.  
بخش‌های بسیاری از دعای ندبه به مسئله ولایت پرداخته. از جمله:

تا آن که امر رسالت و هدایت را به حبیب گرمایات محمد ﷺ  
منتهی کردی، پس همان‌طوری که او را به رسالت برگزیدی،  
... پس چون عمرش سپری گشت به وصایت و جانشینی  
خود علی بن ابی‌طالب را که صلوات تو بر آن دو و آل آن  
دو باد، برای هدایت مردم گماشت، ... هر که را من پیغمبر  
او هستم پس علی امیر اوست... و تو وصی و وارث منی  
[وراثت ولایت]... و تو دین مرا ادا می‌کنی و وعده‌های مرا  
روا می‌سازی.<sup>۱۰</sup>

یا در بخش دیگری می‌گوید:

که هر کدام صالحی پس از صالح دیگر و صادقی بعد از  
صادق دیگر هستند.<sup>۱۱</sup>

مسئله ولایت به قدری مهم است که حضرت علی علیه‌السلام را شاخص  
اهل ایمان معرفی می‌کند و می‌گوید:

یا علی اگر تو میان اتمم نبودی اهل ایمان بعد از من  
شناخته نمی‌شدند.<sup>۱۲</sup>

### ۲. اطاعت

دومین معیار مطرح جامعه اسلامی بعد از ولایت اطاعت است؛ زیرا  
ولایت بدون اطاعت مشکلی را حل نمی‌کند و در واقع باید اطاعت باشد  
تا ولایت بتواند اعمال ولایت بکند. اطاعت باعث تحقق وحدت می‌شود،  
یعنی زمانی معصوم می‌تواند اعمال ولایت بکند که مردم در صحنه  
حضور داشته باشند و اطاعت از وی را بپذیرند.

پس در تمام مسائل حتی مسائل سیاسی باید از ولایت اطاعت کرد و  
این معیار مزیتی است که تنها در جامعه اسلامی می‌توان آن را دریافت.  
همان‌طور که خداوند تعالی اطاعت از رسول خدا و اولی‌الامر را در کنار  
اطاعت از خود بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ  
مِنْكُمْ﴾<sup>۱۳</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و  
پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

بنابراین، حتی معصوم بودن امام و رهبر به تنهایی برای حفظ نظام  
اسلامی کافی نیست، بلکه آن چه جامعه دینی را نگاه می‌دارد، حضور و  
اطاعت مردم است.

حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

وظیفه تو هست که به من تذکر دهی و نظر بدهی و آن‌گاه  
که من گوش به تذکر و نظر تو ندام از من اطاعت کنی.<sup>۱۴</sup>

سؤال مطرح این است که چرا باید از ولایت، اطاعت کرد؟ به بیان دیگر چرا اطاعت، از معیارهای تشخیص جامعه اسلامی به حساب می‌آید؟ بهتر است برای پاسخ به این سؤال بخش‌هایی از دعای ندبه را یاد آور شویم:

بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنيّة و زخرفها و زبرجها...؛  
بعد از این که اعراض از مراتب و درجات و زر و زیور این دنیای پست را برای آنان شرط کردی، پس آنان هم این شرط را پذیرفتند و تو هم می‌دانستی که به عهد خود وفا خواهند کرد. پس آنان را مقرب خود گردانیدی و علو ذکر و ثنای آشکار به آنان عطا فرمودی و فرشتگان خود را بر آنان نازل نمودی و به علم خود آنان را حمایت کردی و آنان را واسطه خود و وسیله وصول و رسیدن به بهشت رضوان و رحمت خود قرار دادی...<sup>۱۵</sup> پس اهل بیت رسول، طریق و رهبری به سوی تواند و راه بهشت و رضوان و راه رسیدن به رضا و خشنودی تواند.<sup>۱۶</sup>  
و در بخش دیگری از دعای ندبه می‌فرماید:

و كان بعده هدى من الضلال و نوراً من العمى و حبل الله المتين و صراطه المستقيم؛  
و او بعد از پیغمبر، امت را از ضلالت و گمراهی به هدایت و از کوری به نور بصیرت راهنما بود و او رشته محکم الهی و راه مستقیم حق بود.<sup>۱۷</sup>

و در جای دیگری می‌گوید:

و الاجتهاد في طاعته و اجتناب معصيته؛

و جهد و کوشش در طاعتش و دوری از نافرمانی‌اش [یاری فرما].<sup>۱۸</sup>

و در بخشی دیگر از دعا بیان می‌دارد:

چون او منذر است و برای هر قومی هادی و راهنمایی است.<sup>۱۹</sup>

بنابر بخش‌های بیان شده از دعای ندبه برای رسیدن به مقام قرب حق و سعادت دنیا و آخرت در هر دو بعد فردی و اجتماعی باید از رسول خدا ﷺ و ائمه معصوم: اطاعت نمود.

### ۳. شجاعت

شجاعت سومین معیار جامعه اسلامی است. بدون شجاعت، اطاعت هم صورت نمی‌گیرد؛ زیرا هنگامی می‌توانند اطاعت کنند که شجاعت داشته باشند. شجاعت به قدری اهمیت دارد که نه تنها برای پیامبر و ائمه معصوم علیهم‌السلام که حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی، یکی از شرایط و صفات رهبری را شجاعت برمی‌شمرند.<sup>۲۰</sup> چون رهبری که شجاع نباشد، نمی‌تواند جامعه را به‌خصوص جامعه اسلامی را از گزند دشمنان داخلی و خارجی حفظ کند و احکام خداوند را در جامعه اجرا نماید. پس این صفت برای رهبر جامعه اسلامی لازم و ضروری است. همان‌طور که در دعای ندبه می‌گوید:

و رحمت فرست بر علی علیه‌السلام پدر بزرگ او که سید سلحشور و شجاع است.<sup>۲۱</sup> کجاست زنده‌کننده نشانه‌های دین و اهل آن!<sup>۲۲</sup>

چگونه کسی که شجاع نباشد، می‌تواند دین را احیا و زنده کند.

علاوه بر رهبر جامعه اسلامی، مردم نیز باید شجاع باشند تا بتوانند حضور خودشان را در صحنه و در برابر تمامی مشکلات اعم از داخلی و خارجی بیان کنند، از رهبر جامعه اسلامی پیروی و اطاعت نمایند و در مواقع ضروری، رهبر را تنها نگذارند؛ چون حتی رهبر بدون مردم شجاع نمی‌تواند کاری بکند و در نتیجه اگر مردم شجاع نباشند، رهبر در مواقعی تنها می‌ماند و جامعه اسلامی شکست می‌خورد.

شجاعت باعث می‌شود که انسان از هیچ چیز هراسی به دل راه ندهد، حتی در موقع جنگ با دشمنان بدون هیچ ترسی می‌جنگد.

همان‌طور که اجتماعی بودن انسان فطری است مسئله ولایت نیز به لحاظ فطری درک‌شدنی است و علاوه بر آن این مسئله در صدر اسلام به قدری بدیهی بود که اصلاً در این باره سؤال نمی‌کردند.

#### ۴. حقانیت

حقانیت اسلام چهارمین و آخرین معیاری است که در این تحقیق برای جامعه اسلامی بررسی می‌کنیم. اسلام دین حق است و غیر از اسلام هیچ دینی حق نیست. قرآن کریم دین الهی را با عنوان اسلام یاد نموده، البته برای ثبات و دوام آن براهینی اقامه کرده که ما از بیان آن صرف نظر می‌کنیم و تنها آیه‌ای از قرآن می‌آوریم:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۲۳</sup>

در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است.

در دعای ندبه هم اشاره به دین حق می‌کند و از خداوند می‌خواهد که دین حق را برپا دارد و باطل را محو کند و می‌گوید:

بار خدایا به واسطه وجود او دین حق را برپا بدار و باطل را محو و نابود گردان!<sup>۲۴</sup>

کجاست آن وسیله حق که بین زمین و آسمان پیوسته است!<sup>۲۵</sup>

و عده دادی او را که دینش بر تمام ادیان غلبه یابد، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند.<sup>۲۶</sup>

پس می‌توان بالاترین حوائج و خواسته‌ها را که باعث سعادت و پیشرفت جامعه و افراد است، غلبه اهل دین و رواج آن و محو و نابود شدن باطل و هلاک اهل آن دانست.

#### تصویر سیاسی جامعه اسلامی در دعای ندبه

##### الف) جامعه سیاسی مطلوب در دعای ندبه

در این تحقیق به بررسی ویژگی، اهداف، عناصر و ارکان جامعه سیاسی مطلوب می‌پردازیم:

##### ۱. ویژگی‌های جامعه سیاسی مطلوب

مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه سیاسی مطلوب عبارتند از:

##### یکم. دینی بودن ماهیت آن

منظور محدود نبودن دین به هیچ حوزه‌ای است و این که دین می‌تواند در تمام شئون و جنبه‌های سیاسی وارد شود و اگر دین در تمام شئون جامعه‌ای وارد شده باشد، آن موقع جامعه سیاسی مطلوب به دست می‌آید. البته این شرط لازم است، ولی کافی نیست و باید شروط بعدی را هم داشته باشد.

در بخشی از دعای ندبه می‌گوید:

و به هر یک آیین، شریعت، طریقه و روشی عطا فرمودی.<sup>۲۷</sup>

معنای شریعت، راه آب محسوب می‌شود، ولی در این جا تشبیه دین

به شریعت به دلیل این است که دین هم مثل شریعت راه وصول و رسیدن به سعادت به شمار می‌آید. پس مقصود از ارسال رسل، هدایت خلائق به مصالح، مفاسد فردی و اجتماعی انسان، درباره سعادت دنیا و آخرت است. پس می‌توان گفت که جامعه سیاسی زمانی مطلوب خواهد بود که ماهیت آن دینی باشد، چون تنها دین است که می‌تواند جامعه را به سوی پیشرفت مادی و معنوی پیش ببرد و گر نه اگر ماهیت جامعه دینی نباشد، شاید در بعد مادی هم پیشرفت داشته باشد، ولی بعد معنوی از بین خواهد رفت، در نتیجه این جامعه مطلوب نخواهد بود؛ چون جامعه‌ای مطلوب است که به تمام ابعاد انسانی توجه شود، نه به یک بُعد آن.

##### دوم. الهی بودن مشروعیت آن

«مشروعیت توجیه عقلی قدرت حاکم و قبول و اطاعت از حاکمیت وی از سوی مردم است، یعنی کسی که حق حاکمیت و در دست گرفتن قدرت و حکومت را داشته باشد و مردم وظیفه خواهند داشت از آن حاکم اطاعت کنند»<sup>۲۸</sup>

پس دومین شرط جامعه سیاسی مطلوب، حق حاکمیت مطلق خدا بر جهان و انسان را بیان می‌کند و منظور از الهی بودن مشروعیت را این‌گونه برمی‌شمرد:

این که خدا منبع نهایی و ذاتی مشروعیت سیاسی - دینی است مسئله‌ای است که مسلمانان نیز در مورد آن اختلافی ندارند.<sup>۲۹</sup>

خداوند با فرستادن وحی و ارسال رسل، مشروعیت خودش را به مردم می‌رساند تا از آن بهره‌مند شوند. بنابراین، پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) از طرف خداوند مشروعیت می‌یابند. برای مثال تمام خصوصیات مطرح شده پیامبران در اوایل دعای ندبه نشان می‌دهد که همه این پیامبران را خداوند فرستاده است، از جمله:

و بعثته إلی الثقلین من عبادك؛

و او را بر تمام بندگان از جن و انس مبعوث کردی.<sup>۳۰</sup>

در جای دیگری می‌خوانیم:

پس چون عمرش سپری گشت به وصایت و جانشینی خود علی بن ابی طالب را که صلوات تو بر آن دو و آل آن دو باد، برای هدایت مردم گماشت.<sup>۳۱</sup>

فرشتگان خود را بر آنان نازل نمودی و به وسیله وحی خود آنان را گرامی داشتی.<sup>۳۲</sup>

و او را معجزه دادی و به روح القدس تقویت نمودی.<sup>۳۳</sup>

##### ۲. اهداف جامعه سیاسی مطلوب

والا ترین هدف جامعه مطلوب برقراری مساوات، برابری و عدالت، یعنی نابودی ظلم و ستم، گسترش امنیت در بین مردم است و همچنین

این هدف می‌کوشد روح اخلاق اسلامی را در جامعه حاکم کند، به ارزش‌های دینی برتری بخشد و ریشه‌های ظلم و تجاوز را به طور کلی نابود نماید تا جامعه مطلوب بر اساس عدالت ساخته شود. بنابراین، مهم‌ترین اهداف جامعه سیاسی مطلوب عبارتند از:

#### یکم. عدالت

برتراند راسل در تعریف عدالت می‌نویسد:

عدالت عبارت است از هر چیز که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند.<sup>۳۴</sup>

بنابر تعریف وی عدالت در جوامع مختلف معنایی مستقل دارد و در واقع عدالت تنها لفظی مشترک به شمار می‌آید. پس این تعریف برای جامعه سیاسی مطلوب، مفید نیست.

شهید مطهری در تعریف عدالت بیان می‌دارد:

حقوق افراد را رعایت کردن و حق‌ذی‌حقی را به او دادن.<sup>۳۵</sup>

بنابر تعریف یادشده اگر حق هر ذی‌حقی داده شود، آن وقت دیگر حقی پامال نمی‌شود و به کسی ظلم نمی‌گردد و این همان جامعه سیاسی مطلوب است که به دنبال آن هستیم. در واقع جامعه سیاسی مطلوب همان حکومت دینی به شمار می‌آید که برای اجرای عدالت می‌کوشد.

عدالت از مهم‌ترین مباحث موجود در فلسفه سیاسی است که همه فلاسفه سیاسی به گونه‌ای به بحث عدالت پرداخته‌اند. ویژگی‌هایی برای عدالت می‌توان برشمرد، از جمله:

۱. ریشه در عقل و فطرت انسان‌ها دارد؛

۲. دین بر آن تأکید می‌کند؛

۳. فرد و جامعه همیشه به آن نیاز دارد.

شرط اساس دینی بودن جامعه اجرای عدالت است؛ چرا که با اجرای عدالت مقتضیات رشد در

جامعه ایجاد می‌شود.<sup>۳۶</sup>

در این نوشتار از اقسام بسیار عدالت، عدالت سیاسی را بررسی می‌کنیم. منظور این است که طبقه حاکم و مردم نسبت به هم حقوقی دارند که هر کدام حقوق دیگران را مراعات می‌کنند، یعنی طبقه حاکم حقوق سیاسی به مردم می‌دهد و مردم نیز از حاکم حمایت می‌کنند و در این صورت عدالت سیاسی محقق می‌شود. در واقع با عدالت سیاسی، هر کس به حقوق خود می‌رسد و جامعه نیز به طرف پیشرفت و سعادت می‌رود، ولی اگر عدالت سیاسی محقق نشود، آن وقت جامعه مطلوب نخواهد بود؛ زیرا مردم با حاکم جامعه هم‌سو نخواهند شد و همیشه حاکم تنها خواهد ماند و حتی در بعضی مواقع مردم علیه حاکم اقدام می‌کنند.

در نهایت می‌توان هدف از تأسیس نهادهای اجتماعی را در جامعه مطلوب، فراهم ساختن زمینه‌های تحقق عدالت برشمرد. در دعای ندبه به صورت صریح، لفظی از عدالت به میان نیامده، ولی می‌توان گفت که دعای ندبه در پی عدالت است. در واقع یکی از اهداف دعای ندبه همین است که وقتی رهبر جامعه پیامبر یا امام باشد، خود به خود عدالت محقق می‌شود؛ چرا که یکی از اهداف خداوند متعال از ارسال رسل اجرای عدالت در بین مردم است. شاید عبارت زیر از دعای ندبه، بهترین عبارت‌ها در این باره باشد:

او بود که بعد از پیامبر، امت را از ضلالت و گمراهی به هدایت و از کوری به نور بصیرت راهنما بود و او رشته محکم الهی و راه مستقیم حق بود.<sup>۳۷</sup>

#### دوم. آزادی سیاسی

آزادی در فارسی به «عق، حریت، اختیار، قدرت عمل، قدرت انتخاب و رهایی»<sup>۳۸</sup> معنا شده است. برای آزادی، می‌توان تعاریف بسیاری در آثار و نوشته‌های گوناگون یافت، از جمله: من عجالاً آزادی را این‌طور تعریف می‌کنم، آزادی عبارت است از قدرت با اختیار

این‌که خدا منبع نهایی و ذاتی مشروعیت سیاسی-دینی است مسئله‌ای است که مسلمانان نیز در مورد آن اختلافی ندارند.

انجام دادن آنچه که کسی خواسته باشد فارغ از مداخله دیگران انجام دهد.<sup>۳۹</sup>

و یا آزادی یعنی:

جلوی راهش را نگیرند، پیش رویش مانع ایجاد نکنند.<sup>۴۰</sup>

آزادی از دیدگاه امام عبارت از حق انتخاب و یا اختیاری است که انسان‌ها در رابطه با نوع زندگی، مشی، عقیده، نظر و رأی خود دارند، محدوده آن تا مرز قوانین اسلام می‌باشد که در کشور در قالب قانون اساسی تبلور یافته است.<sup>۴۱</sup>

و از نظر میل:

اصل اساسی آزادی این است که همه افراد، گروه‌ها، حکومت و توده مردم از مداخله در اندیشه و رفتار افراد دیگر پرهیز نمایند.<sup>۴۲</sup>

به طور کلی می‌توان اصل آزادی را از پایه‌های اساسی جامعه مطلوب سیاسی دانست. آزادی سیاسی دارای مصادیق متعددی است، اما با توجه به موضوع تحقیق، تنها به دو مصداق به صورت فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

الف) آزادی و حق رأی (انتخاب)؛

ب) آزادی تشکله‌ها و مشارکت مردمی.

منظور از جامعه سیاسی مطلوب، همان حکومت دینی است که در حضور ائمه علیهم‌السلام نیز همه از آزادی سیاسی بهره‌مند بودند. برای مثال زمان حکومت پیامبر، یهودیان در مدینه آزادانه زندگی می‌کردند و آزادی بیان و عقیده نیز داشتند و پیامبر نیز در بخشی از دعای ندبه به صورت آزادانه جانشین خودش را معرفی می‌کند و حضرت علی علیه‌السلام را وارث و وصی خود قرار می‌دهد.

و در حالی که گروه مردم پیش روی او بودند، [پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] فرمود: هر که من مولای او هستم، پس علی هم مولای او خواهد بود.<sup>۴۳</sup> در جامعه سیاسی مطلوب، هنگام غیبت امام، آزادی در محدوده قانون است و آزادی مطلق پذیرفتنی نیست؛ چون موجب هرج و مرج در جامعه می‌شود و مهم‌تر از همه مصالح جامعه به خطر می‌افتد، اما آزادی در محدوده قانون را می‌پذیرد؛ چون در چارچوب شرع و عقل است و علاوه بر آن موجب حفظ قانون و جامعه می‌گردد.

در بخشی از دعای ندبه آمده است:

و باید ناله کنندگان ناله کنند و شیون کنندگان شیون کنند و فریاد کنندگان فریاد زنند.<sup>۴۴</sup>

بنابراین، از این مطلب می‌توان فهمید که آزادی نبوده و مردم نمی‌توانستند آزادانه عقاید خودشان را ابراز کنند به همین دلیل می‌گویند که ناله و شیون کنید و دست‌کم با ناله و گریه، درد خود را بگویید و به آیندگان بفهمانید که جامعه مطلوب نبوده و به هیچ کس آزادی نمی‌دادند حتی درد خود را بگویید، چه رسد به این که از حق مردم دفاع کند. پس می‌توان گفت:

آزادی در تفسیر اسلامی به معنای فراهم بودن امکانات لازم برای بهره‌مند شدن آحاد ملت از حقوق حقه خود می‌باشد تا هر یک بتواند از حقی که طبیعت برای او فراهم کرده به نحو احسن بهره‌مند گردد. در این گونه آزادی طبعاً محدودیت در چارچوب قانون را ایجاب می‌کند تا مانع از تزام حق شود.<sup>۴۵</sup>

### ۳. سوم. امنیت

اساسی‌ترین نیازهای اولیه بشر امنیت است و در این باره می‌توان گفت:

امنیت از نیازهای ضروری و آغازین بشر است که با آفرینش او همراه بوده و پاسخ‌گویی به دیگر نیازها در سایه هستی آن تحقق می‌یابد و می‌توان گفت وضع کامل نیازهای فیزیکی، مانند نیاز به آب و غذا نیز با استمداد از امنیت صورت می‌گیرد. همراه بودن نیاز به امنیت با آفرینش انسان و توجه شدید وی به این نیاز، آن را در ردیف نیازهای فطری بشری در آورده است.<sup>۴۶</sup>

بنابراین، امنیت با تمام ابعادش از اساسی‌ترین اهداف هر جامعه سیاسی است، به طوری که بدون امنیت هیچ کدام از اهداف دیگر میسر نخواهد شد. برای نمونه، می‌توان آیاتی از قرآن<sup>۴۷</sup> بیان کرد که رابطه مستقیمی با امنیت دارد، ولی تنها به آن چه در تفسیر نمونه آمده می‌پردازیم.

امنیت، نخستین و مهم‌ترین شرط زندگی سالم اجتماعی است. به همین دلیل، ذوالقرنین برای فراهم کردن آن نسبت به قومی که مورد تهدید قرار گرفته بود، پرزحمت‌ترین کارها را بر عهده گرفت و برای جلوگیری از مفسدان از نیرومندترین سدها استفاده کرد؛ سدی که در تاریخ ضرب‌المثل شده و تمثیل استحکام، دوام و بقاقت است.

اصولاً تا جلو مفسدان را با قاطعیت و به وسیله نیرومندترین سدها نگیرند، جامعه روی سعادت نخواهد دید و به همین دلیل ابراهیم علیه‌السلام هنگام بنای کعبه نخستین چیزی را که از خدا برای سرزمین تقاضا کرد، سنت امنیت بود. «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا»<sup>۴۸</sup> «پروردگارا این شهر را ایمن گردان.» و نیز به همین دلیل سخت‌ترین مجازات‌ها در فقه اسلامی برای کسانی در نظر گرفته شده است که امنیت جامعه را به خطر می‌افکنند.<sup>۴۹</sup>

دعای ندبه نیز صریحاً به مسئله امنیت می‌پردازد و می‌گوید: «هر کس داخل آن شود در امن و امان است.»<sup>۵۰</sup>

### ۳. عناصر و ارکان جامعه سیاسی مطلوب

عناصر بنیادی جامعه سیاسی عبارتند از:

#### یکم. مردم «مؤمنین»

به طور کلی جوامع بدون مردم تصویرپذیر نیست، یعنی اگر مردم

نباشند جامعه به وجود نمی‌آید. جامعه سیاسی مطلوب هم از این قاعده مستثنا نیست و مردم جامعه سیاسی مطلوب را تشکیل می‌دهند، ولی مردم جامعه سیاسی مطلوب با دیگر جوامع فرق می‌کنند و تنها مردمی هستند که از خداوند و از رهبر خودشان اطاعت می‌کنند.

به دلیل این که مردم در طول سالیان از حضور ائمه علیهم‌السلام و رهبر الهی محروم بوده‌اند و بدبختی، تبعیض و هزاران مشکل دیگر را درک نموده‌اند. در جامعه سیاسی مطلوب ارزش همه چیز را می‌دانند، یعنی می‌توان گفت که تنها به فکر منافع و مصالح شخصی خود نیستند و مثل جوامع امروزی دیگران را وسیله‌ای برای تأمین نیازهای خود در نظر نمی‌گیرند، بلکه به دیگران به عنوان بندگان خدا نگاه می‌کنند و می‌کوشند تا با هم‌کاری و هم‌دلی یک‌دیگر به هدف آفرینش دست یابند که همان تعالی و ترقی انسان‌هاست.

بنابراین، جامعه سیاسی مطلوب، مردمی آگاه، مؤمن، متقی و عادل دارد. پس می‌توان برای مردم جامعه سیاسی دو ویژگی را برشمرد:

۱. ایمان (هم به خداوند و هم به ولایت)؛

۲. عمل صالح.

به نظر می‌رسد این دو خصیصه مهم‌ترین ویژگی مردم جامعه یاد شده است که در دیگر جوامع این دو ویژگی را توأمان نمی‌توان یافت. به همین دلیل، همیشه برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام دعا می‌کنیم. در ضمن برای توأمان بودن ایمان و عمل صالح در دولت مهدوی آمادگی لازم است. یادآور می‌شویم، منظور این نیست که در جامعه سیاسی مطلوب مخالف یا دشمنی نیست، بلکه اگر هم اقلیتی مخالف یا دشمنی دارند، با قاطعیت با آن برخورد می‌کنند و مهم این است که به کسی ظلم و ستم نمی‌شود. در جوامع امروزی که ظلم و ستم بی‌داد می‌کند، امیدواریم که با تشکیل جامعه سیاسی مطلوب حق مظلومان از ظالمان گرفته شود، همان‌گونه که در دعای ندبه آمده است:

متی ترانا و نراك و قد نثرت لواء النصر تری؛

کی شود که تو ما را و ما تو را ببینیم درحالی که پرچم نصرتی که برافراشته‌ای دیده شود.<sup>۵۱</sup>

إلی متی أحرار فیک یا مولای و إلی متی...؛

تا کی سرگردان و حیران تو باشم ای مولای من و تا کی...

بنفسی أنت أُمْنِیَّة شائق یتمتی، من مؤمن و مؤمنة ذکرا فحنا؛

جانم به فدایت تو همان آرزوی قلبی و مورد اشتیاق مرد و زن اهل ایمانی که هر دلی از یادت ناله شوق می‌زند.

أین المنصور علی من اعتدی علیه و افتری؛

کجاست آن که خداوند او را بر متعديان، ستم‌کاران و مفتريان مظفر و منصور گرداند.<sup>۵۲</sup>

أین مؤلف شمل الصلاح و الرضا؛

کجاست آن که پریشانی‌های خلق را اصلاح و دل‌ها را خشنود می‌سازد.<sup>۵۳</sup>

أین معزّ الأولیاء و مدلّ الأعداء؛

کجاست عزیز کننده دوستان خدا و ذلیل کننده دشمنان خدا.<sup>۵۴</sup>

مردم نیز وظایفی دارند که با توجه به دعای ندبه می‌توان این وظایف را برشمرد:

۱. اطاعت از خداوند و رهبران الهی؛

۲. اعتقاد به این که ائمه: جانشینان بلافصل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و منصوب از طرف خداوند هستند؛

۳. با دوست ائمه علیهم‌السلام دوست شدن و با دشمنان ائمه علیهم‌السلام دشمن شدن، هم‌چنان که در

مردم جامعه سیاسی مطلوب با دیگر جوامع فرق می‌کنند و تنها مردمی هستند که از خداوند و از رهبر خودشان اطاعت می‌کنند.

دعای ندبه وجود دارد:

بار الها دوست بدار هر که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن دارد و یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار و تنها گذار هر که علی را خوار و تنها گذارد.<sup>۵۵</sup>

## دوم. سرزمین

در این که جامعه سیاسی باید سرزمین معینی داشته باشد تا جمعیتی در آن زندگی کنند، هیچ اختلافی نیست. برای هر سرزمینی باید حد و مرزی برشمرد تا فاصله‌اش با همسایه‌ها مشخص شود، ولی به نظر می‌رسد این عنصر درباره کشورهای اسلامی لازم‌الاجرا نیست؛ چون دولت‌های اسلامی به صورت مجموعه‌ای از وطن بزرگ اسلامی تجزیه ناپذیرند که هیچ‌گونه مرزبندی نباید بین آنها جدایی بیندازد و علاوه بر آن خداوند به وسیله حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) این را به مردم وعده داده که بر روی زمین اجرا خواهد کرد.

پس جامعه سیاسی برای تحقق اهداف خود باید دارای سرزمین باشد. بنابراین، مرز جامعه سیاسی، زمینی است، یعنی منطق دین اسلام اختصاص به قلمرو خاصی ندارد، بلکه همه افراد را در هر جا در برمی‌گیرد، یعنی هدف پیامبر نجات و به کمال رساندن تمام دنیا بود. بنابراین، نمی‌توان جامعه سیاسی مطلوب در دعای ندبه را به سرزمین خاص منحصر کرد، بلکه معنای کل زمین از آن فهمیده می‌شود. چنان‌که می‌گوید: «جهان را پر از عدل و داد می‌کند، هم‌چنان که پر از ظلم و جور گشته است.»

برای نمونه در دعای ندبه آمده است: «و إقصاء ولده إلا القليل ممّن...».

در جمله «اقصاء ولده» دو احتمال داده می‌شود و هر دو منظور نظر است: یکی آن‌که مراد دور کردنشان از شهر و دیارشان باشد که کاری کردند که آنان از وطن خود آواره و دربه‌در شدند و هر کدام به نقطه‌ای دور از وطن افتادند. دیگر آن‌که مراد از آن دور نمودن آنها از حقوق حقه و مسند خلافت رسول اکرم باشد.<sup>۵۶</sup>

## سوم. حکومت

به دلیل این که جامعه سیاسی مطلوب در دعای ندبه همان حکومت اسلامی است، می‌توان گفت:

اسلام از آن جهت که دین الهی است و از آن جهت که کامل و خاتمه همه مکتب‌هاست، برای اجرای احکامش و برای ایجاد قسط و عدل در جامعه، حکومت و دولت می‌خواهد. برای نبرد با طاغوت و ستیز با ظلم و تعدی طاغوتیان، حکومت و حاکم می‌خواهد. اسلام بی‌حکومت و بی‌اجرای قانون است و از قانون که «سوادى بر بیاض است»، به تنهایی کاری ساخته نیست و اگر

دشمنان اسلام، جدایی دین از سیاست را ترویج می‌کنند و اسلام بی‌حکومت را تقدیس و تکریم می‌کنند، برای خلع سلاح نمودن مسلمین و جامعه اسلامی است، نه به جهت خیرخواهی و نیک‌اندیشی با اسلام‌شناسی واقعی و اصیل آنان.<sup>۵۷</sup>

## چهارم. حاکمیت

امامت، ساختار جامعه سیاسی مطلوب به شمار می‌آید. بنابراین، امام در چارچوب امامت مجری حاکمیت الهی است و تصمیمات او در سطح جامعه به اجرا درمی‌آید.

برای توضیح حاکمیت ائمه (علیهم‌السلام) بخشی از دعای ندبه را یادآور می‌شویم:

شخص علی بن ابی‌طالب را که اولین رهبر پس از رهبری شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌باشد، از میان هاله خرافات و تبلیغات سوء دشمن بیرون می‌کشد و حقیقت نورانیش را تبیین می‌کند و این نقشه دشمن را خنثا می‌کند که با اهانت به او می‌خواستند اساس رهبری الهی را (که در اسلام پس از پیامبر از او شروع می‌شد) از وجهه بیندازند و برای ابد راه را برای اتباع خود باز کنند. بیان می‌کند که اولین شرط رهبری زهد در دنیا و قطع علاقه از تجملات دنیاست.<sup>۵۸</sup>

## ب) جامعه سیاسی نامطلوب در دعای ندبه

جامعه سیاسی نامطلوب را در سه بعد ویژگی، اهداف و عناصر بررسی می‌کنیم:

### ۱. ویژگی‌های جامعه سیاسی نامطلوب در دعای ندبه

مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارتند از:

#### یکم. نابود ساختن اسلام

جامعه سیاسی نامطلوب با راه‌های مختلف از جمله طرح شعار جدایی دین از سیاست، می‌کوشد دین را نابود کند و برای نابود ساختن دین از هیچ اقدامی دریغ نمی‌نماید و هم‌چنین می‌کوشد نظام و قوانین اسلامی را از جامعه و مسلمانان دور کند و در جامعه سیاسی هیچ اثری از احکام قرآن و اسلام نباشد. به همین دلیل در دعای ندبه آمده است:

برای او اوصیایی برگزیدی؛ یکی پس از دیگری حافظ و نگهبان دین و آیین شریعت تو تا حجت بر بندگان باشند.<sup>۵۹</sup>

و در جای دیگری آمده:

کجاست آن راه حق.<sup>۶۰</sup>

کجاست آن کسی که برای برگرداندن ملت و شریعت انتخاب و برگزیده شده است.<sup>۶۱</sup>

کجاست زنده کننده نشانه‌های دین.<sup>۶۲</sup>

کجاست آن کسی که برای تجدید و احیاء فرائض و سنن ذخیره شده است.<sup>۶۳</sup>

کجاست آن که برای احیا و زنده کردن کتاب آسمانی مورد امید و آرزوست.<sup>۶۴</sup>

همه اینها نشان می‌دهد که در جامعه سیاسی نامطلوب هیچ اثری از دین نیست و تلاش می‌کنند تا دین را از بین ببرند. به همین، دلیل دعای ندبه از وضع موجود ناله می‌کند و خواهان احیای دین است و می‌کوشد تا دین را در جامعه زنده نماید.

#### دوم. انتشار ظلم و ستم

در جامعه‌ای که دین و مشروعیت جامعه سیاسی الهی نباشد، ظلم و ستم بی‌داد می‌کند. ویژگی مهم دیگر جامعه سیاسی نامطلوب دربرگرفتن کل جامعه از ظلم و ستم است و به همین دلیل دعای ندبه از ظلم و ستم آه و ناله می‌کند، از جمله:

و به ظلم و ستم، گروهی کشته شدند و عده‌ای هم اسیر و جمعی آواره و دور از وطن و یا از حق خود محروم شده‌اند.<sup>۶۵</sup>

کجاست آن کس که برای برکندن ریشه ظالمان و ستم‌گران مهیا و آماده گردیده.<sup>۶۶</sup>  
کجاست آن یگانه کسی که برای برانداختن اساس ظلم و عدوان مورد امید و نظر است.<sup>۶۷</sup>

کجاست در هم شکننده شوکت و قدرت ستم‌کاران.<sup>۶۸</sup>

کجاست آن که نابود کننده اهل فسق، عصیان، ظلم و طغیان است.<sup>۶۹</sup>

و یا در عبارت دیگری آمده:

پس شایسته است و باید بر پاکان اهل بیت محمد ﷺ، گریه کنندگان گریه کنند.<sup>۷۰</sup>

#### سوم. استبداد

همین ویژگی باعث دشمنی و مبارزه نمودن با ائمه: شده، چنان که در دعا آمده است:

پس بر دشمنی او قیام کردند و به مبارزه و جنگ با او به بهانه‌ای هجوم آوردند...<sup>۷۱</sup>

و به همین دلیل در دعای ندبه آورده‌اند:

کجاست آن راه حق، هر یک پس از دیگری.<sup>۷۲</sup>

کجایند نشانه‌ها و راهنمایان دین...<sup>۷۳</sup>

کجاست حضرت بقیةالله...<sup>۷۴</sup>

سرکشان و کافران را که منکر حقند هلاک گردانده و دنباله متکبران را قطع کرده و

ریشه ستم‌کاران را از بیخ و بن برکنی.<sup>۷۵</sup>

#### چهارم. ایجاد تفرقه و اختلاف

دشمنان میان قوم‌ها و قبیله‌ها ایجاد اختلاف می‌کنند تا بتوانند به مقاصد خودشان برسند و به همین دلیل در دعا آمده است:

کجاست آن کس که منتظریم اختلاف و عیب و کجی اهل عالم را اصلاح و به راستی و درستی باز گرداند.<sup>۷۶</sup>

کجاست آن که بساط اختلاف را برچیند و مردم را بر وحدت کلمه مجتمع سازد.<sup>۷۷</sup>

در جامعه‌ای که دین و مشروعیت جامعه سیاسی الهی نباشد، ظلم و ستم بی‌داد می‌کند. ویژگی مهم دیگر جامعه سیاسی نامطلوب دربرگرفتن کل جامعه از ظلم و ستم است و به همین دلیل دعای ندبه از ظلم و ستم آه و ناله می‌کند

### پنجم. قدرت‌نمایی، خودپسندی و خودبینی

هم‌چنان که در دعا داریم:

کجاست در هم شکننده شوکت و قدرت ستم کاران و متعديان.<sup>۷۸</sup>

کجاست ویران کننده بنا و سازمان‌های شرک و نفاق.<sup>۷۹</sup>  
کجاست آن که نهال و شاخه‌های گمراهی و نفاق و جدایی را از میان بردارد و کجاست نابود کننده آثار اندیشه‌های باطل و هواهای نفسانی و کجاست آن قطع کننده دام‌ها و دسیسه‌های دروغ و افترا.<sup>۸۰</sup>  
کجاست آن که متکبران و سرکشان عالم را هلاک و نابود کننده است.<sup>۸۱</sup>

### ششم. از بین بردن آزادی‌های مردم

می‌توان مهم‌ترین ویژگی جامعه سیاسی نامطلوب را از بین بردن آزادی‌های مردم دانست، چنان که دعای ندبه از شیون و ندبه حرف می‌زند و با «این» سراغ ائمه علیهم‌السلام را می‌گیرد.  
حسن و حسین کجایتند.<sup>۸۲</sup>

در واقع با این روش حق را پایمال می‌کنند و کسی هم نمی‌تواند اعتراض کند و یا نمی‌گذارند؛ چون آزادی نیست تا بتواند از خود و از حق دفاع کنند و مردم به این دلیل غم و غصه می‌خورند و برای همین در دعای ندبه آمده است:

بارالها تویی برطرف کننده غم و اندوه دل‌ها و تویی دادخواه مظلومان و درماندگان.<sup>۸۳</sup>

### ۲. اهداف جامعه سیاسی نامطلوب

بنابر ویژگی‌های بیان شده می‌توان مهم‌ترین هدف جامعه سیاسی نامطلوب را دشمنی با ائمه علیهم‌السلام و دور کردن مردم از ائمه معصوم علیهم‌السلام و از بین بردن دین و حق دانست. به همین دلیل در دعای ندبه می‌خوانیم: پس بر دشمنی او قیام کردند و به مبارزه و جنگ با او به بهانه‌ای هجوم آوردند...<sup>۸۴</sup>

عبارت بیان شده نشان می‌دهد که با حضرت علی علیه‌السلام به بهانه‌های واهی به جنگ پرداخته‌اند تا حق را از بین ببرند و به هدف‌های باطل خود، یعنی از بین بردن اسلام برسند و به همین دلیل در جمله‌ای از دعای ندبه از خداوند می‌خواهد که دین حق را بر پا داشته و باطل را از بین ببرد:

اَللّٰهُمَّ وَاَقِمْ بِهِ الْحَقَّ وَاُدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ؛  
بار خدایا به واسطه وجود او دین حق را برپا مدار و باطل را محو و نابود گردان.<sup>۸۵</sup>

### ۳. عناصر و ارکان جامعه سیاسی نامطلوب

#### یکم. مردم در جامعه سیاسی نامطلوب

همان‌طور که گفته شد عناصر اساسی در جامعه سیاسی مردم هستند و بدون آنان جامعه سیاسی شکل نمی‌گیرد و معنا نمی‌یابد. علاوه بر آن اگر مردم در صحنه نباشند و پشتیبانی ننمایند، معصوم هم نمی‌تواند جامعه را هدایت کند، چنان‌که:

رهبری مانند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که جز شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ کس در روی زمین به عظمت علمی و عملی آن حضرت نمی‌رسد و از نظر شجاعت و سلحشوری و سیاست نظامی نیز بی‌همانند است و پیروزی بیشتر جبهه‌ها به عهده آن حضرت بود، وقتی که مردم با او هم‌آهنگ نباشند و او را نپذیرند، هرگز پیروز نمی‌شود.<sup>۸۶</sup>

در جامعه سیاسی نامطلوب مردم به ائمه علیهم‌السلام و جانشینان وی هیچ توجهی ندارند و در واقع از ولایت روی برگردانده‌اند. به همین دلیل، ائمه علیهم‌السلام و حتی جانشینان ائمه علیهم‌السلام نمی‌توانند در این جامعه حضور پیدا کنند، همان‌طور که حضرت علی علیه‌السلام به دلیل حمایت نکردن مردم خانه‌نشین شد و نتوانست بعد از پیامبر تشکیل حکومت بدهد. برای نمونه عبارتی از دعای ندبه را بیان می‌کنیم:

لَمْ يَمْتَثِلْ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ  
بعد الهادین؛<sup>۸۷</sup>

امثال نشد فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره هادیان خلق یکی پس از دیگری.

منظور، امام علی و اولاد آن حضرت: است که مردم از آنان روی می‌گردانند. به همین دلیل، آن بزرگواران را به شهادت رساندند، در صورتی که پیامبر وصیت و تأکید کرده بود که از آنها متابعت کنند. پس در جامعه سیاسی نامطلوب حتی احترام به ائمه علیهم‌السلام نیز برای مردم مطرح نیست. در بخشی از دعای ندبه آمده است:

وَالْأُمَّةُ مَصْرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ مَجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحْمِهِ وَ إِقْصَاءِ  
ولده؛<sup>۸۸</sup>

امت اصرار بر دشمنی او داشته و برای قطع رحم پیغمبر و تبعید و آواره کردن اولادش دور هم جمع شدند.

مطالب یادشده از دعای ندبه بر حمایت نکردن از ائمه علیهم‌السلام دلالت می‌کند. در نتیجه مردم جامعه سیاسی نامطلوب حتی به ائمه علیهم‌السلام هم رحم نمی‌کنند و حاضر می‌شوند ائمه علیهم‌السلام را برای ارضای هواهای نفسانی خودشان به قتل برسانند.

#### دوم. رهبران جامعه سیاسی نامطلوب

در جامعه سیاسی نامطلوب به دلیل مطرح نبودن حاکمیت الهی،

خدامداری و فضیلت‌خواهی معنا ندارد و نمی‌توان تصور کرد که منظور از فضیلت چیست؛ چون همه چیز را به نفع خود تلقی می‌کنند و در نتیجه ائمه علیهم‌السلام در چنین جامعه‌ای جایگاهی ندارند. از طرف دیگر خداوند انبیا را به عنوان جانشینان خود، بر اساس معیارهای خاصی برگزیده که در اوایل دعای ندبه به معیار جایگاه شخصی و اجتماعی پیامبران اشاره شده است. ائمه علیهم‌السلام نیز تمام مسئولیت‌های پیامبر را به جز دریافت وحی بر عهده دارند. بنابراین، ائمه علیهم‌السلام جانشینان واقعی بعد از پیامبر به حساب می‌آیند و شایستگی دارند، ولی در عمل این گونه نمی‌شود و ائمه علیهم‌السلام رهبران جامعه مطرح نمی‌گردند و دور از جامعه می‌مانند و کسان دیگری رهبری جامعه را بر عهده می‌گیرند و غضب می‌کنند که چنین چیزی تنها در جامعه سیاسی نامطلوب رخ می‌دهد. به همین دلیل چه کسانی می‌توانند بخش‌هایی از دعای ندبه با «این آیین» سراغ رهبران الهی، یعنی ائمه علیهم‌السلام را می‌گیرد و بیان می‌دارد چه کسانی مستحق رهبری از طرف خداوند هستند.

أین الحسن أین الحسین أین أبناء الحسین صالح بعد صالح و صادق بعد صادق أین السبیل بعد السبیل أین الخیرة بعد الخیرة، أین الشمس الطالعة أین الأقمار المنيرة أین الأنجم الزاهرة أین أعلام الدین و قواعد العلم... أین المعدّ لقطع دابر الظلمة... أین قاصم شوكة المعتدین أین هادم أبیة الشک و النفاق... أین طامس آثار الزیغ و الأهواء... أین معز الأولیاء و مذل الأعداء؛

کجاست حسن بن علی، کجاست حسین بن علی، کجاست فرزندان حسین، آن پاکان عالم که هر یک بعد از دیگری رهبر راه خدا و برگزیده از خلق خدا بودند. کجا رفتند خورشیدهای تابان و ماه‌های فروزنده، کجا رفتند ستارگان درخشان. کجاست آن راهنمایان دین و ارکان علم و دانش... کجاست آن که برای برکندن ریشه ظالمان و ستم‌گران عالم مهیا گردید... کجاست آن که شوکت ستم‌کاران را در هم می‌شکند، کجاست آن که بنا و سازمان‌های شرک و نفاق را ویران می‌کند... کجاست آن که آثار اندیشه باطل و هواهای نفسانی را محو و نابود می‌کند... کجاست آن که دوستان خدا را عزیز و دشمنان خدا را ذلیل خواهد کرد.

## نتیجه

این نوشتار مفاهیم سیاسی دعای ندبه را بررسی می‌کند و علاوه بر مقدمه از دو قسمت اصلی تشکیل شده است. در مقدمه خواص فردی دعا را برای رشد، فعالیت افراد و شناخت درمان دردهای جامعه ضروری برمی‌شمرد و در نتیجه دعا را از منابع نظام سیاسی اسلام به حساب می‌آورد که ائمه علیهم‌السلام آن را مطرح کرده‌اند.

قسمت نخست تحقیق با اختصاص به «میانی جامعه اسلامی در دعای ندبه»، به «ضرورت جامعه اسلامی» می‌پردازد و بنابر دعای ندبه، جامعه اسلامی را ضرورتی برمی‌شمرد و در واقع به نحوی این مسئله را در ارتباط با بحث دین و سیاست و هدف اسلام و اقامه دین در جامعه مطرح می‌کند. در مبحث بعدی «معیارهای اسلامیت جامعه» را درمی‌افکند و چهار معیار، یعنی ولایت، اطاعت، شجاعت و حقانیت را برای اسلامیت جامعه بیان می‌کند و با بررسی هر یک دلیلی از دعای ندبه می‌آورد.

قسمت دوم تحقیق، «تصویر سیاسی جامعه اسلامی در دعای ندبه» را بررسی می‌کند و به دو قسمت مطلوب و نامطلوب تقسیم می‌نماید. ویژگی مهم جامعه سیاسی مطلوب را الهی بودن مشروعیت و دینی بودن ماهیت آن برمی‌شمرد و همچنین به «اهداف جامعه سیاسی مطلوب»، یعنی عدالت، آزادی سیاسی و امنیت می‌پردازد و در نهایت عناصر و ارکان جامعه سیاسی مطلوب (مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت) را از منظر دعای ندبه بررسی می‌کند. در بررسی جامعه سیاسی نامطلوب، نخست به ویژگی‌های آن می‌پردازد که عبارتند از: نابود ساختن اسلام، انتشار ظلم و ستم

در جامعه سیاسی نامطلوب به دلیل مطرح نبودن حاکمیت الهی، خدامداری و فضیلت‌خواهی معنا ندارد و نمی‌توان تصور کرد که منظور از فضیلت چیست؛ چون همه چیز را به نفع خود تلقی می‌کنند و در نتیجه ائمه علیهم‌السلام در چنین جامعه‌ای جایگاهی ندارند. از طرف دیگر خداوند انبیا را به عنوان جانشینان خود، بر اساس معیارهای خاصی برگزیده که در اوایل دعای ندبه به معیار جایگاه شخصی و اجتماعی پیامبران اشاره شده است.

استبداد، ایجاد تفرقه و اختلاف، قدرت‌نمایی، خودپسندی، خودبینی و از بین بردن آزادی‌های مردم و بعد اهداف جامعه سیاسی نامطلوب را بررسی می‌کند و در نهایت مردم و رهبران را به عنوان عناصر اصلی جامعه سیاسی نامطلوب ارزیابی می‌نماید.

بنابراین از نتایج اصلی پژوهش می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. مفاهیم سیاسی در دعای ندبه وجود دارد؛
۲. با استفاده از دعای ندبه می‌توان جامعه سیاسی مطلوب و نامطلوب را تصویر و طراحی کرد؛
۳. می‌توان دعا را از منابع نظام سیاسی اسلام به حساب آورد.

## فهرست منابع :

۱. قرآن؛
۲. نهج البلاغه؛
۳. پهلوان، عاطفه، آزادی و دموکراسی در اندیشه امام خمینی (ره)؛
۴. جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، تنظیم محمد محرابی، چاپ اول، اسراء، قم، ۱۳۷۸.
۵. حکیمی، محمدرضا، جامعه‌سازی قرآنی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
۶. خاتمی، علی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۰، چاپ اول، نشر بلاغت، قم، ۱۳۷۶.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.
۸. راسل، برتراند، اخلاق و سیاست در جامعه، ترجمه محمود حیدریان، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۹.
۹. رجالی تهرانی، علی‌رضا، ولایت فقیه در عصر غیبت، قم، نشر بلوغ، ۱۳۷۹؛
۱۰. شریعتمداری جزایری، امنیت در فقه سیاسی شیعه، فصلنامه علوم سیاسی، شماره نهم، ۱۳۷۹.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سیدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۴.
۱۲. ———، فرازهایی از اسلام (مقالات)، انتشارات جهان آرا، قم، بی‌تا.
۳۱. علوی طالقانی، محی‌الدین، شرحی بر ترجمه دعای ندبه، مصحح علی‌اکبر غفاری، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸.
۱۴. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، دعای ندبه، ترجمه موسوی کلانتری دامغانی، چاپ اول، شرکت تعاونی ناشران، قم، ۱۳۷۵.
۱۵. کبیری آستانجین، محسن، مفهوم دموکراسی و شاخص‌های آن در اندیشه امام خمینی (ره)، فصل‌نامه انتظار، شماره ۴۸، ص ۱۲۲، بهار ۸۳؛
۱۶. کدیور، محسن، نظریه‌های مختلف دولت در فقه شیعه، چاپ اول، نشر نی، ۱۳۷۲.
۱۷. کوئین، آنتونی، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، انتشارات بین‌المللی هدی، تهران، ۱۳۷۱.
۱۷. گرامی، محمدعلی، نگاهی به سیستم سیاسی اسلام، چاپ دوم، نشر روح، تهران.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، چاپ اول، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۹. مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۵۰-۶۲، چاپ دوم، انتشارات صدرا، تهران، بی‌تا.
۲۰. ———، گفتارهای معنوی، ص ۱۳، چاپ دهم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۱؛
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، چاپ ۳۱، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
۲۲. میراحمدی، منصور، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، چاپ اول، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۱.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. مفاتیح الجنان، دعای ندبه، ص ۸۸۰
۲. محی‌الدین علوی طالقانی، شرح دعای ندبه، مصحح علی اکبر غفاری، ص ۵۳ - ۵۶
۳. همان، ص ۸۴
۴. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۵۱
۵. محمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سیدباقر موسوی همدانی، ج ۷، ص ۲۲۲، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۴ ش.
۶. مفاتیح الجنان، دعای ندبه، ص ۸۸۱
۷. همان.
۸. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۲۱۵
۹. محمدحسین طباطبائی، فراهایی از اسلام (مقاله ولایت و عصمت)، ص ۱۲۴، انتشارات جهان آرا، قم، بی‌تا.
۱۰. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۶۸ - ۷۶
۱۱. همان، ص ۱۹۷
۱۲. همان، ص ۱۴۷
۱۳. سوره نساء، آیه ۵۹
۱۴. سیدرضی، نهج‌البلاغه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۹۸۳، موضوع شماره ۳۲۷، انتشارات پیام اسلام، قم ۱۳۶۶ ش.
۱۵. مفاتیح الجنان، دعای ندبه، ص ۸۸۰
۱۶. شرحی بر دعای ندبه، ص ۱۰۴
۱۷. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۱۵۰
۱۸. همان، ص ۳۴۴
۱۹. همان، ص ۱۰۸

۲۰. در این باره نک: علی خاتمی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۰ چاپ اول: نشر بلاغت قم، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۳۳۳.
۲۲. همان، ص ۲۲۲.
۲۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹.
۲۴. همان، ص ۳۲۸.
۲۵. همان، ص ۲۴۳.
۲۶. همان، ص ۹۱.
۲۷. همان، ص ۶۳.
۲۸. علی رضا رجایی تهرانی، ولایت فقیه در عصر غیبت، نشر بلوغ، قم ۱۳۷۹ ش.
۲۹. محسن کدیور، نظریه‌های مختلف دولت در فقه شیعه، ص ۴۷، چاپ اول: نشر نی، ۱۳۷۲ ش.
۳۰. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۷۶.
۳۱. همان، ص ۱۰۴.
۳۲. همان، ص ۵۱.
۳۳. همان، ص ۶۱.
۳۴. اخلاق و سیاست در جامعه، ترجمه محمود حیدریان، ص ۴۳، چاپ اول: تهران ۱۳۴۹ ش.
۳۵. عدل الهی، ص ۵۰-۶۲ چاپ دوم: انتشارات صدرا، تهران.
۳۶. محمدرضا حکیمی، جامعه‌سازی قرآنی، ص ۱۶۸، چاپ اول: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۸ ش.
۳۷. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۱۵۰.
۳۸. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۳۹. آنتونی کوئینتن، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، ص ۲۶۲، انتشارات بین‌المللی هدی، تهران ۱۳۷۱ ش.
۴۰. مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۳، چاپ دهم: انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۱ ش.
۴۱. عاطفه پهلوان، آزادی و دموکراسی در اندیشه امام خمینی، ص ۱۳، چاپ اول: انتشارات ذکر، تهران ۱۳۷۸ ش.
۴۲. منصور میراحمدی، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، ص ۲۲، چاپ اول: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۸۱ ش.
۴۳. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۱۱۳.
۴۴. همان، ص ۱۹۴.
۴۵. محسن کبیری آستانجین، «مفهوم دموکراسی و شاخص‌های آن در اندیشه امام خمینی»، فصل‌نامه حضور، بهار ۸۳، ش ۴۸، ص ۱۲۲.
۴۶. آیت‌الله شریعت‌مداری جزایری، «امنیت در فقه سیاسی شیعه»، فصل‌نامه علوم سیاسی، تابستان ۱۳۷۹، شماره نهم، ص ۵۹.
۴۷. نک: سوره کهف، آیه ۹-۱۸.
۴۸. سوره ابراهیم، آیه ۳۵.
۴۹. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۹، چاپ ۱۳: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۳ ش.
۵۰. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۹۸.
۵۱. همان، ص ۳۰۹.
۵۲. همان، ص ۲۵۱.
۵۳. همان، ص ۲۴۶.
۵۴. همان، ص ۲۳۷.
۵۵. همان، ص ۱۱۳.
۵۶. همان، ص ۱۸۰.
۵۷. ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۷۶.
۵۸. نگاهی به سیستم سیاسی اسلام، ص ۸۵.
۵۹. شرحی بر ترجمه دعای ندبه، ص ۶۶.
۶۰. همان، ص ۱۹۸.
۶۱. همان، ص ۲۱۶.
۶۲. همان، ص ۲۲۲.
۶۳. همان، ص ۲۱۵.
۶۴. همان، ص ۲۲۰.
۶۵. همان، ص ۱۸۰.
۶۶. همان، ص ۲۱۰.
۶۷. همان، ص ۲۱۴.
۶۸. همان، ص ۲۲۴.
۶۹. همان، ص ۲۲۸.
۷۰. همان، ص ۱۹۱.
۷۱. همان، ص ۱۷۱.
۷۲. همان، ص ۱۹۸.
۷۳. همان، ص ۲۰۲.
۷۴. همان، ص ۲۰۴.
۷۵. همان، ص ۳۱۰.
۷۶. همان، ص ۲۱۲.
۷۷. همان، ص ۲۳۹.
۷۸. همان، ص ۲۲۴.
۷۹. همان، ص ۲۲۵.
۸۰. همان، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.
۸۱. همان، ص ۲۳۳.
۸۲. همان، ص ۱۹۴.
۸۳. همان، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.
۸۴. همان، ص ۱۷۱.
۸۵. همان، ص ۳۳۸.
۸۶. ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۸۳.
۸۷. شرحی بر دعای ندبه، ص ۱۷۵.
۸۸. همان.



# فرهنگ مهدوی، انتظار فرج، کج‌روی‌های جامعه‌شناسی

محمدباقر آخوندی\*

چکیده

بنابر پژوهش‌ها و آمارهای متعدد، کج‌روی‌ها و انحرافات اجتماعی رو به فزونی و تزايد دارد. تبدیل این کج‌روی‌ها به مسائل اجتماعی، کمترین نتیجه حاصل از این شرایط است. امروزه اعتیاد به مواد مخدر و ده‌ها جرم ناشی از آن، به کلافی سر در گم بدل گردیده که خانواده‌های بسیاری را تحت تأثیر قرار داده، هزینه‌های کنترل اجتماعی را افزایش داده و جریان جامعه‌پذیری را با مشکل مواجه کرده است. آیا نمی‌توان راه حلی میان‌بر، کم‌هزینه، کم‌خطر و مبتنی بر فرهنگ اصیل اسلام پیش نهاد تا این همه لغات را یک‌جا تطهیر نماید و انسان‌های لایبالی و منحرف را به افرادی غیرتمند و اهل خیر و صلاح تبدیل کند. این مقاله، مستند به ده‌ها دلیل، پس از دسته‌بندی علل کج‌روی‌های اجتماعی، با استناد به آیات شریفه قرآن، فرهنگ مهدوی را راه‌برد دین برای تعالی و رشد از ابتدا تا انتهای خلقت معرفی می‌نماید؛ زیرا ساختار شخصیت افراد در فرهنگ مهدوی به صورت اساسی اصلاح می‌گردد و امیدواری به عنوان عنصر اصلی آن شکل می‌گیرد. نظارت و کنترل اجتماعی در فرهنگ مهدوی علاوه بر گسترش در جنبه‌های غیر رسمی آن، هیچ هزینه‌ای دربر ندارد؛ چراکه ساز و کارهای آن از طریق افزایش سرمایه اجتماعی و افزایش وابستگی به جامعه تعریف می‌شود.

واژگان کلیدی

فرهنگ مهدوی، انتظار فرج، کج‌روی، نظارت اجتماعی، سرمایه اجتماعی، وابستگی جامعه، امیدواری.



## مقدمه

هر کس که از منزل روانه بیرون می‌شود، با انحراف‌ها و ناهنجاری‌های متعددی روبه‌روست که روح و روان او را می‌آزارد.<sup>۱</sup> از مهم‌ترین این ناهنجاری‌ها که نمود عینی یافته و آثار سوء آن بنیان‌های جامعه دینی را نشانه گرفته و اُم‌المفاسد به شمار می‌رود، اعتیاد است.<sup>۲</sup> بر اساس گزارش جهانی سازمان ملل، به نقل از مسئولان وزارت بهداشت جمهوری اسلامی ایران، بیش از ۳/۷ میلیون نفر از مردم ایران مواد مخدر مصرف می‌کنند که از این میزان ۲/۵ میلیون نفر آنها معتاد به شمار می‌روند و ۱۳۷۰۰ نفر هم هر از گاه مواد تزریق می‌کنند.<sup>۳</sup> بر اساس همین گزارش، در سال ۲۰۰۴ میلادی، ایران با مصرف ۲/۸٪ کل مواد مخدر دنیا، بیشترین مصرف دنیا را داشته است.<sup>۴</sup> از سوی دیگر بیش از ۶۰٪ صادرات مواد مخدر، در مسیر رسیدن به دست مشتریان آن در سایر کشورها، وارد ایران می‌شود و ایران ناگزیر است مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار (معادل ۱/۳٪ بودجه کشور) و حدود دو برابر امریکا برای کنترل روند دادوستد مواد مخدر هزینه نماید.<sup>۵</sup> همین گزارش گویای آن است که در سال ۲۰۰۳ ایران با کشف و ضبط ۹۷۵۷۵ کیلوگرم مواد مخدر، ۴۴٪ میزان کشف و ضبط آن را در دنیا داشته و این در حالی است که میزان تولید مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۰۴، ۴۲۰۰ تن بوده و طبق بررسی‌ها، تولید مواد در سال ۲۰۰۶ نسبت به سال قبل آن افزایش داشته است.<sup>۶</sup>

بررسی‌ها بیان‌گر آن است که در ایران سن اعتیاد به شدت کاهش

یافته است. اعتیاد، حتی در مدارس راهنمایی نیز به چشم می‌خورد و به طور کلی ۲۰٪ دانشجویان و ۱۳٪ دانش‌آموزان کشور در معرض اعتیاد قرار گرفته‌اند.<sup>۷</sup> نگران‌کننده‌تر از این موضوع آن است که طبق اظهارنظر روان‌پزشک دفتر اعتیاد سازمان بهزیستی استان خراسان رضوی، الگوی مصرف مواد مخدر از مصرف سنتی (شیره و تریاک) به مصرف کریستال تغییر کرده است.<sup>۸</sup>

بنابر نتایج بررسی‌ها، با وجود آگاهی مردم از زیان‌های مصرف مواد مخدر، تشدید مجازات‌ها و تبلیغات وسیع، هم‌چنان انگیزه مصرف مواد افیونی، به‌ویژه در جوانان، رو به افزایش است.<sup>۹</sup> چنان‌که پیداست، اعتیاد را می‌توان «اُم‌الجرائم» به شمار آورد که بسیاری از ناهنجاری‌ها و انحرافات اجتماعی دیگر را مستقیم و غیرمستقیم با خود به همراه می‌آورد. سرقت، قتل، خودکشی، چک بی‌محل، لاپالای‌گری، و ده‌ها جرم دیگر که آثار سوء کوتاه‌مدت و بلندمدت آنها بر کسی پوشیده نیست، ناشی از اعتیاد است و متأسفانه در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته است؛<sup>۱۰</sup> به‌گونه‌ای که ۶۰٪ مجرمان، به دلیل جرایم مرتبط با مواد مخدر زندانی می‌شوند<sup>۱۱</sup> و برخی بیماری‌های خانمان‌سوز و مرگ‌بار امروزی، همانند ایدز نیز (به‌ویژه در ایران) ناشی از همین پدیده شوم است.<sup>۱۲</sup> چنان‌چه بر این همه لثامت و شومی، آثار دیگری از جمله سستی و تحلیل رفتن توان و انرژی را بیفزاییم و متذکر گردیم که حداقل چهار برابر افراد معتاد را خانواده‌ها و نزدیکان آنها تشکیل

می‌دهند که مستقیماً متأثر از آنانند، بر حساسیت موضوع افزوده خواهد شد. این در حالی است که علی‌رغم تلاش‌های فراوان و ۳۲۰۰ شهیدی که در مبارزه با مواد مخدر تقدیم شده،<sup>۱۲</sup> طبق نظر رییس کمیسیون اجتماعی مجلس شورای اسلامی تاکنون فقط توانسته‌ایم از کاهش قیمت مواد مخدر جلوگیری نماییم<sup>۱۴</sup> و تمرکز ستاد مبارزه با مواد مخدر بیشتر بر کشفیات بوده نه چیز دیگر.<sup>۱۵</sup> به گفته رییس انجمن مددکاری و آسیب‌شناسی کشور، مشکل همیشگی ما در مبارزه با اعتیاد آن است که همواره معلول را جسته‌ایم و علت را فراموش کرده‌ایم.<sup>۱۶</sup>

آثار اجتماعی این پدیده محدود به معتادان نیست و به کل جامعه گسترش یافته است. تحقیقی که در سال ۱۳۸۴ در مشهد صورت گرفت، نشان داد ۷۴/۱٪ مردم معتقدند در آینده فساد، انحراف و جرم در جامعه بیشتر خواهد شد. همچنین ارزیابی ۶۵/۳٪ آنها این است که در آینده مشکلات آنها افزایش خواهد یافت و نگران کننده‌تر آن که ۵۸/۲٪ معتقدند دین‌داری در آینده کمتر خواهد شد.<sup>۱۷</sup> همچنین تحقیق کشوری دیگر که میان جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال انجام گرفت نشان داد ۷۲/۷٪ آنها معتقدند دین‌داری در آینده کاهش خواهد یافت، در حالی که ۷۸/۹٪ آنها معتقدند دین‌داری جلو انحراف و جرم را می‌گیرد.<sup>۱۸</sup> گرچه آن‌گونه که گذشت، اعتیاد اُم‌المفاسد به شمار می‌رود، پدیده ناهنجار حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ نیز زمینه‌های مناسب برای رشد و گسترش انحرافات و کج‌روی‌های اجتماعی از جمله اعتیاد و مصرف مواد مخدر را فراهم می‌کند. طبق بررسی‌های صورت گرفته در شهر مشهد بیش از ۷۰۰ هزار نفر حاشیه‌نشین زندگی می‌کنند که از بسیاری امکانات بهداشتی، رفاهی و خدماتی بی‌بهره‌اند. افرادی که در این مناطق زندگی می‌کنند به دلایل فقر، سطح پایین تحصیلات و بی‌کاری، در معرض ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی فراوانی قرار دارند. آنها به دلیل جدایی از محیط اجتماعی اولیه و سنتی خویش و قرار گرفتن در میان خرده‌فرهنگ‌های متعدد<sup>۱۹</sup> و متنوع حاشیه شهر، تمایل بسیاری به شکستن هنجارهای اجتماعی و ندیده گرفتن ارزش‌های اجتماعی دارند. در میان این افراد روابط صحیح اجتماعی عمدتاً آسیب دیده، انسجام و هم‌بستگی اجتماعی کاهش یافته و زمینه‌های بسیاری برای رشد ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی فراهم شده است.<sup>۲۰</sup> طبق نظر جامعه‌شناسان، این وضعیت نابسامان اجتماعی باعث شده جامعه امروز دچار بحران شود و اضطراب و نگرانی شهروندان افزایش یابد.<sup>۲۱</sup> به نظر اریک فروم انسان امروزی با خود، هم‌نوعانش و با طبیعت بیگانه شده و به کالایی مبدل گشته که باید نیرو و زندگی خود را بازار را به حداکثر سود تبدیل کند. نتیجه این بیگانگی از نظر او احساس ناامنی و اضطراب است.<sup>۲۲</sup>

وجه غالب جامعه قبل از ظهور «منجی» نیز همین ویژگی‌هاست از جمله این که در این دوره:

- انسان‌ها ظاهری آراسته و باطنی تباه دارند؛
- افراد در برابر یک‌دیگر همه چون گوسفندانی سلیم و در پشت‌سر هم، گرگ‌هایی آدم‌خوارند؛
- انسان‌ها فساد و تباهی را ارزش می‌دانند؛
- ارزش‌ها تبدیل به ضد ارزش و ضد ارزش‌ها تبدیل به ارزش شده‌اند؛<sup>۲۳</sup>
- تباهی اخلاقی و ضعف عواطف خانوادگی بیش از آن چیزی است که بتوان توصیف کرد؛
- آرایش‌های ظاهری، مردان را به زنان و زنان را به مردان شبیه کرده است؛
- فسق و فجور در جامعه افزایش یافته است؛
- امر به معروف و نهی از منکر فراموش شده و معروف به منکر و منکر به معروف مبدل گردیده است؛
- رفتار فرزندان با والدین وارونه است؛ به مرگ آنها خرسندند، صله‌رحم فراموش شده و بزرگ و کوچک حدود خود را نمی‌دانند؛<sup>۲۴</sup>

فرض اصلی این پژوهش آن است که از راه‌بردهای اصلی کاهش ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی «انتظار فرج» است. برای آشکارشدن این فرض، ضروری است تبیین‌هایی که از کج‌روی‌ها و انحرافات صورت گرفته بررسی شود، علل و عوامل آنها مشخص، و با تعمق در معنای «انتظار فرج» چگونگی حل مشکل کج‌روی با آن روشن گردد.

- آشفتگی در ارکان جامعه نفوذ کرده و هرج و مرج بر آن حاکم گردیده است؛

- افراد مال یکدیگر را می‌خورند و به جان هم سوء قصد می‌کنند؛

- آتش کینه همه‌جا را فرا گرفته و کشتارهای وحشیانه گسترش یافته است؛

- دروغ‌گویی رواج یافته و شهادت‌های ناروا معمول گردیده است؛

- سنت‌های پسندیده گذشتگان فراموش شده و به جای آنها بدعت‌های بی‌پایه و اساس گسترش یافته است؛

- تعهدات اجتماعی کاهش یافته است؛

- پای‌بندی به دین الهی سست گردیده است.<sup>۲۵</sup>

با توصیفی که از ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی گذشت، روشن است که علی‌رغم افزایش سطح آگاهی‌ها و شناخت مردم، گسترش توان نظام سیاسی برای کنترل و نظارت بر جامعه، تشدید مجازات‌ها و... نه تنها از سرعت گسترش انحرافات کاسته نشده، بلکه روز به روز بر سرعت آن افزوده شده است که این به معنای ناکارآمدی روش‌های گذشته است. اکنون سؤال این است که آیا نمی‌توان با مراجعه به دین، راهی را پیش‌نهاد کرد که زمینه کنترل ناهنجاری‌های اجتماعی را فراهم کند؟ در پاسخ به این سؤال، فرض اصلی این پژوهش آن است که از راه‌بردهای اصلی کاهش ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی «انتظار فرج» است. برای آشکار شدن این فرض، ضروری است تبیین‌هایی که از کج‌روی‌ها و انحرافات صورت گرفته بررسی شود، علل و عوامل آنها مشخص، و با تعمق در معنای «انتظار فرج» چگونگی حل مشکل کج‌روی با آن روشن گردد.

## تعریف مفاهیم

### الف) ناهنجاری اجتماعی

اگر هنجار قاعده کنش اجتماعی باشد، ناهنجاری نقض این قاعده خواهد بود. قواعد کنش را گاه دین و وحی الهی، گاه جامعه و توافق اکثر و گاه قانون مشخص می‌کند. انحرافات را به انحرافات نخستین و ثانویه، انحرافات فردی و گروهی و انحرافات آگاهانه و ناآگاهانه تقسیم‌بندی می‌کنند.<sup>۲۶</sup>

### ب) انتظار

انتظار در لغت به معنای درنگ کردن، نگیهانی دادن، چشم به راه بودن و نوعی امید داشتن به آینده است، اما در اصطلاح می‌توان دو برداشت کاملاً مجزا برای آن در نظر گرفت: از یک جهت انتظار به «مترصد بودن» ترجمه می‌شود که در آن افراد خود را تسلیم وضع موجود می‌دانند و هیچ اقدام آینده‌نگرانه‌ای برای اصلاح امور نمی‌کنند.

آنها دست روی دست می‌گذارند و منتظر منجی می‌شوند تا از راه برسد و امور را سامان‌دهی کند و به آنها واگذارد. در این شرایط، مسئولیت‌های اجتماعی و فردی تعطیل شده و راه برای گسترش و اشاعه فساد و فحشا باز می‌شود. انتظار به این معنا، آثار عجیب و فراوان دیگری نیز دارد؛ از جمله تعطیلی بسیاری از حدود و فرمان‌های الهی در دین که مسئولیت‌های اجتماعی و فردی هر مسلمان به شمار می‌رود. در چنین شرایطی قطعاً جامعه قبل از رسیدن منجی بر اساس سنت‌های الهی، نابود و منقرض خواهد شد. بنابراین، این برداشت از انتظار مخدر و نابودکننده است و طبیعی است که منظور روایات شریف آن نیست؛ چراکه انتظار بهترین عمل امت اسلام شمرده شده و برای آن پاداش فراوانی در نظر گرفته شده است. در طول تاریخ گروه‌ها و افرادی بوده‌اند که با تمسک به چنین برداشت سطحی از انتظار، مدت‌ها خود و اطرافیان خویش را سرگرم کرده‌اند، اما این کجا و احکام مترقی و پویای دین کجا!<sup>۲۷</sup> با این حال، انتظار گرچه معنای چشم به‌راه بودن و امیدواری را در ذات خود دارد، می‌توان آن را به گونه‌ای دیگر تبیین کرد. در برداشت دوم، انتظار جزو فطرت انسان است<sup>۲۸</sup> و حالتی را برای انسان به وجود می‌آورد که از وضع موجود ناراضی است و برای اصلاح امور تلاش می‌کند. انتظار به این معنا، در حقیقت تفکر نفی ظلم و ستم است و تحرک‌بخش، تعهدآور، پویا، سازنده، مسئولیت‌آفرین و بیدارکننده است. هم‌چنین انتظار در این برداشت به معنای عمل و اقدام، پویایی و تحرک، زمینه‌سازی و آمادگی و نیز برای هر فرد برنامه‌ریز و آینده‌نگر، راه‌بردی اساسی در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. انتظار، راهی برای آینده‌نگری و وصول به اهداف بلند در آینده است. باید اذعان کرد هر کار بزرگ و رسیدن به هر هدف بلندی بدون داشتن دوره‌ای انتظار، ابتر باقی خواهد ماند و چنان‌چه این دوره برای آن طی نگردد، کار به خوبی صورت نخواهد گرفت. هرچه هدف بزرگ‌تر باشد، دوره انتظار نیز وسیع‌تر و گسترده‌تر خواهد بود.<sup>۲۹</sup>

### ریشه‌یابی ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی

تبیین‌هایی که از پدیده کج‌روی ارائه گردیده، با توجه به رویکردهای مختلف، آشکارا تفاوت یافته است؛ برای مثال، دیدگاه زیست‌شناسانه نقص عضو را عامل اصلی کج‌روی به شمار می‌آورد، در حالی که در دیدگاه روان‌شناسانه مسائل روانی زمینه‌ساز و علت کج‌روی قلمداد می‌شوند. تبیین‌های جامعه‌شناسانه با هر دو تبیین تفاوت اساسی دارد و واقعیت اجتماعی را زمینه‌ساز و علت کج‌روی می‌داند. در این نوشتار سعی می‌شود بعضی از تبیین‌های جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار گیرد. علت‌یابی<sup>۳۰</sup> کج‌روی در حوزه جامعه‌شناسی را در سه پارادایم «نظم اجتماعی»، «تضاد اجتماعی» و «کنش متقابل اجتماعی» می‌توان طرح و بررسی کرد. گرچه تاکنون دسته‌بندی‌های متفاوت و مناسبی از علل نظری کج‌روی ارائه گردیده، ممکن است دسته‌بندی زیر جواب‌گوی پرسش نخست این مقاله باشد.

## الف) ضعف و سستی نظارت و کنترل اجتماعی

بررسی‌ها نشان می‌دهد در سه رکن جامعه امروز، یعنی خانواده، وضعیت شغلی و اجتماعات محلی، تغییراتی به وجود آمده که آثار آن در کنش‌های اجتماعی همه شهروندان مشهود است.<sup>۳۱</sup> برای مثال خانواده که نقش عمده‌ای در تأمین نیازهای جسمی، روانی، روحی، عاطفی و اجتماعی فرزندان دارد و زمینه خودشناسی و هویت‌یابی افراد را فراهم و در رشد و شکوفایی استعدادها به آنها کمک می‌کند، دچار تغییر در کارکردهای اساسی گردیده است. اعضای خانواده امروزی مدت‌های طولانی را خارج از خانواده به سر می‌برند و گاه تنها برای خوابیدن به منزل مراجعه می‌کنند، به همین دلیل روابط اجتماعی متقابل در خانواده کاهش یافته و صمیمیت و دوستی اعضا به تدریج به روابط رسمی و عقلانی تبدیل گردیده است. خانواده‌ای که در گذشته بخش عمده‌ای از جریان جامعه‌پذیری را برعهده داشت و نظارت و کنترل او بر اعضا تا حدود بسیاری رفتارها را اصلاح می‌کرد، سست و ضعیف گردیده است. از سوی دیگر، به دلیل این که بعضی اعضای خانواده نمی‌توانند نقش خود را به خوبی ایفا کنند، خانواده دچار گسیختگی شده است.<sup>۳۲</sup> درباره اجتماعات محلی نیز باید گفت در جامعه امروز اجتماعات محلی ضعیف شده و افراد از حمایت‌های آنها برخوردار نیستند. اگر در گذشته میزان ماندگاری افراد و خانواده‌ها در محله بالا بود و نظارت و کنترل اجتماع محلی بر افراد محله مانع جدی در بروز کج‌روی به شمار می‌رفت، در حال حاضر میزان ماندگاری افراد در اجتماعات محل کاهش یافته و جابه‌جایی‌ها بسیار گسترش یافته است. از سوی دیگر گسترش مهاجرت‌ها، تنوع فرهنگی و قومی به‌ویژه در شهرهای بزرگ، امکان نظارت و کنترل اجتماعی محلی را بسیار کاهش داده و شاید در بسیاری از شهرهای بزرگ، اجتماع محلی دیگر با کارکردهای گذشته مصداق نداشته باشد. نمونه بارز این وضعیت را در حاشیه شهرها می‌توان به خوبی مشاهده کرد و به همین دلیل میزان جرم و جنایت در حاشیه شهرها نسبت به محله‌های دیگر بسیار بیشتر است.<sup>۳۳</sup>

مشاغل نیز در جامعه امروز با تغییر اساسی روبه‌رو گردیده‌اند و بیشتر جنبه قراردادی و موقت یافته‌اند. به همین دلیل هویت شغلی پایدار در افراد شکل نمی‌گیرد و مشاغل همانند گذشته قادر به کنترل رفتار افراد نیستند. بنابراین، احساس امنیت در میان شهروندان کاهش یافته و افراد از این طریق به سمت رفتارهای کج‌روانه گرایش یافته، وارد شبکه اعتیاد و قاچاق مواد مخدر می‌شوند.<sup>۳۴</sup> البته آن چه گذشت در خصوص کنترل بیرونی است، ولی باید گفت که تأثیر کنترل درونی بیش از کنترل‌های بیرونی است که متأسفانه با کاهش بیش‌تری نیز روبه‌رو بوده، چراکه میزان پای‌بندی به تعهدات اجتماعی، ارزشی و دینی کاهش یافته است. بر اساس نظر بسیاری از جامعه‌شناسان، کاهش نظارت و کنترل اجتماعی باعث کاهش انسجام، هم‌بستگی و یک‌پارچگی اجتماعی می‌شود که از این طریق اقتدار ناشی از یک‌پارچگی اجتماعی در جامعه کاهش و به تبع آن توان پیش‌گیرانه ناهنجاری‌های اجتماعی هم کاهش می‌یابد. همه این موارد یک نتیجه دربردارد؛ افزایش ناهنجاری و کج‌روی اجتماعی.<sup>۳۵</sup>

به طور طبیعی برای کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی، باید میزان نظارت و کنترل اجتماعی افزایش یابد. به عبارت دیگر، باید زمینه‌های درونی شدن کنترل‌های اجتماعی را در افراد فراهم و کنترل و نظارت بیرونی را تقویت نمود تا از طریق آن یک‌پارچگی اجتماعی افزایش و ناهنجاری‌ها کاهش یابند. با این حال، تغییرات اجتماعی و فرهنگی به وجود آمده، امکان بازگشت به راه‌ها و شیوه‌های تقویت نظارت<sup>۳۶</sup> و کنترل اجتماعی گذشته را مسدود می‌کند. بنابراین، باید راهی گزینش و اجرا گردد که ضمن داشتن نقاط قوت روش‌های گذشته، از پویایی و قدرت هم‌آهنگی با شرایط جدید و زمان حال نیز برخوردار باشد. ادعای این مقاله آن است که این راه از طریق «انتظار فرج» حاصل می‌گردد که توضیح آن در جایگاه خود ارائه خواهد شد.

ایمان و عقیده به ارزش‌ها و باورهای دینی در جامعه عنصری اساسی در حفظ و حراست افراد به شمار می‌رود. هر چه ایمان افراد قوی‌تر و مستحکم‌تر باشد، کمتر دچار انحراف و کج‌روی می‌شوند.

## ب) کاهش وابستگی و تعلق خاطر به جامعه و ارزش‌ها

یکی از پایه‌های شکل‌گیری گروه، احساس تعلق خاطر و وابستگی به گروه است که چهار عنصر اساسی دارد:

۱. علاقه: تراویس هیرشی معتقد است کج‌روی در درجه نخست ناشی از ضعف و کاهش وابستگی و تعلق خاطر به جامعه است.<sup>۳۷</sup> اگر کسی به جامعه و گروه خویش علاقه‌مند باشد، به هیچ وجه حاضر نخواهد شد هنجارهای اجتماعی آن را نقض کند. او نه تنها خود ناقض هنجارها نخواهد بود، بلکه جلو افراد دیگری را که قصد شکستن هنجارها را دارند نیز خواهد گرفت.

۲. تعهد: تعهد نیز به معنای دین فرد به جامعه است که چهار شکل می‌تواند داشته باشد: تعهد ارزشی، تعهد اجتماعی، تعهد به اهداف جمعی و تعهد به منابع اقتصادی.<sup>۳۸</sup> هر چه احساس دین فرد در این چهار جهت به جامعه بیشتر باشد، کمتر دچار انحراف و کج‌روی خواهد شد.

۳. مشارکت اجتماعی: این عنصر نیز عنصر دیگر وابستگی به جامعه است که به میزان و نوع فعالیت‌های اجتماعی انسان اشاره دارد. هر چه این فعالیت‌ها بیشتر و گسترده‌تر باشد، خطر انحراف و کج‌روی، افراد را کمتر تهدید می‌کند، لکن افراد بی‌کار و کسانی که مشارکت اجتماعی کمتری دارند، بیشتر در معرض خطرند.

۴. ایمان و عقیده: ایمان و عقیده به ارزش‌ها و باورهای دینی در جامعه عنصری اساسی در حفظ و حراست افراد به شمار می‌رود. هر چه ایمان افراد قوی‌تر و مستحکم‌تر باشد، کمتر دچار انحراف و کج‌روی می‌شوند.

آن گونه که پیداست، چهار عنصر وابستگی و تعلق خاطر به جامعه نیز ابزار کنترل اجتماعی به شمار می‌روند و با آن ارتباط تنگاتنگی دارند. بنابراین، اگر علاقه افراد به جامعه و فرهنگ کاهش یابد و تعهد آنها به جامعه به سستی گراید و نیز اگر مشارکت اجتماعی افراد اندک گردد و پای‌بندی‌های دینی و اخلاقی آنها کاسته شود، به شدت در معرض انحراف و کج‌روی خواهند بود. باید کاری کرد که علاقه‌مندی افزایش یابد، تعهدات اجتماعی و ارزشی فزونی گیرد، مشارکت اجتماعی همه‌گیر و گسترش یابد و نیز پای‌بندی دینی و اخلاقی انسان‌ها تعمیق و افزایش یابد. گرچه ممکن است راه‌های گذشته نیز تأثیری توجه‌پذیر در این جهت داشته باشند، لکن تأثیر دین و به‌ویژه عنصر ویژه آن یعنی انتظار فرج شگفت‌آفرین است.

## ج) کاهش سرمایه اجتماعی

یکی از مفاهیم و سازه‌هایی که اخیراً در جامعه‌شناسی و حتی مدیریت، ظهوری پررنگ و معنادار یافته، مفهوم «سرمایه اجتماعی»<sup>۳۹</sup>

است. به دلایل متعدد، فهم و سنجش این مفهوم روز به روز از اهمیت بیشتری برخوردار شده و محققان بیشتری را به خود مشغول کرده است. مواردی مانند گسترش لجام گسیخته شهرنشینی، اضمحلال جوامع سنتی و ارزش‌ها و هنجارهای مربوط به آن، زوال خانواده و سست شدن بنیان آن و... شرایطی را دامن زده که مباحث مربوط به سرمایه اجتماعی از اولویت‌های پژوهشی هر کشوری به‌ویژه کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. در شهر و دیار ما نیز نشانه‌های بسیاری گویای آن است که باید به موضوع «سرمایه اجتماعی» توجه جدی نمود. آن چه پیداست و احساس عمومی نیز آن را درک می‌کند این است که صداقت و راستی، اعتماد متقابل، علاقه و... در جامعه ما به زوال و تجرد و انزوا کشیده شده و در مقابل، استرس، اضطراب و... رو به افزایش است.

«فوکویاما» سرمایه اجتماعی را هنجاری غیررسمی می‌داند که همکاری بین افراد را ارتقا می‌دهد. از نظر او سرمایه اجتماعی خود هنجار است، اما محصول هنجارهای اجتماعی نیز به شمار می‌رود. بر اساس تعریف «فوکویاما» عناصری همانند اعتماد اجتماعی، روابط متقابل اجتماعی و مشارکت اجتماعی همه نتیجه سرمایه اجتماعی هستند و سرمایه اجتماعی را به وجود می‌آورند و شکل می‌دهند.<sup>۴۰</sup> «پوتنام» نیز سرمایه اجتماعی را عبارت از ویژگی‌های نظام‌مند سازمان اجتماعی هم‌چون اعتماد، هنجارها و شبکه‌های ارتباطی می‌داند که با تسهیل اقدامات هم‌آهنگ، کارآمدی جامعه را افزایش می‌دهد.<sup>۴۱</sup>

عناصر اصلی سرمایه اجتماعی عبارتند از: اعتماد اجتماعی، مشارکت اجتماعی، روابط متقابل اجتماعی، پای‌بندی اخلاقی و دینی و روابط اقتدار. چنانچه در جامعه‌ای اعتماد اجتماعی کاهش یابد، بدینی به هم‌دیگر افزایش یافته و زمینه کاهش روابط متقابل اجتماعی و کاهش مشارکت اجتماعی را فراهم می‌کند که خود زمینه‌ساز کاهش روابط اقتدار در جامعه به شمار می‌رود. چنان که گفته شد، مشارکت اجتماعی، روابط متقابل اجتماعی و پای‌بندی‌های اخلاقی و دینی از عناصر وابستگی و تعلق خاطر به گروه و جامعه‌اند که در صورت روبه‌رو شدن با ضعف و سستی باعث افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی خواهند شد. از سوی دیگر، همین عناصر از اجزای اصلی تأمین‌کننده نظارت و کنترل اجتماعی به شمار می‌روند که اگر ضعف و سستی یابند، نظارت و کنترل اجتماعی (بیرونی و درونی) کاهش خواهد یافت.

به گمان نگارنده، «انتظار فرج» عنصری پویا و تحرک‌آفرین در فرهنگ تشیع است که توان افزایش سرمایه اجتماعی را به کامل‌ترین شکل داراست که توضیح آن خواهد آمد.

## د) فقدان اجماع ارزشی و هنجاری در جامعه

از آن جا که هنجارهای اجتماعی، قواعد کنش اجتماعی افراد به شمار می‌روند و جهت‌گیری کنشی افراد را معین می‌کنند، شکستگی و گسستگی در هنجارهای اجتماعی، باعث سردرگمی و هرج‌ومرج اجتماعی می‌شود. در این شرایط نابسامان، افراد قادر به برقراری روابط

منطقی خویش با جامعه نیستند و نمی‌توانند اهداف و کنش‌های خود را در شرایط مختلف تنظیم کنند؛ چراکه قواعد کنش در هم ریخته است. این شرایط، یک‌پارچگی و انسجام اجتماعی را از هم می‌پاشد و باعث بروز انحراف و کج‌روی در جامعه می‌شود.<sup>۴۲</sup> از سوی دیگر عدم وفاق ارزشی و هنجاری در جامعه، باعث از هم پاشیدن اقتدار ناشی از یک‌پارچگی اجتماعی و عدم کنترل و نظارت جامعه بر افراد می‌شود.<sup>۴۳</sup> این وضعیت که از آن به «آنومی» (بی‌هنجاری) نیز یاد می‌شود، وضعیت اجتماعی ویژه‌ای است که در آن فرد در شرایطی قرار می‌گیرد که به درون خوشتن خود پناه می‌برد و بدبینانه، همه پیوندهای اجتماعی را نفی می‌کند و دچار انحراف و کج‌روی می‌شود و از آن‌جا که نظارت و کنترل اجتماعی جامعه هم بر او کاهش یافته، ناهنجاری‌ها و کج‌روی‌های اجتماعی وی افزایش می‌یابند. فرض این مقاله آن است که «انتظار فرج» آن چنان وفاقی در ارزش‌ها و هنجارها ایجاد می‌کند که هیچ‌گاه جامعه دچار آنومی نخواهد شد و گسستگی در ارزش‌ها و هنجارها نیز به وجود نخواهد آمد.

## هـ) عدم تعادل ساختاری

بررسی سیاست‌های اجتماعی در بعضی جوامع نشان می‌دهد بین اهدافی که برای مردم تعریف می‌شود و فرصت‌ها و ابزارهای برای رسیدن به این اهداف در اختیار آنها قرار می‌گیرد، فاصله و شکاف عمیقی وجود دارد. برای نمونه، اگر در جامعه‌ای پول‌دار و ثروتمند شدن ارزش اجتماعی باشد و برای آن به گونه‌ای تبلیغ شود که جزو اهداف هر فردی از افراد جامعه قرار گیرد، لازم است امکانات و فرصت‌های رسیدن به این هدف برای همه یک‌سان فراهم گردد، در حالی که به هیچ وجه این گونه نیست و تنها عده‌ای اندک می‌توانند از طریق در اختیار داشتن فرصت‌ها و ابزار مناسب به هدف مورد نظر نایل گردند و برای اکثر مردم چنین فرصت و ابزاری وجود ندارد و به قول مرتن<sup>۴۴</sup> آنها برای رسیدن به اهداف خویش از طریق راه‌های غیرمشروع اقدام می‌کنند. در حالی که ادعای این نوشته آن است که در فرهنگ انتظار، اهداف به گونه‌ای تعریف می‌شوند که همه افراد توان رسیدن به آن را دارند و ابزار و فرصت‌های مورد نیاز برای وصول به این هدف به صورت یک‌سان در اختیار همه قرار می‌گیرد. یک‌پارچگی و انسجام در فرهنگ انتظار آن قدر بالاست که به معنای واقعی، همه خود و دیگران را یکی می‌پندارند و هدف واحد و مشخصی را با عشق و عاطفه تعقیب می‌کنند.

## و) تضاد و تعارض ارزش‌ها و هنجارها

در جامعه امروز به دلیل تنوع سلیقه‌ها و تمایلات، شکاف نسلی، تنوع فرهنگی و قومی و گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی، ارزش‌های متفاوت و گاه متضادی در جامعه تبلیغ و ارائه می‌گردد. نگاهی محققانه به آن‌چه از این رسانه‌ها ارائه می‌گردد، نشان می‌دهد گاه زندگی تجملی، پول، قدرت و دنیاگرایی تبلیغ می‌شود و گاه اهداف و ارزش‌های والای دینی ارائه می‌شود که کاملاً با آن شرایط در تضاد قرار دارند. گاه انسان‌دوستی، کمک به دیگران و از خودگذشتگی و ایثار به مردم آموزش داده می‌شود و زمانی دیگر یا هم‌زمان، ارزش‌های عکس این موارد ارائه می‌گردند. در خانواده، ارزش‌ها و هنجارهایی به فرد ارائه می‌گردد که در جامعه یا مدرسه ضدارزش به شمار می‌روند. برای مثال، در تعلیمات مذهبی و دینی، دنیاگرایی و پول‌پرستی ضدارزش تلقی می‌شود در حالی که در واقعیت اجتماعی، بدون توجه جدی به دنیاگرایی و پول، امکان زندگی برای افراد فراهم نیست. گاه پوشیدن چادر هم‌چون ارزشی برای زن تبلیغ می‌شود و گاه ضدارزش تبلیغ می‌گردد. تضاد ارزشی، به وجود آورنده تضاد هنجاری در جامعه است که جامعه را به دو یا حتی چند قطب گاه کاملاً متضاد تقسیم می‌کند. هم‌چنین تضاد هنجاری و ارزشی نظم و یک‌پارچگی اجتماعی را با مشکل مواجه می‌کند، روابط اجتماعی را کاهش می‌دهد، زمینه کاهش اعتماد اجتماعی را فراهم می‌آورد و روابط عاطفی و

«انتظار فرج» عنصری پویا و تحرک‌آفرین در فرهنگ تشیع است که توان افزایش سرمایه اجتماعی را به کامل‌ترین شکل داراست که توضیح آن خواهد آمد.

دوستانه را محدود و خاص‌گرایانه می‌کند.<sup>۴۵</sup> این وضعیت باعث کاهش سرمایه اجتماعی و نیز تضعیف نظارت و کنترل اجتماعی در جامعه می‌شود که از این طریق انحرافات اجتماعی به شدت افزایش می‌یابند. البته باید توجه داشت نظریات دیگری وجود دارند که به تبیین کج‌روی پرداخته‌اند. با دقت نظر می‌توان گفت آنها را نیز می‌توان با راهبرد نظارت و کنترل اجتماعی تبیین کرد و مدعی شد چنانچه فرآیند نظارت و کنترل اجتماعی کارآمدی لازم را داشته باشد، امکان کج‌روی از طریق «برچسب زدن»، «هم‌نشینی» و «یادگیری» کاهش خواهد یافت. نظریات دیگری نیز در این حوزه وجود دارد که ضرورتی به طرح آنها نیست. در هر صورت عوامل زمینه‌ساز کج‌روی و انحراف آن‌قدر گسترده و تأثیرگذارند که چنانچه بتوان با راهبردی مشخص و کارآمد آنها را اصلاح کرد، بخش عمده‌ای از انحرافات و کج‌روی‌های اجتماعی کاهش خواهند یافت. ادعای این مقاله این است که با راهبرد «انتظار فرج» زمینه‌های کج‌روی و انحرافات را می‌توان اصلاح کرد و میزان آنها را می‌توان کاهش داد.

### انتظار فرج؛ راهبرد دین برای رشد و تعالی بشر

قرآن کریم در سیزدهمین آیه سوره شوری می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾؛

از [احکام] دین، آنچه را به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را بر پا دارید و در آن تفرقه‌اندازی نکنید.

خداوند متعال در این آیه شریفه تمام شریعی را که از ابتدا تا کنون ظهور یافته و می‌توانسته‌اند بشر را به کمال و سعادت واقعی خویش برسانند، برشمرده و آنها را در پنج شریعت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی: و محمد ﷺ منحصر می‌نماید؛ زیرا اگر شریعت دیگری وجود می‌داشت، خداوند بزرگ باید در این‌جا که مقام بیان جامعیت شریعت است، از آن نام می‌برد. بنابراین، این پنج تن که در آیه شریفه آمده‌اند، بزرگان انبیا هستند و آیه شریفه ﴿إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْ نُوْحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ﴾<sup>۴۶</sup> تأیید آن به شمار می‌رود.<sup>۴۷</sup>

از آیه شریفه فوق می‌توان استفاده کرد که غیر از این پنج دین، هر دین دیگری که از ابتدا تا کنون وجود داشته یا بعد ادعای ظهور کند، ساخته دست بشر است و چون بر کسی پوشیده نیست که آن‌چه از اندیشه، علم و قوانین و مقررات به وسیله بشر حاصل می‌شود، به

سرعت در حال تغییر و تحول است و اعتبار خویش را از دست می‌دهد، لازم است کسی غیر از خود بشر راهنمای سعادت او باشد و آن کسی نیست جز ذات باری تعالی.

بر اساس آن‌چه در سیزدهمین آیه سوره مبارکه شوری بر پیامبر اسلام ﷺ نازل گردیده «بر همه مردم واجب است دین خدا را به طور کامل به پا دارند و در انجام این وظیفه تبعیض قائل نشوند، یعنی پاره‌ای از احکام دین را به پا دارند و پاره‌ای را رها کنند. اقامه کردن دین، یعنی باید آن‌چه خدا بر انبیا نازل کرده - که یک دین است - به تمامی اقامه شود و در آن ایجاد تفرقه نکنند؛ زیرا پاره‌ای از احکام الهی در همه ادیان بوده و معلوم است که چنین احکامی مادام که بشر عاقل و مکلفی در دنیا باشد، آن احکام نیز باقی است و وجوب اقامه آن واضح می‌باشد و پاره‌ای دیگر از احکام وجود دارند که در شرایع قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده، این‌گونه احکام در حقیقت عمر کوتاهی داشته، مخصوص طایفه‌ای از مردم و در زمان خاصی بوده است و معنای نسخ شدن آن، آشکار شدن آخرین روز عمر آن احکام است، نه این‌که معنای نسخ شدنش این باشد که آن احکام باطل شده باشد. پس حکم نسخ شده نیز تا ابد حق است. چیزی که هست آن است که این احکام مخصوص طایفه و زمان معینی بوده و آن طایفه و اهل آن زمان باید به آن حکم هم ایمان داشته باشند و هم به آن عمل کرده باشند، اما بر دیگران واجب است تنها به آن ایمان داشته باشند و بس و دیگر واجب نیست که به آن عمل کنند. معنای اقامه این احکام همین است که قبولش داشته باشند... جمله ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ...﴾ به اطلاقش باقی است و شامل همه مردم در همه زمان‌ها می‌باشد.»<sup>۴۸</sup>

ترتیب زمانی پنج شریعت مذکور بدین صورت بوده: شریعت حضرت نوح ﷺ، شریعت حضرت ابراهیم ﷺ، شریعت حضرت موسی ﷺ، شریعت حضرت عیسی ﷺ و سرانجام شریعت حضرت محمد ﷺ.<sup>۴۹</sup> بنابر آیه مذکور، پیروان حضرت نوح ﷺ باید فقط به آن‌چه آن حضرت از نزد خدا آورده، ایمان می‌داشتند، اما پیروان حضرت ابراهیم ﷺ علاوه بر ایمان به آن‌چه پیامبرشان از نزد خدا آورده بود، باید به شریعت حضرت نوح ﷺ نیز اعتقاد می‌داشتند. هم‌چنین پیروان حضرت نوح و عیسی ﷺ نیز لازم بود علاوه بر اعتقاد به شریعت پیامبران خود، به شرایع پیامبران گذشته نیز ایمان داشته باشند. در نهایت پیروان حضرت محمد ﷺ، پیامبر خاتم، لازم است علاوه بر اعتقاد به شریعت محمدی به چهار شریعت قبل نیز اعتقاد داشته باشند. البته منظور از اعتقاد داشتن، همان چیزی است که به نقل از تفسیر المیزان گذشت و نه چیز دیگر. از سوی دیگر دو آیه زیر را نیز باید مورد توجه قرار داد:

﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُنْزِلَ الْتَّوْرَاتُ وَ الْإِنْجِيلُ﴾؛<sup>۵۰</sup>

این کتاب را در حالی که مؤید آن‌چه [از کتاب‌های آسمانی] پیش از خود می‌باشد، به حق [و به تدریج] بر

تو نازل کرد و تورات و انجیل را... .

﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ...﴾<sup>۵۱</sup>

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارت‌گرم... .

این دو آیه نشان می‌دهد که همه این پنج پیامبر بر پیامبری که بعد از آنها خواهد آمد، تصریح کرده‌اند. او را با اسم و مشخصات معرفی و شریعت قبلی خویش را نیز تصدیق کرده‌اند.<sup>۵۲</sup> این موضوع نشان می‌دهد ارتباط این پنج شریعت با یکدیگر به گونه‌ای نزدیک و تنگاتنگ است که ظاهراً هیچ اختلاف و تناقضی بین آنها وجود ندارد و در حقیقت این پنج شریعت، پنج شأن از شئون یک واقعیتند که در پنج مرحله زمانی و در طول یکدیگر واقع شده‌اند.

از این مسئله نتیجه می‌گیریم که اصولاً «دین» نزد خدای سبحان یکی است، اختلافی در آن نیست و خداوند، بندگان خود را امر نکرده، مگر به پیروی از همان دین و بر انبیای خود هیچ کتابی نازل ننموده، مگر درباره همان دین و هیچ آیت و معجزه‌ای نیاورده، مگر برای همان دین و آن دین واحد عبارت است از «تسلیم شدن» در برابر «بیانی» که مقام ربوبی در مورد عقاید و اعمال یا معارف و احکام صادر می‌نماید. گرچه این «بیان» به طوری که قرآن حکایت نموده، از نظر کمیت و کیفیت در شرایع پنج پیامبر الهی متفاوت است، اما از نظر حقیقت چیزی جز همان امر واحد نیست. به عبارت دیگر، معنای جامع و مشخصی که در همه آنها وجود دارد، عبارت است از تسلیم شدن در برابر خدا جهت انجام شریعی که فرستاده و اطاعت از او در آن چه در هر عصری (با زبان پیامبرش) از بندگان می‌خواهد.<sup>۵۳</sup> «بنابراین، مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه، همواره و در همه زمان‌ها یکی بیش نیست. به همین دلیل در سایر آیات قرآن، شواهد نشان می‌دهد که اصول کلی عقاید، احکام و وظایف در همه ادیان یکسان و یک‌پارچه است.»<sup>۵۴</sup>

قرآن شریف در آیه ۱۳۶ سوره بقره نیز می‌فرماید:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أَوْتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ أَوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

بگوئید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم. میان هیچ‌یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم.

این آیه شریفه و نیز آیات دیگری از قرآن بیان می‌کنند که همه پیامبران خدا یک هدف را تعقیب می‌کرده‌اند و هیچ‌گونه جدایی در میان آنها نیست؛ زیرا همگی وحی و الهام را از یک منبع دریافت نموده‌اند.<sup>۵۵</sup> بنابراین، از نظر عقلی نیز هیچ توجیهی ندارد که خداوند دانا در زمان‌های مختلف چیزهایی به پیامبران خویش وحی نماید که با یکدیگر در تضاد باشند، یا هم‌دیگر را نقض کنند. بنابر حکم آیات الهی و عقل انسان، به دلیل تکامل نسل‌های بشر در طول تاریخ (از نظر عقلی و قدرت دریافت وحی الهی) «پیامبران خدا همانند معلمانی بودند که هر یک جامعه بشریت را در یک کلاس پرورش دادند. بدیهی است با پایان یافتن دوران تعلیم هر یک، افراد بشر به دست معلم دیگری در کلاس بالاتر سپرده می‌شدند». به همین دلیل قرآن مجید در آیه شریفه یادشده «به مسلمانان توصیه می‌کند برای تمام پیامبران الهی احترام یکسان قائل شوند».<sup>۵۶</sup>

در هر زمان متناسب با رشد و تکامل جوامع بشری، خداوند بخشی از شریعت را می‌فرستاد و تنها

رشد و تکامل فکری و عقیدتی انسان‌ها، فقط از طریق انتظار فرج امکان‌پذیر است، هم‌چنان‌که با راهبرد انتظار، رشد و تعالی فکری و عقیدتی انسان‌ها در گذشته نیز فراهم گردید و در تاریخ می‌توان نمونه‌هایی از آن را یافت.

تفاوت آنها «از نظر اجمال و تفصیل و میزان فروع» بود و نه چیز دیگر. تا این که بشر به تدریج و پله پله پس از دوره‌ای انتظار به حدی از بلوغ فکری و عقلی رسید که ظرفیت پذیرش عالی‌ترین معارف الهی را پیدا نمود. در این شرایط، «بشر از نظر معرفت و علم به عالی‌ترین موقف رسید» و همین رشد و تکامل باعث شد رسالت ختم گردد و حضرت محمد ﷺ پیامبر خاتم، (ضمن تصدیق پیامبران گذشته) کامل‌ترین شریعت را که دربرگیرنده همه شرایع گذشته بود، برای همیشه بشر از طرف خداوند بیاورد.<sup>۵۷</sup>

به طور طبیعی، رسالت آخرین پیامبر الهی که اساس شریعت او همان اساس و پایه شرایع پیامبران گذشته و از نظر هدف نیز با آنها یکسان است و ماهیت شریعت او نیز همانند پیامبران گذشته «تسلیم شدن» در برابر «بیان» الهی است، باید به صورت صحیح، مورد پذیرش دین‌داران پیامبران گذشته قرار می‌گرفت؛ زیرا به دلیل ماهیت پلکانی و انباشتگی شرایع الهی، هر یک از پیامبران گذشته که در زمان پیامبر بعد از خود حاضر می‌بودند، قطعاً از او فرمان می‌بردند و به شریعت او گردن می‌نهادند. همچنین اگر همه پیامبران خدا در زمان آخرین فرستاده الهی زنده می‌بودند، تحت فرمان او قرار گرفته، از او فرمان می‌بردند و در زمره پیروان شریعت او درمی‌آمدند.

ظاهراً تنها دلیل سرپیچی پیروان پیامبران گذشته از این فرمان، نداشتن ایمان واقعی به پیامبر خویش و دستورهای او و نیز وجود منافع شخصی، قومی و نژادی خود در شریعت الهی است؛ زیرا هر یک از پیامبران گذشته، پیامبران بعد از خود را با اسم، مشخصات، شرایط و زمان و حتی مکان ظهور وی مشخص نموده و به پیروان خویش گفته بودند و آنها نیز دوره‌ای انتظار گاه طولانی را گذرانده بودند.

برای نمونه می‌توان به آیه شریفه ۴۱ سوره بقره اشاره کرد که می‌فرماید:

﴿وَأَمِنُوا مَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتِقُونَ﴾؛

و بدانچه نازل کرده‌ام - که مؤد همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید؛ و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا کنید.

خداوند بزرگ در صدر این آیه شریفه به یهود که بیشترین مخالفت و تضاد را با پیامبر اسلام ﷺ داشتند، دستور می‌دهد: به قرآن و پیامبر ایمان بیاورید؛ زیرا قرآن، مصدق و گواه تورات است که تورات نیز صفات پیامبر اسلام ﷺ و معتقدات صحیح را بیان می‌کند. اگر شما صفات پیامبر اسلام ﷺ را با آن چه در کتاب تورات می‌یابید، تطبیق دهید، خواهید یافت که قرآن از طرف خدا و آورنده آن نیز راست‌گوست. قرآن، مصدق کتابی است که نزد خود شما (یهود) وجود دارد؛ همان بشاراتی که تورات و پیامبران پیشین برای پیروان خود آورده‌اند: «پیامبری با چنین اوصافی خواهد آمد، آن بشارت را قرآن نیز

تصدیق می‌کند.»<sup>۵۸</sup>

در شأن نزول بخش پایانی این آیه شریفه که دلیل عدم ایمان یهود را به پیامبر اسلام ﷺ بیان می‌کند، از حضرت امام محمد باقر (ع) نقل شده است که فرمود:

جمعی از [ثروت‌مندان] یهود مانند «حی بن اخطب» و «کعب بن الاشرف»، بر توده‌های یهود فرض و لازم کرده بودند که هر سال غذا و طعامی به آنها بدهند و چون اسلام این حکم را باطل نمود، صفات رسول اکرم ﷺ را در تورات تحریف کردند تا آن چه از مردم می‌گرفتند، باقی بماند.<sup>۵۹</sup>

تا این جا نتایج و اصول زیر را می‌توان استنباط و ارائه کرد:

۱. پیامبران الهی که دارای شریعت بوده‌اند، پنج نفر بیشتر نیستند که عبارتند از حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی: و حضرت محمد ﷺ و سایر پیامبران (۱۲۴ هزار پیغمبر) مبلغ این شرایع بوده‌اند؛

۲. هر دینی غیر از پنج شریعت مزبور، ساخته دست بشر بوده و مورد پذیرش قرآن مجید نیست؛

۳. تمام پیامبران الهی، وحی را از منبعی واحد دریافت کرده، هدف واحدی را پی‌گیری کرده‌اند؛

۴. ماهیت شرایع همه پیامبران الهی یک‌پارچه و واحد و عبارت از «تسلیم شدن» در برابر خداوند بوده است؛

۵. تفاوت شرایع پیامبران در اجمال و تفصیل و نیز میزان فروع در آنها بوده است؛

۶. همه پیامبران الهی، پیامبر قبل از خود را تصدیق و به پیامبران بعد از خود بشارت داده‌اند؛

۷. انتظار ظهور منجی در تمام شرایع الهی وجود داشته و در فاصله ظهور شریعتی تا شریعت بعدی، مردم در انتظار فرج به سر می‌برده‌اند؛

۸. شرایع پیامبران الهی در حقیقت پنج شأن از شئون یک واقعیت و حقیقت هستند که به صورت پلکانی، حکایت‌گر یک مسیر و یک هدف هستند؛

۹. شریعت پیامبر خاتم ﷺ، آخرین مرحله و درجه تکاملی دین الهی است که تمام نیازهای بشر را جواب‌گوست و همه شرایع گذشته را دربرمی‌گیرد؛

۱۰. شرایع پیامبران الهی حقیقت واحدی هستند که عبارت است از «تسلیم شدن» انسان در برابر «بیان» خداوند.<sup>۶۰</sup> در سیر تکاملی دین از دیدگاه قرآن، «انتظار فرج» راه‌برد اصلی و اساسی رشد و تکامل فکری و عقیدتی بشر است.

۱۱. دین عبارت است از «تسلیم شدن» در برابر اراده تشریعی خداوند که از اراده تکوینی او ناشی می‌شود و فطرت نیز آن را اقتضا می‌کند. بنابراین، دین خدا همواره یکی است و دین‌داران نسبت به آن بر اساس آیه شریفه ۶۷ سوره آل عمران با یک نام و نه بیشتر و آن هم

با نام «مسلمان» خوانده می‌شوند.<sup>۶۱</sup>

آن چه گذشت، نشان می‌دهد هر کدام از شرایع الهی با دوره‌ای از انتظار همراه بوده‌اند و اگر آن دوره طی نمی‌شده و به انتها نمی‌رسیده، شریعت بعدی نازل نمی‌گردیده است؛ زیرا رشد و تکامل فکری بشر در هر دوره‌ای اقتضای میزانی از معارف و احکام الهی را داشته و بشر بیشتر از آن را نمی‌توانسته بپذیرد. در نتیجه چهار مرحله تکاملی و چهار دوره انتظار، مرحله‌ای از رشد و تکامل فرا رسید که انسان توانست عهده‌دار معارف و احکام الهی به طور کامل و تمام باشد. بر اساس مطالب پیش گفته مشخص می‌شود تلاش همه انبیا و شرایع الهی، برای شکل‌گیری آخرین شریعت الهی و کامل‌ترین آنها (که همه آنها را دربردارد) بوده است و آن هم در پی شکل‌گیری جامعه مهدوی پس از طی دوره‌ای انتظار است. بنابراین، می‌توان گفت ثمره و نتیجه تلاش همه انبیای الهی شکل‌گیری جامعه مهدوی پس از طی دوره‌های انتظار در طول تاریخ بوده است. این تلاش هم‌زمان با نزول شریعت حضرت نوح علیه السلام شروع و تا کنون به صورت یک پارچه و با هدف واحد پی‌گیری شده است؛ چراکه بر اساس مطالب پیش گفته، دین الهی حقیقتی واحد و یک‌پارچه دارد که شئون آن مختلف اما در طول یک‌دیگر است و هر کدام از این شئون را یکی از پیامبران الهی پایه‌گذاری و آنان نیز هم‌دیگر را تصدیق و تکمیل می‌کنند. جامعه مهدوی که نتیجه شرایع الهی است، اختصاص به قوم، جامعه و فرهنگ خاص و مشخص ندارد و طی مراحل مختلف رشد فکری و عقیدتی بشر در طول تاریخ، پس از بعثت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم شکل خواهد گرفت.

در این دوره نیز رشد و تکامل فکری و عقیدتی انسان‌ها، فقط از طریق انتظار فرج امکان‌پذیر است، هم‌چنان که با راهبرد انتظار، رشد و تعالی فکری و عقیدتی انسان‌ها در گذشته نیز فراهم گردید و در تاریخ می‌توان نمونه‌هایی از آن را یافت.<sup>۶۲</sup> بدون اتخاذ چنین راهبردی، اصولاً تکامل و رشد بشر امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل است که در احادیث و روایات درباره مهدویت، رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم از اولین کسانی است که این موضوع را بشارت داده و آیندگان را به آن، سفارش نموده است و به همین دلیل است که در روایات متعدد «انتظار فرج» بهترین اعمال امت اسلام قلمداد گردیده و حضرت اباعبدالله الحسین و امام صادق علیهما السلام آرزوی بودن در رکاب منجی را داشته‌اند.<sup>۶۳</sup> بررسی تاریخ نیز نشان می‌دهد که بالندگی، پویایی و تحرک رو به رشد تشیع و این که هیچ‌گاه با تغییرات سریع اجتماعی - فرهنگی در معرض خطر قرار نگرفته و روز به روز بر پویایی آن افزوده شده، همین راهبرد است. از سوی دیگر دلیل رکود، ایستایی و تحجر در سایر فرق مسلمان نیز نداشتن همین راهبرد یا کم‌رنگ بودن آن در عقایدشان است؛ چراکه تکامل و رشد بدون آن میسر نیست.

البته مسیحیت و یهودیت با درک این موضوع توانسته‌اند به نتایج بسیار عجیبی دست یابند و از تلفیق این دو، فرقه‌ای به نام «صهیونیسم مسیحی» شکل گرفته که راهبرد اصلی و اساسی آن همین انتظار فرج است،<sup>۶۴</sup> جالب آن که این فرقه نظام‌های سیاسی را در اکثر کشورهای غربی و از جمله آمریکا در قبضه قدرت خویش گرفته و ظاهراً تمام اقدامات سیاسی و نظامی آنها تحت همین راهبرد تفسیر و توجیه می‌شود.<sup>۶۵</sup>

اکنون ادعا این است که آیا موضوعی با این همه کارایی و اهمیت که همواره در طول تاریخ مورد عنایت خداوند بزرگ بوده، نباید در راهبردهای اجتماعی و فرهنگی ما جایگاه ویژه‌ای داشته باشد؟ اگر انتظار فرج زمینه رشد و تعالی بشر را در طول ظهور ادیان الهی فراهم کرده، قطعاً می‌تواند نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی را اصلاح کند و سامان دهد.

### انتظار فرج؛ راهبرد ایجاد امید و از میان بردن کج‌روی و انحراف

شاید بتوان امید به آینده را از مهم‌ترین عوامل تحرک، پویایی و رشد جامعه، فرهنگ، شخصیت و حتی اقتصاد و سیاست دانست. امید به آینده، راه را بر بسیاری از انحرافات و کج‌روی‌ها می‌بندد و در جنبه‌های مختلف زندگی، شخص را به تحرک و تلاشی مضاعف وادار می‌نماید. افراد ناامید

انتظار ظهور منجی در تمام شرایع الهی وجود داشته و در فاصله ظهور شریعتی تا شریعت بعدی، مردم در انتظار فرج به سر می‌برده‌اند

معمولاً گوشه‌گیر، منزوی و حداقل ساکنند، اما افراد امیدوار نه تنها در مقابل خطرات و آسیب‌های مختلف سر فرو نمی‌آورند و تسلیم شرایط سخت و ناگوار نمی‌شوند، بلکه سختی شرایط را فرصتی مناسب برای ادامه مسیر خویش می‌یابند. در مقابل، انسان‌های ناامید بدون هیچ مقاومتی تسلیم طوفان حوادث شده، در برابر تغییرات، توان و استعداد انسانی خویش را از یاد می‌برند و گاه حتی هستی خویش را نیز بر باد رفته می‌بینند. بنابراین، وجود امیدواری، به جامعه نشاط، تحرک و پویایی می‌دهد و زمینه رشد و شکوفایی استعدادها را فراهم می‌نماید. انقراض و اضمحلال جامعه‌ای که در آن امید مرده است، اگر حتمی نباشد، قطعاً نزدیک خواهد بود.

تأثیر امید بر نظام اقتصادی و سیاسی جامعه بسیار ژرف و عمیق است، لکن اثر آن بر فرهنگ و عناصر فرهنگی از اهمیت بیشتر و در خور توجهی برخوردار است؛ چراکه اگر امید و امیدواری به صورت اصل و اساس فرهنگ درنیا آمده باشد، هم خود دچار انقراض و مرگ خواهد شد و هم تأثیراتی بسیار منفی در سایر خرده‌نظام‌های جامعه دارد و نظام شخصیتی افراد را نیز نابود خواهد کرد. شاید به همین دلیل است که در فرهنگ اسلامی، ناامیدی (یأس) از جمله گناهان کبیره به شمار آمده و از همین روست که در نظام فرهنگ دینی (تشیع)، عناصر بسیار عظیم فرهنگی برای تزریق امید به جامعه در سطوح مختلف وجود دارد که بهره‌گیری از آنها (همراه با برنامه‌ریزی) جامعه را دچار تحولی شگرف و عمیق خواهد کرد. از جمله این عناصر که امید را وارد خرده‌نظام‌های جامعه می‌کند، شخصیت افراد را به آینده خوش‌بین و امیدوار می‌نماید و از هجوم عناصر فرهنگی بیگانه جلوگیری می‌کند، انتظار ظهور منجی است. متأسفانه نتایج بررسی‌های اجمالی از فرآیندهای فرهنگی رایج و در حال گسترش، نشان از بهره‌گیری اندک نظام سیاسی و برنامه‌ریزان فرهنگی ما از این سرمایه عظیم دارد. در حالی که همان بررسی‌ها چنان که گذشت، حاکی از استفاده‌های فراوان و گاه افراطی سایر مذاهب (به‌ویژه مسیحیت) از همین عقیده، حتی در مسائل نظامی و کشورگشایی است و این غفلت گاه در حدی است که بعضی از مسلمانان با وجود در اختیار داشتن چنین منابع عظیمی، باز هم به آنان گرایش می‌یابند.

شاید یکی از نقش‌های مهم و اساسی هر نظام سیاسی، امیدوار کردن افراد و جامعه باشد؛ چراکه سرزندگی و گام‌های رو به جلو افراد و جامعه، زمینه استقرار و پایداری نظام سیاسی را تقویت و مستحکم می‌کند. بنابراین، هر اندازه که حساسیت نظام سیاسی نسبت به بقای خود بیشتر باشد، باید بر امیدوار کردن اعضای جامعه تأکید بیشتری نماید. ناگفته پیداست که ناامیدی و گسترش آن در سطح جامعه می‌تواند تغییر نظام سیاسی را در پی داشته باشد.

انتظار فرج به زندگی اجتماعی نشاط و امید می‌دهد، نظام فرهنگی را بالنده و پویا می‌کند و با امیدوار کردن افراد جامعه، نظام سیاسی را

از حوادث و ناملایمات محفوظ می‌دارد. با روح امید که از طریق انتظار به ساختارهای اجتماعی تزریق می‌شود، افراد در برابر امواج نیرومند فساد و انحراف بیمه می‌گردند و نه تنها با گسترش دامنه آن، مأیوس نمی‌شوند، بلکه به مقتضای «وعده وصل چون شود نزدیک، آتش عشق تیزتر گردد»، وصول به هدف را در برابر خویش می‌بینند و برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق بیشتری تلاش می‌کنند.<sup>۶۶</sup> طبیعت انسان به گونه‌ای است که با گسترش آلودگی و فساد پس از یأس و ناامیدی از اصلاح شرایط، تصور می‌کند کار از کار گذشته و دیگر نمی‌توان امیدی به اصلاح امور داشت. بنابراین، خود به تدریج جذب شرایط موجود می‌شود و تلاشش را برای اصلاح امور بیهوده تصور می‌کند.<sup>۶۷</sup> اما امیدی که از طریق «انتظار فرج» بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی تزریق می‌گردد، امید به اصلاح نهایی و شکل‌گیری جامعه عدالت‌محور و آرمانی دین است که دین، هر تلاشی در راستای تحقق آن را پیروزی به شمار می‌آورد. به عبارت روشن‌تر، تلاش برای تحقق جامعه مهدوی با هیچ شکستی همراه نیست؛ چراکه حتی مرگ در این راه فوز عظیم و آرزوی هر آزاده‌ای است. شاید به همین دلیل است که منتظران منجی هیچ‌گاه با یأس و ناامیدی مواجه نمی‌شوند و چون همواره امیدواری آنها در اوج قرار دارد، جذب فساد، فحشا و کج‌روی نمی‌شوند و درصدد اصلاح آن بر می‌آیند. راه‌برد انتظار فرج با القای امیدی که همراه با عشق، محبت و صمیمیت همراه است، توان کنترل و مهار ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی را دارد. آن گونه که پیداست، این امید با چنین ویژگی‌ای زمینه‌های عشق و علاقه افراد را به جامعه و دین افزایش داده، پای‌بندی و تعهد آنها را به نحو چشم‌گیری دو چندان می‌کند و از همه مهم‌تر، به دلیل احساس مسئولیتی که همه افراد نسبت به هم‌دیگر دارند، ضریب نظارت و کنترل اجتماعی به شدت افزایش می‌یابد.

### انتظار فرج؛ راه‌برد اصلاح ساختار شخصیتی افراد

از عوامل اصلی انحراف و کج‌روی، شکل نگرفتن شخصیت پیشرفته و منطبق با ارزش‌ها و باورهای دینی و اجتماعات است. انتظار فرج زمینه‌ای را فراهم می‌کند که منتظران، ارزش‌ها و باورهای دینی را درونی کرده، خود را به گونه‌ای بسازند که در آینده در صف انقلابی‌ها قرار گیرند. آنها باور دارند تنها با داشتن اعمالی پاک و روحی لطیف و برخورداری از آگاهی و صداقت، می‌توانند منتظر جامعه‌ای باشند که ثمره و نتیجه تلاش همه انبیاست. آنها می‌دانند که اگر فاسد و کج‌رو باشند، نمی‌توانند در انتظار نظامی باشند که با افراد منحرف و کج‌رو مبارزه می‌کند و افراد منحرف و کج‌رو هیچ‌گونه نقشی در چنین نظامی ندارند.<sup>۶۸</sup> بنابراین، منتظران این نظام سیاسی باید باورها و عقاید دینی را به گونه‌ای درونی کنند که دین جزء ذات آنها قرار گیرد و از تمایلات و گرایش‌هایی برخوردار گردند که چیزی جز اهداف دین را پی‌گیری

نکنند. آنها بر اساس آیه دویست سوره آل عمران، با امام خویش «مربطه» دارند و بنابراین، به درجه «أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» می‌رسند و همه چیز را جز او فراموش می‌کنند. منتظران به دلیل این که اعتقاد به نظارت لحظه به لحظه امام و رهبر خویش دارند، خود را همواره در ارتباط با او می‌پندارند و سعی می‌کنند کنش‌ها و رفتارهای اجتماعی و فردی خویش را به گونه‌ای تنظیم کنند که از چشم رهبر خویش نیافتند. طبیعت چنین شرایطی که با صبر و مراقبت شدید همراه است، شکل‌گیری شخصیتی مقاوم، پایدار، مستحکم و کاملاً پیشرفته است که از تعادل و پویایی لازم و کافی برخوردار است. چنین شخصیتی هیچ‌گاه دچار انحراف و کج‌روی نمی‌شود و همواره خود را در معرفی قضاوت رهبر حی خویش می‌پندارد و لذا به صورت مدام خطری را متوجه خود می‌داند و به همین دلیل مراقبت او لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر می‌شود و این افزایش مراقبت، خود بر استحکام و پایداری بیشتر شخصیت او می‌افزاید. در همین زمینه قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۶۸</sup>

در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند:] هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.

درونی شدن باورهای اولیه در سازندگی انتظار بسیار مهم و اساسی است، لکن طبق آیه شریفه مذکور، آن چه شخصیت افراد را تبدیل به فولاد آب‌داده‌ای می‌کند که چشمه‌های معرفت و عرفان از آن جاری می‌شود، استقامت، پایداری و صبر است.

بنابراین، انتظار فرج که با استقامت، پایداری و صبر عجین شده، راه‌بردی اساسی برای سازندگی شخصیت افراد به شمار می‌رود.<sup>۷۰</sup> البته باید توجه داشت که اگر بر اساس انتظار فرج، امیدواری در اوج قرار گیرد، استقامت و پایداری در دوره انتظار مشکل نخواهد بود.<sup>۷۱</sup>

امید، نقشی اساسی در استقامت و پایداری و در نتیجه ساختن شخصیت افراد دارد که بر اساس مطالب پیش‌گفته انتظار فرج، امیدواری را به مرحله‌ای می‌رساند که هیچ یأس و ناامیدی در آن نفوذ نمی‌کند.

### انتظار فرج؛ راه‌برد افزایش نظارت و کنترل اجتماعی

چنان که گذشت، نظارت و کنترل اجتماعی به دو بخش تقسیم می‌شود: درونی و بیرونی. نظارت و کنترل درونی زمانی کارآمد می‌شود که شخصیت افراد به گونه‌ای شکل گرفته باشد که خودکنترلی در آن تقویت شده، و هر کس موعظه‌گر خویش باشد. به عبارت دیگر باورها، ارزش‌ها و هنجارها، آن گونه درونی شده باشند که جزو ذات فرد قرار گرفته و با تغییرات اجتماعی و فرهنگی، پویا و در حال رشد باشند. آن گونه که در بخش قبل اشاره شد، انتظار فرج باعث می‌شود شخصیت افراد به گونه‌ای شکل گیرد که استحکام، پایداری و پیشرفته بودن از ویژگی‌های اولیه آن باشد. به دلیل ویژگی خاص انتظار که همراه با استقامت، صبر و مراقبت همیشگی است، پویایی و تحرک در شخصیت به گونه‌ای به وجود می‌آید که هیچ‌گاه همراه با تحجر و واپس‌گرایی نخواهد بود. در چنین افرادی با این شخصیت، کنترل‌های درونی به نحو اکمل و اتم آن شکل گرفته و مراقبت از خویش در تمام جهات از ویژگی‌های آنهاست.

کنترل‌های بیرونی، از طریق جامعه و مراکز رسمی تحقق می‌یابد. اگر افراد جامعه نسبت به هم‌دیگر حساس باشند و احساس مسئولیت در آنها قوی باشد و برای سرنوشت جامعه و گروه خویش اهمیت قائل شوند، نظارت و کنترل بیرونی در آن جامعه تقویت خواهد شد؛ چراکه آنها مدام، هر گونه انحراف و کج‌روی را در نظر قرار داده، با آن برخورد منطقی و شایسته می‌کنند. آنها

شاید بتوان امید به آینده را از مهم‌ترین عوامل تحرک، پویایی و رشد جامعه، فرهنگ، شخصیت و حتی اقتصاد و سیاست دانست. امید به آینده، راه را بر بسیاری از انحرافات و کج‌روی‌ها می‌بندد و در جنبه‌های مختلف زندگی، شخص را به تحرک و تلاشی مضاعف وادار می‌نماید.

هیچ‌گاه منتظر کنترل رسمی و اقدام دستگاه‌های مسئول نمی‌شوند؛ گرچه کنترل بیرونی، نظارت و کنترل رسمی را نیز شامل می‌شود. افراد در جامعه‌ای که «انتظار» راه‌برد اصلی آن به شمار می‌رود، شخصیت ساخته‌شده و مستحکمی پیدا می‌کنند و دارای احساس مسئولیت‌های اجتماعی تقویت شده و روابط عاطفی و عام‌گرایانه هستند که اساس نظام اجتماعی را شکل می‌دهد. افراد در چنین جامعه‌ای به دلیل این که منتظر تحقق جامعه مهدوی هستند، دارای احساس مسئولیت‌های اجتماعی قوی بوده، خطاها و انحرافات دیگران را از چشم دور نمی‌دارند و به دلیل اهمیتی که برای سرنوشت جامعه خویش قائلند، مانع و سدّ راه منحرفان و کج‌روان اجتماعی‌اند.

از آثار انتظار آن است که انسان را به حرکت‌ها و فرآیندهای هم‌جهت با خود برمی‌انگیزد و از حرکت‌ها و گرایش‌های متضاد با آن و یا هم‌جهت با آن جلوگیری می‌کند.<sup>۷۳</sup> از سوی دیگر تحقق انتظار در حقیقت با انتظار لحظه به لحظه ممکن است؛ چراکه برای ظهور وقت تعیین نشده و تحقق آن امری ناگهانی است.<sup>۷۴</sup> هم‌چنین امام و رهبر منتظران، زنده و همواره شاهد اعمال و رفتار پیروان خویش است. این اعتقاد نیز باعث می‌شود پیروان وی خود را همواره در منظر او بدانند و کاری نکنند که خلاف جهت و اهداف او باشد. چنین ساختاری باعث افزایش حساسیت‌ها و احساس مسئولیت‌ها شده، خطر انحراف و کج‌روی را به صفر می‌رساند. گذشته از این، اگر هم کسانی اعتقاد به این شرایط و این ویژگی‌ها نداشته باشند، اصولاً به دلیل فشار هنجاری رو به تزایدی که در این ساختار اجتماعی ایجاد می‌شود، جرئت حرکت خلاف جهت انتظار را به خود نمی‌دهند. به عبارت روشن‌تر چنان‌چه شخصیت افراد بر اساس راه‌برد انتظار به خوبی شکل گرفته و از استحکام و پایداری همراه با پویایی برخوردار باشد، ساختارهای اجتماعی نیز به گونه‌ای شکل می‌گیرند که جهت‌گیری آنها در تضاد با انحراف و کج‌روی است. چنین هم‌آهنگی اگر بین نظام شخصیت، نظام اجتماعی و نظام فرهنگ به وجود آید، تعادل، رشد و پویایی فرهنگی و اجتماعی را در پی خواهد داشت.

### انتظار فرج؛ راه‌برد افزایش سرمایه اجتماعی

بر اساس مطالب پیش گفته، انتظار فرج باعث افزایش پایبندی به تعهدات اجتماعی، ارزشی و... می‌شود. از سوی دیگر، افراد به ارزش‌ها، هنجارها و باورها به شدت پای‌بند می‌گردند و از آنها مراقبت می‌کنند. آنها منتظر شکل‌گیری جامعه جهانی مهدوی هستند که دین، اساس و پایه آن خواهد بود. به طور طبیعی، این احساس مسئولیت و اعتقاد، آنها را بر آن می‌دارد که همه جهان را میهن خویش دانسته، از انحراف آن جلوگیری و در آبادانی آن کوشش کنند. هنگامی که گرایش‌های قوم‌مدارانه افراد به کم‌ترین اندازه رسد، گرایش‌های عام‌گرایانه به بیش‌ترین خواهد رسید و همه با هم روابط دوستانه و عام‌گرایانه برقرار خواهند کرد؛ چراکه از عناصر اصلی نظام مهدوی این است که حضرت

حجة بن الحسن العسكري علیه السلام، در آخرالزمان همه جهان را زیر یک پرچم متحد می‌کند و نژاد و قومیت در این نظام سیاسی رنگ خواهد باخت. در این جامعه همه افراد برابرند و به آنها با یک چشم نگاه می‌شود. اگر چنین است، منتظران این نظام سیاسی نیز باید چنین باشند و رنج دیگران را رنج خود و نیکی و شادی آنها را نیز از خود بدانند. آنها با روابط عاطفی و دوستانه‌ای که با همه برقرار می‌کنند، به یاری آنها می‌شتابند و «دل آزرده‌گان را مرهم می‌نهند و دشواری‌ها و مشکلات مشکل‌داران را تا حد توان بر طبق خواست و رضای امامشان برطرف می‌کنند. اگر چنین شد، در قلمرو جامعه منتظر، محروم، تهی‌دست، بیمار بی‌درمان، دل‌تنگ، افسرده، اندوهگین و گرفتار باقی نمی‌ماند... شاید یکی از معانی برخی از احادیث که گفته‌اند: "انتظار فرج خود فرج است." همین معنا باشد که جامعه منتظر اگر انتظاری راستین و صادقانه داشته باشد، حداقل در حوزه خود [جامعه] مشکلات و نابسامانی‌های مردمی را برطرف می‌کند و خواسته‌ها و آرمان‌های امام موعود را در محیط خویش تحقق می‌بخشد. از این‌رو، سوره عصر نیز به عصر غیبت تفسیر شده است».<sup>۷۴</sup>

گسترش روابط تعاونی و حمایتی اجتماعی در جامعه، باعث کاهش نابرابری‌های اجتماعی و کاهش تضادهای ارزشی و هنجاری و افزایش وفاق ارزشی می‌شود و تعهدات اجتماعی افراد جامعه افزایش و روابط عاطفی و دوستانه گسترش می‌یابد. از سوی دیگر، با گسترش روابط حمایتی اجتماعی در جامعه، محرومیت، خودکشی، یأس، استعمار و انفعال اجتماعی کاهش می‌یابد.<sup>۷۵</sup> این شرایط باعث افزایش اعتماد اجتماعی و گسترش روابط اجتماعی می‌شود و افراد در فعالیت‌های اجتماعی که عمدتاً رنگ و بوی دین دارد، مشارکت گسترده خواهند داشت. به دلیل تعهد، پای‌بندی و صداقت منتظران در دوره انتظار، میزان اعتماد بسیار بالا می‌رود و روابط اجتماعی گسترش می‌یابد. به همین دلیل، سرمایه اجتماعی افزایش می‌یابد و از همین جهت زمینه انحراف و کج‌روی در جامعه به شدت کاهش می‌یابد.

### انتظار فرج؛ راه‌برد افزایش وابستگی به جامعه و توافق ارزشی

از آن‌چه گذشت، به خوبی استفاده می‌شود در دوره انتظار با ساختارهای اجتماعی‌ای که شکل می‌گیرد و نظام شخصیتی‌ای که ایجاد می‌شود، تضاد ارزشی و هنجاری به شدت کاهش و توافق ارزشی افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی وابستگی‌های اجتماعی نیز افزایش می‌یابد. البته روشن است که مکانیسم این کاهش و افزایش‌ها باید تحقیق و مشخص گردد و خود محتاج بحثی مفصل است. برای نتیجه‌گیری می‌توان بر موارد زیر تأکید کرد:

۱. انتظار فرج، زمینه شکل‌گیری شخصیت پیشرفته و پویا را در جامعه فراهم می‌کند؛

۲. انتظار فرج، یأس و ناامیدی را در جامعه از میان می‌برد و امیدواری را در اوج نگه می‌دارد؛
۳. انتظار فرج، باعث افزایش نظارت و کنترل درونی و بیرونی در جامعه شده، هزینه‌های اجتماعی و سیاسی کنترل رسمی را کاهش می‌دهد؛
۴. انتظار فرج، باعث افزایش اعتماد اجتماعی، روابط اجتماعی، مشارکت و تعهد اجتماعی می‌شود و سرمایه اجتماعی را افزایش می‌دهد؛
۵. انتظار فرج، وابستگی‌های عاطفی و اجتماعی را افزایش می‌دهد و احساس مسئولیت را در افراد تقویت می‌کند؛
۶. انتظار فرج، باعث کاهش شدید تضادهای اجتماعی، هنجاری و ارزشی و به نحو شایسته‌ای سبب پر شدن شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شود؛
۷. انتظار فرج، باعث می‌شود همه افراد اهداف واحد و یک‌پارچه‌ای را پی‌گیری کنند و وفاق ارزشی و هنجاری افزایش یابد؛
۸. همه این شرایط باعث می‌شود ساختارهای اجتماعی و شخصیتی، به گونه‌ای شکل گیرند که انحراف و کج‌روی کاهش یافته، خاص محافل خصوصی و شخصی گردد؛
۹. در دوره انتظار، احساس امنیت و آرامش خاطر افزایش و دغدغه‌های شخصی کاهش می‌یابد؛
۱۰. در دوره انتظار، عدالت و برابری محور ساختارهای اجتماعی قرار گرفته، احساس محرومیت نسبی کاهش می‌یابد؛
۱۱. در دوره انتظار، احساس مسئولیت و احساس دین به دیگران افزایش یافته، قوم‌گرایی، خودمحوری، غرور و خودبزرگ‌بینی کاهش می‌یابد؛
۱۲. در دوره انتظار، احساس تعلق خاطر به جامعه و گروه افزایش می‌یابد و وابستگی‌های عاطفی و تعمیم‌یافته گسترش می‌یابد.

## پی‌نوشت‌ها:

- \* پژوهش‌گر دفتر تبلیغات اسلامی خراسان.
۱. برای عینی‌تر شدن مسئله تصور کنید که به مقتضای شغل به هر دلیل دیگری از شهر و دیار کوچک خویش مهاجرت کرده‌اید و در یکی از شهرهای بزرگ ایران سکونت گزیده‌اید. احتمالاً آن‌چه اکنون متذکر خواهیم شد برای شما عینی و ملموس خواهد بود و هرچه سابقه مهاجرتان کمتر و از نقطه‌ای کوچک‌تر و محدودتر به شهری بزرگ‌تر و صنعتی‌تر آمده باشید، این نکته را بهتر درک خواهید کرد. شرایط در شهرهای بزرگ به گونه‌ای است که هر تازه وارد از شهرهای کوچک (به ویژه روستاها) با وضعیتی غیرمنتظره و گاه عجیب مواجه می‌گردد. بعضی در مواجهه با شرایط جدید، به سرعت دل‌زده می‌شوند و قصد بازگشتن به شهر و دیار خویش می‌کنند و برخی با اندکی صبر و تحمل، به تدریج با شرایط جدید همانندسازی کرده، وضعیت تحمل‌ناپذیر را برای خویش توجیه و تحمل می‌کنند. آن‌چه برای تازه واردان به شهرهای بزرگ و پرجمعیت، غیرمنتظره و گاه عجیب می‌نماید آن است که آنها از محیطی عاطفی، دوستانه و گرم وارد محیطی گردیده‌اند که در آن، روابط تعریف شده و مبتنی بر اغراض و اهداف عقل‌گرایانه است. فرد تازه‌وارد، با فرض این‌که بتواند با زحمت بسیار، منزلی اجاره یا خریداری کند، مشاهده خواهد کرد هم‌سایه‌های محل سکونتش به‌ندرت با هم‌دیگر روابطی عاطفی و دوستانه دارند و چنان‌چه به آنها سلامی هدیه کند با «علیک» یی سرد و بی‌روح مواجه خواهد شد و او با تمام دغدغه‌ها و مشغولیت‌های ذهنی‌اش تنها و تنها خواهد ماند. این فرد تازه‌وارد در ادامه و به تدریج درمی‌یابد اگر مشکلی (چه ریز و چه درشت) در زندگی‌اش بروز کند، خود باید یک‌تنه، همه بار آن را به دوش کشد و ظاهراً نمی‌تواند روی کمک هیچ‌کدام از همسایه‌ها و حتی هم‌وطنان خویش که قبل از او در آن‌جا ساکن شده‌اند، حسابی بگشاید و اگر چنین امکانی هم فراهم شود، اولین درخواست‌ها، پرداخت ما به ازای عینی برای اقدام و عمل خویش است. اگر در دیار خویش دید و بازدید از خویشان، دوستان و حتی همسایگان مهم‌ترین مسئله زمان فراغت وی بود، اکنون برای پرکردن زمان فراغت چاره‌ای جز دیدن فیلم‌های رنگارنگ در کانال‌های مختلف نمی‌یابد.

اگر کمی دستش بازتر باشد، اینترنت مونس و همدم او خواهد بود و به هیچ وجه نخواهد توانست در میان فیلم‌های جورواجور تلویزیون و ماهواره و لابه‌لای سایت‌های مختلف، نشانی از صفا و صمیمیت گذشته خویش بیابد. چنانچه اهل روزنامه خواندن هم باشد، با مرور صفحه حوادث مطبوعات با ناهنجاری‌ها و انحرافات مواجه می‌شود که قبلاً تصور می‌کرد فقط از «شیطان» ساخته است و هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد یک انسان و آن‌هم مسلمان، چنین رذالت‌هایی را داشته باشد. اگر این فرد ساکن مناطق حاشیه‌ای و آلوده شهر هم باشد، احتیاجی به پی‌گیری این رذایل در مطبوعات ندارد و می‌تواند هر لحظه با چشم خویش همه چیز را در محیط اطراف خود مشاهده کند. بدیهی است طبیعی‌ترین اقدام این تازه‌وارد - اگر خود جذب در گروه‌های جرم و جنایت نشود - این است که به همه چیز به دیده تردید بنگرد و حتی در ضروری‌ترین شرایط، نه دیگران را طرف مشورت خویش قرار دهد و نه به آنها اعتماد کند. به نظر می‌رسد بازتاب این وضعیت آن باشد که فرد مورد نظر در شهری بزرگ و پرجمعیت، خویش را تنهای تنها احساس کند و بالاچار همه مشکلات و گرفتاری‌های خود را به تنهایی بر دوش کشد. البته گاه شک و تردید در حدی گسترش می‌یابد که فرد حتی به اطرافیان خویش هم با دیده تردید می‌نگرد. در صورت تداوم این وضعیت، هر تلاش وی برای برون‌رفت از آن، به پیچیده‌تر شدن موضوع خواهد انجامید؛ چراکه دیگران نیز متقابلاً همین نگاه را به او خواهند داشت. اگر نابسامانی ذهنی و عینی‌ای را که در این جهت بروز کرده ادامه دهیم، نگارش آن «مثنوی هفتاد من کاغذ» خواهد شد. در هر صورت به نظر می‌رسد این است که دهن گرفته که دهن همه مردم، به نوعی درگیر این موضوع گردیده و دغدغه‌های متعددی از این طریق برای آنها به وجود آمده است. مهم این است که تصور عمومی بر این قرار گرفته که چنین شرایطی در حال ظهور و گسترش است؛ هرچند که تماماً در خارج یافت نگردد.

۲. طبق بررسی‌های صورت گرفته، همه ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی افزایش یافته، ولی به دلیل این که اعتیاد، بسیاری از ناهنجاری‌ها را با خود به همراه دارد و امروز مشکل جدی کشور ماست، توضیح بیشتری درباره آن ارائه می‌گردد.
3. <http://rferi.org/reports/afghan-report/default.asp>.
4. <http://www.thepeninsulaqatar.com/commentary/commentary/ther.asp>.
5. <http://www.unodc.org/unode/en/word-drag-report.htm>.

۶. همان.
۷. روزنامه خراسان ۸۵/۴/۲۵.
۸. همان، ۸۵/۵/۴.
۹. آسیب‌های اجتماعی ایران، به کوشش انجمن جامعه‌شناسی ایران، ص ۱۳، نشر آگه، ۱۳۸۳ شمسی.
۱۰. بررسی وضعیت اجتماعی خراسان، ص ۵۸، انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر، خراسان ۱۳۸۲ (تحقیق منتشر نشده)؛ غلام عباسی‌توسلی، مشرکت اجتماعی در شرایط جامعه آتومیک ...، ص ۱۶۲، ۱۷۴ و ۱۷۵، ۱۳۸۲ شمسی.

11. <http://rferi.org/reports/afghan-report/default.asp>.
12. <http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL32686.pde>.

۱۳. همان.
۱۴. روزنامه خراسان، ۸۵/۵/۹.
۱۵. همان، ۸۵/۴/۲۵.
۱۶. همان.
۱۷. محمداقرا آخوندی، عوامل امید آفرین در جامعه و بررسی میزان امید به آینده، ص ۲۸-۳۰، شمسی. (تحقیق منتشر نشده)
۱۸. پیمایش ملی ارزش‌های جوانان (۱۵ تا ۲۹ سال) کشور، ص ۱۸ و ۲۶، انتشارات پژوهشکده ملی مطالعات جوانان، پاییز ۱۳۸۳.
۱۹. گروهی که در فرهنگ کلی جامعه سهیمند و در عین حال دارای ارزش‌های

مشخص، هنجار و شیوه‌های زندگی خاص نیز هستند؛ مثل خرده‌فرهنگ‌های جوانان، گروه‌های قومی و نژادی، زندانیان، ارتشیان و... (یان رابرتسون، درآمدی بر جامعه، ترجمه حسین بهروان، ص ۷۹، نشر مشهد، ۱۳۷۴ شمسی)

۲۰. محمداقرا آخوندی، حاشیه‌نشینی در شهر مشهد و چشم‌انداز آینده، انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲ شمسی.

۲۱. آسیب‌های اجتماعی در ایران، ص ۱۶.

۲۲. علی‌رضا محسنی تبریزی، وندالیسم اجتماعی، ص ۱۴۵، انتشارات آن، ۱۳۸۳ شمسی.

۲۳. محمداقرا خراسانی، مهدی منتظر<sup>(ع)</sup>، قم، بی‌تا.

۲۴. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۳۵، چاپ دوم: مرکز نشر الکتاب، قم، بی‌تا.

۲۵. همان، ص ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۲.

۲۶. وندالیسم اجتماعی، ص ۳۰.

۲۷. برای آگاهی بیشتر به منابع زیر مراجعه شود:

الف. مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۶۲، انتشارات جامعه مدرسین، قم؛

ب. <http://www.hawzah.net/per/magazine/en/index.htm>؛

ج. تفسیر غونه، جلد ۷، ص ۳۸۱ و ۳۸۲؛

د. مجید حیدری نیک، «نگاهی دوباره به انتظار»، فصل‌نامه تخصصی انتظار.

۲۸. نک: محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۲۳۲، نشر دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ شمسی.

هم‌چنین نک: محمداقرا صدر، گفت‌وگو درباره امام مهدی<sup>(ع)</sup>، ترجمه مصطفی شفیعی. (به نقل از: نشریه تخصصی انتظار، شماره اول)

۲۹. برای آگاهی بیشتر به منابع زیر رجوع کنید:

(الف) علی شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۶-۷ و ص ۹-۱۱؛

(ب) قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۶۲؛

(ج) محمداقرا مغنیه، زمام‌دار آینده، ترجمه ابراهیم دامکافی و دیگران، ص ۵، ۱۳۴۴ شمسی؛

(د) <http://www.hawzah.net/per/magazine/en/index.htm>؛

(ه) روزنامه قدس، ۸۵/۴/۱۵.

(و) تفسیر غونه، ج ۷، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۳۰. باید توجه داشت علیت در علوم رفتاری، با علیت در علوم تجربی تفاوت بنیادین دارد؛ علیت در علوم رفتاری، هیچ‌گاه با قطعیت همراه نیست و تنها وجود تقارن هم‌زمان، مستمر، منظم و اطمینان‌آور این دو پدیده (که از آن به وجود هم‌بستگی یاد می‌شود) مورد نظر است. به طور کلی می‌توان ویژگی‌های زیر را برای علیت در علوم رفتاری قائل شد:

- هر پدیده، علت یا مجموعه‌ای از علل ویژه خود را داراست، گرچه احتمالاً علل مشترکی نیز وجود داشته باشد؛

- علل زمینه‌ساز در طول زمان و برحسب دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی تفاوت‌هایی گاه کلی می‌یابند؛

- شرایط و اوضاع و احوال زمینه‌ساز، برحسب بافت فرهنگی جوامع مختلف نیز تفاوت می‌کند؛

- ماهیت و محتوای پدیده‌های اجتماعی در طول زمان و در گذار از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت می‌کند؛

- پدیده‌های اجتماعی، در آن واحد از چندین علت متفاوت تأثیراتی در خور توجه می‌پذیرند؛

- تشخیصی تقدم و تأخر علل و تشخیص این که کدام یک نقش تعیین‌کننده‌تری دارد، معمولاً دشوار است؛

- روابط علی بین پدیده‌های اجتماعی، اشکال متفاوتی به خود می‌گیرند؛

- در بسیاری از روابط علی پدیده‌های اجتماعی، روابط و تأثیر و تأثر به صورت متقابل و دو سویه است.

(در این باره نک: دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۵۰، انتشارات صراط؛ سلیمی و داوری، جامعه‌شناسی کج‌روی، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ شمسی)

۳۱. آسیب‌های اجتماعی در ایران، ص ۱۷.

۳۲. وندالیسم، ص ۶۸ و ۶۹.

۳۳. حاشیه‌نشینی در شهر مشهد و چشم‌انداز آینده.

۳۴. آسیب‌های اجتماعی در ایران، ص ۲۰.

۳۵. وندالیسم اجتماعی، ص ۹۳.

۳۶. ریمون برون، کنترل اجتماعی را مجموعه‌ای از منابع مادی و نمادین می‌داند که جامعه برای تضمین هم‌نوازی رفتارهای اعضای خویش در برابر کج‌روی، با مجموعه‌ای از قواعد و اصول معین و دارای ضمانت اجرا در اختیار دارد. (نک: جامعه‌شناسی کج‌روی، ص ۵۸۵)

۳۷. درآمدی بر جامعه، ص ۱۷۶، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ شمسی.

۳۸. مسعود چلبی، جامعه‌شناسی نظم، ص ۷۱، نشر نی، ۱۳۷۵ شمسی.

### 39. Social Capital.

40. <http://www.imf.org/external/pubs/ft/seminar/1999/reforms/fukuyama.html>.

41. <http://www.sse.rue.dk/institutional/research-paper-03.pdf>.

۴۲. وندالیسم اجتماعی، ص ۵۵.

۴۳. همان، ص ۶۱.

۴۴. همان، ص ۶۳.

۴۵. جامعه‌شناسی نظم، ص ۱۱۷.

۴۶. «و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم.» (سوره احزاب، آیه ۷)

۴۷. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۵ - ۳۹.

۴۸. همان، ص ۴۰.

۴۹. برای آگاهی از این که از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت نوح علیه السلام شریعت چه بوده و مردم آن زمان چگونه عمل می‌کرده‌اند، باید به متن تفسیر المیزان مراجعه شود.

۵۰. سوره آل عمران، آیه ۳.

۵۱. سوره صف، آیه ۶.

۵۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۱۲.

۵۳. همان، ص ۱۹۰.

۵۴. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۷۷.

۵۵. همان، ج ۱، ص ۳۴۵.

۵۶. همان.

۵۷. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۶۸.

۵۸. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۴۴.

۵۹. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۰.

۶۰. محمدباقر آخوندی، از افسانه یهودستیزی تا واقعیت اسلام‌ستیزی در دنیا، انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۴ شمسی. (تحقیق منتشر نشده)

۶۱. همان، ص ۸.

۶۲. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: یهود در کتاب‌های خود یافته بودند که مکان هجرت پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله مابین [دو کوه] «عیر» و «أحد» خواهد بود و تصور می‌کردند او باید از میان قوم آنها انتخاب شود. به همین دلیل به امید یافتن آن محل، مهاجرت کردند. در مسیر خود به کوهی رسیدند که به آن «حداد» گفته می‌شد و گمان کردند «حداد» همان «أحد» است. به همین سبب در اطراف آن کوه ساکن شدند. بعضی از آنها در جایی به نام «یتما» و برخی در مکانی به نام «فدک» و عده‌ای نیز «خیبر» را برای سکونت خود برگزیدند. کسانی که در «یتما» ساکن شده بودند، پس از مدتی دل‌تنگ خویشان خود شدند که در «فدک» و «خیبر» ساکن گزیده بودند و قصد دیدار آنها را نمودند. بنابراین، شترهای عربی از قبیله «قیس» را که از محل آنها عبور می‌کرد، کرایه کردند و از او خواستند راهنمایان باشند و آنها را نزد خویشان‌شان ببرند.

عرب گفت من شما را از بین دو کوه «عیر» و «أحد» عبور می‌دهم. [این سخن چیزی بود که آنها مدت‌ها در پی آن بودند و برای یافتن آن هجرت کرده بودند که اشتباهاً «حداد» را به جای «أحد» گرفتند.] بنابراین، گفتند هر وقت به آن‌جا رسیدی، ما را مطلع کن. هنگامی که به محل مورد نظر رسیدند، عرب راهنما گفت هم‌اکنون به آن محل رسیدیم. آن کوه «عیر» و آن یکی «أحد» است. یهودیان بسیار خوش‌حال شدند و از شترها پایین آمده، گفتند ما به منظور خود رسیدیم و دیگر به تو احتیاجی نداریم. در این هنگام نام‌های نیز به خویشان خود

در «فدک» و «خیبر» نوشتند مبنی بر این که ما مکان مورد نظر را پیدا کرده‌ایم، شما نیز به ما ملحق شوید. یهودیانی که در «فدک» و «خیبر» بودند، در پاسخ آنها نوشتند ما در این جا ساکن شده‌ایم و اموالی برای خود به دست آورده‌ایم. ما به شما بسیار نزدیک هستیم، هرگاه پیامبر آخرالزمان ظهور کرد، ما سریعاً به سوی شما خواهیم آمد.

یهودیانی که بین دو کوه «عیر» و «احد» در محل مدینه فعلی ساکن شده بودند، کم‌کم دارای ثروت و اموالی شدند که خبر این ثروت، تبع را به جنگ با آنها واداشت، اما پس از متحصن شدن ایشان، تبع آنها را پس از محاصره امان داد. تبع گفت: شهرهای شما را جای خوبی یافته‌ام و میل دارم در این جا اقامت نمایم. یهودیان به وی گفتند: تو چنین حقی نداری؛ زیرا این جا مکان هجرت پیامبر آخرالزمان است و هیچ کس را نشاید که این جا باشد. پس تبع گفت: من از سربازان خویش، گروهی را در این جا جانشینان خود می‌گذارم که هرگاه پیامبر آخرالزمان ظهور کند، او را کمک و یاری نمایند. بنابراین، او «اوس» و «خزرج» دو گروه از هم‌راهیان خود را در آن جا گذاشت و رفت. به تدریج که تعداد افراد «اوس» و «خزرج» فزونی یافت، به اموال یهودیان تعرض کردند و از آنها استفاده نمودند. یهودیان نیز انتظار آمدن پیامبر آخرالزمان را می‌کشیدند و او را مایه فتح و پیروزی خود می‌دانستند. به همین دلیل، «اوس» و «خزرج» را تهدید می‌کردند و می‌گفتند هرگاه پیامبر آخرالزمان ظهور کند، شما را از شهرهایمان بیرون می‌کنیم. (نک: ترجمه تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۵۵ و ۲۵۶) یهودیان که از قبایل بنی‌قریظه و بنی‌نضیر بودند، همواره در مواجهه با این افراد چنین دعا می‌کردند: پروردگارا به حق پیامبر امی، ما را بر این کفار نصرت ده! (نک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۶) بنابراین، یهودیان بر اساس این آیه شریفه، می‌دانستند که پیامبر آخرالزمان ﷺ در سرزمین عربستان ظهور خواهد کرد و به محلی بین دو کوه «عیر» و «احد» مهاجرت می‌کند. به همین سبب نیز برای درک او به آن جا مهاجرت نمودند.

اسم و مشخصات دقیق این پیامبر را می‌دانستند و او را یار و یاور خود می‌پنداشتند. تصور می‌کردند این پیامبر باید از میان یهودیان و به اصطلاح خودشان از «قوم برگزیده» انتخاب شود. به همین سبب به کفار و مشرکان بسیار فخر می‌فروختند و به آنها نسبت به انتقام‌گیری پس از ظهور هشدار می‌دادند. پس از این که پیامبر اسلام ﷺ ظهور کرد و به مدینه مهاجرت نمود، یهودیان تمام علایمی را که در تورات خوانده بودند، بررسی کردند و کاملاً مطمئن شدند که این پیامبر همان است که تورات ظهور او را بشارت داده است. کفار و مشرکان و به‌ویژه قبایل اوس و خزرج به دلیل همان نشانه‌هایی که قبلاً از یهود شنیده بودند، پیامبر را تصدیق کردند و به او ایمان آوردند، اما یهودیان نه تنها هیچ‌گاه ایمان نیاوردند و او را تصدیق نکردند، بلکه به صورت جدی با وی وارد مبارزه شدند.

۶۳ عن ابی عبدالله الحسین بن علی علیه السلام: إنه سئل هل ولد المهدی قال: لا لو أدرکته لخدمته أيام حیاتی؛ هنگامی که از امام حسین بن علی علیه السلام سؤال شد آیا مهدی به دنیا آمده است، فرمود: نه، ولی اگر او را درک کنم، تمام روزگار زندگی‌ام را به خدمت‌گزاری‌اش خواهم گذرانم. (موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۶۶۰)

۶۴ محمدباقر آخوندی، تحولات مذهبی مسیحیت و یهودیت و احتمال چالش با اسلام، ج سوم، انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳ شمسی. (تحقیق منتشر نشده)

۶۵ بعضی از اطلاعات مربوط به این موضوع با استفاده از مقاله دونالد واگنر، نویسنده آمریکایی چنین است. دکتر برگ، اعتقادات بنیادین صهیونیست‌های مسیحی را به شرح زیر خلاصه می‌کند:

الف) پیمان خداوند با بشر (در انجیل): پیمان خداوند با اسرائیل، ابدی و غیرمشروط است. بنابراین، وعده‌های سرزمین اعطا شده به حضرت ابراهیم علیه السلام هرگز باطل نخواهند شد. به عبارت دیگر، کلیسا جای‌گزین اسرائیل نگردیده و با وجود پیمان‌شکنی، امتیازات اسرائیل هرگز لغو نشده است.

ب) کلیسا: هدف خداوند از ابتدا رستگاری ابدی اسرائیل بوده است. با وجود این، چون اسرائیل نتوانست از عیسی مسیح علیه السلام پیروی کند، کلیسا مطرح گردید، اما در دومین ظهور عیسی مسیح علیه السلام، کلیسا حذف می‌شود و اسرائیل بار دیگر به عامل اصلی اجرای اهداف خداوند در جهان تبدیل خواهد شد. به عبارت دیگر هم‌اکنون دو عهدنامه معتبر در جهان وجود دارد: یکی پیمان خداوند با حضرت موسی علیه السلام و دیگری عهد خدا با عیسی مسیح علیه السلام. با این حال، عهدنامه جدید به هیچ وجه عهدنامه قدیمی را منسوخ نمی‌کند.

ج) حمایت از اسرائیل نو: صهیونیست‌های مسیحی باید آن‌چه را در کتاب پیدایش (Genesis) (۱۲:۱۳) آمده است، به معنای واقعی بپذیرند و برای کشور نو اسرائیل به کار برند. «من کسانی را که از شما حمایت کنند مورد رحمت قرار می‌دهم و آنهایی که شما را لعن کنند، نفرین خواهم کرد.» عدم حمایت از اسرائیل به معنای ناتوانی در حمایت از بقای سیاسی اسرائیل در شرایط کنونی است و این امر، مجازات الهی را موجب می‌شود.

د) پیش‌گویی: پیش‌گویی‌های مندرج در انجیل، صرفاً به حوادث رخ داده در دوران انجیل اشاره نمی‌کنند، بلکه وقایع کنونی را نیز توضیح می‌دهند. بنابراین، زمانی که برای مثال به «کتاب دانیال ۷» (Daniel 7) نگاه می‌کنیم، چنان‌چه از مهارت مناسبی در تفسیر برخوردار باشیم، می‌توانیم چگونگی تحول تاریخ معاصر را درک نماییم.

ه) تشکیل اسرائیل: مرحله‌ای است که باعث تسریع تحقق وعده‌های انجیل می‌شود. بنابراین، اگر ایام آخرالزمان فرارسیده است، صهیونیسم مسیحی باید در انتظار فروپاشی تمدن‌ها، افزایش شرارت، از بین رفتن صلح و تعادل

بین‌المللی، ظهور مسیح‌ستیزی و آزمون‌های وفاداری به اسرائیل باشد و از همه مهم‌تر این‌که ائتلاف‌های سیاسی، موقعیت این گروه را در روز سرنوشت‌ساز آرمادگدون (Armageddon) تعیین خواهد کرد. آرمادگدون، به روایت انجیل، محل روی‌دادن واپسین نبرد نیکی و بدی پیش از روز محشر است.  
(در این باره نک: آینده از نگاه صهیونیسم مسیحی.)

[http://www.icej.org/about/about\\_doctrines.html](http://www.icej.org/about/about_doctrines.html)

به هر حال، به اعتقاد صهیونیسم در «آخرین روزها»، همان‌گونه که «پطرس مقدس» دو هزار سال قبل آن را این‌گونه نامید، نبرد بین نور و ظلمت تشدید خواهد شد و اسرائیل در مرکز این نبرد خواهد بود؛ زیرا خداوند از طریق اسرائیل، حاکمیت عدالت خود بر جهان را محقق خواهد ساخت. (زکریا، ۹: ۱۴) نیروهای ظلمت همیشه با چنین حاکمیتی مخالفت خواهند کرد و در نتیجه تلاش می‌کنند اسرائیل را از بین ببرند، اما تحقق وعده‌های خدا که یکی تشکیل اسرائیل و دیگری پیروزی آن بود، اتمام حجت برای جهانیان و همه مخالفان اسرائیل است و حقیقت کلام خداوند را آشکار خواهد کرد. بنابراین، صهیونیست‌های مسیحی باید در پیشاپیش این نبرد باشند؛ زیرا این حقیقت که در سال‌های اخیر افراد بی‌شماری به این جنبش افزوده شده و می‌شوند، شاهی است بر این‌که خداوند در تدارک ارثی معنوی برای این «رویاری نهایی» (Showdown) قریب‌الوقوع است.

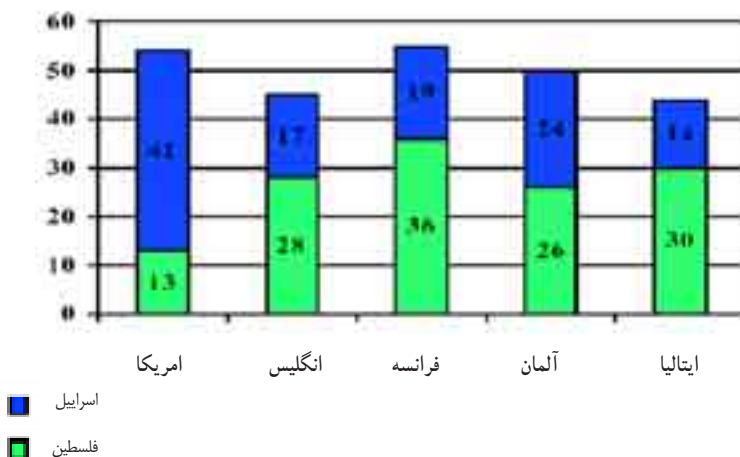
<http://www.rca.org/images/mission/mideast/christianzionism.pdf>

جدول (۱) صهیونیست‌های آمریکایی چه کسانی هستند؟

| در خصوص وضعیت خاورمیانه، آیا شما بیشتر طرفدار اسرائیل هستید یا از اعراب فلسطینی حمایت می‌کنید؟ |         |        |               |         |        |               |
|------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|--------|---------------|---------|--------|---------------|
| گروه/ حزب                                                                                      | ۲۰۰۰    |        | برتری اسرائیل | ۲۰۰۲    |        | برتری اسرائیل |
|                                                                                                | اسرائیل | فلسطین |               | اسرائیل | فلسطین |               |
| جمهوری خواهان                                                                                  | ۵۳٪     | ۹٪     | ۴۴+           | ۶۷٪     | ۸٪     | ۵۹+           |
| دموکرات‌ها                                                                                     | ۴۳٪     | ۱۱٪    | ۳۲+           | ۴۵٪     | ۲۱٪    | ۳۴+           |
| مستقل                                                                                          | ۳۰٪     | ۱۱٪    | ۱۹+           | ۳۳٪     | ۱۶٪    | ۲۷+           |
| انتخابات سال ۲۰۰۰                                                                              |         |        |               |         |        |               |
| رای‌دهندگان «بوش»                                                                              | ۵۶٪     | ۹٪     | ۴۷+           | ---     | ---    | ---           |
| رای‌دهندگان «گور»                                                                              | ۴۳٪     | ۱۱٪    | ۳۲+           | ---     | ---    | ---           |
| ایدئولوژی                                                                                      |         |        |               |         |        |               |
| محافظه‌کاران                                                                                   | ۵۱٪     | ۸٪     | ۴۳+           | ۵۹٪     | ۱۰٪    | ۴۹+           |
| میان‌روها                                                                                      | ۴۰٪     | ۱۱٪    | ۲۹+           | ۳۸٪     | ۱۹٪    | ۲۹+           |
| لیبرال‌ها                                                                                      | ۲۹٪     | ۱۷٪    | ۱۲+           | ۴۱٪     | ۱۹٪    | ۲۲+           |
| نژاد                                                                                           |         |        |               |         |        |               |
| سفیدپوستان                                                                                     | ---     | ---    | ---           | ۴۵٪     | ۲۱٪    | ۴۴+           |
| رنگین‌پوستان                                                                                   | ---     | ---    | ---           | ۸۳٪     | ۵۲٪    | ۳۱+           |
| مذهب                                                                                           |         |        |               |         |        |               |
| کاتولیک‌ها                                                                                     | ---     | ---    | ---           | ۲۴٪     | ۶۱٪    | ۶۲+           |
| پروتستان‌ها                                                                                    | ---     | ---    | ---           | ۹۴٪     | ۲۱٪    | ۷۳+           |

منبع: «نظرسنجی گالوپ» (۱۹-۲۱ می ۲۰۰۳). تعداد بزرگ‌سال سراسر کشور (میزان خطا بین ۲٪ تا ۳٪- در نوسان است).  
\*. «نظرسنجی گالوپ» (۱۳-۱۴ اکتبر ۲۰۰۰). تعداد ۸۲۱ بزرگ‌سال سراسر کشور (میزان خطا بین ۳٪ تا ۳٪- در نوسان است).  
\*. «نظرسنجی گالوپ» (۵-۷ آوریل ۲۰۰۲). تعداد ۱۰۰۹ بزرگ‌سال سراسر کشور (میزان خطا بین ۳٪ تا ۳٪- در نوسان است).  
\*. «نظرسنجی گالوپ» (۲۲-۲۴ آوریل ۲۰۰۲). تعداد ۱۰۰۹ بزرگ‌سال سراسر کشور (میزان خطا بین ۳٪ تا ۳٪- در نوسان است).

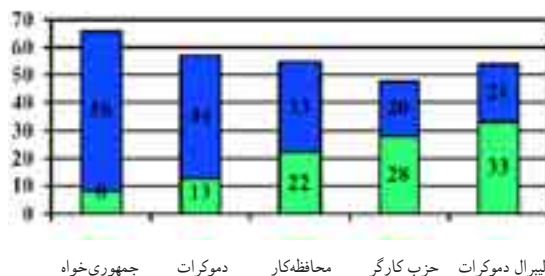
نمودار (۱) در خصوص اختلاف میان اسرائیل و فلسطین، از کدام یک حمایت می‌کنید؟



منبع: نتایج این پژوهش از طریق مصاحبه، تحت نظر مؤسسه «شرکای تحقیقات پرینستون» و بر اساس نمونه‌های کشوری شامل ۱۰۱۲ بزرگسال (هجده سال به بالا) در فرانسه، ۱۰۲۱ نفر در آلمان، ۱۰۰۰ نفر در ایتالیا، ۱۰۰۹ نفر در انگلیس و ۱۳۶۲ نفر در آمریکا اجرا شده است. این پژوهش میدانی را مؤسسه «Taylor Nelson Sofres» در فرانسه (۳-۴ آوریل ۲۰۰۲)، مؤسسه «Emnid» در آلمان (۳-۴ آوریل ۲۰۰۲)، مؤسسه «Pragma» در ایتالیا (۵-۱۰ آوریل ۲۰۰۲)، مؤسسه «NOP» در انگلیس (۲-۹ آوریل ۲۰۰۲)، و مؤسسه «منبع داده‌های پرینستون» در آمریکا (۳-۸ آوریل ۲۰۰۲) اجرا کرده‌اند. از آن‌جا که نتایج فوق بر اساس نمونه‌گیری کلی در هر یک از این پنج کشور حاصل شده، می‌توان تقریباً با اطمینان اظهار کرد که میزان خطای نمونه‌گیری و سایر آثار تصادفی برای هر کشور اروپایی بین ۳/۵٪ تا ۳/۵٪ و برای آمریکا بین ۳٪ تا ۳٪ - در نوسان است.

<http://www.informationcrearinghouse.info/article495/htm>

نمودار (۲) در خصوص اختلاف میان اسرائیل و فلسطین، از کدام یک حمایت می‌کنید؟ (بر اساس احزاب سیاسی)



منبع: نظرسنجی گالوپ:

بر اساس مصاحبه با ۱۰۰۹ بزرگسال آمریکایی (هجده سال به بالا) که از ۵-۷ آوریل سال ۲۰۰۲ اجرا شد و میزان خطای بین ۳٪ تا ۳٪ - در نوسان بود. در انگلیس نیز بر اساس مصاحبه‌ای که با ۹۹۴ بزرگسال انگلیسی (هجده سال به بالا) در تاریخ هفدهم آوریل تا یکم مه سال ۲۰۰۲ به عمل آمد، میزان خطای بین ۳/۱٪ تا ۳/۱٪ - اعلام گردید.

<http://www.informationcrearinghouse.info/article495/htm>

جدول (۲) ۲۵ دریافت‌کننده اصلی کمک‌های مالی «کمیته روابط عمومی» طرفدار اسرائیل در کنگره

در سال ۲۰۰۲

|                        |             |       |                          |             |            |
|------------------------|-------------|-------|--------------------------|-------------|------------|
| ۱. Tim Johnson-SD      | دموکرات     | ۸۶۱۶۵ | ۱۴. Jay Rockefeller-WV   | دموکرات     | ۳۳۷۵۰ دلار |
| ۲. Carl Levin-MI       | دموکرات     | ۸۴۵۲۹ | ۱۵. Tim Hutchinson-AR    | جمهوری‌خواه | ۳۲۲۰۰ دلار |
| ۳. Max Baucus-MT       | دموکرات     | ۸۴۱۰۰ | ۱۶. Mary Landrieu-LA     | دموکرات     | ۳۲۰۰۰ دلار |
| ۴. Richard Durbin-IL   | دموکرات     | ۷۶۰۰۰ | ۱۷. Eric Cantor-VA       | جمهوری‌خواه | ۳۹۲۸۰ دلار |
| ۵. Max Cleland-GA      | دموکرات     | ۶۹۷۵۰ | ۱۸. Wayne Allard-CO      | جمهوری‌خواه | ۲۶۳۰۰ دلار |
| ۶. Artur Davis-AL      | دموکرات     | ۶۳۰۶۷ | ۱۹. Jack Reed-RI         | دموکرات     | ۲۵۸۸۶ دلار |
| ۷. Mitch McConnell     | جمهوری‌خواه | ۶۲۰۰۰ | ۲۰. Robert Torricelli-NJ | دموکرات     | ۲۴۴۰۰ دلار |
| ۸. Jean Carnahan-MO    | دموکرات     | ۴۵۵۰۰ | ۲۱. Jeff Sessions-AL     | جمهوری‌خواه | ۲۴۲۰۰ دلار |
| ۹. Tom Harkin-IA       | دموکرات     | ۴۴۷۵۰ | ۲۲. Richard Gephardt-MO  | دموکرات     | ۲۳۴۱۵ دلار |
| ۱۰. Robert Smith-NH    | جمهوری‌خواه | ۴۰۴۳۰ | ۲۳. Dennis Hastert-IL    | جمهوری‌خواه | ۲۲۰۰۰ دلار |
| ۱۱. Gordon Smith-OR    | جمهوری‌خواه | ۳۹۸۳۹ | ۲۴. Jeanne Shaheen-NH    | دموکرات     | ۱۹۰۰۰ دلار |
| ۱۲. Shelley Berkley-NV | دموکرات     | ۳۹۳۴۵ | ۲۵. Ted Stevens-AK       | جمهوری‌خواه | ۱۸۰۰۰ دلار |
| ۱۳. Susan Collins-ME   | جمهوری‌خواه | ۳۵۵۰۰ |                          |             |            |

منبع: 30-The Washington Report on Middle East Affairs (November 2002), 26

<http://www.informationcrearinghouse.info/article495/htm>

۶۶ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۸۸.

۶۷ همان، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۶۸ همان، ص ۳۸۳.

۶۹ سوره فصلت، آیه ۳۰.

۷۰ برای آگاهی بیشتر به منابع زیر مراجعه شود:

الف. مجید حیدری نیک، «انتظار»، مجله تخصصی انتظار.

ب. محمد حکیمی، عصر زندگی (آینده انسان و اسلام)، ص ۳۲۸-۳۳۷، انتشارات هانف، ۱۳۷۱ شمسی.

ج. محمد صدر، رسالت اسلامی در عصر غیبت، ص ۳۳-۳۴، انتشارات بدر، ۱۳۶۰ شمسی.

۷۱ برای اطلاع از روایات موجود در این زمینه به منابع زیر مراجعه شود:

اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳ و ج ۸، ص ۲۳۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲ و ۱۴۰؛ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۲؛

من لایضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸ و ۳۶۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶۵.

۷۲ عصر زندگی (آینده انسان و اسلام)، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۷۳ محمدتقی موسوی اصفهانی، مکالمات فی فوائد الدعاء للقائم، ص ۱۶۰، انتشارات مؤسسه الامام المهدی (عج)، ۱۳۶۳ شمسی.

۷۴ عصر زندگی (آینده انسان و اسلام)، ص ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۵.

۷۵ جامعه‌شناسی نظم، ص ۱۵۷-۱۵۹.

# بررسی آزمون‌های تربیتی و آموزشی

مجتبی گودرزی

چکیده

این نوشتار، میزان اثرگذاری آموزه‌های مهدویت را بر تربیت و تربیت بررسی می‌کند. به همین دلیل، پس از مقدمه و بیان مفهوم تعلیم و تربیت و رابطه آن‌ها و نیز تبیین جایگاه آن در میان آموزه‌های مهدویت که بخشی از آموزه‌های اسلام است، تنها به دو آموزه اساسی (معرفت امام عصر ع و انتظار ظهور) می‌پردازد و اثرگذاری آن‌ها را بر تعلیم و تربیت بررسی می‌کند. آموزه‌های مربوط به معرفت و شناخت امام ع ما را در شناخت خدا، حفظ دین و خلافت الهی یاری می‌رساند و آموزه انتظار ظهور نیز مایه امیدآفرینی، خودسازی و دیگرسازی است. همه این آموزه‌ها در تعلیم و تربیت انسان‌ها نقش بسزایی دارند. این موارد در کنار روش‌های تربیتی هم‌چون الگوگرایی، الگوی عملی، پند و اندرز که قالب و سیاق آن آموزه‌ها را تشکیل می‌دهند، کمال و سعادت انسان‌ها را تضمین می‌کنند و آن‌ها را به مقام قرب و عبودیت می‌رساند که هدف آفرینش انسان به شمار می‌رود.

تبیین روش‌های درست تعلیم و تربیت، در تعالیم دینی و اسلامی که بخشی از آن، به آموزه‌های مهدویت مربوط است، می‌تواند نیاز فطری و حقیقی انسان‌ها را برآورده سازد. بی‌شک، علم و آگاهی به تعالیم مهدویت و عمل به آن‌ها، انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و راه‌های دیگر، به سقوط و گمراهی منجر می‌شود.

واژگان کلیدی

تعلیم، تربیت، معرفت، انتظار.



## مقدمه

مدرنیت به با زرق و برق فریبنده خود در بسیاری از عرصه‌ها به‌ویژه اخلاق و تعلیم و تربیت، جامعه انسانی را به سقوط و نابودی کشانده و به‌جای تکامل و پیشرفت در ارزش‌ها و تعالیم آسمانی و انسانی، سیر قهقرایی را در پیش گرفته، شتابان به سوی علم پیش می‌رود و از هدایت و مهار آن یعنی تربیت غافل شده است. در این میان، تعالیم نورانی اسلام به‌ویژه آموزه‌های مهدویت، برای قلب‌های آماده و پذیرای حق نورافشانی می‌کند. البته وضع اسفبار برخی دولت‌های اسلامی و ناآگاهی برخی از مسلمانان از این آموزه‌ها، وضعیت دردناکی است که انسان‌های آزاده و منتظران واقعی امام زمان (عج) را نگران کرده است. امروز، نه‌تنها در کشورها و جوامع غربی و شرقی، بلکه در جوامع اسلامی نیز با وجود آموزه‌های غنی، به دلایل مختلفی از جمله غفلت، برخورداری نبودن از شناخت و بصیرت و سهل‌انگاری در مرحله عمل و...، تعالیم مهدوی هم‌چون انتظار، معرفت به امام عصر (عج)، دعا برای تعجیل فرج، اساس امامت و مهدویت، اوصاف و وظایف منتظران و... که اساس تعلیم و تربیت اسلامی است، کمرنگ شده و فقط قالبی کلیشه‌ای از آنها به‌جا مانده است. به یقین، موضوع مهدویت از هر زاویه‌ای که بررسی شود، در حقیقت، بحث از نوید، سعادت، معنویت، اخلاق، عدالت و تقواست که آینده‌ای روشن را نوید می‌دهد و به جز آن، این موضوع از خواست‌های الهی و انسانی به شمار می‌آید.

بنابراین، بررسی آموزه‌های مهدویت و اثرگذاری آن در عرصه تعلیم و تربیت از ضروری‌ترین رسالت‌های دین‌پژوهان مهدویت است. به اعتقاد ما، در حکومت جهانی موعود، از جمله برنامه‌های اصلی حضرت مهدی (عج)، نهادینه کردن فرهنگ تعلیم و تربیت دینی، اسلامی و عقل‌محوری در جامعه است، به گونه‌ای که ظرفیت علمی و معرفت

آنان را به حد کمال خواهد رساند. امام باقر (عج) درباره این مطلب فرمود:

قائم ما به هنگام قیام، نیروهای عقلانی مردم را تمرکز می‌دهد و دست الهی خویش را بر سر مردم می‌گذارد و خردها و دریافت‌های عقلی را به کمال می‌رساند و دانش آنان را گسترش می‌دهد.<sup>۱</sup>

در حکومت آن حضرت، کمبودهای فکری و معرفتی وجود ندارد و همه مردم از منابع سرشار علمی سیراب می‌شوند و حتی زنان خانه‌دار نیز بی‌ بهره نمی‌مانند. در روایتی از امام باقر (عج) چنین نقل شده است: در زمان حکومت مهدی (عج) به همه مردم حکمت و علم می‌آموزند تا جایی که زنان در خانه‌هایشان با کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) قضاوت می‌کنند.

قرآن کریم، آن حضرت را به آب گوارا تشبیه می‌کند<sup>۲</sup> و می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾<sup>۳</sup>

بگو: «به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟»

امام باقر (عج) آن آب حیات را به وجود آن حضرت و گسترش علم و معرفت در میان بندگان خدا تأویل می‌کند.

تعلیم و تربیت، رکنی از تعالیم آسمانی دین اسلام است، به گونه‌ای که خداوند تعالی در قرآن کریم به «قلم» به منزله نماد تعلیم و تربیت، سوگند یاد کرده و انسان را با آن کرامت بخشیده است.<sup>۴</sup> رسول اکرم (ص) نیز فراگیری علم را بر هر مسلمانی واجب کرده است. همان‌طور که در

صدر اسلام، با تلاش‌های آن حضرت و امامان معصوم، هویت جامعه اسلامی به تعلیم و تربیت بستگی داشت، امروزه نیز این‌گونه است. منابع غنی اسلامی در باب تعلیم و تربیت به‌ویژه عوامل و محرک‌های مهمی هم‌چون آموزه‌های مهدویت که این هویت را پایه‌ریزی و پشتیبانی می‌کند، به مراتب بیشتر از دوران گذشته است. بنابراین، دسترسی آسان به چنین منابع عظیم دینی، مسئولیت ما را در گسترش علمی و عملی آن تعلیم سنگین‌تر می‌کند. توجه به این‌که تعلیم اسلام شامل سه بخش احکام، عقاید و اخلاق بوده و مباحث تعلیم و تربیت از زیرمجموعه‌های اخلاق است، تکلیف ما را به‌خوبی روشن می‌سازد. سهل‌انگاری در عمل به قوانین و غفلت از تعلیم ارزش‌مند مهدویت که در واقع، خراب کردن رکن اخلاقی و توقف یا عقب‌گرد سیر تکاملی است، زنگ خطری را برای جوامع اسلامی به‌ویژه جوامع شیعی و منتظران راستین ظهور امام زمان (عج) به صدا درآورده است. نوشتار حاضر در مسیر شناخت و تبیین آموزه‌های مهدویت و اثرگذاری آنها در تعلیم و تربیت، به این موضوع اختصاص داده شده و مطالب آن در سه موضوع تنظیم گشته است: اول، مفاهیم و معانی تعلیم و تربیت و رابطه آن‌ها با هم و اهمیت آنها؛ دوم، جایگاه تعلیم و تربیت در اسلام، نگاه اسلام به این واژه و تکامل در پرتو تعلیم و تربیت؛ سوم، با توجه به کثرت آموزه‌های مهدویت، بررسی فقط چند نمونه از آن مانند: شناخت و معرفت به امام عصر (عج)، انتظار ظهور امام عصر (عج) و تأثیر آن در تعلیم و تربیت.

## الف) آموزه‌های مهدویت، تعلیم و تربیت

### ۱. تعلیم

تعلیم، مصدر باب تفعیل، از ماده «ع ل م» مشتق شده است. در لغت، به معنای یاد دادن<sup>۵</sup> و در اصطلاح، به معنای آموختن (انتقال معلومات از آموزگار به آموزنده) است.<sup>۶</sup> راغب در مفردات می‌گوید:

تعلیم ناشی از تکرار است، به گونه‌ای که از آن اثری در ذهن متعلم به وجود آید.<sup>۷</sup>

به اعتقاد برخی، تعلیم اصطلاحی عبارت است از فراهم آوردن زمینه رشد و شکوفایی استعدادهای ذهنی انسان.<sup>۸</sup> برخی نیز گفته‌اند: تعلیم، پرورش نیروی فکر و بُعد عقلانی انسان یا ایجاد خلاقیت و ابتکار در نیروی اندیشه است.<sup>۹</sup> به هر حال، تعلیم دربرگیرنده بخشی از آموزش مربوط به مسائل فکری است و ارتباط مستقیم با عمل ندارد، مانند ریاضیات و فلسفه. از سوی دیگر، تعلیم به انسان و حیوان اختصاص دارد؛ زیرا همان‌طور که اراده، حافظه و نیروی تفکر در انسان وجود دارد، این توانایی تا اندازه‌ای (در حد ضعیف) به صورت غریزی در حیوان نیز وجود دارد. به‌طور کلی، می‌توان گفت تعلیم به‌معنای انتقال دانایی به دیگری است که از راه‌های گوناگونی مانند چشم، گوش و... صورت می‌گیرد؛ خواه سبب و عامل رشد شود،<sup>۱۰</sup> خواه سبب فساد و ظلم،<sup>۱۱</sup> چه در مورد انسان باشد<sup>۱۲</sup> و چه در مورد حیوان؛<sup>۱۳</sup> در قالب کلام انجام یابد،<sup>۱۴</sup> یا به وسیله الهام و وحی.<sup>۱۵</sup> تعلیم مورد نظر در این مقاله، مربوط به انسان است و سبب رشد او می‌شود و منشأ آن، کلام وحی، سخنان معصوم و آموزه‌های مهدویت است.

### ۲. تربیت

واژه تربیت، عربی و مصدر باب تفعیل است.

این واژه گاهی به معنای غذا دادن و زمانی به معنای تهذیب و پاک‌ساختن اخلاق فرد از آلودگی‌ها یا به معنای رشد و رشد دادن به کار رفته است. راغب اصفهانی در مفردات ذیل کلمه «رب»، تربیت را حرکت تدریجی چیزی به سوی کمال پس از حالت دیگر در چیزی تا به حد نهایی و کمال خود<sup>۱۶</sup> معنا کرده است. دهخدا در لغت‌نامه، تربیت را به معنای پروراندن، پروردن و آموختن

در حکومت آن حضرت، کمبودهای فکری و معرفتی وجود ندارد و همه مردم از منابع سرشار علمی سیراب می‌شوند و حتی زنان خانه‌دار نیز بی‌بهره نمی‌مانند.

آورده است.

تربیت در اصطلاح عبارت است از رشد دادن یا فراهم کردن زمینه رشد یا شکوفایی استعدادها و به فعلیت رساندن قوای نهفته یک موجود.<sup>۱۷</sup> برخی نیز گفته‌اند: تربیت همان رفع موانع و ایجاد مقتضیات، جهت شکوفا شدن استعدادهای انسان در مسیر کمال است. به عبارت دیگر، تربیت، استخراج نیروها و استعدادهای درونی انسان خواهد بود.<sup>۱۸</sup>

تعریف اول نسبت به تعریف دوم عام است و شامل هر موجودی می‌شود، مانند هسته سیبی که استعداد تبدیل شدن به سیب را در درون خود دارد و در صورت فراهم بودن شرایط، به فعلیت می‌رسد. به همین دلیل، هسته سیب، بالقوه سیب است. در مورد انسان نیز فراهم آوردن شرایط برای شکوفایی استعدادهای درونی او جهت رسیدن به حد مطلوب، تربیت نامیده می‌شود که تمام ابعاد وجودی انسان را دربرمی‌گیرد.

در معارف اسلامی، تربیت همان پرورش استعدادهای روحی و اخلاقی است که در جریان طبیعی رشد انسان از حالت جنینی تا بلوغ، پس از تشکیل ساختار جسمانی و حیوانی قرار دارد. ماهیت انسان در مسیر تربیت بر پایه اختیار است. به همین جهت، در علم اخلاق گفته‌اند: انسان به جهت دارا بودن اختیار می‌تواند ماهیت‌های گوناگونی را بپذیرد، در حالی که موجودات دیگر مانند حیوان و نبات، فقط یک ماهیت پیش روی خود دارند، مانند سیب که فقط ماهیت سیب دارد یا جوجه‌ای که تنها توانایی مرغ شدن را دارد. پس در عالم انسان، افرادی با ماهیت‌های درونی و شخصیت‌هایی کاملاً متفاوت و گاه متناقض وجود دارند.

انسانیت انسان در گرو ماهیت انسانی اوست که آن هم در سایه پرورش متعادل و شکوفایی هم‌آهنگ استعدادهای درونی و ابعاد روحی و فطری به وجود می‌آید. انسان دارای استعدادهای شگرف و گران‌قدری است، چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم چون معادن طلا و نقره‌اند.»<sup>۱۹</sup> با چنین تعبیر پرمعنایی، انسان در مسیر تربیت باید بکوشد تا موانع شکوفایی استعدادهای خود را برطرف کند و زمینه‌های مساعد را فراهم سازد تا استعدادها به فعلیت برسند و به صفات و کمالات الهی متصف گردد.

ممکن است پرسیده شود آیا تربیت دینی (موضوع بحث ما)، ایجاد چیزی در انسان است که قبلاً وجود نداشته یا این‌که همراه با ایجاد انسان، اساس تربیت دینی در او نهاده شده است؟ از تعریف دوم تربیت به‌دست می‌آید که مبانی تربیت، فطری است. بی‌تردید، انسان موضوع تعلیم و تربیت است و ویژگی‌هایی فطری دارد. تعلیم دینی نیز به همان فطریات مستند است. به همین جهت گفته شده منشأ تربیت، وحی و کلام الهی است که باعث شکوفایی استعدادها و تربیت کامل او می‌شود.<sup>۲۰</sup>

بنابراین، منظور از تربیت در این تحقیق، تربیت اسلامی است که

وحی الهی و تعلیم انبیا و امامان معصوم: منشأ آن به شمار می‌رود.

### ۳. رابطه و تفاوت تعلیم و تربیت با یکدیگر

با توجه به تعاریف تعلیم و تربیت می‌توان دریافت که تعلیم، بخشی از تربیت است؛ زیرا تعلیم به بُعد فکری انسان برمی‌گردد و تربیت، مایه رشد و شکوفایی استعدادهای وجودی انسان است. علاوه بر آن، تربیت در هر زمینه‌ای مستلزم تعلیم است؛ زیرا مربی در تربیت متربی ناچار است او را به حقایق و مطالبی آگاه کند تا وی با علم و عمل بر اساس موازین آموخته شده، به رشد و پرورش ابعاد روحی و معنوی خود برسد. بنابراین، تعلیم، شرط لازم تربیت است و تربیت نیاز شدیدی به تعلیم دارد. تعلیم در مقایسه با تربیت، عمومی‌تر ندارد و از وسایل اجرای قوانین آن است. در واقع، جزء وسایل عملی آن به‌شمار می‌رود؛ زیرا برای پرورش استعدادها، راه‌هایی وجود دارد که تعلیم از جمله آنهاست، ولی هردو به یک‌دیگر وابسته‌اند. نسبت منطقی بین آن دو، «عام و خاص مطلق» است؛ یعنی هر تعلیمی، مصداق تربیت است، ولی هر تربیتی، مصداق تعلیم نیست.<sup>۲۱</sup>

مفهوم تعلیم، محدودتر از مفهوم تربیت است. وظیفه تعلیم، تجهیز ذهن متعلم و وظیفه تربیت، اهتمام بر پیش‌برد تمایلات فطری و استعدادهای متنوع متربی است. به همین جهت، در مضامین آیات و احادیث، تربیت در مرتبه نخست قرار دارد،<sup>۲۲</sup> یعنی از نظر اهمیت، تربیت روحی و معنوی بر آموزش‌های فکری مقدم است؛ زیرا تعلیم بدون تربیت، بازده منفی دارد و در جهت استفاده نادرست به کار گرفته می‌شود. بنابراین، معتقدیم با بهره‌مندی از آموزه‌های مهدویت، علاوه بر دستیابی به رشد فکری و تکمیل آگاهی در جهت سعادت، می‌توان در مسیر تربیت خود گام‌های بلندی برداشت و به هدف نهایی (قرب الهی) رسید.

### ۴. مراد از آموزه‌های مهدویت

از همین‌جا می‌توان دریافت که منظور از آموزه‌های مهدویت، همان تعلیم و عناوین مربوط به مهدویت، اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام، ظهور و قیام اوست. علاوه بر آن، شامل پیش‌فرض‌ها و مسائل کلامی مانند اصل امامت و مهدویت، شناخت و معرفت امام، ادله اثبات وجود امام عصر علیه السلام، امکان ملاقات و وقوع آن، انتظار، دعا برای فرج، وظایف منتظران و... نیز می‌شود که مورد بحث این مقاله است. البته در این تحقیق تلاش شده از میان آموزه‌های گوناگون مهدوی، معرفت امام عصر علیه السلام و انتظار - که از آموزه‌های مهم و زیربنایی مهدویتند - و اثرگذاری آن بر ابعاد مختلف تعلیم و تربیت بررسی شود که از چکیده و نتیجه آن می‌توان نظریه مستند و معقولی را تقدیم کرد.

تعلیم و تربیت از دیرباز مورد بحث علمای اخلاق بوده و اشخاصی هم‌چون خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب *اخلاق ناصری* و غزالی در *کیمیای سعادت* به این مهم پرداخته‌اند. آثار آنان نیز از اهمیت این

موضوع حکایت دارد. روان‌شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت نیز در این موضوع و عوامل تربیتی به بحث و گفت‌وگو پرداخته‌اند. علاوه بر آن، ملل متمدن امروز تعلیم و تربیت را بسیار با اهمیت می‌دانند و آن را در صدر برنامه‌های زندگی فردی و اجتماعی قرار می‌دهند؛ چون دریافته‌اند رفاه و آسایش، مهارت و تخصص و در نگاه متعالی، سعادت و کمال انسان و حرکت در مسیر صحیح در گرو تعلیم و تربیت است.

تربیت، مشکل‌ترین عمل در حیات انسانی به شمار می‌رود؛ زیرا انسان، ویژگی‌های پیچیده و ناشناخته‌ای از علایق و احساسات، نیازها، خواسته‌ها و تمایلات دارد و برای شکل‌گیری و جهت‌دهی پرورشی، با در اختیار داشتن نیروهای معنوی، عقل، منطق، فطرت و...، انعطاف‌پذیر است. در عین حال، استعدادهای فراوان و توانایی‌های حیرت‌آوری نیز دارد. همه اینها باعث شده است تا موضوع تربیت از مشکل‌ترین مسائل انسان و نیز از ضروری‌ترین آنها باشد. ضرورت آن نه تنها در بلاد شرق و اسلامی احساس می‌شود، بلکه این امر از دید دانش‌مندان غرب نیز مخفی نمانده است. کانت در این باره می‌گوید:

تعلیم و تربیت، مهم‌ترین و مشکل‌ترین مسئله است که انسان با آن درگیر است. ... دو ابداع بشری را می‌توان مشکل‌ترین مسئله انسان به حساب آورد: نهی حکومت بر انسان‌ها و رمز تعلیم و تربیت آنها ...<sup>۳۳</sup>

البته زمانی می‌توان به ضرورت تعلیم و تربیت پی برد که هیچ‌گونه زمینه‌ای برای اثرپذیری دیگران از تعلیم و تربیت، در انسان وجود نداشته باشد. بدیهی است که پس از مدتی، انسان‌ها در چنین موقعیتی کاملاً شبیه حیوانات می‌شوند و از تربیت، تعلیم و دست‌آوردهای آن مانند هنر، ادب، معنویت، فضیلت، رسوم اجتماعی و انسانیت، گریزان خواهند بود. از سوی دیگر، انسان بدون تعلیم و تربیت، شخصیت واقعی خود را باز نمی‌یابد و از حقیقت و هویت مستقل خویش آگاه نمی‌شود. بنابراین، تعلیم و تربیت می‌تواند روح ملکوتی انسان را به اوج کمال برساند و چهره واقعی او را نمایان کند. پس تعلیم و تربیت با مفهوم دینی و الهی آن، احیاگر شخصیت و هویت واقعی انسانی و به اوج رساننده کمالات معنوی اوست و به همین جهت ضرورت دارد.

## ۵. جایگاه تعلیم و تربیت در اسلام

با ظهور اسلام، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آخرین برنامه کمال و سعادت بشر را ابلاغ کرد. زمانی که مردم در تاریکی جهل و بی‌ادبی قرار داشتند، آنها را به فراگیری دانش و کسب فضایل فراخواند و علم‌آموزی را بر هر مسلمانی واجب کرد.<sup>۳۴</sup> از نظر اسلام، کسی که از تعلیم و تربیت بهره‌ای ندارد، مانند کسی است که در بیابان خشکی سرگردان بوده و سرانجامش، هلاکت و بدبختی است.<sup>۳۵</sup> خداوند در قرآن فرموده است: پیامبران برای تزکیه و تعلیم بشر برانگیخته شده‌اند که آیات خدا و حکمت را به آنان تعلیم دهند.<sup>۳۶</sup> امام سجاده علیه السلام در دعای خود از خدا کمک می‌خواهد تا بتواند فرزندش را تأدیب و تربیت نماید و به آنان نیکی کند.<sup>۳۷</sup> از یک طرف، تعلیم و تربیت، تعیین‌کننده اهداف است و از طرف دیگر، اصول و مبانی تربیتی در اسلام، وحیانی است. پس اهداف نیز عالی هستند و از همین معارف و مبانی برخاسته‌اند. این اهداف، جامعیت و پیوستگی دارند و آنها را بر اساس محور اعتقادی، معنوی، اخلاقی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و... می‌توان بررسی کرد. این اهداف محور مشترک پرستش خداوند یگانه‌اند؛ همان چیزی که هدف خلقت جن و انس است.<sup>۳۸</sup> پس می‌توان گفت عبودیت انسان سبب می‌شود که در تمامی ابعاد زندگی شخصی و عمومی در مسیر فطرت قدم بردارد. به عبارت دیگر، هدف‌نهایی از تعلیم و تربیت در اسلام، افزایش مراتب و درجات قلبی در سایه معرفت الهی است تا این که انسان شایستگی تقرب به خدا را پیدا کند. حال که هدف اصلی در اسلام قرب الهی است، آموزه‌های مهدویت که منشأ قرآنی و روایی دارند، در همین جهت و نسبت آنها با تعلیم و قوانین اسلام، عام و خاص مطلق است. در واقع، آموزه‌های مهدویت

انسانیت انسان در  
گرو ماهیت انسانی  
اوست که آن هم در  
سایه پرورش متعادل  
و شکوفایی هم‌آهنگ  
استعدادهای درونی و  
ابعاد روحی و فطری به  
وجود می‌آید.

به نمونه‌ای از آن خواهیم پرداخت - بخشی از تعلیم و امور تربیتی اسلام است که در هدف (قرب الهی) مشترک است.

دیگر وجه اشتراک میان آموزه‌های مهدویت با تعلیم و تربیت، منابع است؛ زیرا منبع هردو، قرآن کریم، سنت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عقل است<sup>۳۹</sup> و موضوع هردو نیز انسان است. تنها تفاوت در این است که خواهان تعلیم مهدویت، منتظر و کسی که خواهان تعلیم و تربیت است، متربی نامیده می‌شود. البته ممکن است منتظر و متربی در عمل به تعلیم اسلامی و آموزه‌های مهدویت یکی باشند.

## ب) اثرگذاری آموزه‌های مهدویت بر تعلیم و تربیت

آموزه‌های مهدویت در جهت تعلیم و تربیت اسلامی، بلکه بخشی از آن است و در جهت رشد و تعالی انسان و رسیدن به کمال و در نهایت، قرب الهی است. واسطه این تعلیم الهی با رشد فکری، ذهنی و پرورشی انسان، رهبران آسمانی هستند که در واقع، مظهر اسماء و صفات خداوند و مشعل‌های هدایت بندگانند.

در این نوشتار، به دلیل تعدد آموزه‌های مهدویت، فقط به دو نمونه از آن آموزه‌ها (معرفت امام عصر علیه السلام و انتظار) می‌پردازیم که از اساسی‌ترین و پرفایده‌ترین آنهاست. سپس نقش و تأثیر آنها را در عرصه تعلیم و تربیت بررسی می‌کنیم:

### ۱. معرفت و شناخت امام عصر علیه السلام

پیش‌تر گفته شد که هدف از خلقت انسان و جن، عبودیت و پرستش خداوند متعال است. قرب الهی با عبودیت به دست می‌آید و این عبودیت در ضمن اعمال اختیاری انسان، دارای فضیلت می‌شود و در آخرت، انسان را مستحق ثواب و عقاب می‌کند. انسان از راه عقل پی می‌برد که باید بنده خدا و منعم خویش باشد. همین عقل حکم می‌کند که راه و چگونگی بندگی را باید از خود خداوند بیاموزد. به‌ویژه آن که می‌داند خداوند، ما را بر حال خود رها نکرده و رسولانی فرستاده است تا آیین بندگی را به ما یاد دهند.

مهم‌ترین فلسفه نبوت و امامت این است که انبیا و ائمه راه بندگی خدا را به‌طور صحیح به انسان‌ها بیاموزند. در میان رسولان و برگزیدگان خداوند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او در این زمینه از ویژگی خاصی برخوردارند.<sup>۴۰</sup> در روایات آمده است که هر بشری که امتیازاتی به دست آورده، به سبب این ویژگی خاص (معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت) بوده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر از طریق معرفت به حق ما و برتری دادن ما بر غیر ما.<sup>۴۱</sup>

از آن رو که عالی‌ترین منصب الهی (نبوت) به سبب معرفت حاصل شده، دیگر امتیازات نیز به طریق اولی چنین است.<sup>۴۲</sup> به همین جهت،

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر کسی از دنیا برود در حالی که امام خود را شناخته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، آن هم جاهلیت کفر و نفاق و ضلال.<sup>۴۳</sup>

این‌گونه شناخت، شناس نامه‌ای و ظاهری نیست، بلکه شناختی صحیح و عمیق از تمام ابعاد وجودی امام و رهبر آسمانی است. معرفت به تمام شئون امام، اعم از رهبری سیاسی، شأن قضاوت، مرجعیت دینی، ولایت معنوی، تکوینی، تشریعی و... شناخت، محبت و پذیرش ولایت امام را در پی دارد و دارای آثار سازندگی فردی و اجتماعی فراوانی است.

مصادیق شناخت امام با رجوع به ادله نقلی در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، معین و مشخص می‌شود. حتی به دو غیبت امام دوازدهم تصریح شده<sup>۴۴</sup> که با توجه به ادله قطعی، منظور از شناخت و معرفت امام در عصر غیبت، شناخت و معرفت امام عصر علیه السلام است که در تعلیم و تربیت انسان‌ها نقش مهمی دارد.

## ۲. اثرگذاری معرفت و شناخت امام عصر علیه السلام بر تعلیم و تربیت

گفته شد که تعلیم به بُعد ذهنی و فکری انسان مربوط است و تربیت، شکوفا شدن استعدادهای درونی انسان و نسبت آنها در مقام تعریف عام و خاص مطلق است. در واقع، تعلیم، بخشی از تربیت محسوب می‌شود. البته این‌گونه تعاریف مستقل و جداگانه در مقام تحلیل ذهنی و علمی است، ولی در حوزه اخلاق اسلامی، این‌دو از هم جدا نیستند و با هم، معنا پیدا می‌کنند؛ تعلیمی دارای ارزش و آثار مثبت است که تربیت را نیز به دنبال بیاورد. در معارف اسلامی، تعلیم بدون تربیت، زیان‌آور شناخته شده است و آثار منفی و ضدتربیتی دارد. بنابراین، تعلیمی اثر دارد که همراه با تربیت باشد و تربیتی فضیلت دارد که بر علم و آگاهی و بصیرت استوار باشد. از این رو، تعلیم و تربیت در معارف اسلامی، به یک معنا به کار می‌رود.

این نوشتار، تحقیقی بوده و با بیان اثرگذاری در پی نظریه‌پردازی است و اثرگذاری شناخت و معرفت امام علیه السلام را که یکی از آموزه‌های مهدویت است، بر تعلیم و تربیت بررسی می‌کند؛ یک‌بار در مقام نظر و علم و بار دیگر در مقام عمل و کاربرد آن. معرفت امام از راه‌های متعددی بر تعلیم و تربیت اثر می‌گذارد که ما فقط به سه طریق آن یعنی شناخت خداوند، حفظ دین و خلافت الهی می‌پردازیم.

### یکم. شناخت خداوند

طبق روایات و احادیث، شناخت خداوند به معنای صحیح آن، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چون همه چیز، مقدمه رسیدن به این مرحله است. این شناخت، یا حضوری است یا حصولی. حضوری یا شهودی همان راه شناخت بی‌واسطه است که انسان رضای خدا را در نهاد خود می‌یابد و

می‌شناسد. حتی شناخت صفات خداوند از طریق شهود نیز ممکن است. البته شناخت حصولی، با واسطه است و آن واسطه، یا صفات خداوند است، مثل علم و قدرت و حکمت، یا از موارد دیگری مانند نظم، طبیعت و... است و یا از طریق جانشینان اوست که محل تجلی صفات الهی اند، مانند پیامبران و امامان از جمله امام عصر علیه السلام. بنابراین، شناخت امام عصر علیه السلام در بُعد نظری، تعلیم و خداشناسی صحیح را دربردارد که این امر از ارکان و اصول جهان‌بینی انسان به شمار می‌رود؛ چون آثار تربیتی فراوانی بر آن مترتب است. در دعای مشهور درخواست معرفت می‌خوانیم:

خدایا، خودت را به من بشناسان! پس اگر خودت را به من نشناسانی، رسولت را نمی‌شناسم، خدایا، رسولت را به من بشناسان! پس اگر رسولت را به من نشناسانی، حجتت را نمی‌شناسم. خدایا، حجتت را به من بشناسان! پس اگر حجتت را به من نشناسانی، گمراه می‌شوم.<sup>۳۵</sup>

این دعا هم بر شناخت حضوری خدا دلالت دارد و هم بر شناخت حصولی؛ زیرا اگر کسی، خداوند را با اسماء و صفات کمال، جمال و جلال حق بشناسد که تنها راه شناخت اوست، از حکمت او پی می‌برد که باید واسطه‌هایی مانند انبیا و امامان برای هدایت بشر و نشان دادن راه سعادت، در میان بندگان او باشد و گرنه او شناخته نخواهد شد. به عبارت دیگر، راه شناخت خدا با توجه به اقتضای ذات و صفات او، به شناخت برگزیدگان او برمی‌گردد. علاوه بر این، اگر کسی حجت خدا را نشناسد، نمی‌تواند دین خود را حفظ کند. اکنون که حضرت مهدی علیه السلام، حجت خدا و خلیفه او در زمین است، اگر کسی آن حضرت را نشناسد، خدا را نخواهد شناخت. بنابراین، خداشناسی، حضوری و از طریق شناخت امام است. چون امامان معصوم، دست دیگران را می‌گیرند و از مسیر درست به مقصد می‌رسانند: «إیصال إلی المطلوب». امام باقر علیه السلام در این زمینه فرمود:

به واسطه ما خدا بندگی می‌شود و به وسیله ما خدا شناخته می‌گردد و از طریق ما، توحید خداوند متعال تحقق می‌یابد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حجاب خدای متعال است.<sup>۳۶</sup>

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است:

اوصیای پیامبر، درهای توجه به سوی خدای عزوجل هستند و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی‌شد و خداوند، به وسیله ایشان، حجت را بر خلق خود تمام کرده است.

بنابراین، همان‌گونه که گفته شد، شناخت و معرفت امام، واجب و جزو آموزه‌های مهدویت و یکی از راه‌های شناخت خداست. امام، خلیفه خدا و مظهر اسماء و صفات اوست و می‌تواند تصویری صحیح از خداشناسی را در اختیار دیگران قرار دهد تا گمراه نشوند و در این رکن اعتقادی به خطا نروند. بنابراین، یکی از آثار تعلیمی، شناخت امام است.

از بُعد عملی و تربیتی باید گفت که این‌گونه شناخت و معرفت صحیح به امام عصر علیه السلام سبب می‌شود تا انسان در زمان غیبت امام، از انحراف و بدبینی نجات یابد و در مسیر ولایت و پذیرش عملی امام، ثابت‌قدم بماند و با توجه به علم و شناختی که دارد، آگاهانه عمل کند. امام سجاد علیه السلام به ابو خالد کابلی فرمود:

همانا قیام‌کننده از ما اهل بیت دو غیبت دارد که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است... و اما غیبت دیگری مدت آن به درازا می‌کشد تا آن حد که بیشتر کسانی که به امامت او (حضرت مهدی علیه السلام) اعتقاد دارند، از این امر برمی‌گردند. پس ثابت قدم نمی‌ماند مگر کسی که یقینش محکم و معرفتش صحیح باشد و پذیرفتن احکام ما برایش سخت نباشد و تسلیم ما اهل بیت باشد.<sup>۳۷</sup>

پس معرفت صحیح به امام و سخنان او، بعد از آموزش و یاد دادن راه صحیح، انسان را در صحنه عمل، ثابت قدم و پایدار می‌دارد، به گونه‌ای که از عمل کردن به احکام نورانی اسلام خسته نمی‌شود، بلکه بر اثر علم و آگاهی، بر تداوم و استمرار آن می‌افزاید.

هدف نهایی از تعلیم و تربیت در اسلام، افزایش مراتب و درجات قلبی در سایه معرفت الهی است تا این‌که انسان شایستگی تقرب به خدا را پیدا کند.

## دوم . حفظ دین

دین مجموعه قوانین و دستورهایی است که خداوند برای هدایت بندگانش بر پیامبرانش نازل کرده است و اوصیای آنها نیز نگهبانان و حافظان آن هستند. دین اسلام نیز که توسط رسول اکرم ﷺ از طرف خداوند نازل شده، توسط اوصیای او (دوازده امام) محافظت می‌شود. لذا شناخت و معرفت امام علی (ع) یعنی شناخت حافظانی که خود، معلم و مترجمان دینند، بلکه می‌توان گفت، دین همان معرفت حافظ دین (امام) است که در صورت عدم شناخت، گمراهی و انحراف را در پی دارد. همان گونه که امام صادق (ع) به زراره در دعای درخواست معرفت سفارش کرد، بگو:

خدایا ... اگر حجت خود را به من معرفی نکنی از دین خود گمراه می‌شوم.<sup>۳۸</sup>

این گمراهی صرفاً به این علت نیست که عدم شناخت امام، سبب آشنا نشدن با احکام دین و ندانستن دین است؛ زیرا این امر مسلمی است که احکام (فروع) دین را تنها باید از اهل بیت: آموخت، ولی مهم‌تر از آن، اصول دین و پایه‌های اعتقادی است و معرفت امام محور اعتقادات و عصاره همه آنهاست، چون با وجود امام، همه عقاید صحیح در اختیار انسان قرار می‌گیرد. عبدالله بن سنان می‌گوید امام صادق (ع) درباره زمان غیبت حضرت مهدی (ع) چنین سفارش کرده‌اند:

در آینده به شبهه مبتلا می‌شوید و بدون وجود نشانه‌ای که دیده شود و بدون حضور امامی که هدایت کند، باقی خواهید ماند. از این وضعیت نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که دعای غریق را بخواند... [و آن دعا این است که می‌گویی:] ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای کسی که دل‌ها را زیر و رو می‌کنی، قلب مرا بر دین خودت ثابت بدار!<sup>۳۹</sup>

باید در نام این دعا (غریق) دقت کرد. غریق یعنی غرق شده و کسی که در فتنه‌ها، شبهه‌ها و گرفتاری‌های عصر غیبت فرو رفته است و به نجات خویش امید ندارد، مگر این که دیگری او را نجات دهد. این دعا می‌فهماند که از چه کسی و در چه مواردی کمک بخواهد. در عصر غیبت، به دلیل ناپیدایی امام عصر (ع) و در دسترس نبودن ظاهری ایشان و امکان نداشتن بهره بردن از محضر وی، مشکلات متعددی به انسان روی می‌آورد و او را سرگردان می‌کند، به گونه‌ای که باید تنها از خداوند درخواست کمک کرد. با این حال، بنابر سنت الهی، این گونه کمک‌ها از مجرای خود یعنی نبوت و امامت که مظهر تعالیم الهی‌اند، جریان پیدا می‌کند. علاوه بر آن، در این دوران باید به دستورهای دینی پناه برد و با عمل کردن به آنها ثبات قلبی پیدا کرد، در حالی که مفسر و مبین دین نیز امامان، هادیان و راهنمایان دین هستند.

طبق برخی روایات، حفظ دین در دوران غیبت، بسیار مشکل است، ولی دین‌داری با هدایت امام که متفرع بر شناخت اوست، امکان

می‌پذیرد و به یقین عده‌ای این گونه‌اند.<sup>۴۰</sup> در روایتی از رسول خدا ﷺ چنین نقل شده است که ایشان در حضور اصحاب دعا کرد: «خدایا، برادرانم را به دیدار من برسان!» اصحاب گفتند: «مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود:

خیر، شما همراهان من هستید. برادران من گروهی در آخرالزمان هستند که ایمان می‌آورند با این که مرا ندیده‌اند. خداوند آنان را با نام‌های پدرانشان به من معرفی کرده است، قبل از آن که ایشان را از صلب پدرانشان و از رحم مادرانشان، خارج کند. ثابت‌قدم بودن هر یک از آنها در دین خود، از تراشیدن خارهای قتاد در تاریکی شب، سخت‌تر است یا مانند کسی است که آتش درخت غضا<sup>۴۱</sup> را با دست گرفته باشد. اینها چراغ‌های روشن کننده در تاریکی هستند که خداوند، ایشان را از هر فتنه تیره و تاری نجات می‌دهد.<sup>۴۲</sup>

حفظ دین و دین‌داری به این صورت که لازمه آن، تحمل مشقات و سختی‌های طاقت فرساست و اجر اخروی دارد، بدون شناخت امام عصر (ع) و پذیرش عملی ولایت امام ممکن نیست. بنابراین، دانستن این مسئله برای مسلمانان، به‌ویژه منتظران راستین ظهور آن حضرت، راه‌گشا و ترسیم کننده برنامه سعادت است. پس قطعاً انسان با وجود چنین چراغی می‌تواند با اراده و اختیار خود و درک ضرورت، در مسیر پرورش استعدادهای درونی خود از این تعالیم بهره برد و بدان عمل کند. البته ادعا می‌شود معمولاً کسانی که معرفت و علم آنان افزوده می‌شود، این علم، آنها را به عمل، رشد و شکوفایی استعدادها دعوت می‌کند. پس معرفت و شناخت امام عصر (ع) در دوران غیبت، سبب تعلیم این مسئله می‌شود که حفظ دین تنها با شناخت امام میسر است. در مقام تربیت نیز از او انسانی دین‌دار و ثابت‌قدم می‌سازد؛ چون دین‌داری چیزی جز دستیابی به معرفت اهل بیت: و پذیرفتن ولایت ایشان نیست. به همین جهت، امام باقر (ع) ذیل آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»<sup>۴۳</sup> در معنای دین و اسلام فرمود:

اسلام همان تسلیم شدن نسبت به حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) با پذیرش ولایت ایشان است.<sup>۴۴</sup>

البته نتیجه آن، تسلیم خداوند شدن است؛ زیرا دین‌داری به روح تسلیم و بندگی خدا اطلاق می‌شود و اعمال خارجی اثر و نتیجه آن است و ارزش اعمال نیز به همان روح و حقیقتی است که باید داشته باشد.

## سوم . خلافت الهی

انسان در مسیر شناخت و معرفت امام عصر (ع) درمی‌یابد که امامان معصوم، خلفای الهی بر روی زمین و جانشین خدا و مرتبط با او هستند، به گونه‌ای که دیگران، سخط و رضای خداوند و نیز راه

بندگی برای قرب الهی را از طریق خلفای حقیقی به دست می‌آورند. همان چیزی که خداوند متعال می‌خواهد: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت».<sup>۴۵</sup>

جانشین؛ کسی است که در غیاب دیگری، به همه امور رسیدگی می‌کند. پس امامی را که جانشین خدا و بیان‌کننده حدود و احکام الهی است و برای فهم کلام خداوند باید به او مراجعه کرد، نمی‌توان نادیده گرفت و مسیر سعادت را بدون او پیمود. بنابراین، باید تسلیمش بود. این تسلیم چنین نیست که تنها طریقت داشته باشد، بلکه تسلیم‌شدن و گرفتن دستورهای الهی از طریق وی موضوعیت نیز دارد.

در واقع، خداوند با بیان اسماء و صفات خود، انسان‌ها را به سوی خویش فراخوانده است.<sup>۴۶</sup> و او را مسافری می‌داند که در نهایت، خدایش را ملاقات می‌کند.<sup>۴۷</sup> حرکت به سوی اسماء و صفات؛ یعنی حرکت به سوی علم، حکمت، قسط و... که در حقیقت، حرکت به سوی خداست و هر کس به هر اندازه که در این سیر ملکوتی، کوشا تر باشد، تقرب بیشتری به خدا می‌یابد.<sup>۴۸</sup>

پیامبران و اولیای الهی با اطاعت از خداوند به سوی حیات حقیقی و اتصاف به آن صفات حرکت کردند و به صفاتی مانند قدرت، علم و عدل متصف شدند. آنان از راه تعلیم اسمای الهی و عمل به آنها، هدایت دیگران را نیز بر عهده گرفتند. به عبارت دیگر، آنان هم خلیفه‌اند و هم خلیفه‌پرور.<sup>۴۹</sup> به همین جهت، یکی از مراحل شناخت امام، شناخت مقام خلیفه‌اللهی اوست. این امر ابعاد تعلیمی دارد و بهره‌بردن از سخنان امامان و تسلیم شدن در برابر آنها (پذیرش عملی ولایت) و عمل به تعالیم اولیای الهی که در حقیقت، عمل به قوانین و دستورهای خداوند خواهد بود، تربیت یافتن در مکتب آنان است؛ به گونه‌ای که تربیت‌یافتگان خود، خلیفه و جانشین خداوند می‌شوند. گرچه فاصله معصومان: با انسان‌های عادی بسیار است و نمی‌توان آنها را مقایسه کرد، ولی امکان اتصاف به اوصاف الهی برای همه انسان‌ها وجود دارد و هر کس به اندازه توان روحی و معنوی خود بهره می‌برد. پس در این مسیر، شناخت امام عصر علیه السلام که ولی خدا و حجت الهی است، سبب می‌شود تا انسان از نظر تعلیمی، با مقام خلافت الهی آشنا شود و دریابد که این خلافت با تعلیم اسمای الهی و صفات او و عمل به آنها به دست می‌آید و این زمینه برای هر کسی مهیاست. آن‌گاه با عمل به احکام واقعی و وظیفه بندگی، نفس خویش را تربیت می‌کند و سرانجام، انسانی الهی، نورانی و نماینده خداوند در روی زمین می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت معرفت امام همان پذیرفتن مناصب و مقامات الهی ایشان است که یکی از آنها، منصب خلیفه‌اللهی است که در تعلیم و تربیت دیگران بسیار مؤثر است. دلیل‌های فراوانی بر این منصب در آیات و روایات وجود دارد.<sup>۵۰</sup> که فقط به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم. امام رضا علیه السلام فرمود:

امام، امانت‌دار الهی در میان خلقش، محبت او بر بندگانش، وظیفه او در سرزمین‌هایش و دعوت‌کننده به سوی خدا و دفاع‌کننده از حقوق واجب او بر بندگان است. امام، پاک‌شده از گناهان و برکنار گشته از عیب‌هاست که همه علوم به او اختصاص دارد و به حلم شناخته می‌شود. امام، نظام‌دهنده دین و مایه سربلندی مسلمانان و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است.<sup>۵۱</sup>

مقام خلافت الهی و حجت خداوند بر بندگان با عنایت به برخی از ویژگی‌های امام هم‌چون علم، حلم و دوری از عیب‌ها، زشتی‌ها و... در این حدیث به خوبی بیان شده است. علاوه بر آن، وظیفه ما را نسبت به علم و عمل، دو چندان می‌کند؛ زیرا هر کس که راه خلیفه شدن را در پیش گیرد، چه به مقصد رسیده و کامل شده باشد و چه در مسیر بوده و متکامل باشد، باید صفات الهی را با جهاد پی‌گیر و تهذیب‌بی‌وقفه نفس به دست آورد.<sup>۵۲</sup>

### ج) اثرگذاری انتظار<sup>۵۳</sup> ظهور امام عصر علیه السلام بر تعلیم و تربیت

انتظار از دیگر آموزه‌های مهدویت و از اساسی‌ترین آنها به شمار می‌رود و در حوزه تعلیم و تربیت

دین‌داری به روح تسلیم و بندگی خدا اطلاق می‌شود و اعمال خارجی اثر و نتیجه آن است و ارزش اعمال نیز به همان روح و حقیقتی است که باید داشته باشد

تأثیر بسزایی دارد. روایات انتظار در معنای خاص یعنی انتظار فرج امام عصر (ع) را برترین عبادت شمرده‌اند. رسول اکرم (ص) فرمود:

برترین عبادت، انتظار فرج است.<sup>۵۴</sup>

علاوه بر آن، انتظار دارای فضیلت خاصی است به گونه‌ای که منتظران ظهور امام غایب (حضرت مهدی (ع) با فضیلت‌ترین اهل هر زمانی نامیده شده‌اند. در روایتی از امام سجاده (ع) به ابو خالد کابلی چنین نقل شده است که فرمود:

ای ابو خالد! همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی (ع) که اعتقاد به امامتش دارند و در انتظار ظهورش هستند، از مردم همه زمان‌ها برتر و با فضیلت‌ترند.<sup>۵۵</sup>

انتظار ظهور آن‌قدر دارای اهمیت و فضیلت است که اگر کسی در این حالت از دنیا برود، مثل این است که با آن حضرت در یک خیمه بوده یا در کنار او شمشیر زده، بلکه مانند کسی است که در رکاب رسول خدا (ص) به شهادت رسیده است.<sup>۵۶</sup> این افراد در حقیقت، هم به امام غایب اعتقاد دارند و هم در انتظار ظهورش هستند؛ اعتقادی که در حکم پایه است و انتظاری که برنامه حرکت و چگونگی آن را ترسیم می‌کند تا یکی از کامل‌ترین جلوه‌های بندگی خداوند را نمایان سازد. تمام فضایل و درجات چنین اشخاصی به دلیل وجود انتظار است. پس انتظار، تکامل‌بخش و کمال‌آفرین است. این واژه دارای زوایای متعدد، معنایی بسیار لطیف، عمیق و دقیق است که هر کدام از معانی، فقط بخشی از مفهوم انتظار است. به طور کلی می‌توان گفت حقیقت انتظار در فرهنگ مهدویت، نیاز و اضطراب به موعود، انسان کامل و امام معصومی دارد که به اذن خداوند و با تکیه بر وحی، حکومت عادلانه جهانی را تشکیل دهد و جهانیان را به غایت مطلوب خود رساند. بنابراین، انتظار مورد بحث همان انتظار فرج است؛ انتظار قدرت اسلام، ظهور امام زمان (ع) و حکومت جهانی آن حضرت.<sup>۵۷</sup> این انتظار، برآورنده دو هدف مهمی است که پیامبران الهی نیز به دنبال آن بودند: یعنی برقراری ارتباط صحیح میان بنده و خالق<sup>۵۸</sup> و برقراری روابط نیکو میان افراد جامعه.<sup>۵۹</sup> بر همین اساس، از مفهوم روایات انتظار کشف می‌شود که «انتظار مهدی موعود (ع) در درجه اول، انتظار استقرار عدالت است».<sup>۶۰</sup>

به هر حال انتظار صحیح، مثبت و سازنده می‌تواند ابعاد جدیدی از تعلیم و تربیت پیش روی انسان قرار دهد و او را در این عرصه به‌روارند و به سعادت برساند. انتظار در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، عامل رشد و اصلاح، مقاومت و پیشرفت، بیداری و بقای جامعه، جنبش و قیام و در واقع، بذر اصلی قیام جهانی حضرت مهدی (ع) است. آثار انتظار در این زمینه بسیار است که اکنون تنها چند نمونه از آنها بررسی و رابطه آن با تعلیم و تربیت بیان می‌شود.

## ۱. امیدآفرینی

انتظار، حالتی است که در خود، پیام ناراضایتی از وضع موجود و

چشم‌داشت به وضع دیگری دارد. انتظار، اعتماد و امید به آینده را در وجود انسان زنده می‌کند و همین روح انتظار است که به انسان تعلیم می‌دهد تا در راه خیر و صلاح مبارزه کند و از هیچ چیز نهراسد. می‌توان گفت ماهیت زندگی انسان با انتظار و امید به آینده عجین شده است، به گونه‌ای که بدون انتظار و امید، زندگی مفهومی ندارد و شور و نشاط لازم برای تداوم آن از بین می‌رود. حرکت و تلاش به سوی فردای بی‌امید ممکن نیست. انتظار، امیدبخش است و روحیه ناامیدی را از بین می‌برد. در بُعد تعلیمی، توجه دادن مردم به آینده‌ای درخشان، نوید اجرای عدالت، تأسیس حکومت اسلامی جهانی و ظهور شخصیتی الهی و در بُعد تربیتی، آمادگی کامل در تمام زمینه‌های فردی و اجتماعی، حرکت و تلاش در ساختن زندگی واقعی و آخرت‌ساز، عمل به تعلیم اسلام و کسب رضایت امام را (که در واقع کسب رضای الهی است)، باید پی‌آمد انتظار دانست. در زیارت مخصوص حضرت مهدی (ع) نیز هر صبح و شام می‌خوانیم:

و نصرتی معدّة لکم؛

من برای یاری شما آماده‌ام.

انتظار، فرع بر شناخت، علم و آگاهی به امام غایب و وعده الهی است. پس این گونه امور، روح امید را زنده کرده است و آثار سازنده‌ای در تعلیم و تربیت افراد جامعه دارد. کسی که امیدوار است، از نظر بُعد آموزشی، دارای بینش توحیدی است، تمام امور عالم را زیر فرمان خدا می‌بیند، به وعده خداوند در شرایط سخت و سقوط، آگاهی کامل دارد، حکومت زمین را مختص وارثان حقیقی آن می‌داند و<sup>۶۱</sup> یقین دارد که پیروزی از آن ایشان است.<sup>۶۲</sup> چنین فردی از سنت‌های الهی در اجتماع و زمینه‌سازی و فعالیت در این جهت آگاه است؛ اگر افراد خواهان تغییر وضع موجود نباشند و امید پیروزی نداشته باشند، خداوند آنها را تغییر نمی‌دهد.<sup>۶۳</sup> هم‌چنین می‌داند که تا حد امکان باید در تمام زمینه‌ها آماده و مهیا باشد<sup>۶۴</sup> و روح ناامیدی را که خواست شیاطین و دشمنان امام عصر (ع) و استکبار جهانی است، از بین ببرد. انتظار امیدآفرین در بُعد تربیتی نیز باعث مقاومت و تحمل سختی‌ها و مشکلات و حرکت در مسیر عدالت و عدالت‌خواهی و در نهایت، کرامت انسانی می‌گردد؛ زیرا آمیدی که در انتظار ریشه دارد، انسان را در مسیر تربیت، مقاوم و مستحکم می‌کند.

## ۲. خودسازی فردی

انتظار، واژه‌ای از نوع تضایفی است، مانند اُبُوت و پدری که به محض استفاده از آن، بنوت و پسری نیز در کنارش حاضر می‌شود. به صرف کاربرد انتظار، منتظر و منتظر نیز خودنمایی می‌کنند. پس بین این سه واژه رابطه‌ای وجود دارد که دقت در آن، نتایج مثبتی برای انسان به همراه می‌آورد.

پیش‌تر اشاره شد که انتظار، حالتی است مرکب از دو عنصر نفی و

اثبات. جهت نفی؛ یعنی نابودی، فساد، انحطاط، اختلال و ظلم. جهت اثبات؛ یعنی جای‌گزین کردن عوامل اصلاح و سازندگی، ارزش‌ها و اخلاق اسلامی. بنابراین، کسی که در انتظار برترین انسان، معصوم و حجت الهی است، باید پس از فراگیری اصل خودسازی، در مرحله عمل نیز نقش خود را ایفا کند و به تعالیم و دستورهای دینی گردن نهد. به عبارت دیگر، دانستن این مطلب که روزی حضرت مهدی (عج) ظهور می‌کند و حکومت عدل جهانی را تشکیل می‌دهد و افراد شایسته‌ای هستند که او را یاری کنند، منتظران را تحریک و عزم آنان را جزم می‌کند تا خود را تحت تربیت امام و رهبر خویش قرار دهند و در شکوفایی استعدادهای درونی و قوای روحی خود تلاش کنند. در واقع، منتظران هم در خود زمینه‌ها را فراهم می‌سازند و هم برای آن حضرت زمینه‌سازی می‌کنند؛ زیرا خودسازی به معنای انجام تکالیف فردی و اجتماعی است.

انتظار اقتضا دارد که انسان (منتظر) با رعایت احکام الهی و اجتناب از معاصی، نفس خود را تهذیب کند و مراقب کردار و گفتار خویش باشد و روز به روز ارتباطش را با امام تقویت کند و خود را آماده ظهور سازد. علاوه بر آن، دانستن این مطلب که زمان ظهور امام ناگهانی است، به‌گونه‌ای که فرصت خودسازی وجود ندارد، باعث می‌شود که در عمل به تعالیم، نهایت تلاش خود را به کار برد. از امام عصر (عج) چنین نقل شده است:

هر یک از شما باید آن‌چه موجب دوستی ما می‌شود، پیشه خود سازد و از هر چه موجب خشم و ناخشنودی ما می‌گردد، دوری کند؛ زیرا فرمان ما یک‌باره و ناگهانی می‌رسد و در آن زمان، توبه برای کسی سودی ندارد و پشیمانی از گناه، کسی را از کیفر ما نجات نمی‌بخشد.<sup>۶۵</sup>

بنابراین، نفس انتظار در تعلیم و تربیت فردی و خودسازی بسیار اثرگذار است.

### ۳. دگرسازی

یکی دیگر از آثار تربیتی انتظار، دگرسازی است و در واقع، بُعد تربیتی انتظار در اجتماع به شمار می‌رود. وجود و آثار تربیتی انتظار در سطح جامعه و تک‌تک افراد، باعث آماده شدن مردم برای ظهور و قیام امام می‌شود؛ چون شرط ظهور، آمادگی مردم از تمام جهات است که تعلیم و تربیت عموم مردم یکی از آن جهات به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، تعلیم و تربیت همان صالح شدن است که خداوند در قرآن کریم وعده داده:

زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.<sup>۶۶</sup>

حالت انتظار در افراد جامعه موجب می‌شود تا آنها در کنار اصلاح دیگران و ترویج اخلاق و فضایل، درصدد مهیا کردن جامعه ایده‌آل و مهدوی باشند؛ زیرا در انتظار کسی به‌سر می‌برند که حکومت و عدالت وی فراگیر و عمومی است. به همین جهت، تعلیم تربیتی اسلام مانند امر به معروف و نهی از منکر، اجتناب از گناه و فساد و اشاعه ندادن آن، عزت و سربلندی، فروتنی در برابر مؤمنان، گسترش فرهنگ موعظه و نصیحت، تقویت ارزش‌های اخلاقی و فضایل انسانی و...، رونق و فزاینده‌گی بیشتری می‌یابند و پایه‌های جامعه مهدوی استوار می‌شود. هریک از افراد این جامعه مانند مشعلی خواهد بود که دیگران را هدایت می‌کند. امام علی (ع) در وصف چنین اشخاصی فرمود:

آنان مشعل‌های هدایتند و نشانه‌های روشن روی زمین هستند که از سخن چینی، تفرقه افکنی و اشاعه فساد بیزارند و خداوند درهای رحمتش را به روی آنها می‌گشاید.<sup>۶۷</sup>

آموزه‌های مهدویت علاوه بر اثرگذاری بر تعلیم و تربیت انسان‌ها، در رشد استعدادها و شکوفایی قوای درونی انسان‌ها نقش مهمی دارند و تضمین‌کننده سعادت بشری نیز هستند. در این میان، از روش‌های مختلف تربیتی برای تقویت این اثرگذاری استفاده می‌شود؛ روش‌هایی چون توجه به

«انتظار مهدی موعود (عج) در درجه اول، انتظار استقرار عدالت است». دانستن این مطلب که زمان ظهور امام ناگهانی است، به‌گونه‌ای که فرصت خودسازی وجود ندارد، باعث می‌شود که در عمل به تعالیم، نهایت تلاش خود را به کار برد.

رشد عقلانی در مرحله تفکر، تعقل، آگاهی بخشی و بینش دهی، روش الگویی یا الگوی عملی و روش پند و اندرز.

بنابراین، دو آموزه معرفت امام عصر علیه السلام و انتظار ظهور آن حضرت، در قالب روش های تربیتی یاد شده، آثاری دو چندان دارند. البته ما معتقدیم صاحب نظران تربیتی باید در سایه تعلیم نورانی اسلام روش ها را برگزینند، نه این که آنها قالب هایی باشند که ما روایات و آموزه ها را با آنها تنظیم کنیم.

به هر حال، آموزه های مهدوی، نه تنها به انسان سازی و روند دست یابی به کمال و سعادت دنیوی و اخروی سرعت می بخشد، بلکه تضمین کننده آن است و غیر از این طریق، به گمراهی می انجامد.

### پی نوشت ها:

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶، نشر دارالعارف، بیروت، بی تا.
۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۲۵، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم.
۲. سوره ملک، آیه ۳۰.
۳. «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ «بخوان، و پروردگار تو کریم ترین [کریمان] است \* همان کس که به وسیله قلم آموخت \* آن چه را که انسان نمی دانست [به تدریج به او] آموخت.» (سوره علق، آیه های ۳-۵)
۴. نک: ابن منظور، لسان العرب، انتشارات دار صادر، بیروت.
۵. سیدمهدی صناعی، پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۱۴، انتشارات سناباد مشهد.
۶. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ماده «علم»، انتشارات مکتب مرتضویه.
۷. محمدعلی سعادت، اخلاق اسلامی، ص ۹، انتشارات دفتر نمایندگی رهبری در دانشگاه ها.
۸. محمدحسن رحیمیان، اخلاق و تربیت اسلامی، ص ۱۷، نشر سمت.
۹. «هَلْ أَتَيْكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟» «آیا تو را - به شرط این که از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟» (سوره کهف، آیه ۶۶)
۱۰. «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ؟» «و [لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.» (سوره بقره، آیه ۱۰۲)
۱۱. «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؟» «آن چه را که انسان نمی دانست [به تدریج به او] آموخت.» (سوره علق، آیه ۵)
۱۲. «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ؟» «و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شما به عنوان مربیان سگ های شکاری، از آن چه خدایتان آموخته، به آنها تعلیم داده اید [برای شما حلال شده است.]» (سوره مائده، آیه ۴)
۱۳. «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؟» «و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.» (سوره جمعه، آیه ۲)
۱۴. «وَإِذْ عَلَّمْنَا الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؟» «و آن گاه که تو را کتاب و حکمت آموختیم.» (سوره مائده، آیه ۱۱۰)
۱۵. «الرَّبُّ فِي الْأَوَّلِ التَّوْبَةِ وَهُوَ إِِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالًا فَحَالًا إِلَى حَذَا.»
۱۶. امیرحسین بانکی پور و احمد قماشچی، تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ج ۱، ص ۵۳، نشر مرکز مطالعات تربیت اسلامی.
۱۷. مجید رشیدپور، آشنایی با تعلیم و تربیت اسلامی، ج ۶، ص ۱۱، نشر انجمن اولیا و مربیان.
۱۸. محمدباقر مجلسی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۸، ماده عدن.
۱۹. نک: غلامرضا غیائی، تعلیم و تربیت در اسلام، ج ۱، ص ۲۷، انتشارات بیان الحق.
۲۰. پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۶.
۲۱. نک: سوره جمعه، آیه ۲؛ سوره بقره، آیه ۱۵۱؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.
۲۲. لے تان خوی، آموزش و پرورش، فرهنگ ها و جوامع، ترجمه محمد یمینی دوزی سرخابی، ج ۱، ص ۱۱، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۲۳. نک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، باب فرض العلم، انتشارات گل گشت.
۲۴. «وَوَدَّ عَلَى أَغْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ خَيْرَانَ؟» «آیا پس از این که خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیطان ها او را در بیابان از راه به در برده اند، و حیران [بر جای مانده] است؟» (سوره انعام، آیه ۷۱)
۲۵. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْإِيمَانِ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؟» «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.» (سوره جمعه، آیه ۲)
۲۶. «وَأَعْنَى عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبُرْهَم» (صحیفه سجاده، دعای ۲۵)
۲۷. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؟» «و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند.» (سوره زاریات، آیه ۵۶)
۲۸. نک: علامه محمدتقی جعفری، تعلیم و تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۳، انتشارات پیام آزادی.
۱. نک: بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷۳ و ۳۱۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۴، باب ۲۳.
۲۹. «مَا بُنِيَ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنا وَبِفَضْلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا» (بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱)
۳۰. نک: همان، ج ۴۰، ص ۹۶ و ج ۲۴، ص ۲۰۱.
۳۱. «مَنْ مَاتَ [و] لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ نَعَمْ قُلْتَ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءُ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَضَلَالٌ» (اصول کافی، ج ۲، باب من مات و ليس له الامام، روایت سوم)، هم چنین فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ

- زمانه مات میته جاهلیه» (قندوزی حنفی، ینابیع الموده، باب ۲۹، ص ۱۳۷، انتشارات حیدریه، نجف)
۳۲. نک: همان، باب ۹۳، ص ۱۶۱؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، باب ۲۸، ص ۳۱۳، روایت چهارم.
۳۳. «اللهم عرفنی نفسك فإنک إن لم تعرفنی نفسك لم أعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فإنک إن لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجّتك اللهم عرفنی حجّتك فإنک إن لم تعرفنی حجّتك ضللت عن دینی.» (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی الغیبه، روایت پنجم)، این دعا را امام صادق علیه السلام در جواب زرارہ انشا کرد که پرسیده بود: اگر دوران غیبت را درک کردم چه وظیفه‌ای دارم.
۳۴. «بنا عُبدَ الله و بنا عُرفَ الله و بنا وُجِدَ الله تبرک و تعالی و محمّد حجاب الله تبرک و تعالی.» (اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، روایت دهم) در این حدیث حجاب به معنای واسطه است.
۳۵. «إنّ للقاءم منّا غیبتین إحداهما أطول من الأخری ... و أما الأخری فیطول أمدها حتّی یرجع عن هذا الأمر أكثر من یقول به فلا یثبت علیه إلّا من قوی یقینه و صحت معرفته و لم یجد فی نفسه حجراً ممّا قضینا و سلّم لنا أهل‌البيت.» (کمال‌الدین و تمام‌النعمه، باب ۳۱، روایت هشتم)
۳۶. «اللهم... إن لم تعرفنی حجّتك ضللت عن دینی.» (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی الغیبه، روایت پنجم)
۳۷. «ستصیبکم شبهة فتبّقون بلا علم یری و لا إمام هدی لا ینجو منها إلّا من دعا بدعاء الغریق ... یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.» (بحار‌الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۴۹)
۳۸. در این باره از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «یا علی و اعلم أنّ أعجب الناس إیماناً و أعظمهم یقیناً قوم یكونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبّی و حبیبهم الحجة فآمنوا بسواد علی بیاض.» (کمال‌الدین و تمام‌النعمه، باب ۲۵، روایت هشتم)
۳۹. «غضا» نام درختی است که چوب آن مدت زیادی آتش و حرارت را در خود حفظ می‌کند و به همین جهت، زغال بسیار خوبی دارد.
۴۰. «... اللهم لقنی إخوانی ... لا إنکم أصحابی و إخوانی قوم فی آخر الزمان آمنوا و لم یرونی لقد عرفنیهم الله بأسمائهم و أسماء أبائهم من قبل أن یرجمهم من أصلاب آبائهم و أرحام أمهاتهم لأحدهم أشدّ بقیة علی دینه من خط القاتد فی اللیلة الضلّماء أو کالقابض علی جمر الغضا أولئک مصابیح الدجی ینجیهم الله من کل فتنة غبراء مظلمة.» (بحار‌الأنوار ج ۵۲، ص ۱۲۴)
۴۱. «در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است.» (سوره آل‌عمران، آیه ۱۹)
۴۲. «التسلیم لعلی بن ابی‌طالب علیه السلام بالولاية.» (سیدهاشم بحرانی، تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۷۴)
۴۳. «إنی جاعل فی الأرض خلیفة» (سوره بقره، آیه ۳۰)
۴۴. «وَعَلِمَ آدمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ «و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت.» (سوره بقره، آیه ۳۱)
۴۵. «یا أیها الإنسان إنک کادحٌ إلی رَبِّکَ کَدْحًا فَمَلّاقیه»؛ «ای انسان، حقاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.» (سوره انشقاق، آیه ۶)
۴۶. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۴، ص ۲۸۰، انتشارات اسراء.
۴۷. «حضرت علی علیه السلام با تقوای الهی، خلافت الهی را به دست آورد و خلیفه‌ای خلیفه‌پرور شد.» (همان، ص ۲۹۰)
۴۸. نک: اصول کافی، کتاب الحجه، باب أنّ الائمة: خلفاء الله عزوجل؛ سوره مائده، آیه‌های ۵۵-۵۶؛ سوره احزاب، آیه ۶؛ سوره حشر، آیه ۷ و...
۴۹. «الإمام أمین الله فی خلقه و حجّته علی عبادہ و خلیفته فی بلاده و الداعی إلی الله و الذابّ عن حرم الله، الإمام المظهر من الذنوب و المبرّأ عن العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدین و عزّ المسلمین و غیظ المنافقین و بوار الکافرین.» (اصول کافی، کتاب الحجه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، روایت یکم)
۵۰. تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۴، ص ۲۸۷.
۵۱. در این‌جا انتظار به دلیل اهمیتش و اثرگذاری بر عرصه تعلیم و تربیت، به طور مستقل و به عنوان یکی از آموزه‌های مهم مهدویت بررسی می‌شود. گرچه با تأمل به دست می‌آید که انتظار، متفرع بر معرفت و شناخت امام است که در قسمت پیش به آن اشاره شد.
۵۲. «أفضل العبادة، انتظار الفرج.» (لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب‌الآثر، فصل ۱۰، باب ۳، روایت شانزدهم)
۵۳. «یا أباخالد إنّ أهل زمان غیبتہ القائلین بإمامته و المنتظرین لظهوره أفضل من أهل کل زمان.» (کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، باب ۳۱، روایت دوم؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۰، انتشارات اعلمی، بیروت)
۵۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «من مات منکم و هو منتظر لهذا الأمر کمن هو مع القائم فی فسطاطه ... لا بل کمن قارع معه بسیفه ... لا والله إلّا کمن استشهد مع رسول‌الله صلی الله علیه و آله» (بحار‌الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، روایت هجدهم)
۵۵. امام خمینی؛ درباره انتظار فرمود: «انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است.» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۶، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛)
۵۶. «یا أیها النبّی إنا أرسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً \* و داعياً إلی الله یأذنه و سرّاجاً مبیراً»؛ «ای پیامبر، ما تو را [به سمّت] گواه و بشارت‌گر و هشداردهنده فرستادیم، و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابانک.» (سوره احزاب، آیه‌های ۴۵-۴۶)
۵۷. «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط»؛ «به راستی [ما] پیامبران خود را با

دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است.» (سوره حدید، آیه ۲۵)

۵۸. سیدعلی خامنه‌ای، متن سخنرانی ۱۳۸۵/۵/۸، نک: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (<http://www.Khamenei.ir>).

۵۹. «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُفَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم. و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم.» (سوره قصص، آیه ۵ - ۶)

۶۰. «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»؛ «خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم

چیره خواهیم گشت.» (سوره مجادله، آیه ۲۱)

۶۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»؛ «خدا حال قومی را تغییر

نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.» (سوره رعد، آیه ۱۱)

۶۲. «وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ «و هرچه در توان دارید، بسیج کنید.» (سوره

انفال، آیه ۶۰)

۶۳. «... فليعمل كل امرئ منكم بما يقرب به من محبتنا و يتجنب ما يدينه من كراهتنا

و سخطنا فإن أمرنا بغتة فجأة حين لا تنفعه توبة و لا ينجيه من عقابنا ندم على

حوية و...» (الاحتجاج، ج ۲، باب ذکر طرف ممّا خرج ايضاً عن...، ص ۴۹۵)

۶۴. «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (سوره انبياء، آیه ۱۰۵)

۶۵. نهج البلاغه، ترجمه و شرح صبحی صالح، ص ۱۴۹، خطبه ۱۰۳.



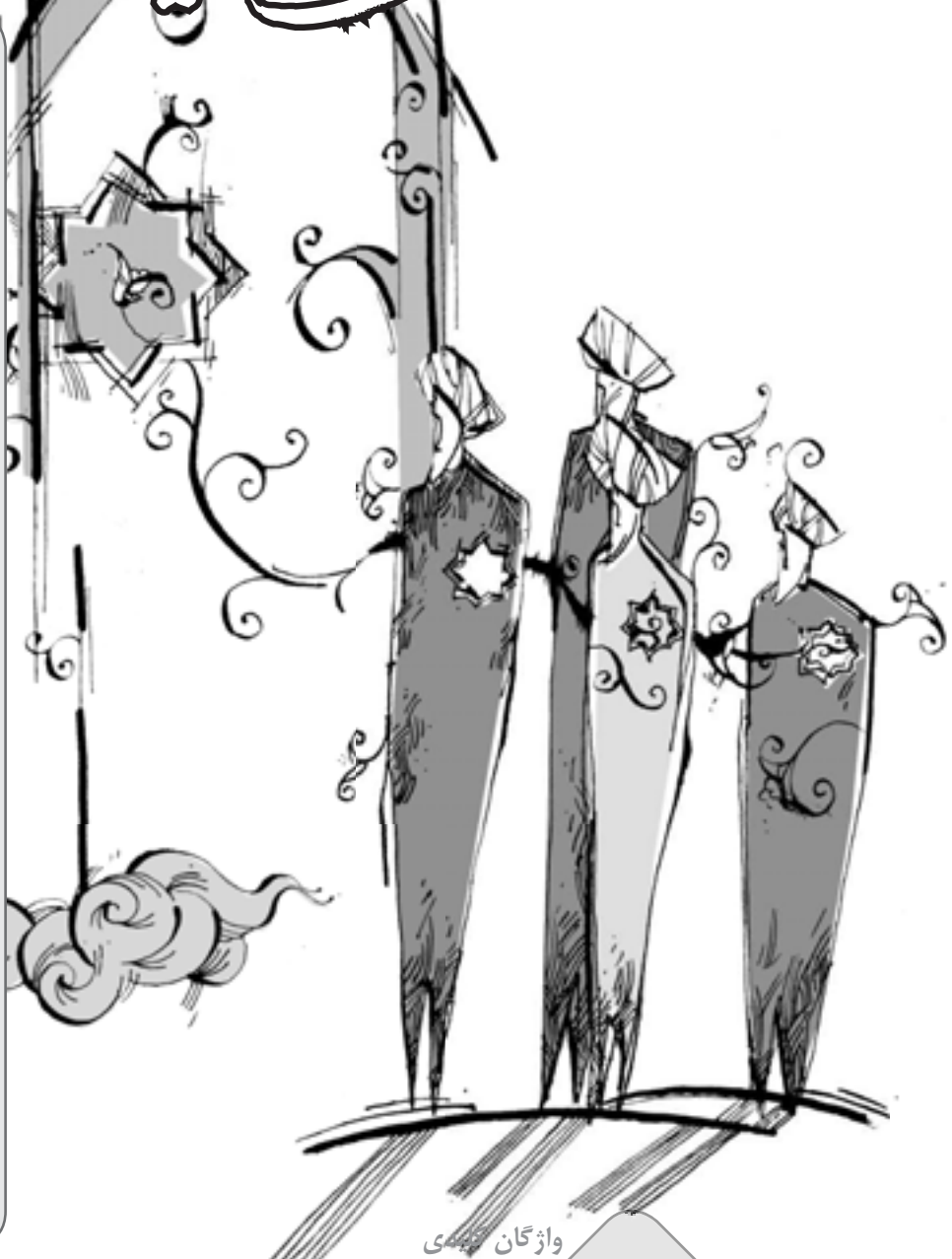
# بیکه اکبر و موعود در آئینه سنی

مهدی فرمانیان\*

چکیده

بنابر بررسی آثار و مکتوبات اهل سنت در طول تاریخ، بیشتر علما و اندیشه‌ورزان اهل سنت آموزه مهدی موعود را پذیرفته‌اند و تنها در نوع نگاه به امام و مصداق با امامیه اختلاف دارند. نگرش اهل سنت به امامت تأثیر عمیقی در نگاه آنان به مسئله مهدویت گذاشته است. نگاه آنان بیشتر روی کردی اجتماعی دارد.

در این نوشتار با تقسیم اهل سنت به متکلمان، اصحاب حدیث و سلفیه به این نکته دست یافته‌ایم که تمام متکلمان اهل سنت نیز آموزه منجی موعود را پذیرفته‌اند و حتی عقل‌گراترین آنان، یعنی معتزله نیز آن را قبول دارند. نگرش اصحاب حدیث به تفکر امامیه بسیار نزدیک است و حتی برخی از آنان در مصداق نیز همراه امامیه شده‌اند. سلفیه که در اخذ احادیث سخت‌گیرتر از بقیه عمل کرده‌اند، مهدی علیه السلام را از عترت و اولاد فاطمه علیها السلام دانسته‌اند و به نقل نشدن روایات مهدی علیه السلام در صحیح بخاری و مسلم وقعی ننهاده‌اند. دیدگاه آنان درباره عادل بودن مهدی موعود، تصویری زمینی از آن حضرت ساخته که مهم‌ترین کارکرد آن رفاه اجتماعی است. بیشتر بزرگان اهل سنت کارکرد معنوی برای حضرت تصور نمی‌کنند و حتی برخی قیام حضرت را به جهان اسلام مختص می‌دانند و آن را جهانی نمی‌بینند. تفکر اصحاب حدیث متشیع در این باره نیز همانند تشیع با کارکردی معنوی و جهانی برای قیام حضرت است.



واژگان مهدی

مهدویت، حکومت جهانی، عدالت اجتماعی، گسترش معنویت، سنیان معتدل، صوفیان سنی.

## مقدمه

همواره پیروان اسلام در طول اعصار گذشته، مردی از اهل بیت پیامبر در آخرالزمان با شعار عدالت‌گستری و به همراهی و کمک انسان‌های بی‌شماری اعتقاد داشته‌اند. آن انسان الهی با حکومت بر روی زمین رفاه را در بین مردم گسترش خواهد داد. مسلمانان به پیروی از پیامبر که آمدن چنین شخصی را بشارت داده بود، نام وی را مهدی (هدایت الهی شده) نهادند. نام او از همان صدر اسلام در دل‌ها جای گرفت، بر زبان‌ها جاری شد، به نسل‌های بعدی منتقل گردید و در کتاب‌ها ثبت شد. بزرگانی از اهل سنت، با دیدگاه‌ها و مذاهب گوناگون در باب آن عدالت‌گستر تک‌نگاشته‌ها و رساله‌های مستقلی نوشتند و بسیاری از محدثان در کتاب‌های خویش بابی را به روایات و آثار مهدی علیه السلام اختصاص دادند. این آموزه در نزد اهل سنت به عنوان یکی از «اشراط الساعه» مطرح بوده و در طول تاریخ کارکرد بسزایی داشته است. این آموزه چنان مهم می‌نماید که عده کمی آن را انکار کرده‌اند. البته در قرن اخیر، عده‌ای به انکار آن پرداخته‌اند که ممکن است بر اثر موج عقل‌گرایی و شکاکیت برآمده از غرب باشد.<sup>۱</sup>

برای پرداختن به موضوع مهدویت در دیدگاه اهل سنت، بررسی مفهوم اهل سنت<sup>۲</sup> و شمول مصداقی آن ضرورت دارد. سنت در معنای لغوی یعنی طریقه و روش<sup>۳</sup> و در اصطلاح، کاربردهای متفاوتی دارد. اهل سنت، آن را در مقابل «بدعت» به کار می‌برند و آن را عمل مطابق با شرع می‌دانند. احمد بن حنبل این تفسیر از سنت را در بخش اعتقادات ترویج و تبیین کرد.<sup>۴</sup> او در تک‌نگاشته‌ای با نام «اصول السنّة»، سنت‌های اعتقادی را به شرح زیر طبقه‌بندی نمود:

۱. اقتدا و تمسک به اصحاب رسول خدا؛

۲. ایمان به قدر، خیر و شر آن؛

۳. قدیم و مخلوق نبودن قرآن؛

۴. رؤیت خداوند در روز قیامت؛

۵. ایمان به مثابه جزئی از ایمان؛

۶. افضلیت صحابه به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و اصحاب شورا؛
۷. اطاعت از خلیفه؛ فاسق یا عادل؛
۸. عدم جواز خروج بر خلیفه مسلمانان؛
۹. عدم جواز بیان بدی‌های صحابه؛
۱۰. خلق بهشت و جهنم؛
۱۱. عدم کفر اهل قبله و استغفار برای آن.<sup>۵</sup>

احمد بن حنبل این اصول را «اصول سنت» نامید و فرقه‌های معتزله، شیعه، مرجئه، قدریه، جهمیه و خوارج را به دلیل بی‌اعتقادی به اصلی از این اصول، بدعت‌گذار خواند.<sup>۶</sup> شافعیان و مالکیان به پیروی از رهبران‌شان این عقاید را پذیرفتند؛ زیرا رهبران آنان که در طیف اصحاب حدیث بودند،<sup>۷</sup> گاه جملاتی را در تأیید عقاید احمد بن حنبل بیان می‌کردند.<sup>۸</sup>

حدود یک قرن بعد از او، سه نفر در جهان اسلام، یکی در مصر، دیگری در بصره و سومی در ماوراءالنهر، ظهور کردند و خود را اهل سنت و جماعت نامیدند. آنان تنها لفظ اهل سنت را شامل بسیاری از متکلمان می‌دانستند و طیف وسیعی را مصداق اهل سنت می‌شمردند. ابوجعفر طحاوی (متوفای حدود ۳۲۱ قمری) در مصر به هواداری از ابوحنیفه که احمد بن حنبل وی را از بدعت‌گذاران (مرجئی) می‌دانست، تک‌نگاشته‌ای با نام بیان اعتقاد اهل السنه نوشت و ابوحنیفه را از اهل سنت دانست.<sup>۹</sup> در شرق نیز متکلمی به نام ابومنصور ماتریدی (متوفای حدود ۳۳۳ قمری) به پیروی از ابوحنیفه برخاست و خود را اهل سنت و جماعت نامید و کتابی به نام تأویلات اهل السنه نوشت. دیدگاه‌های وی مکتبی به نام «مکتب کلامی ماتریدی» ایجاد کرد که تأثیر شگرفی در عقاید اهل سنت نهاد. ابوحفص نسفی (م ۵۳۷ قمری) نویسنده کتاب عقاید نسفی که قرن‌ها کتاب درسی بسیاری از مدارس اهل سنت بود، از این مکتب سر برآورد. بنابراین، کم‌کم ابوحنیفه از بدعت‌گذاران خارج شد و در صف اهل سنت قرار گرفت. ابوالحسن اشعری (متوفای حدود ۳۲۴

قمری) نیز در بصره مکتب مهم و بزرگ کلامی اشاعره را بنیاد نهاد. وی نخست با نوشتن کتاب الابانه خود را پیرو احمد بن حنبل معرفی کرد و در ادامه به تبیین دیدگاه‌های خویش پرداخت. با وجود آن که احمد بن حنبل، علم کلام را از علوم مذموم در اسلام معرفی کرد، ابوالحسن اشعری علم کلام را نیکو برشمرد و بر خلاف احمد بن حنبل علم کلام را از علوم اسلامی به شمار آورد. این چنین، مکتب کلامی اشاعره به عنوان مکتب کلامی اهل سنت شکل گرفت و بالید. در این مکتب بزرگانی چون ابوبکر باقلانی (م ۴۱۳ قمری)، امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ قمری)، غزالی (م ۵۰۵ قمری)، فخر رازی (م ۶۰۶ قمری) و تفتازانی (م ۷۲۹ قمری) ظهور کردند. معتزله هم‌چنان در نزد اهل سنت از بدعت‌گذاران باقی ماند تا این که با حمله مغول به طور کلی از بین رفت. نویسنده به پیروی از علمای امامیه و به سبب هم‌فکری معتزله با اهل سنت در بحث امامت، معتزله را از اهل سنت می‌داند که به بیان مطالب کوتاهی از آنان می‌پردازیم.

از سوی دیگر، در فقه اهل سنت از قرن دوم مکاتب فقهی مختلفی از جمله اوزاعی، سفیان ثوری، طبری (جربری)، حنفی، لیثی، ظاهری، شافعی، حنبلی، مالکی و کرامی ظهور یافتند که چهار مکتب از آنان در طول تاریخ باقی ماند. فقه مالکی، شافعی و حنبلی با رویکرد حدیث‌گرایی و توجه به آرا و نظرات صحابه و تابعین شکل گرفت و فقه ابوحنیفه با توجه به قیاس، به اصحاب رأی معروف گشت. در عصر حاضر بیشتر اهل سنت را حنفیان (ماتریدیان) و سپس شافعیان (اشاعره) تشکیل می‌دهند؛ اگرچه رویکرد سلفی‌گری در عصر حاضر قدرت رو به رشدی دارد.<sup>۱۰</sup>

بنابر مطالب بیان شده در این نوشتار و مشخص شدن محدوده مصداقی و مفهومی اهل سنت و از آن‌جا که به اصحاب حدیث بیشتر از دیگر گروه‌ها پرداخته‌اند، به موعودباوری در نگاه متکلمان اهل سنت می‌پردازیم و بیشتر بحث را درباره اصحاب حدیث پی می‌گیریم. در ادامه نیز با بازبینی علل انکار یا تردید منکران یا مرددان در بحث مهدویت و بنابر داده‌های فراهم شده، تحلیلی گونه‌شناسانه درباره موعودباوری اهل سنت بیان می‌کنیم.

### موعودباوری در اندیشه متکلمان اهل سنت

علم کلام را به اختصار «دفاع عقلانی از دین» تعریف کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> بنابراین، از متکلمان نباید توقع داشت که در کتب خویش مباحث مهدویت را پی بگیرند، هم‌چنان که در بسیاری از کتب معروف و معتبر کلامی، مطلبی در این باره یافت نمی‌شود. این نیافتن، دلیل بر انکار یا عدم توجه متکلمان اهل سنت به این موضوع نیست، بلکه با توجه به موضوع علم کلام و تکیه داشتن مباحث مهدویت به ادله نقلی، برای طرح این نوع مباحث در کتب کلامی جایی نمی‌ماند. دیگر این که موضوع مهدویت در نزد اهل سنت، جایگاهی رفیع و بلند شیعی را ندارد و نگاه آنان به این مسئله، بازگشت به امامت و خلافت است. هسته اصلی و مرکزی فکر شیعه حول محور امامت می‌چرخد و بیشترین کتاب‌های شیعی در این زمینه نوشته شده، ولی امامت و خلافت نزد اهل سنت مسئله‌ای فرعی است. بعضی از بزرگان متکلم سنی گفته‌اند:

ما به تبع روش مشهور، مسئله امامت را نیز در کلام بحث کرده و می‌آوریم و الا کلام جای مباحثی هم‌چون امامت نیست.<sup>۱۲</sup>

سومین نکته مهم در نزد اهل سنت این است که از قدیم، زمانی که هنوز مباحث کلامی در آنان شکل نگرفته بود، بیشتر علما و بزرگان آنان، مباحث مهدی را ذیل بحث «اشراط الساعه» بیان می‌کردند و به آن می‌پرداختند. در کلام نیز موضوع «اشراط الساعه» مطرح نیست و یا به صورت گذرا درباره آن بحث نموده‌اند، هم‌چنان که با تفحص در کتاب‌های شرح مواضع ایجی، المطالب العالیه فخر رازی، مغنی قاضی عبدالجبار، تبصرة الادله ابومعین نسفی، اصول الدین بزدوی، اصول الدین احمد غزنوی حنفی،<sup>۱۳</sup> ابکار الافکار سیف‌الدین آمدی، نهایة الاقدام شهرستانی، الاقتصاد فی الاعتقاد

برای پرداختن به موضوع مهدویت در دیدگاه اهل سنت، بررسی مفهوم اهل سنت<sup>۲</sup> و شمول مصداقی آن ضرورت دارد. سنت در معنای لغوی یعنی طریقه و روش<sup>۳</sup> و در اصطلاح، کاربردهای متفاوتی دارد. اهل سنت، آن را در مقابل «بدعت» به کار می‌برند و آن را عمل مطابق با شرع می‌دانند.

غزالی، اصول الدین عبدالقاهر بغدادی، البراهین فی علم الکلام فخر رازی، الارشاد و الشامل فی اصول الدین امام الحرمین جوینی، التمهید باقلانی و...، مطلبی درباره «اشراط الساعه» یافت نمی‌شود. نسفی در کتاب شرح عقاید خود، «اشراط الساعه» را خروج دجال، یاجوج و ماجوج، نزول عیسی و طلوع شمس از مغرب بیان نموده، از مهدی علیه السلام ولی یادی نکرده است. تفتازانی در شرح آن می‌نویسد:

احادیث صحیح در «اشراط الساعه» بسیار است. هر کس طالب آن است به کتب تفسیر، تاریخ و سیره مراجعه کند...<sup>۱۴</sup>

تفتازانی، متکلم اشعری، در شرح المقاصد درباره مهدی علیه السلام می‌نویسد:

احادیث صحیحی پیرامون ظهور امامی از اولاد فاطمه که در زمین عدالت می‌گسترند و نزول عیسی، وارد شده است... ولی این اخبار، اخبار آحاد است. اما خروج دجال تواتر معنوی دارد... ولی این که عیسی پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند، به عکس، مستندی ندارد.

وی روایاتی را نیز در این باب بیان می‌کند که همان احادیث موجود در کتاب‌های حدیثی است.<sup>۱۵</sup> در میان ماتریدی مذهب، ملاعلی قاری، متکلم و حدیث‌شناس معروف، در کتاب شرح الفقه الاکبر<sup>۱۶</sup> ذیل بحث اشراط الساعه می‌نویسد:

از «اشراط الساعه» ظهور مهدی علیه السلام است. ترتیب قضیه این است که مهدی علیه السلام در حرمین شریفین ظهور می‌کند و به بیت المقدس می‌آید. در آن جا دجال ظهور می‌کند و مهدی علیه السلام را محاصره می‌نماید. عیسی از مناره شرقی دمشق نزول می‌کند و دجال را از بین می‌برد و عیسی پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند... و عیسی چهل سال در زمین باقی می‌ماند، سپس از دنیا می‌رود و مسلمانان بر وی نماز می‌خوانند و او را دفن می‌کنند... در روایتی هفت سال آمده که جمع‌شدنی است، به این نحو که وی در ۳۳ سالگی به آسمان صعود می‌کند و بعد از نزول، هفت سال در این دنیا زندگی می‌کند. در شرح عقاید آمده... که مهدی علیه السلام پشت سر عیسی نماز می‌خواند...<sup>۱۷</sup>

بهاءالدین زاده (م ۹۵۲ قمری) در شرح دیگری بر فقه اکبر اشراط الساعه را خروج مهدی علیه السلام برمی‌شمرد. وی با بیان روایاتی مهدی علیه السلام را مردی از اهل بیت رسول دانسته که عدالت را بعد از کثرت ظلم و فساد گسترش داده، در حالی که علم اندک و جهل بسیار گشته است.<sup>۱۸</sup> ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز در شرح نهج البلاغه با اشاره‌ای به این مبحث می‌نویسد:

کلام حضرت امیر که می‌فرماید: «بنا تختم...» اشاره به مهدی علیه السلام است که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد. اکثر محدثان آن را از اولاد فاطمه دانسته و اصحاب ما (معتزله)

منکر آن نیستند. آنان در کتبشان از مهدی یاد کرده‌اند و شیوخ معتزله به آن معترفند، مگر این که قائلند به دنیا نیامده و در آینده خلق می‌گردد و این همان مذهب اهل حدیث است...<sup>۱۹</sup>

در گفتار ابن ابی‌الحدید نکات دقیقی نهفته است: اول این که معتزله (عقل‌گراترین فرقه در اسلام) به مهدی علیه السلام اعتقاد داشته‌اند و آن را انکار نکرده‌اند که این نشانه قوت احادیث رسیده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره مهدی علیه السلام است؛ نکته دوم، همانندی دیدگاه معتزله با اصحاب حدیث است. بنابر این همانندی، در جست‌وجوی بحث مهدویت از دیدگاه اهل سنت، باید به اهل حدیث مراجعه کرد و این مبحث را از متکلمان کمتر باید سراغ گرفت؛ سوم این که مبحث مهدی علیه السلام در کتب معتزله بیان شده، اما مع‌الاسف بیشتر آنان از بین رفته‌اند و اکنون در دست‌رس نیستند. بنابر مطالب بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت که اشاعره در کتب خود به این مبحث کمتر پرداخته‌اند. ماتریدی به پیروی از ابوحنیفه، به «اشراط الساعه» و مباحث مهدی علیه السلام بیشتر توجه نموده‌اند و نگاه متکلمان (اعم از معتزلی، اشعری و ماتریدی) در باب مهدی علیه السلام همان نگاه اصحاب حدیث است. نکته مهم آن که خیلی از متکلمان در باب مهدی علیه السلام سکوت کرده‌اند، ولی هیچ گزارشی نیز بر رد ظهور مهدی علیه السلام از متکلمان بیان نشده است.

## گونه‌شناسی منجی موعود در نگاه اصحاب حدیث<sup>۲۰</sup>

در تاریخ‌نویسی ملاحم و فتن در میان اهل سنت، چندین کتاب مهم وجود دارد. بنابر نظر ابن طائوس (م ۶۶۴ قمری)، «تمی‌توان کتابی در ملاحم و فتن نوشت و از کتاب الفت نعیم بن حماد مروزی (م ۲۲۹ قمری)، [از اصحاب حدیث و استاد بخاری] و... خبر نگرفت...»<sup>۲۱</sup> از کتب دیگر در این باره، السنن الوردیة فی الفت از ابوعمرو دانی (م ۴۴۴ قمری) به شمار می‌رود که تازگی در عربستان چاپ شده است.<sup>۲۲</sup> بیشتر سنیان متشیع<sup>۲۳</sup> و اصحاب حدیث از کتاب‌های دیگری هم‌چون الملاحم ابن منادی، البعث و النشور بیهقی، مناقب المهدی یا اربعین حدیث فی المهدی<sup>۲۴</sup> و صفة المهدی از ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ قمری) بهره برده‌اند که بعضی از آنها از بین رفته‌اند، ولی نقل قول‌های بسیاری از این کتاب‌ها در عقد الدرر فی اخبار المنتظر نوشته یوسف بن یحیی شافعی (از علمای قرن هفتم قمری)، البیان فی اخبار صاحب الزمان از محمد بن یوسف گنجی شافعی (م ۶۵۸ قمری) و... می‌توان یافت. نعیم بن حماد در کتاب الفت (قدیمی‌ترین کتاب این طیف) جریان اصحاب حدیث متساهل را آغاز نموده و می‌توان این خط سیر را در پنج کتاب از شش کتاب بیان شده<sup>۲۵</sup> و کتبی هم‌چون التذکره فی احوال الموتی و امور الآخرة از قرطبی (م ۶۷۱ قمری)، ذخائر العقبی از محب‌الدین طبری (م ۶۹۴ قمری)، خریدة العجائب ابن‌وردی (م ۷۴۹ قمری)، العرف الوردی

سیوطی (م ۹۱۱ قمری)، کنزالعمال متقی هندی (م ۹۷۵ قمری)، ملاعلی قاری (م ۱۰۴۱ قمری) در مرقاة المفاتیح،<sup>۲۶</sup> المشرّب الوردی فی مذهب المهدی، سفارینی حنبلی (م ۱۱۸۸ قمری) در لوامع الانوار، محمد بن سلوم (م ۱۲۴۶ قمری) در مختصر لوامع الانوار البهیة و سواطع الاسرار الاثریة، صبان شافعی (م ۱۲۰۶ قمری) در اسعاف الراغبین، قندوزی (م ۱۲۷۰ قمری) در ینابیع الموده، بلیسی شافعی (م ۱۳۰۸ قمری) در العطر الوردی و محمد بیومی مصری در الامامة و اهل البیت پی گرفت. ویژگی‌های این گروه از اصحاب حدیث اهل سنت این بود که در استناد به احادیث و پیرو آن احادیث مهدی و آثار رسیده از صحابه و تابعین سهل می‌گرفتند و در صورت تعارضات و تناقضات در پی حل و جمع آنها بودند و هیچ‌گاه با اصطلاحات جعل، وضع و ضعیف رفع تناقضات و تعارضات را پی‌نمی‌گرفتند.

ویژگی دیگر آنان در برابر سنیان متشیع، این است که در مصداق، هم‌چون دیگر اصحاب حدیث، مهدی علیه السلام را از اولاد امام حسن علیه السلام می‌دانستند که هنوز متولد نگردیده و در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد. شاید اغراق نباشد که در تمام این کتب، روایاتی از کتاب الفت نعیم بن حماد و کتاب ابونعیم اصفهانی یافت می‌گردد. بنابراین، کتاب الفت را سرمنشأ اصلی این جریان می‌نامیم و خطوط کلی جایگاه موعودباوری در اندیشه این طیف از اصحاب حدیث را بر اساس آن همراه با نیم‌نگاهی به کتب دیگر، بازسازی می‌نماییم. علامت‌های ظهور در این کتب، دو نوع است: علامت‌هایی که با هر زمانی انطباق می‌پذیرند که عبارتند از: اندک شدن توجه به علوم دینی و دین، فراگیری جهل، گسترش فحشا و فزونی بلا و خرابی<sup>۲۷</sup> و علامت‌های ویژه ظهور مهدی علیه السلام، مانند ظهور مردی از بنی‌امیه با نام سفیانی در شام که بسیاری از ترکان و رومیان را به قتل می‌رساند و به سوی حجاز رهسپار می‌گردد. آن‌گاه که سفیانی به کوفه می‌رسد، یاران و شیعیان آل محمد را به قتل می‌رساند و سپاهی را به شهر مدینه روان می‌سازد. آن سپاه در مدینه به قتل و خون‌ریزی بنی‌هاشم می‌پردازد و نفس زکیه (مردی از آل البیت) کشته می‌شود. آل محمد نیز به مکه و خانه خدا پناه می‌برند.<sup>۲۸</sup> با شنیدن این فجایع، عده‌ای از اهل مشرق با پرچم‌های سیاه (رایات سود) برای حمایت از بنی فاطمه رهسپار می‌گردند.<sup>۲۹</sup> زمین، سپاه سفیانی را هنگام رفتن به مکه در محلی به نام بیداء می‌بلعد. در این هنگام منادی از آسمان ندا می‌دهد که مهدی علیه السلام امیر شماس و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.<sup>۳۰</sup> ندای منادی باعث می‌شود مردم مکه با مردی چهل ساله از بنوفاطمه، هم‌نام پیامبر و از اولاد حسن با پیشانی بلند که بر گونه راستش خالی دارد، در بین رکن و مقام (در حالی که او اکراه از بیعت دارد) بیعت می‌نمایند. بیعت‌کنندگان اولیه به تعداد اهل بدرند.<sup>۳۱</sup> مهدی علیه السلام با پرچم پیامبر، حجاز را فتح می‌کند و به بیت‌المقدس می‌رود. در کوفه رایات سود خراسان به وی می‌پیوندند و بدون خون‌ریزی بیت‌المقدس را فتح می‌کنند. در بعضی روایات دیگر آمده که آن‌چنان قتل عامی صورت می‌گیرد که مردم می‌گویند:

قسم به خدا این از اولاد فاطمه نیست؛ زیرا اگر از اولاد فاطمه بود، بر ما رحم می‌کرد.<sup>۳۲</sup>

در بیت‌المقدس با یهودیان و مسیحیان به حکم کتاب مقدس قضاوت می‌کند و تابوت سکیه را از غار انطاکیه بیرون می‌آورد. به همین دلیل، بسیاری از یهودیان مسلمان می‌شوند. در این نوع نگرش، موعود فردی است که بر طریق عادی، ولی همراه با توفیقات الهی کار خویش را پیش می‌برد و در مقابل وی فردی به نام سفیانی است که بر دعوای قبایله‌ای دامن می‌زند و به شیعیان و محبان اهل بیت سخت‌گیری می‌کند. نجات‌بخشی در گونه‌شناسی این گروه، تنها جنبه اجتماعی و برای گروهی از مسلمانان کارکرد بهتری دارد. درباره رفاه اجتماعی و کثرت مال در روایات آمده است که مال بسیار به مردم می‌بخشد، گنج‌های بسیاری را از دل زمین بیرون می‌آورد و به عدالت بین مردم پخش می‌کند، ساکنان آسمان و زمین از او راضی‌اند، آسمان برکات خود را نازل می‌کند و زمین هرچه در خود از نباتات دارد، بیرون می‌آورد. در زمان وی محسن بر احسانش می‌افزاید،

بنابر مطالب بیان شده در این نوشتار و مشخص شدن محدوده مصداقی و مفهومی اهل سنت و از آن‌جا که به اصحاب حدیث بیشتر از دیگر گروه‌ها پرداخته‌اند، به موعودباوری در نگاه متکلمان اهل سنت می‌پردازیم و بیشتر بحث را درباره اصحاب حدیث پی می‌گیریم. در ادامه نیز با بازبینی علل انکار یا تردید منکران یا مرددان در بحث مهدویت و بنابر داده‌های فراهم شده، تحلیلی گونه‌شناسانه درباره موعودباوری اهل سنت بیان می‌کنیم.

گناه کار از گناهش توبه می نماید و به مساکین رحم می کنند. خداوند کارهای مهدی علیه السلام را در یک شب اصلاح می کند و نعمتی می دهد که به هیچ امتی نداده است.<sup>۳۳</sup> سپس عیسی بن مریم بر مهدی علیه السلام نازل می شود. بنابر روایاتی، عیسی به مهدی علیه السلام اقتدا می کند و بنابر بعضی دیگر، مهدی علیه السلام پشت سر او نماز می خواند.<sup>۳۴</sup> مهدی علیه السلام در زمین هفت، هشت یا نه سال و در بعضی از روایات چهل سال حکومت می کند و سپس از دنیا می رود.<sup>۳۵</sup> مسلمانان بر وی نماز می خوانند، وی را به خاک می سپارند و بعد از وی فتنه ها پیش می آید. سپس فردی به نام قحطانی حکومت می کند.<sup>۳۶</sup> این گروه، مهدی علیه السلام را موعودی بشری، همراه با کارکردی اجتماعی و بیشتر در حوزه اسلام می داند. آن چه گذشت، گزارشی کوتاه بود از صدها روایت و نوشته درباره مهدی علیه السلام از کتاب الفت و کتاب های متأثر از آن همچون عقد الدرر، ولی قبل از تحلیل آن چند نکته را یادآور می شویم:

۱. بیشتر مطالب کتاب الفت، اقوال صحابه و تابعین است و کمتر سلسله اسناد به پیامبر می رسد. با وجود این، اشکالی بر کتاب وارد نمی شود؛ زیرا هم چنان که بیان کردیم، تا اواخر قرن دوم، سنت بر اقوال پیامبر، صحابه و تابعین اطلاق شده است. با مراجعه به کتبی همچون الموطأ مالک بن انس (م ۱۷۹ قمری)، کتاب الاصل محمد بن حسن شیبانی (م ۱۸۹ قمری) المصنف عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ قمری) که همانند کتاب الفت در همان فضا نوشته شده، می توان فهمید که چه مقدار از اقوال صحابه و تابعین در آنها وجود دارد که در اصطلاح حدیث به آنها اثر (به صورت جمع: آثار) می گفتند. با ظهور شافعی (م ۲۰۴ قمری) و نوشتن کتاب الرساله، آثار از مفهوم سنت خارج گردید و به معنای قول، فعل و تقریر پیامبر تبیین گردید. شافعی از این که برخی از فقها، مانند مالک بن انس و اوزاعی در مواردی، اقوال منقول از صحابه یا تابعین را بر احادیث رسیده از پیامبر ترجیح می دادند، نگران بود. شافعی با تحدید مفهوم سنت، نقطه عطفی را در تاریخ حدیث گرایی سنیان سبب شد که اندک اندک آثار صحابه از کتب حدیث خارج و آثار پیامبر رنگ و جلایی خاص یافت.<sup>۳۷</sup> در این فضای جدید صحاح سته و موسوعه تسعه اهل سنت شکل گرفت و پاینده ماند.

۲. در بیشتر کتب یاد شده، نقل اقوال از حضرت امیر، امام حسین، امام باقر و گاه امام صادق: به وفور یافت می شود که این فرآیند را در کتب محدثان معروف اهل سنت (به ویژه در باب مهدی علیه السلام) نمی توان یافت.

۳. در روایات کتاب الفت، کنز العمال، البرهان فی علامات المهدی متقی هندی، العرف الوردی سیوطی و دیگران، رابطه وثیقی بین ظهور مهدی علیه السلام و خروج دجال دیده نمی شود. بعضی از روایات نزول عیسی را هنگام ظهور مهدی علیه السلام و نزول عیسی را هنگام قتل دجال می دانند. بنابراین، با بیان ارتباط این روایات موضوع خروج دجال را به قیام مهدی علیه السلام می توان پیوند داد. در کتاب عقد الدرر فی اخبار المنتظر تنها

یک روایت از پیامبر به طریق حذیفه، ارتباط ظهور مهدی علیه السلام و خروج دجال را بیان می کند،<sup>۳۸</sup> در حالی که حدود ۴۴ صفحه درباره بحث دجال آمده است و دو اثر یکی از حضرت امیر و دیگری از کعب الاحبار به این مسئله می پردازند.<sup>۳۹</sup> گویا نعیم بن حماد در کتاب الفت ارتباطی بین ظهور مهدی علیه السلام و دجال نمی بیند. ابن طاووس در الملاحم و الفت احادیث مهدی، عیسی و دجال را به یک دیگر مرتبط می داند.<sup>۴۰</sup> همچنین عبارات ملاعلی قاری که در بخش متکلمان از آن نقل کردیم، این ارتباط را نشان می دهد.

بنابراین، با توجه به روایتی که این راویان نقل کرده اند، جایگاه موعود باوری را در این دسته به این صورت می توان بازسازی نمود. در این دیدگاه، مهدویت از اصول مسلم و قطعی اسلامی است. پیامبر از ظهور مردی از نسل فاطمه خبر می دهد که در پی خروج فرد ظالمی از بنی امیه برمی خیزد. این خبر از لحاظ کارکرد اجتماعی، تنها به نجات بخش اجتماعی اشاره می کند که مهم ترین خصیصه آن عدالت پروری از نوع تقسیم ثروت به صورت بسیار در بین تمام مردم است. این عدالت خواهی زمانی کوتاه دارد و سریع به پایان می رسد. بسیاری از مقدمات این عدالت خواهی با کمک و توفیقات الهی همچون ندای منادی آسمانی، بارش باران بسیار، نزول عیسی و کمک در قتل دجال، روییدن نباتات و خروج گنج ها با علمی که از خداوند در باب گنج های زمین دارد، صورت می گیرد. مقام این موعود نه آن چنان فوق طبیعی و نه همچون زمینیان است، ولی در عین حال دارای عصمت و علم غیب نیست و صفات مافوق بشری ندارد. ظهور وی کارکردی در رشد علوم و عقول ندارد و بیشتر در باب نغم مادی مطرح است و در باب نعمت های معنوی کارکردی ندارد. موعود در این دیدگاه پایانی است، ولی به پایان این دنیا و قیام قیامت نمی انجامد. بنابراین، می توان آن را موعود پایانی، ولی در مقطعی از آن دوره دانست. مقدمات این ظهور، بر اساس دعاوهای قبیله ای (علوی - اموی) شکل می گیرد، ولی تثبیت آن برای عموم مردم رفاه آور است. کارگزاران وی به گونه قبیله ای به کار گمارده نمی شوند، بلکه اساس انتخاب آنان عدالت است. اگر چه لفظ زمین در روایات آمده، گستره حکومت وی در محدوده جهان اسلام است. ادیان در این دوران حضور دارند، ولی گرایش به اسلام (به دلیل عدالت پروری) افزون می گردد. بنابراین، او امام عادل به شمار می آید که برای سعادت دنیا و رفاه حال مردم می کوشد.

همان گونه که بیان شد، دسته دوم از اصحاب حدیث با پی گیری دلالت احادیث نبوی و با علوم جرح، تعدیل، رجال و درایه، سخت گیرتر از گروه نخست بودند. زمینه اصلی مطالعات آنان برخورد با معارف دینی و منابع نقلی (اعم از ظواهر قرآن، احادیث و آثار) بوده است. فقه آنان در برابر اصحاب رأی و اعتقاداتشان در برابر متکلمان، فلاسفه و عرفا قرار می گیرد. سلفیان و وهابیان را شاخص ترین ادامه دهندگان راه اصحاب حدیث می توان دانست. یک فرد می تواند در فقه از اصحاب رأی باشد،

ولی در اعتقادات از اصحاب حدیث پیروی کند.

بنابر نقل اصحاب حدیث، احادیث رسیده در باب مهدی علیه السلام بیشتر از پنجاه حدیث و صدها اثر است که در آنها صحیح، حسن و ضعیف وجود دارد.<sup>۴۱</sup> احادیث ناآشکار درباره مهدی علیه السلام در صحیح بخاری و مسلم این چنین آمده است: «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم»<sup>۴۲</sup> و احادیث آشکار نیز در صحاح دیگر اهل سنت و موسوعه تسعه آنان آمده است. ابن ماجه در سنن،<sup>۴۳</sup> ابوداود در سنن، ترمذی<sup>۴۴</sup> در الجامع الصحیح،<sup>۴۵</sup> احمد بن حنبل در مسند،<sup>۴۶</sup> عبدالرزاق صنعانی در مصنف،<sup>۴۷</sup> ابن ابی شیبہ در مصنف،<sup>۴۸</sup> طبرانی در المعجم الکبیر<sup>۴۹</sup> و المعجم الوسیط، ابن حبان در الصحیح<sup>۵۰</sup> و دیگران که همگی از علمای قرن سوم و چهارم هستند، احادیث مهدی علیه السلام را در کتب خویش آورده‌اند. علمای قرون بعدی چیزی فراتر از آنها ندارند و جملگی مطالبشان را از تألیفات یا شاگردان علمای قرن سه و چهار اخذ کرده‌اند؛ عالمانی هم‌چون حاکم نیشابوری در مستدرک، ابن اثیر در جامع الاصول، ابن تیمیہ در منهاج السنة النبویه،<sup>۵۱</sup> ابن قیم در المنار المنیف، ابن کثیر در الملاحم و الفتن یا النهایه، برزنجی در الاشاعه، قنوجی در الاذاعه، مبارکفوری در تحفة الاحوذی، عظیم‌آبادی در عون المعبود<sup>۵۲</sup> و وهابیان هم‌چون بن باز، مفتی اعظم وهابیان در عصر حاضر، در مجله الجامعة الاسلامیه،<sup>۵۳</sup> محمد ناصرالدین البانی، حدیث‌شناس مشهور معاصر، در تخریج احادیث فضائل الشام و دمشق و در سلسله الاحادیث الصحیحه،<sup>۵۴</sup> عبدالمحسن عباد، نایب رئیس دانشگاه اسلامی مدینه، در الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الولدۃ فی المهدی،<sup>۵۵</sup> حمود بن عبدالله تویجری در اتحاف الجماعه بما جاء فی الفتن و الملاحم و اشرط الساعه،<sup>۵۶</sup> عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی در کتاب مهم المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه،<sup>۵۷</sup> یوسف الوابل در اشرط الساعه،<sup>۵۸</sup> احمد بن حجر در العقائد السلفیه بأدلتها النقلیه<sup>۵۹</sup> و کتاب ارزنده المهدی و فقه اشرط الساعه نوشته دکتر محمد احمد اسماعیل المقدم.<sup>۶۰</sup>

مهدی در نزد اصحاب حدیث، یکی از علامت‌های آخرالزمان و از عقاید قطعی آنان شمرده می‌شود. او امام عادل است که در گروه مجددان هر صد سال قرار می‌گیرد؛ در سده آخرالزمان مجددی به نام مهدی، هم‌نام پیامبر و پدرش هم‌نام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله از اولاد فاطمه<sup>۶۱</sup> از مکه ظهور می‌کند. خداوند در یک شب امور او را اصلاح می‌نماید و زمینی را که از ظلم پر شده، از عدالت پر می‌کند. آیات سود خراسان وی را همراهی می‌کند، آسمان با باران بسیار زمین را سیراب می‌نماید، زمین نباتات بسیار می‌رویانند، اسلام عزیز می‌گردد، ثروت مردم انبوه می‌شود و بخشش‌های مهدی در دوران حکومتش بدون حساب است. با ناراحتی یهودیان از این مسئله دجال یهود نیز بر مهدی علیه السلام قیام می‌کند، خداوند عیسی را به کمک مهدی علیه السلام می‌فرستد؛ عیسی دجال را می‌کشد و نماز را به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند و مهدی علیه السلام هفت یا هشت سال حکومت عادلانه می‌نماید و سپس از دنیا می‌رود. در نگاه اهل سنت، مهدی کارکردی همه‌جانبه اجتماعی دارد که بیشتر کوشش آن گسترش عدالت مادی است، اگرچه عمل به شریعت و اسلام در آن دوره رونق می‌گیرد و توجه به معنویات بسیار می‌گردد. وی با توفیقات الهی و به قول البانی، با بارزترین صفات، یعنی حکمرانی بر اسلام، عدل را در بین مردم گسترش می‌دهد. او در حقیقت همان مجدد است که در هر سده می‌آید، ولی باید مسلمانان متحد باشند، نه مانند اکنون که احزاب بسیاری را تشکیل داده‌اند. گویا مهدی از همه جهت منحصر به فرد است؛ در علم، ورع، عبادت و در خلق و با این صفات صلح می‌آورد و به تصفیه و تربیت امت می‌پردازد.<sup>۶۲</sup> بنابر تصریح این دسته از اصحاب حدیث، منظور از زمین در احادیث همان محدوده جهان اسلام است و موعود اینان، موعود پایانی به شمار می‌آید.

بنابر نظر ابن طاووس (م ۶۶۴ قمری)، «نمی‌توان کتابی در ملاحم و فتن نوشت و از کتاب الفتن نعیم بن حماد مروزی (م ۲۲۹ قمری)، [از اصحاب حدیث و استاد بخاری] و... خبر نگرفت...»

## موعود باوری در میان سنیان متشیع

با نگاهی به تاریخ قرن‌های چهار و پنج، کسانی را در میان اهل سنت می‌توان یافت که بعضی از آموزه‌های تشیع (با کمی تغییر مفهومی) را پذیرفته‌اند. این گرایش با گسترش تصوف در میان مسلمانان سنی، به خصوص بعد از مطرح شدن بحث انسان کامل در تصوف، فزونی یافت. اولین گرایش‌ها را باید در بین معتزله جست‌وجو کرد. عده‌ای از معتزله کم‌کم به این نظر متمایل شدند که حضرت امیر علیه السلام افضل صحابه است و خلفای راشدین از نظر فضیلت در رتبه بعدی هستند.<sup>۶۳</sup> در دسته‌های دیگر اهل سنت، کسانی از صوفیان، دوازده امام شیعیان را قطب الاقطاب یا ابدال و به تعبیری، انسان کامل زمان خود دانسته‌اند و بعد از پدیدار شدن سلسله‌های صوفی، غالب صوفیان سلسله خود را از طریق معروف کرخی به امام رضا علیه السلام و در ادامه به حضرت امیر رسانده‌اند. این دسته از سنیان، در فقه پیرو یکی از فقه‌های اربعه بوده‌اند و خلفا را پذیرفته‌اند، اما با عنوان‌هایی هم‌چون «هو شیعی»، «هو یتشیع»، «سنیان دوازده امامی» و «سنیان متشیع» شناخته و معرفی گردیده‌اند. بعضی از اینان در باب حضرت مهدی علیه السلام کتاب نوشته‌اند و گاه تمام آموزه‌های شیعی را در باب مهدویت پذیرفته‌اند. علمای امامیه نیز در تأیید آموزه‌های خویش در باب مهدویت بیشتر به این دسته نظر داشته‌اند و این افراد را مؤیدان دیدگاه امامیه دانسته‌اند که می‌توان به کتاب کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار میرزا حسین نوری مثال زد که حدود ۳۹ نفر از این علما را بیان کرده است.<sup>۶۴</sup>

بنابر دیدگاه بیشتر سنیان متشیع، مهدی علیه السلام از اولاد امام حسین علیه السلام و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری متولد گردیده و اکنون زنده و غایب از دیدگان است و در آخرالزمان (هرگاه خداوند صلاح بداند) همراه با نزول عیسی ظهور خواهد کرد. در دیدگاه اینان قبل از ظهور مهدی علیه السلام فردی از بنی‌امیه با نام سفیانی در شام ظهور می‌کند و سپاهش در بیداء به زمین فرو می‌رود، در این هنگام مهدی علیه السلام با رنگی عربی و جسمی اسرائیلی ظهور می‌کند. وقت ظهور، تمام مسلمانان (سنی و شیعه) با رغبت به وی می‌پیوندند، انسان‌های الهی دعوتش را می‌پذیرند و وی را نصرت می‌کنند. اینان وزیران مهدی هستند تا این که عیسی بن مریم از مناره شرقی دمشق در حالی که مردم در حال اقامه نماز عصر یا صبح به امامت مهدی علیه السلام هستند، همراه با دو ملک نزول می‌کند و بر مهدی علیه السلام اقتدا می‌نماید. عیسی در دوران مهدی علیه السلام صلیب‌ها را خواهد شکست و خوک‌ها را خواهد کشت. مشتبه شدن زنان به مردان، کثرت شهوات، خروج سفیانی، قتل یمانی در یمن، قتل نفس زکیه در بین رکن و مقام و صیحه آسمانی از علامات ظهور وی به شمار می‌رود. هم‌چنین از علایم ظهور وی، خروج رایات سود از طرف خراسان است. پیامبر در روایاتی فرموده‌اند که به آنان ببینید، اگرچه با خزیدن بر روی برف‌ها باشد (ولو حبسوا علی الثلج). آنان با وی در مکه بیعت می‌کنند و به

سوی کوفه درمی‌آیند. لشکریان خود را به شهرها گسیل می‌دارند و قسطنطنیه را فتح می‌نمایند. آن‌گاه سلطنتش شرق و غرب را می‌گیرد. بر بالای سرش ابری حرکت می‌کند و منادی ندا می‌دهد که این سپاه خلیفه خدا مهدی علیه السلام است. در دوران حکومتش گنج‌ها ظاهر می‌شود و خرابی‌ای در عالم نباشد، مگر این که آباد گردد. به هر کس هرچه احتیاج دارد، یاری می‌رساند و منادی ندا می‌دهد که مهدی علیه السلام بدون حساب می‌بخشد. در خطبه‌ای گوید: من همان بقیه‌الله هستم. دیگر در عالم، یهودی، نصرانی و کسی که خدا را نپرستد، باقی نمی‌ماند و همه مردم، ملت اسلام می‌گردند و غیر از خدا را عبادت نکنند. هفت یا هشت سال حکومت می‌نماید و بعد از حکومت وی، زندگانی دیگر خیری ندارد.

موعودباوری در این طیف از اهل سنت جایگاه بالاتری دارد. با کارکرد معنوی و اجتماعی آن، خداپرستی و معنویت فراگیر می‌شود و اجتماع به رفاه کامل می‌رسد. در بعضی از روایات، بیان شده که فردی دنبال فقیر می‌گردد تا به او صدقه دهد، ولی نمی‌یابد. موعودباوری در این اندیشه بسیار به موعودباوری شیعه نزدیک است، اگرچه به پایه آن نمی‌رسد. در میان آنان بحث غیبت مهم و دارای کارکرد کیهانی است. بزرگان این گروه، هم‌چون محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ قمری) نویسنده مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی حنفی معروف به سبط بن جوزی (م ۶۵۴ قمری) نویسنده تذکره الخواص،<sup>۶۵</sup> ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ قمری) نویسنده الفصول المهمه فی معرفة احوال الائمة، محمد بن یوسف گنجی شافعی (م ۶۵۸ قمری) نویسنده البیان فی اخبار صاحب الزمان، شمس الدین محمد بن طولون حنفی (م ۹۵۳ قمری) نویسنده الشذرات الذهبیه فی ترجمة الائمة الاثنی عشریه عند الامامیه، عبدالوهاب شعرانی شافعی (م ۹۷۳ قمری) نویسنده الیواقیت و الجواهر، ابن حجر هیثمی مکی (م ۹۷۴ قمری) نویسنده کتاب الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه،<sup>۶۶</sup> حمدالله مستوفی (م ۷۵۰ قمری) نویسنده تاریخ گزیده، خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲ قمری) نویسنده فصل الخطاب، فضل بن روزبهان (م ۹۲۷ قمری) نویسنده وسیلة الخادم الی المخدم،<sup>۶۷</sup> عبدالواسع باخزری نویسنده مقامات جامی، ملاحسین کاشفی (م ۹۱۰ قمری) نویسنده روضة الشهداء هستند<sup>۶۸</sup> که شاید بتوان ابن خلکان (م ۶۸۱ قمری) و ابن عربی (م ۶۳۸ قمری) را نیز در این طیف قرار داد، اگرچه کلمات ابن عربی تناقض دارد.

## منکران مهدی در اهل سنت و علل انکار آنان

با بررسی مباحث مهدویت در کتب اهل سنت، منکران مهدویت در مقابل مثبتان بسیار اندکند و بیشتر آنان از متأخران و معاصران هستند. شاید بتوان کتاب المهدی ینتظر بعد الرسول خیر البشر نوشته شیخ عبدالله بن زید المحمود، رئیس دادگاه‌های شرعی قطر را در بیان نام منکران مهدویت و ادله آنان و کتاب الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی، نوشته عبدالمحسن بن حمد العباد را در رد

آن، را از بهترین تألیفات در این باره دانست.<sup>۶۹</sup>

از قداما کسی به صراحت منکر احادیث مهدی علیه السلام نیست. اگرچه بعضی از علمای اهل سنت در این باره سکوت کرده‌اند، این سکوت دلیل انکار نیست. ابن خلدون (م ۸۰۸ قمری) اولین فردی است که به تفصیل به احادیث مهدویت پرداخته و آنان را تضعیف کرده است. وی در مقدمه بعد از بررسی ۲۳ حدیث از کتب اهل سنت و بحثی مبسوط درباره مهدی از نگاه اهل تصوف، در پی انکار آموزه مهدویت درمی‌آید. بینش او بر دو استدلال پایه‌گذاری شده که استدلال اول وی این است: نزد محدثان جرح بر تعدیل مقدم است. بنابراین، هر گاه در بعضی از رجال اسانید ایرادی بیابیم، به صحت حدیث لطمه وارد می‌سازد.<sup>۷۰</sup>

ابن خلدون با بیان این مطلب به ارزیابی ۲۳ حدیث می‌پردازد و بعد از ارزیابی رجال آنها می‌نویسد:

این است کلیه احادیثی که ائمه حدیث درباره مهدی و ظهورش در آخر الزمان تخریج کرده‌اند و احادیث مذکور به جز خیلی و بلکه کمتر آنها خالی از اشکال نیست.<sup>۷۱</sup>

استدلال دوم ابن خلدون این است:

... ولی حقیقتی که باید بر تو ثابت شود این است که هیچ دعوتی... به کمال نمی‌رسد، مگر در پرتو شوکت، عصیبت، ...و عصیبت فاطمیان و طالبیان، بلکه عصیبت تمام قریش در سراسر جهان متلاشی شده است و عصیبت ملت‌های دیگر بر عصیبت قریش برتری یافته است... بنابراین، اگر ظهور این مهدی صحیح باشد، هیچ راهی برای آشکار شدن دعوتش... بدون عصیبت خاندان فاطمیان نیست و با پراکندگی آنان در جهان، چنین قیامی امکان‌پذیر نخواهد بود.<sup>۷۲</sup>

رجال‌شناسان بزرگ اهل سنت، استدلال‌های ابن خلدون را نقد کرده‌اند. نهایت مطلب برآمده از عبارات ابن خلدون این است که هنوز روایاتی وجود دارد که جرح نشده است. از نکات جالب توجه این که ابن خلدون پی‌درپی از منکران مهدی به صورت مبهم یاد می‌کند، ولی حتی یک نفر را به عنوان منکر احادیث مهدی نام نمی‌برد تا آن را همراه خویش سازد و موضع خود را تقویت نماید. ابن خلدون استدلال دوم خود را که بر پایه دیدگاه جامعه‌شناختی وی بنا شده، آن هنگام از بین می‌برد که می‌نویسد:

اما ادعا جز عمل برخی از عامه که منتظر ظهور آن فاطمی هستند، پذیرفتنی نیست؛ چه آنان ابلهانی هستند که نه به عقل آراسته‌اند و نه از علم بهره برده‌اند... اینان معتقدند که فاطمی از زاب در مغرب ظهور خواهد کرد... .

ابن خلدون اگر به مفاد گفته خود ملتزم باشد، باید بپذیرد که تنها عصیبت نیست که می‌تواند پشتوانه قیام و غلبه کسی چون مهدی باشد، بلکه وعده عدالت‌خواهی آن فاطمی است که مردم را به دنبال آن می‌کشاند، اگرچه هیچ ربط و نسبتی بین آنان و آن فاطمی نباشد. از قرن هشتم تا عصر حاضر به جز ابن خلدون نام منکر دیگری را در کتب در این باره نمی‌یابیم. محمد رشید رضا در عصر حاضر معروف‌ترین سلفی‌گرای شمال آفریقا با تأثیرپذیری از ابن خلدون<sup>۷۳</sup> و محمد عبده در این باره می‌نویسد:

مسئله مهدی علیه السلام که از اسرائیلیات است، اساساً یک مسئله سیاسی است که لباس دین پوشیده و هیچ روایتی در آن نیست مگر این که در اسانید شیعی وجود دارد و زنادقه به دلیل این که سلطنت را از عرب گرفته و ملک فارس را اعاده کنند، بحث مهدویت را دنبال می‌کنند.<sup>۷۴</sup>

وی در ادامه می‌نویسد:

بیشتر مطالب کتاب الفتن، اقوال صحابه و تابعین است و کمتر سلسله اسناد به پیامبر می‌رسد. با وجود این، اشکالی بر کتاب وارد نمی‌شود؛ زیرا هم‌چنان که بیان کردیم، تا اواخر قرن دوم، سنت بر اقوال پیامبر، صحابه و تابعین اطلاق شده است.

تعارض در احادیث مهدی روشن است... و منکران آن زیادند... و برای همین شیخان (بخاری و مسلم) در صحیح خود آن را روایت نکرده‌اند. مسئله مهدی علیه السلام باعث فتنه‌های زیادی در جوامع اسلامی شده است؛ زیرا بسیاری از محبان ریاست و سلطنت از نام مهدی استفاده نموده‌اند و بدعت و فساد در زمین ایجاد کرده‌اند... و باعث شده که بسیاری از علما برای ایجاد عدالت به پا نخیزند؛ زیرا مهدی ظهور خواهد کرد و عدالت و حق‌خواهی را گسترش خواهد داد... این خلدون بزرگ با صدای رسا گفته است که خداوند سنت‌هایی دارد و... یکی از آنها این است که دولت‌ها و حکومت‌ها بدون عصیبت قومی پایدار نمی‌مانند و عجم‌ها (ترک‌ها و فارس‌ها) عصیبت را از قریش و عترت رسول گرفته‌اند، پس اگر اخبار مهدی صحیح باشد، ظهورش ممکن نیست، مگر بعد از تجدید عصیبت هاشمی علوی... و مسلمانان همیشه از ظهور مهدی صحبت کرده‌اند و خیال کرده‌اند سنت‌های الهی نقض خواهد شد... و حال آن که مسئله مهدی... از عصیبت فارس مجوس است که سعی و تلاش بر انهدام سلطنت عربی دارد... و در تبلیغ مباحث مهدویت برای کعب‌الاحبار مقام والایی است...<sup>۷۵</sup>

رشید رضا در ادامه به تعارضات و تناقضات احادیث مهدی می‌پردازد و آن را دلیل وضع و جعل احادیث رسیده در باب مهدی می‌داند و می‌نویسد:

روایات مهدی بعد از شهادت امیرالمومنین وضع شده تا بشارتی باشد بر انتقام مهدی از بنی‌امیه و در همین باره خروج سفیانی از بنی‌امیه جعل گردیده است.

وی برای تأیید حرف خود از استادش محمد عبده نقل می‌کند که اسلام صحیح همانی است که در صدر و قبل از ظهور فتنه‌ها بر آن بودند. بنابراین، احادیث بسیار کمی از روایات فتن که در صحاح سته آمده، پذیرفته است.<sup>۷۶</sup> رشید رضا در جایی دیگر بدون این که اصل مطلب را رد نماید، به بعضی از مشکلات آن می‌پردازد و می‌نویسد:

خاص و عام می‌دانند که از علامات قیامت این است که مردی از آل بیت نبی با لقب مهدی ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود و در آخر حکومت او، عیسی نزول خواهد کرد... و دجال را خواهد کشت... از ضررهای این انتظار مأیوس شدن مسلمانان از اعاده عدل و مجد اسلام است...<sup>۷۷</sup>

با بررسی عبارات رشید رضا خواهیم یافت که تأثیرپذیری وی از ابن خلدون، اصلاح‌طلبی متأثر از عبده، مشکلاتی که وی در عقیده به مهدویت می‌دید، عصیبت عربی ایشان و مخالفت با شیعیان، علل اصلی انکار مهدویت وی بوده است. تنها ادعای اسرائیلیات بودن این آموزه یا آن که در تمام سلسله اسناد شیعیان وجود دارد، دلیل بر انکار آن نیست.

بستوی می‌گوید:

با بررسی تمام روایات مهدویت به این نتیجه رسیدیم که کعب الاحبار در هیچ یک از سلسله سندهای احادیث و آثار صحیح در باب مهدویت وجود ندارد و ثانیاً در روایات صحیح هیچ تعارضی وجود ندارد، بلکه تعارض در روایات ضعیف است.<sup>۷۸</sup>

از دیگر افراد معاصر منکر مهدویت، احمد امین مصری در کتاب ضحی الاسلام است. وی احادیث مهدی علیه السلام را ساخته شیعیان می‌داند.<sup>۷۹</sup> در ادامه به مسئله‌ای می‌پردازد که به گونه‌ای می‌تواند جواب خودش باشد. احمد امین می‌نویسد:

امویان در برابر جعل احادیث مهدی علیه السلام از شیعیان کوتاه آمدند و سفیانی را در مقابل آن ساختند. عباسیان سکوت کردند تا بتوانند به نفع خود مسئله را خاتمه دهند... ولی من از معتزله انتظار داشتم که نقاب از این گمراهی بردارند، ولی مع‌الأسف چیزی در این باب نیافتیم، ولی زیدیه که خلف معتزله‌اند، منکر مهدی علیه السلام شدند و در کتبشان به انکار روایات مهدویت پرداختند...<sup>۸۰</sup>

مع‌الأسف احمد امین به صرف ادعا، زیدیه را منکر مباحث مهدویت می‌داند، در حالی که نه تنها زیدیه منکر اصل مهدویت نبوده‌اند، بلکه بر آن صحنه هم گذاشته‌اند. زید بن علی در مجموعه رسائل خود می‌نویسد:

المهدی حق و هو کائن من أهل بیت و لن تبرکوه و ذلک یكون عند انتقاع الزمن فلا تنکلو عن الجهاد...<sup>۸۱</sup>

در مجموعه رسائل امام مرتضی محمد بن یحیی الهادی (م ۳۱۰ قمری) آمده است:

از ایشان درباره مهدی سؤال کردم و این که او فرزند کیست. وی جواب داد: از وعده‌های الهی است. از ابناى حسن یا حسین که ظهور خواهد کرد....

وی در جایی دیگر حدیث مهدی را تصدیق می‌کند و روایات را با سود را می‌پذیرد.<sup>۸۲</sup> عالم دیگری زیدی مذهب، حسین بن بدرالدین (م ۶۳۳ قمری) در کتاب ینابیع النصیحه روایات مهدی را می‌آورد و می‌نویسد: «اخبار در باب مهدی آخرالزمان کثیر است.»<sup>۸۳</sup> بعضی هم چون سامی النشار در نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام<sup>۸۴</sup> و احمد محمود صبحی در فی علم الکلام قسم الزیدیه،<sup>۸۵</sup> قائلند که در زیدیه هر امامی که مردم را به سوی خود فراخواند و شرایط امامت را دارا باشد، مهدی است. این دو نویسنده در بیان مطالب پیشین خطا کرده‌اند؛ زیرا کلام سید عبدالرحمن الموبد بن الضحیانی نافه دیدگاه آنان است. ضحیانی می‌گوید:

ما منکر این نیستیم که هر امام جامع الشرایطی مهدی است، ولی این مهدی‌ها غیر از آن مهدی منتظری هستند که پیامبر وعده داده است که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد.<sup>۸۶</sup>

امام یحیی بن حسین برخلاف دیدگاه احمد صبحی و سامی النشار در رسائل العدل و التوحید مهدی را آخرین امام از نسل حضرت امیر برمی‌شمردند.<sup>۸۷</sup> اشعری در مقالات الاسلامیین نقل می‌کند که عده‌ای از زیدیه نفس زکیه، تعدادی محمد بن قاسم و فرقه‌ای یحیی بن عمر را مهدی می‌دانند که در آخرالزمان ظهور می‌نماید.<sup>۸۸</sup> بنابراین، دیدگاه احمد امین در باب زیدیه نه تنها شواهدی ندارد، بلکه شواهدی بر ضد آن بیان شده است.

معروف‌ترین منکران مهدویت را بیان نمودیم، اما هیچ یک از آنان ادله محکمی نداشتند و حتی بعضی از کلماتشان ناقض کلمات دیگر بود. ادله منکران دیگر نیز شبیه افراد بیان شده است. محمد محیی‌الدین عبدالحمید احادیث مهدی را از اسرائیلیات می‌داند. سعد محمد حسن مؤلف المهدیه فی الاسلام آنها را ساخته شیعیان می‌داند که جواب آن گذشت و پاسخ مبسوط آن را در کتاب مصلح جهانی، ترجمه کتاب عبدالمحسن عباد می‌توان پی‌گرفت.

گفتنی است به غیر از ابن خلدون، تمام منکران از اندیشه‌ورزان معاصر و بیشتر آنان اهل مصر هستند. این انکار تحت تأثیر مسائل اجتماعی - سیاسی عصر حاضر هم‌چون عقل‌گرایی و شک‌گرایی پدید آمده دوران مدرنیته اروپا می‌تواند باشد. بنابر بررسی اوضاع مصر، نگاه منفی محمد عبده به روایات فتن و مخالفت شدید وی با تصوف را از یک سوی و تبلیغ شدید صوفیان از مهدویت، کوتاهی آنان در برابر تجاوزات فرهنگی - سیاسی اروپاییان و عدم همراهی آنان با اصلاحات را از سوی دیگر، نمی‌توان در رواج این اندیشه بی‌تأثیر دانست.

### نگاه کلی به جایگاه موعودباوری در اندیشه اهل سنت

بنابر روایات اهل سنت درباره مهدی علیه السلام، او خلیفه عادل است که در آینده و در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد. با وجود ذکر علائم و نشانه‌هایی که قبل از قیام او ظاهر می‌شود، اجمال در اندیشه اصحاب حدیث و تفصیل در اندیشه سنیان متشیع، نوسان دارد، ولی همه در پر شدن جهان از ظلم و جور اتفاق نظر دارند. موضوع سفیانی در اصحاب حدیث متساهل و غیبت کبرا در سنیان متشیع از عناوین مهم شمرده می‌شوند. موعود اهل سنت به لحاظ ماهوی، شخصی، بشری و از نسل فاطمه به شمار می‌رود که توفیقات و برکات الهی دارد. هیچ صفت ربوبی و حتی صفات فوق بشری هم‌چون عصمت و علم غیب در وی وجود ندارد، اگرچه بعضی مطالب را می‌دانند. او در زمره منجیان جمعی، تنها برای مسلمانان است و هیچ هدایتی برای مردم از جمله هدایت معنوی برعهده ندارد، اگرچه در نگاه سنیان متشیع تحت تأثیر روایات شیعی این جنبه تقویت شده است. بنابر دیدگاه اصحاب حدیث کارکرد او بیشتر اجتماعی و نجات‌بخشی‌اش تنها اجتماعی است که در راه رفاه برای مردم عدالت‌پروری نیز می‌کند.

نجات‌گری مهدی موعود در اندیشه اهل سنت قوم‌مدار نیست، بلکه امت‌مدار است و با طرح نجات مسلمانان، غیرمسلمانان نیز به عدل، امن و رفاه می‌رسند. بنابر اندیشه آنان، کار مهدی احیا و تجدید سنت قسط‌مدارانه پیامبر اسلام است و از این حوزه خارج نخواهد شد و به زعم اکثر اصحاب حدیث کار وی تجدید سنت عادلانه صدر اسلام و خلفاست. موعود اندیشه اهل سنت، رو به آینده دارد و در زمره موعودهای پایانی است. قیام و قعود او پیوند مستقیم با پایان پذیرفتن عالم ندارد و تنها چند صباحی بعد از وی زندگی در زمین ادامه دارد. موعودباوری در اندیشه اهل سنت را می‌توان طبق زیر تقسیم‌بندی نمود:

به لحاظ ماهیت: موعود شخصی و بشری صرف (بدون جنبه الوهی و حتی بدون جنبه فوق طبیعی در نگاه اصحاب حدیث)؛  
به لحاظ کارکرد: نجات‌بخش جمعی؛  
به لحاظ کارکرد اجتماعی: در نگاه متکلمان و اصحاب حدیث؛

این دسته از سنیان، در فقه پیرو یکی از فقه‌های اربعه بوده‌اند و خلفا را پذیرفته‌اند، اما با عنوان‌هایی هم‌چون «هو شیعی»، «هو یتشیع»، «سنیان دوازده امامی» و «سنیان متشیع» شناخته و معرفی گردیده‌اند. بعضی از اینان در باب حضرت مهدی علیه السلام کتاب نوشته‌اند و گاه تمام آموزه‌های شیعی را در باب مهدویت پذیرفته‌اند.

گونه‌های اندیشه موعود در اهل سنت: نجات‌بخش صرفاً اجتماعی و در نگاه سنیان  
متشیع، معنوی و اجتماعی؛  
به لحاظ فراگیری: موعود جهان‌شمول یا امت مدار (جهان اسلام)؛  
به لحاظ آرمان: نگاه به آینده دارد و موعود پایانی است؛  
به لحاظ کیهان‌شناختی: کارکرد کیهانی ندارد.

### فهرست منابع :

- اشعری، ابوالحسن: الابانه عن اصول الديانة، تحقيق عباس صباغ، چاپ اول: دارالنفائس للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۴ قمری.
- آل بوطامی البعلی، احمد بن حجر: العقائد السلفية بادلها العقلية و النقلية، چاپ اول: دارالکتب القطر، ۱۴۱۵ قمری.
- آمدی، سیف الدین: ابکار الافکار فی اصول الدین، تحقيق احمد محمد المهدی، چاپ اول: دارالکتب و الوثائق القومية، قاهره، ۱۴۲۳ قمری.
- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- ابن ابی شیبہ، عدا. بن محمد: کتاب المصنف فی الاحادیث و الآثار، تحقيق محمد عبدالسلام شاهین، چاپ اول: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ قمری.
- ابن بلیان فارسی، علی: صحیح ابن حبان یترتیب ابن بلبان، تحقيق شعيب الارنؤوط، چاپ سوم: مؤسسه الرساله بیروت، ۱۴۱۸ قمری.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه ابن خلدون، مطبعه مصطفى محمد، مصر، بی تا.
- \_\_\_\_\_ : مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروینی گنابادی، چاپ پنجم: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ شمسی.
- ابن طائوس، علی بن موسی: الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر، چاپ پنجم: منشورات الرضی، قم، ۱۳۹۸ قمری.
- ابن ماجه، محمد بن یزید: سنن ابن ماجه، تحقيق محمود محمد محمود حسن نصار، چاپ اول: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ قمری.
- ابی داود، سلیمان بن اشعث: سنن ابی داود، تحقيق محمد محیی الدین عبدالحمید، انتشارات مکتبه العصریه، بیروت.
- اشعری، ابوالحسن: رساله الی الثغر، تحقيق عدا. شاکر محمد الجنیدی، مکتبه العلوم و الحکم مدینه، چاپ دوم، ۱۴۲۲ قمری.
- الهامی، داود: امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت، چاپ اول: انتشارات مکتب اسلام، قم، ۱۳۷۷ شمسی.
- امام مرتضی، محمد بن یحیی الهادی: مجموع کتب و رسائل الامام المرتضی، چاپ اول: منشورات مکتبه التراث الاسلامی، یمن، ۱۴۲۳ قمری.
- امام یحیی بن حسین: رسائل العدل و التوحید، تحقيق محمد عماره، دارالهلال، بی تا.
- امین، احمد: ضحی الاسلام، چاپ دهم: دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب: التمهید فی الرد علی الملحد، تحقيق محمد محمد الخضیری، دارالفکر العربی، بی تا.
- بجنوردی، سید کاظم: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- بخاری، محمد بن اسماعیل: صحیح البخاری، تحقيق قاسم الشماعی الرفاعی، چاپ اول: دارلقلم، بیروت، ۱۴۰۷ قمری.
- بزودی، ابوالیسر: اصول الدین، تحقيق هانز بیترنس، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۳۸۳ قمری.
- بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم: المهدی المنتظر، چاپ اول: المکتبه المکیه و دارابن حزم، ۱۴۲۰ قمری.
- بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، چاپ سوم: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۱ قمری.
- بهاء الدین زاده، محیی الدین محمد بن بهاء الدین: القول الفصل شرح الفقه الاکبر لامام ابی حنیفه، چاپ اول: تحقيق رفیق العجم، انتشارات دارالمنتخب العربی، بیروت، ۱۴۱۸ قمری.
- بیاضی حنفی، کمال الدین احمد: اشارات المرام من عبارات الامام، تحقيق يوسف عبدالرزاق، چاپ اول: انتشارات مطبعه مصطفى ثانی جلی و اولاده، مصر، ۱۳۶۸ قمری.
- بیومی مصری، محمد: الامامة و اهل بیت، چاپ اول: مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۵ قمری.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر: شرح العقائد النسفیة، تحقيق محمد عدنان درویش و شیخ ادیب الکلاس، بی جا، بی تا.
- \_\_\_\_\_ : شرح المقاصد، تحقيق دکتر عبدالرحمن عمیره و صالح موسی شرف، منشورات شریف الرضی، قم، ۱۴۰۹ قمری.
- تویجری، حمود بن عدا.: اتحاف الجماعة بما جاء فی الفتن و الملاحم و اشراط الساعة، چاپ دوم: دارالصمیمی للنشر والتوزیع، ریاض، ۱۴۱۴ قمری.
- جرجانی، علی بن محمد: شرح المواقف، چاپ اول: منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ قمری.
- جعفریان، رسول: تاریخ تشیع در ایران، چاپ اول: انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۵ شمسی.
- جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد: فرائد السمطین، تحقيق شيخ محمد باقر محمودی، چاپ اول: مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۰ قمری.
- جوینی، عبدالملک: کتاب الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، تحقيق اسعدتیم، چاپ سوم: مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۱۶ قمری.
- جوینی، عبدالملک: الشامل فی اصول الدین، تحقيق فرانک، چاپ اول: مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۶۰ شمسی.
- حسین بن بدرالدین: نیا بیع النصیحة فی العقائد الصحیحة، تحقيق مرتضی بن زید المحطوری الحسنی، چاپ دوم: مکتبه بدر للطباعة و النشر و التوزیع، صنعاء یمن، ۱۴۲۲ قمری.

حسینی جلالی، سید محمد جواد: احادیث المهدی من مسند احمد بن حنبل، چاپ ششم: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ قمری.

خسروشاهی، سید هادی: مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، چاپ دوم: انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴ شمسی.

رشید رضا، محمد: تفسیر المنار، چاپ دوم: دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

زمرلی، فوز احمد: عقاید ائمه السلف، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۹۹۵ میلادی.

زید بن علی: مجموع کتب و رسائل الامام الاعظم امیرالمومنین زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، جمع و تحقیق ابراهیم یحیی الدرسی الخمری، چاپ اول: منشورات مرکز اهل بیت الدراسات الاسلامیه، یمن، ۱۴۲۲ قمری.

سامی النشار، علی: نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، چاپ هفتم: دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۷ میلادی.

شبلنجی، مومن بن حسن: نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار، دارالفکر، بیروت، بی تا.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم: نهایه الاقدام فی علم الکلام، تحقیق الفرد جیوم، مکتبه المبتنی، قاهره، بی تا.

شیبانی، محمد بن حسن: کتاب الاصل، تحقیق ابوالوفاء الافقانی، مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۳ قمری.

صبحی، احمد محمود: فی علم الکلام، چاپ سوم: دارالنهضة العربیه، بیروت، ۱۴۱۱ قمری.

طبرانی، سلیمان بن احمد: المعجم الکبیر، تحقیق حمادی عبدالمجید السلفی، چاپ دوم: وزارت اوقاف عراق، ۱۴۰۶ قمری.

عبدالباقی، محمد فؤاد: اللؤلؤ والمرجان فیما اتفق علیه الشیخان، دارالفکر، بی تا.

غزالی، محمد: الاقتصاد فی الاعتقاد، تحقیق دکتر عادل العواد، چاپ اول: انتشارات دارالامانه، بیروت، ۱۳۸۸ قمری.

غزنوی حنفی، جمال الدین احمد بن محمد: اصول الدین، تحقیق دکتر عمر وفیق الدعوق، چاپ اول: انتشارات دارالبشائر الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۹ قمری.

فخررازی، محمد بن عمر: المطالب العالیه من العلم الالهی، تحقیق احمد حجازی سقا، چاپ اول: دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ قمری.

\_\_\_\_\_ : البراهین فی علم الکلام، تحقیق سید محمدباقر سبزواری، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ شمسی.

فرمانیان، مهدی: اهل سنت، مجله هفت آسمان، ش ۱۷، سال پنجم، بهار ۱۳۸۲.

فقیه ایمانی، مهدی: الامام المهدی عند اهل السنة، چاپ دوم: مجمع جهانی اهل بیت، قم، ۱۴۱۸ قمری.

قاری، علی بن سلطان محمد: مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، تحقیق جمال عیتانی، چاپ اول: منشورات محمدعلی بیضون و دالکتاب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ قمری.

\_\_\_\_\_ : منح الروضی الازهر فی شرح الفقه الاکبر، تحقیق شیخ وهبی سلیمان غاوجی، چاپ اول:

انتشارات دارالبشائر الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۹ قمری.

قاضی عبدالجبار معتزلی: المغنی فی ابواب التوحید و العدل، تحقیق محمود محمد قاسم، وزارت الثقافه مصر، بی تا.

قراملکی، احمد فرمرز: هندسه معرفتی کلام جدید، چاپ اول: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۷۸ شمسی.

قرطبی، محمد بن احمد: التذکره فی اصول الموق و امور الاخره، تحقیق الدانی بن منیر آل زهوی، چاپ اول: مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۲۱ قمری.

گنجی شافعی، محمد بن یوسف: البیان فی اخبار صاحب الزمان، تحقیق محمد مهدی خراسانی، چاپ اول: منشورات موسسه الهادی للمطبوعات، قم، ۱۳۹۹ قمری.

مالک بن انس: الموطن، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، چاپ اول: داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ قمری.

متقی هندی علی: کنزالعمال، تحقیق صفوه السقا، چاپ اول: مؤسسه الرساله بیروت، ۱۴۱۳ قمری.

محمد احمد اسماعیل المقدم: المهدی و فقه اشراف الساعه، چاپ اول: الدار العالمیه، اسکندریه مصر، ۱۴۲۳ قمری.

محمد بن علی بن سلوم، مختصر لوامع الانوار البهیة و سواطع الاسرار الاثریه شرح الدرۃ المزیة فی عقد الفرقة المرضیه، تحقیق محمد زهری النجار، دارالباز للنشر و التوزیع و دارالکتب العلمیه، بیروت و مکة، ۱۴۰۳ قمری.

مسلم، مسلم بن الحجاج: صحیح مسلم، چاپ اول: دار ابن حزم للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۶ قمری.

نسفی، ابوحفص: العقاید النسفیة، تحقیق قاسم محمد الرجب، مکتبه المثنی، بغداد، ۱۳۳۶ قمری.

نسفی، ابومعین: تبصرة الادلة فی اصول الدین، تحقیق کلود سلامه المعهد العلمی الفرنسی، چاپ اول: دمشق، ۱۹۹۰ میلادی.

نعیم بن حماد، ابوعبدالله... مروزی: کتاب الفتن، تحقیق دکتر سهیل ذکار، انتشارات دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، مکة، ۱۹۹۱ میلادی.

نوری طبرسی، میرزا حسین: کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، چاپ اول: منشورات موسسه النور للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ قمری.

یوسف الوابل، یوسف بن عبد... اشراف الساعه دارابن الجوزی، چاپ یازدهم: عربستان، ۱۴۱۹ قمری.

یوسف بن یحیی شافعی: عقد الدرر فی اخبار المنتظر، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، چاپ اول: مکتبه عالم النکر، قاهره، ۱۳۹۹ قمری.

## پی‌نوشت‌ها:

- \* عضو هیئت علمی مرکز ادایان و مذاهب
۱. در مقابل این موج، اصحاب حدیث اهل سنت در دهه‌های گذشته، کتب متعددی در تأیید مهدویت نوشته‌اند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.
  ۲. نک: مهدی فرمانیان، «مدخل اهل سنت»، مجله هفت آسمان، ش ۱۷، سال پنجم، بهار ۱۳۸۲.
  ۳. المصباح المنیر، ص ۱ و ۲ ص ۳۹۲.
  ۴. تا قبل از احمد بن حنبل، حدیث‌گرایان را اصحاب اثر، یعنی آثار رسیده از پیامبر، صحابه و تابعین می‌گفتند و سنت، به اقوال پیامبر، صحابه و تابعین اطلاق می‌شد. شافعی اولین نفری بود که سنت را بر آثار پیامبر اطلاق کرد و بعدی‌ها این را پذیرفتند.
  ۵. نک: فتاوی‌احمد زمرلی، عقاید ائمه السلف، ص ۱۹ - ۳۷، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۹۹۵ میلادی.
  ۶. ابوالحسن اشعری، الابانه عن اصول الدیانة، تحقیق عباس صباغ، چاپ اول: دارالنفائس للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
  ۷. نک: سیدکاظم بجنوردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، «مدخل اصحاب حدیث»، ج ۹، ص ۱۱۸.
  ۸. مالک بن انس، الموطأ، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، چاپ اول: دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۶ قمری، آمده است که ما به ظواهر آیات تمسک کرده‌ایم و از کیفیت آنان سؤال نمی‌کنیم.
  ۹. بر این رساله شروح متعددی نوشته شده که آخرین شرح نوشته البانی، حدیث‌شناس معروف سلفی عصر حاضر، با نام شرح العقيدة الطحاویه است.
  ۱۰. درباره مفهوم اهل سنت نک: مدخل سنت در دائرة المعارف اسلام انگلیسی و دائرة المعارف فارسی مصاحب، دیوبندیه و نیز بریلویه، مجله طلوع، ش ۶.
  ۱۱. درباره تعاریف علم کلام نک: احمد فرامرز قراملکی، هندسه معرفتی کلام جدید، فصل اول، چاپ اول: انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
  ۱۲. محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، تحقیق دکتر عادل العواد، ص ۲۱۳، چاپ اول: انتشارات دارالامانه، بیروت ۱۳۸۸ قمری.
  ۱۳. مؤلف با این که به بحث اشراف الساعه پرداخته، ولی بحث مهدی را نیاورده است.
  ۱۴. شرح العقائد النسقیة، تحقیق محمد عدنان درویش و شیخ ادیب الکلاس، ص ۲۷۳ - ۲۷۴، بی‌جا، بی‌تا.
  ۱۵. شرح المقاصد، تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره و صالح موسی شرف، ج ۵، ص ۳۱۲ - ۳۱۵، منشورات شریف رضی، قم ۱۴۰۹ قمری.
  ۱۶. یادآور می‌شویم که در خود فقه الاکبر نامی از مهدی علیه السلام نیامده است، بلکه خروج دجال، نزول عیسی و... آمده است. کتاب فقه الاکبر در کلام، منسوب به ابوحنیفه به شمار می‌رود.
  ۱۷. منح الروض الازهر فی شرح الفقه الاکبر، تحقیق شیخ وهبی سلیمان غاوجی، ص ۳۲۴ - ۳۲۶، چاپ اول: انتشارات دارالبشائر الاسلامیه، بیروت ۱۴۱۹ قمری.
  ۱۸. القول الفصل شرح الفقه الاکبر للامام ابی حنیفه، تحقیق رفیق العجم، ص ۴۳۸ - ۴۴۲، چاپ اول: انتشارات درالمنتخب العربی، بیروت ۱۴۱۸ قمری؛ کمال‌الدین احمد بیاض حنفی، اشارات العرام من عبارات الامام، تحقیق یوسف عبدالرزاق، ص ۶۷ چاپ اول: انتشارات مطبعه مصطفی ثانی جلی و اولاده، مصر ۱۳۶۸ قمری.
  ۱۹. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیمی، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا؛ الامام المهدی عند اهل السنة، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
  ۲۰. در طیف اصحاب حدیث اهل سنت، دو جریان وجود دارد: جریانی که به کلیه احادیث به دیده مثبت نگاه کرده و احادیث موضوع و ضعیف را نادر و اندک دانسته و جریانی که در پذیرش احادیث سخت‌گیر بوده و هر حدیثی را نمی‌پذیرد.
  ۲۱. مقدمه کتاب الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر، چاپ پنجم: منشورات الرضی، قم ۱۳۹۸ قمری. این کتاب خلاصه‌ای است از سه کتاب الفتن، نعیم بن حماد، الفتن، ابوصالح سلیمی و الفتن، زکریا بن یحیی یزاز (م ۲۹۸ قمری) که مع الاسف به غیر از الفتن ابن حماد، نه مؤلف آن دو کتاب دیگر معروفند و نه اکنون کتابشان موجود است.
  ۲۲. این کتاب در مکتبه السیره نیز موجود است.
  ۲۳. توضیح درباره سنیان متشیع خواهد آمد!
  ۲۴. رساله العرف الوردی فی اخبار المهدی، تألیف جلال‌الدین سیوطی، خلاصه‌ای از اربعین ابونعیم اصفهانی است.

۲۵. درباره کتب مفقود شده با توجه به نقل قول‌های دیگران از آنان، نوع نگرش آنان را می‌توان بازیابی نمود. درباره البیان فی اخبار صاحب الزمان به بحث «سنیان متشیع» این مقاله نگاه کنید.
۲۶. تحقیق جمال عیتانی، ج ۱۰، ص ۸۹ - ۹۸، چاپ اول: منشورات محمدعلی بیضون و دارالکتاب العلمیه، بیروت ۱۴۲۲ قمری.
۲۷. تحقیق دکتر سهیل ذکار، ص ۱۵۰ - ۱۶۵، انتشارات دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، مکه ۱۹۹۱ میلادی؛ یوسف بن یحیی شافعی، عقد الدرر فی اخبار المنتظر، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ص ۴۳ - ۶۶، چاپ اول: مکتبه عالم الفکر، قاهره ۱۳۹۹ قمری؛ الملاحم و الفتن، ص ۳۸ - ۴۹؛ الامام المهدی عند اهل السنه و ...
۲۸. الفتن، ص ۱۶۵ - ۱۷۵؛ عقد الدرر، ص ۶۷ - ۹۹ و ...
۲۹. محمد بن یوسف گنجی شافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان، تحقیق محمد مهدی خراسانی، ص ۱۰۵ - ۱۰۷، چاپ اول: منشورات مؤسسه الهادی للمطبوعات، قم ۱۳۹۹ قمری. احادیث روایات سود در بسیاری از کتب حدیثی معتبر اهل سنت آمده است.
۳۰. الفتن، ص ۲۰۸ - ۲۱۰.
۳۱. همان، ص ۲۱۱ - ۲۱۳.
۳۲. همان، ص ۲۱۶.
۳۳. همان، ص ۲۲۰ - ۲۲۷.
۳۴. همان، ص ۲۳۰. (فقط در صفحه ۳۵۲ در روایتی از عبدالله بن عمر در باب نماز خواندن مهدی علیه السلام خلف عیسی آمده که عیسی پشت سر مهدی نماز می‌خواند. بعضی روایات دیگر نام مهدی را ندارد ولی نام رجل صالح و امام مسلمانان در آنها هست.
۳۵. همان، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
۳۶. همان، ص ۲۴۰.
۳۷. نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی «مدخل اصحاب حدیث»، ج ۹، ص ۱۱۸.
۳۸. عقد الدرر، ص ۲۶۶.
۳۹. همان، ص ۲۷۴ و ۲۷۷.
۴۰. ص ۸۰ - ۸۴.
۴۱. احمد بن حجر بوطامی البنعلی، العقائد السلفیه بأدلتها العقلیه و النقلیه، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۴، چاپ اول: دارالکتاب القطریه، ۱۴۱۵ قمری.
۴۲. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، ج ۴، (کتاب الانبیاء باب نزول عیسی)، ص ۶۳۳، چاپ اول: انتشارات دارالقلم، بیروت ۱۴۰۷ قمری؛ محمد فؤاد عبدالباقی، اللؤلؤء و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان، ج ۱، ص ۳۱، انتشارات دارالفکر، بی‌تا.
۴۳. تحقیق محمود محمد محمود حسن نصار، ج ۴، کتاب الفتن، باب خروج المهدی، ص ۴۵۲ - ۴۵۵، چاپ اول: انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۹ قمری.
۴۴. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ج ۴، کتاب المهدی، ص ۱۰۶ - ۱۰۹، ح ۴۲۷۹ - ۴۲۹۰، انتشارات مکتبه المصریه، بیروت.
۴۵. الامام المهدی عند اهل السنه، ص ۴۳ - ۴۴.
۴۶. نک: سید محمد جواد حسینی جلالی، الاحادیث المهدی فی مسند احمد بن حنبل، ص ۵۵ - ۶۸، چاپ ششم: مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۱۷ قمری.
۴۷. نک: الامام المهدی عند اهل السنه، ص ۱۵ - ۱۸.
۴۸. تحقیق محمد عبدالسلام شاهین، ج ۷، ص ۵۱۲ - ۵۱۳، ح ۳۷۶۲۷ - ۳۷۶۴۲، چاپ اول: انتشارات دارالکتاب العلمیه، بیروت ۱۴۱۶ قمری. (مع الأسف کتاب الامام المهدی عند اهل السنه تمام روایات را نیآورده است.)
۴۹. تحقیق حمده عبدالحمید السلفی، ج ۱۰، ص ۱۳۱ - ۱۳۷ (بیست حدیث)، چاپ دوم: انتشارات وزارت اوقاف عراق، ۱۴۰۶ قمری.
۵۰. علی بن بلبان فارسی، صحیح ابن حبان یتزیت ابن بلبان، تحقیق شعیب الارنؤوط، ج ۱۵، ص ۲۳۶ - ۲۳۹، ح ۶۸۲۳ - ۶۸۲۷، چاپ سوم: انتشارات مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۱۸ قمری.
۵۱. منهاج السنه رد کتاب منهاج الکرامه علامه حلی است، ولی در عین حال ابن تیمیه اصل مهدویت را تأیید کرده است.
۵۲. نک: الامام المهدی عند اهل السنه.
۵۳. ذوالقعد ۱۳۸۹ قمری، ص ۱۶۲. (به نقل از: بستوی، المهدی المنتظر، ج ۱، ص ۵۹، چاپ اول: المکتبه المکیه و دار ابن حزم، ۱۴۲۰ قمری)
۵۴. سلسله الاحادیث الصحیحه، مقدمه و ذیل حدیث یازده، ج ۴، ص ۴۲ - ۴۳: تخریج احادیث فضائل شام، ذیل حدیث ۱۸.
۵۵. این کتاب را آقای خسروشاهی در کتاب مصلح جهانی آورده و ترجمه کرده است. (مصلح جهانی و مهدی موعود از

- دیدگاه اهل سنت، ص ۱۰۳ - ۲۹۶، چاپ دوم: انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۸۴ شمسی)
۵۶. وی بحث مبسوطی در باب مهدی می آورد و آن را یکی از عقاید مسلم اهل سنت و جماعت می داند.
۵۷. وی در کتاب به بررسی ۴۶ حدیث و اثر صحیح و ۲۹۲ حدیث و اثر ضعیف با موضوع پرداخته و در پایان هشت حدیث مصرح و ۲۲ حدیث غیر مصرح را به عنوان احادیث صحیح پذیرفته است. (ج ۱، ص ۳۵۵)
۵۸. ص ۲۴۹ - ۲۷۵، چاپ یازدهم: عربستان، ۱۴۱۹ قمری. بحث خوب وی در این باره را می توان خلاصه مطالب بستوی دانست.
۵۹. ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۴.
۶۰. وی در گذشته کتابی کوچک به نام المهدی حقیقه لا خرافه نوشته که در این کتاب بسیار مفصل و مشروح آن را بسط داده و در هشت صد صفحه و حدود چهارصد منبع (با روی کردی سلفی) به مسئله مهدی علیه السلام پرداخته است.
۶۱. ابن کثیر گفته، چون امام حسن علیه السلام هنگام تفرقه امت از قدرت کناره گیری کرده، خداوند برای پاداش مهدی را از اولاد وی برگزیده است. (نک: نور الابصار، ص ۱۸۷) سنن ابی داوود نیز در حدیثی آورده که مهدی از اولاد حسن است.
۶۲. محمد احمد اسماعیل المقدم، المهدی و فقه اشراط الساعة، ص ۷۲۵ - ۷۲۸، چاپ اول: انتشارات الدار العالمیه، اسکندریه مصر ۱۴۲۳ قمری.
۶۳. نک: مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. همه معتزله بغداد و بعضی از معتزله بصره به این نظر معتقد بودند.
۶۴. ص ۲۰ - ۸۶، چاپ اول: منشورات مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۸ قمری. یادآور می شویم که بعضی از افراد نام برده در این کتاب هم در فقه و هم در کلام شیعه هستند. داوود الهامی با همین روی کرد در کتاب امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت بخشی را به نظرات علمای اهل سنت در باب مهدی می پردازد که غالباً از سنن متشیع هستند. (نک: داوود الهامی، امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت، ص ۴۷۹ - ۵۰۷، چاپ اول: انتشارات مکتب اسلام، قم ۱۳۷۷ شمسی؛ رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۷۲۵ - ۷۳۲، چاپ اول: انتشارات انصاریان، قم ۱۳۷۵ شمسی. جعفریان، فصلی را به سنن دوازده امامی اختصاص داده و تعدادی از علمای این طیف را نام برده است)
۶۵. وی بر خلاف سنن متشیع قائل به عصمت ائمه است و حال آن که بیشتر سنن متشیع به عصمت ائمه قائل نیستند.
۶۶. وی این کتاب را در رد امامیه نوشته، ولی در عین حال مهدی امامیه را پذیرفته است.
۶۷. وی کتابی به نام ابطال نهج الباطل در رد کتاب نهج الحق و کشف الصدق علامه

- حلی و رد امامیه نوشته، ولی در عین حال مهدی امامیه را پذیرفته است.
۶۸. درباره دیدگاه این افراد به غیر از کتب این نویسندگان (البته کتبی که در دست نگارنده بود)، از سه کتاب میرزا حسین نوری، داوود الهامی و رسول جعفریان که قبلاً از آنان یاد کردیم، از کتاب الامام المهدی عند اهل السنه نیز بهره برده ایم.
۶۹. کتاب دوم که مطالب مهم کتاب اول را نیز دربردارد، در کتاب سید هادی خسروشاهی، مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، ترجمه شده و به بسیاری از اشتباهات عبدالله بن زید المحمود اشاره کرده است.
۷۰. مقدمه ابن خلدون، ص ۳۱۲، مطبعه مصطفی محمد، مصر، بی تا؛ همان، ترجمه محمد پروینی گنابادی، ج ۱، ص ۶۰۸، چاپ پنجم: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶ شمسی.
۷۱. همان، ص ۳۲۲ و ص ۶۳۰.
۷۲. همان، ص ۳۲۷ - ۳۲۸ و ص ۶۳۹ - ۶۴۰.
۷۳. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۹، ص ۴۸۰، چاپ دوم: انتشارات دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
۷۴. همان، ج ۹، ص ۴۸۲.
۷۵. همان، ج ۹، ص ۴۹۹ - ۵۰۱.
۷۶. همان، ج ۹، ص ۵۰۴ - ۵۰۶.
۷۷. همان، ج ۶، ص ۵۷ - ۵۸.
۷۸. المهدی المنتظر، ج ۱، ص ۳۷۷ - ۳۸۰.
۷۹. ج ۳، ص ۲۴۶ - ۲۷۳، چاپ دهم: انتشارات دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
۸۰. همان، ج ۳، ص ۲۴۳.
۸۱. مجموع کتب و رسائل الامام الاعظم امیرالمؤمنین زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، جمع و تحقیق ابراهیم یحیی الدرسی الحمزی، ص ۳۸۴، چاپ اول: منشورات مرکز اهل بیت الدراسات الاسلامیه، یمن ۱۴۲۲ قمری.
۸۲. محمد بن یحیی الهادی، مجموع کتب و رسائل الامام المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۸ و ۲۰۷ - ۲۱۰، چاپ اول: منشورات مکتبه التراث الاسلامی، یمن ۱۴۲۳ قمری.
۸۳. تحقیق مرتضی بن زید المحطوری الحسینی، ص ۴۶۸ - ۴۶۹، چاپ دوم: مکتبه بدر للطباعة و النشر و التوزیع، یمن ۱۴۲۲ قمری.
۸۴. ج ۲، ص ۱۳۲، چاپ هفتم: دار المعارف، مصر ۱۹۷۷ میلادی.
۸۵. ج ۳، ص ۱۲۸، چاپ سوم: انتشارات دارالنهضة العربیه، بیروت ۱۴۱۱ قمری.
۸۶. همان، ج ۳، ص ۱۲۸، پاورقی.
۸۷. تحقیق محمد عماره، ج ۲، ص ۷۴ و ۸۲، انتشارات دارالهلل، بی تا.
۸۸. نک: همین مجموعه، مهدی فرمانیان، «مقاله بازتاب موعود باوری»، بخش مهدویت و زیدیه.

# سنوسی و ادعای مهدویت

ذکر الله محمدی

چکیده

وی در سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۳ میلادی در مکه با جدیت به تحصیلات خود ادامه داد. استاد او احمدبن ادريس فاسی، رهبر دینی مکه در سال‌های ۱۷۳۳ تا ۱۷۹۷ میلادی بود که شهرت بسزایی داشت. بعد از مرگ احمدبن ادريس پیروان او به دو شعبه تقسیم شدند: دسته‌ای از طریق محمد عثمان‌الامير غنی، فرقه امير غنیه را به وجود آوردند و شعبه دیگر به رهبری محمدبن علی سنوسی در سال ۱۸۳۷ میلادی جنبش سنوسیّه را پایه گذارند. بعد از مرگ محمدبن علی سنوسی، محمد المهدی در شانزده سالگی رهبری جنبش سنوسی را عهده‌دار شد.

آیا محمد المهدی ادعای مهدویت کرده است یا خیر؟ درباره ادعای مهدویت محمد المهدی دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. نویسنده این مقاله معتقد است که دلیل معتبری وجود ندارد که وی ادعای مهدویت کرده باشد، بلکه دلایل متعددی بر نبود این ادعا می‌توان اقامه کرد.

واژگان کلیدی:

سنوسی اول، سنوسی دوم، ادعای مهدویت، فرقه مالکی، لیبی.



## مقدمه

آموزه مهدویت، از اساسی‌ترین و راهبردی‌ترین آموزه‌های دین مبین اسلام است و همه مسلمانان بدان معتقدند. امید به آینده و انتظار رهایی از چنگال ظالمان و ستم‌گران و چیرگی حق بر باطل و گسترش عدل در سراسر گیتی، اساس این اندیشه است.

همان‌گونه که پیامبرانی دروغین در طول تاریخ، به ویژه در تاریخ اسلام ظهور کرده و موجب گمراهی و تباهی عده زیادی شده‌اند، مدعیان مهدویت نیز کم نبوده‌اند و با سوءاستفاده از اعتقاد مسلمانان، خود را مهدی موعود معرفی کرده‌اند و گاهی نیز موفقیت‌هایی کسب نموده‌اند و افراد بسیاری را گمراه کرده‌اند.

مردم آفریقا نیز به دلیل وضعیت خاص خود، گاهی شاهد ظهور مدعیان مهدویت بوده‌اند. در این نوشتار، ادعای مهدویت را در جنبش سنوسی بررسی می‌کنیم.

## موقعیت جغرافیایی جنبش

با توجه به این‌که مرکز اصلی جنبش سنوسی، کشور لیبی بوده، به موقعیت جغرافیایی این کشور می‌پردازیم:

لیبی با ۱,۷۵۹,۵۴۰ کیلومتر مربع وسعت، در شمال قاره آفریقا قرار دارد. این کشور از شرق با مصر، از جنوب شرقی با سودان، از جنوب با چاد، از جنوب و جنوب غربی با نیجر، از غرب با الجزایر و از شمال غربی با تونس همسایه است.

لیبی تقریباً با ۱۸۰۰ کیلومتر خط ساحلی، در قلب شمال آفریقا و مدیترانه، در حد فاصل مغرب عربی و خاورمیانه قرار گرفته و پل ارتباطی کشورهای آفریقایی، مغرب عربی و خاورمیانه تلقی می‌شود.

به طور کلی این کشور از سه منطقه مشخص جغرافیایی تشکیل شده که هر یک نواحی جداگانه‌ای دارد:

۱. منطقه غربی تریپولیتانیا که از غرب به جنوب امتداد دارد؛
  ۲. منطقه شرقی سیرنیکا که دومین منطقه مهم به شمار می‌رود؛
  ۳. منطقه فزان که سومین استان بزرگ جنوبی لیبی محسوب می‌شود. این ناحیه اهمیت چندانی ندارد و بیشتر بیابان و کویر است.<sup>۱</sup>
- سرزمین لیبی در قرن نوزدهم میلادی از توابع امپراتوری عثمانی به شمار می‌آمد. با وجود این، کشورهای استعمارگر اروپایی به گونه‌ای گسترده سلطه بر این مناطق را آغاز کردند. تعارض بین قدرت‌های استعمارگر و عثمانی و اوضاع حاکم بر منطقه، باعث نابسامانی در این کشور شده بود. علاوه بر آن، فقر و بی‌ثباتی هم زمینه پیدایش نهضت‌ها و جنبش‌های اصلاح‌گر را فراهم می‌ساخت. حرکت‌های متفاوتی نیز در این زمینه شکل گرفت که یکی از آنها به رهبری محمدبن علی سنوسی و فرزندش محمدالمهدی بود. اینان با ایجاد نهضتی که بعدها به نهضت سنوسی معروف شد، تلاش گسترده‌ای برای تغییر اوضاع منطقه انجام دادند و برای تحقق آن از ابزار و وسایل مختلفی مثل اندیشه مهدویت استفاده کردند.

ما برای بررسی نفی یا اثبات این مطلب و نحوه انجام شدن آن، ابتدا زندگی رهبران این نهضت را بررسی و آن‌گاه ارزیابی می‌کنیم:

## سنوسی اول

محمدبن علی سنوسی در سال ۱۷۹۱ میلادی در نزدیکی مستغانم

آموزه مهدویت،  
از اساسی‌ترین  
و راهبردی‌ترین  
آموزه‌های دین مبین  
اسلام است و همه  
مسلمانان بدان معتقدند.  
امید به آینده و انتظار  
رهایی از چنگال ظالمان  
و ستم‌گران و چیرگی  
حق بر باطل و گسترش  
عدل در سراسر گیتی،  
اساس این اندیشه است.

(الجزایر) متولد شد.<sup>۲</sup> خاندان سنوسی، نسب خویش را به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رساند. نیاکان آنها به نام ادریسیان حسنی، زمانی حاکم مغرب اقصی بودند.<sup>۳</sup> محمد بن علی معروف به سنوسی کبیر، مدتی در وطن خویش و سپس در فاس به تحصیل پرداخت.<sup>۴</sup> وی در این زمان تحت تأثیر درویشان یا صوفیان مراکشی، به ویژه طریقه تیجانیه قرار گرفت.<sup>۵</sup>

ایشان در سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۳ میلادی در مکه با جدیت به تحصیلات خود ادامه داد. استاد وی احمد بن ادریس فاسی (مؤسس طریقه خضریه ادریسیه) رهبر دینی در مکه در سال‌های ۱۷۳۳ تا ۱۷۹۷ میلادی بود که شهرت بسزایی داشت. بعد از مرگ احمد بن ادریس، پیروان او به دو شعبه تقسیم شدند: دسته‌ای از طریق محمد عثمان الامیر غنی، فرقه امیر غنیه را به وجود آوردند و شعبه دیگر آن به رهبری محمد بن علی سنوسی در سال ۱۸۳۷ میلادی نخستین زاویه فرقه خویش را در مکه تأسیس نمود.<sup>۶</sup>

وی پس از آن که با خلافت عثمانی درگیر شد، به شمال آفریقا برگشت. سنوسی ابتدا می‌خواست به زادگاه خود «الجزایر» برود، اما به دلیل نیرومند بودن اشغال‌گران فرانسوی، به سیرنیکا رفت. او ابتدا گروهی از جوانان را به دور خویش جمع کرد که به گروه «اخوان» معروف شدند.

شرایط توسعه و رشد حرکت مذهبی - سیاسی در سیرنیکا فراهم بود، زیرا این منطقه، از دست نیروها امنیت داشت و حکمران‌های ترک نیز در آن موقع، نفوذی بر این منطقه نداشتند. از سوی دیگر، انسجام قومی و نظام قبیله‌ای بر مبنای پیوند خانوادگی استوار بود، که همان سازمان مورد نظر سنوسی به شمار می‌آمد.

مبلغان سنوسی دستورهای او را به سراسر واحه‌ها، دهکده‌ها و حتی به چادر نشینان منتقل می‌کردند. این روند به سرعت گسترش یافت.<sup>۷</sup> سنوسی‌ها با تحمل رنج‌ها و مشقت‌های زیاد محیط صحرا، جمعیت و ملت جدیدی بر پایه سازمان و تعالیم دینی ایجاد نمودند که برای صحرانشینان شمال آفریقا و سودان جذابیت زیادی داشت. علاوه بر، بربرها بعضی از اعراب بلاد تونس، طرابلس، مصر و... نیز به آنان پیوستند. این جنبش جدید دینی و سیاسی، موجب اسکان این طایفه‌ها و قبایل غیرشهرنشین و جمع زیادی از برده‌های آزاد شده و در نتیجه عمران و آبادی آن مناطق گشت.

سنوسی‌ها که انحراف مسلمان‌ها از اسلام را ریشه پراکندگی و علت اصلی ضعف و عقب‌ماندگی آنها می‌دانستند و مردم مناطق شمالی و مرکزی آفریقا را به اسلام خود و اصلاح دینی با روش سنوسی دعوت می‌نمودند، طبیعی بود که با استعمارگران غربی و اروپایی همانند فرانسه و ایتالیا، که به منظور انهدام بنیاد دینی جوامع مسلمان و غارت و سلطه بر آنان وارد شده بودند، مخالفت نموده، با دعوت مسلمان‌های آن بلاد به اصلاح دینی و تجدید حیات اسلام و وحدت و هم‌بستگی اسلامی، با آنان مبارزه کنند.<sup>۸</sup>

سید محمد سنوسی با فعالیت‌های زیاد و آوردن اندیشه جدید، براساس برداشت خود از اسلام و توجه به مشکلات اجتماعی، سیاسی و دینی مسلمانان، توانست دل‌های مردمان فقیر و پابرنه را به خود جلب و جنبشی را پایه‌گذاری نماید که سد راه مستکبرانی هم‌چون فرانسه و ایتالیا قرار گیرد. وی سرانجام در سال ۱۸۵۹ میلادی درگذشت<sup>۹</sup> و پسر بزرگش سیدالمهدی جانشین او شد.<sup>۱۰</sup>

## سنوسی دوم

وی در ذی‌قعدة سال ۱۲۶۰ قمری (نوامبر ۱۸۴۴ میلادی) در جبل الأخضر (لیبی) در محلی به نام ماسه متولد شد. پدرش بعد از این که نام «محمد المهدی» را برای وی انتخاب کرد، چنین گفت:

أسمیناه المهدی لیحوذ إن شاء الله انواع الهدایة و نرجوا الله أن یعجله مهدیاً؛<sup>۱۱</sup>

او را مهدی نامیدیم تا به خواست خدا دارای انواع هدایت باشد و امیدواریم که خدا وی را هدایت‌شده قرار دهد.

محمد المهدی در هفت سالگی وارد مکتب‌خانه شد تا به حفظ قرآن بپردازد. پس از آن پدرش وی را برای ادامه تحصیل راهی حجاز کرد. او در سال ۱۲۷۴ قمری به خدیوب (لیبی) مراجعه نمود و به تکمیل تحصیلاتش پرداخت و در پانزده سالگی نیز ازدواج کرد.

سنوسی اول در ماه صفر سال ۱۲۷۶ قمری در حالی که محمد المهدی حدود شانزده ساله بود، از دنیا رفت و او رهبری جنبش سنوسی را به عهده گرفت.<sup>۱۲</sup>

برخی از نویسندگان عرب از دوران ریاست سید محمد المهدی، به دوره طلایی جنبش سنوسی یاد می‌کنند؛ چنان که محمود شلبی می‌نویسد:

بعد از مرگ سید محمد بن علی سنوسی در سال ۱۸۵۹ سید محمد المهدی جانشین وی شد که این جانشینی بیش از چهل سال یعنی تا سال ۱۹۰۲ به طول انجامید و این دوره طولانی، دوره استقرار و انتشار دعوت سنوسیه بود و نام‌گذاری این دوره به دوره طلایی برای جنبش سنوسی، صحیح و بجاست.<sup>۱۳</sup>

بر اثر فعالیت‌های او تعداد زاویه‌های سنوسی که هنگام درگذشت سید محمد بن علی ۲۲ تا بود، در سال ۱۸۸۴ میلادی به صد عدد افزایش یافت.<sup>۱۴</sup>

بعد از سنوسی دوم، سید احمد شریف (۱۹۰۲ تا ۱۹۱۸) برادرزاده وی به ریاست جنبش انتخاب شد.<sup>۱۵</sup> در دوران زعامت وی، دو اتفاق مهم، به وقوع پیوست:

۱. حمله ایتالیا به لیبی در سال ۱۹۱۱ میلادی. وی در واکنش به اشغال لیبی توسط ایتالیایی‌ها در چهارده ژانویه ۱۹۱۲ میلادی (محرّم ۱۳۳۰ قمری)، اعلامیه جهاد معروف خویش را در تحریک و تشویق مسلمانان به جهاد و قتال با دشمنان صادر کرد و در میان مسلمانان افریقایی اثر زیادی گذاشت.

۲. آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی؛ با آغاز این جنگ و کشیده شدن دامنه آن به قاره افریقا، سنوسی‌ها از معدود جمعیت‌هایی بودند که با استعمارگران و متفقین جنگیدند، اما سرانجام به دلایل متعددی از جمله بروز اختلاف میان رهبران تریپولی و قبایل آن با رهبری سنوسی و قبایل سیرنائیک، باعث شد تا سید احمد شریف، مجبور به تفویض قدرت سیاسی خود به پسر عمویش محمد ادریس شود<sup>۱۶</sup> و خود در سمت رهبری و مرجع روحانی طریقه سنوسی باقی بماند.<sup>۱۷</sup>

سید ادریس با انگلیس‌ها از در دوستی وارد شد و با ایتالیایی‌ها نیز صلح کرد. وی از طرف هر دو کشور، رهبر جنبش سنوسی شناخته شد و به داشتن عنوان «امیر» مفتخر گشت. او اجازه یافت تا پرچم

مخصوصی داشته باشد و از مقرری ویژه‌ای برای خود و قبایل مورد نظرش بهره‌مند شود.

پس از تثبیت موقعیت، به مدت ۲۵ سال به قاهره رفت و به اصطلاح در تبعید به سر برد. در این میان با حمایت متقابل انگلستان، موقعیتی فراهم گشت تا در سال ۱۳۲۶ شمسی (۱۹۴۷ میلادی) به سیرنیکا برگردد و تشکیلاتی به نام کنگره ملی تشکیل دهد که ریاست آن را برادرش به عهده گرفت. در ماه ژوئیه سال ۱۹۴۹ میلادی، محمد ادریس با تأیید و موافقت انگلستان سه منطقه سیرنیکا، تریپولیتانیا و فزان را دولت واحد اعلام کرد و این مسئله در سازمان ملل نیز مطرح شد.<sup>۱۸</sup>

## عقاید و ادعاهای سنوسی

سنوسی، سنی و از فرقه مالکی بود.<sup>۱۹</sup> در مورد ادعای مهدویت محمد المهدی، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است:

۱. محمد رشید رضا می‌نویسد:

گفته می‌شود سنوسیه معتقدند که شیخشان مهدی سنوسی، امام منتظر است و بعضی از سنوسیه می‌گویند: مهدی سنوسی [از چشم‌ها] مخفی شده و به ما چنین رسیده که وقتی از سنوسیه در مورد مرگ مهدی سنوسی سؤال می‌شود، می‌گویند: تمام زندگان می‌میرند و نمی‌گویند که مهدی سنوسی مرده است.<sup>۲۰</sup>

۲. حمید عنایت می‌نویسد:

محمد پسر سنوسی دعوی مهدویت کرد...<sup>۲۱</sup>

۳. سید احمد مونتقی می‌نویسد:

...گویا با توجه به انتظار مردم افریقا از آمدن مهدی موعود و نجات آنها، به عنوان مهدی موعود قلمداد شد.<sup>۲۲</sup>

۴. کلیفور دادموند بوسورث می‌نویسد:

احترام و بزرگ‌داشتی که مردم این نواحی برای شخص محمد بن علی سنوسی قائل بودند، با تقوا و دین‌داری آنان و درجه اعتقادشان به اولیاءالله متناسب بود، اما سازمان منظم و استوار فرقه سنوسی به این شور و احساسات، هدف پابرجایی بخشید. به علاوه، مردم در این نواحی در انتظار آمدن مهدی موعود بودند که دین اسلام را مانند زمان‌های قدیمی‌تر، پیروزی و چیرگی بخشد و این امر از حوادثی که در دونگولا به هنگام نهضت مهدویّه، در اواخر قرن هیجدهم روی داد، به خوبی مستفاد می‌شود.<sup>۲۳</sup>

۵. صلابی می‌نویسد:

تهمتی که به حرکت سنوسی زده می‌شود مبنی بر این که پیروان این حرکت به مهدویت امام مهدی سنوسی معتقد بوده‌اند، تهمتی باطل است که امام محمد المهدی آن را رد کرده و از قبول این نسبت ابا نموده و در مقابل این

اندیشه پایداری و ایستادگی کرده است، و هر وقت که از ملک محمد ادریس؛ از رأی پدرش در مورد گفتار بعضی از پیروان طریقه سنوسی مبنی بر مهدویت وی، سؤال می‌شد، در جواب می‌گفت: پدرم هر وقت که مسئله مهدویتش مطرح می‌شد به شدت آن را نفی می‌کرد و به هیچ عنوان به آن اعتقاد نداشت.<sup>۲۴</sup>

## نتیجه‌گیری

موضوع ادعای مهدویت مهدی سنوسی را از زوایای مختلفی می‌توان بررسی کرد:

۱. احتمالاً عده‌ای از طرفدارانش به مهدویت وی قائل بوده و اعتقاد داشته‌اند که وی نمرده، بلکه از چشم‌ها پنهان شده است، چنان‌که از کلام رشید رضا چنین برمی‌آید.
۲. شاید علت اعتقاد عده‌ای به مهدویت ایشان نام وی (محمد المهدی) بوده که در روایات پیامبر اکرم ﷺ نیز نام مهدی موعود «محمد» آمده و همین تشابه اسمی باعث شده تا عده‌ای به اشتباه تصور کنند که وی همان مهدی موعود است.
۳. بی‌سوادی مردم و حسن ظن آنها به وی باعث شده تا چنین شایع شود که وی همان مهدی منتظر است. هم‌چنین اوضاع خاص زمانی و مکانی به شیوع این گونه شایعات کمک کرد، زیرا مردم بی‌چاره و فقیر آفریقا و به خصوص لیبی، تحت شدیدترین فشار استعمارگران اروپایی بوده‌اند و بدیهی است که مردم در چنین وضعیتی منتظر منجی روحانی و آسمانی و در پی یافتن مصداقی برای احادیث پیامبر ﷺ در مورد منجی موعود باشند.
۴. تا آن‌جا که نویسنده اطلاع یافت، منبع معتبری وجود ندارد تا بر این مطلب دلالت کند که محمد المهدی ادعای مهدویت کرده باشد، بلکه طبق منابع معتبر، وی این نسبت را به شدت از خود نفی کرده است.

سنوسی، سنی و از  
فرقه مالکی بود.  
تا آن‌جا که نویسنده  
اطلاع یافت، منبع  
معتبری وجود ندارد تا  
بر این مطلب دلالت کند  
که محمد المهدی ادعای  
مهدویت کرده باشد،  
بلکه طبق منابع معتبر،  
وی این نسبت را به  
شدت از خود نفی کرده  
است.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. ذوالفقار امیرشاهی، لیبی، ص ۱ - ۲، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۷ شمسی.
۲. لوثر ووب ستو دارد، حاضر العالم الاسلامی، ج ۲، ص ۳۹۹، تعریب عجاج نوبیهض، قاهره ۱۳۵۲ قمری.
۳. حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۸، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
۴. سیداحمد موثق، جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۲۰، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۵. کلیفور دادموند بوسورث، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۷۲، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۱ شمسی.
۶. جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۲۰.
۷. بهرام افراسیابی، لیبی و تاریخ، ص ۸۳ - ۸۷، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
۸. جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۲۲.
۹. سیرتوماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، ص ۲۴۴، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ شمسی.
۱۰. جمل شوقی و عبدالله عبدالرزاق ابراهیم، تاریخ افریقا الحديث و المعاصر، ص ۲۴۱ - ۲۴۲، انتشارات دارالتقافه للنشر و التوزیع، قاهره ۱۹۹۷ میلادی.
۱۱. علی محمد محمد الصلابی، الشمار الکیه للحركة السنوسیه فی لیبیه، ص ۲۰۳، انتشارات دارالتربیه، دمشق ۱۴۲۶ قمری.
۱۲. همان، ص ۲۰۴ - ۲۰۴.
۱۳. حیوة عمر المختار، ص ۳۳، چاپ پنجم: انتشارات دارالجیل، بیروت ۱۴۰۷ قمری.
۱۴. علی اصغر حلبی، تاریخ نهضت‌های دینی - سیاسی معاصر، ص ۱۶۶، چاپ دوم: انتشارات بهبهانی، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۱۵. تاریخ افریقا الحديث و المعاصر، ص ۲۴۲.
۱۶. جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۲۵ - ۲۲۹.
۱۷. رادولف پیترز، اسلام و استعمار، ترجمه محمد خرقانی، ص ۱۰۴، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان مقدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵ شمسی.
۱۸. لیبی و تاریخ، ص ۸۹.
۱۹. همان، ص ۸۶.
۲۰. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۵۰۱، چاپ دوم: بیروت، بی‌تا.
۲۱. سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۸.
۲۲. جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.
۲۳. سلسله‌های اسلامی، ص ۷۳.
۲۴. الثمار الکیه للحركة السنوسیه فی لیبیه، ص ۲۳۲. (به نقل از: الحركة السنوسیه، ص ۱۸۷)

موضوع این مقاله ادعاهای قادیانی است. از این رو، نخست زمان ظهور ادعاهای قادیانی مطرح می‌شود. او نخستین بار در سال ۱۸۸۰ و یا ۱۸۸۳ میلادی و آخرین بار در سال ۱۹۰۴ میلادی ادعا کرد و در این زمان‌ها انواع ادعاها (مجدد بودن، مهدی موعود بودن، مسیح موعود بودن، نبی مرسل بودن و کُرشن) را مطرح کرده است. در این ادعاها تناقض گویی‌های قادیانی رخ می‌نماید.

قادیانی خود را نبی خوانده و از این رو، به عدم خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ قائل شده است. با وجود این، به علت آن که مسلمانان او را محکوم کردند، دوباره به خاتمیت معتقد شد، اما با مکر و فریب خواست نبوت خود را اثبات کند که بطلان آن ثابت می‌شود.

قادیانی به مرگ حضرت مسیح معتقد شد تا بین دو ادعای خود (مسیح بودن و مهدی موعود بودن) برای موعود آخرالزمان جمع کند. از اقوالی که در این مقاله مطرح می‌کند، معلوم می‌شود بعد از سال ۱۸۸۰ میلادی این دعاوی را مطرح کرده و به ترتیب مجدد قرن، مهدی موعود، مسیح موعود، نبی مرسل، رسول ناقص و کُرشن هندوها را در زمان‌های مختلف ادعا کرده است.

قادیانی برای اثبات دعاوی خود معجزات و کراماتی را نقل می‌کند که اکثر از امور عادی به شمار می‌روند و بعضی موارد متحقق شده‌اند و گاه تحقق نیافته‌اند.

این مقاله می‌کوشد به تناقض گویی‌ها در گفتار قادیانی نیز بپردازد. برای مثال، قادیانی در ابتدا خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را انکار می‌کند و بعد از آن که گرفتار اعتراضات مسلمانان می‌شود، می‌گوید که من فقط برای تجدید و تأیید اسلام آمده‌ام و اسلام آخرین دین و آخرین پیامبر، پیامبر اسلام است و من برای سرپرستی این اسلام مبعوث شده‌ام.



واژگان کلیدی

## مقدمه

فرقه‌های منحرف زیادی در طول تاریخ به وجود آمده‌اند. علل به وجود آمدن این فرقه‌ها بسیار است. برای نمونه، اغراض سیاسی و اغراض مذهبی و یا اغراض مالی و خودخواهی، بیشترین دلیل برای پیدایی این فرقه‌ها هستند.

فرقه قادیانیه و یا احمدیه نیز از ردیف فرقه‌هایی به شمار می‌رود که علت سیاسی و استعماری داشته است.

هم‌اکنون این فرقه پیروان بسیاری دارد. هواداران این فرقه، روز به روز تبلیغاتشان را گسترده‌تر می‌کنند. از این رو، لازم است که واقعیت‌ها در مورد این فرقه بیان شوند.

در مقاله پیشین که با عنوان «نقش استعمار در پیدایش و گسترش فرقه قادیانیه» به چاپ رسید، به نقشه‌های شوم استعمار انگلیس و چگونگی پیدایش این فرقه پرداختیم. در این نوشتار، می‌کوشیم که زمان طرح ادعاهای دروغین قادیانی، ادعاهای او و چگونگی طرح آنها را مطرح و اثبات کنیم.

در آخر این مقاله نیز به معجزات و پیش‌گویی‌های قادیانی همراه با نقض آنها پرداخته شده است که بطلان همه آن موارد وضوح دارد.

## ادعاهای قادیانی چه زمانی آغاز شد؟

۱. قادیانی، اولین بار، در سال ۱۸۸۰ میلادی ادعای مهدویت را مطرح کرد. و به گفته بعضی از مستشرقان، در سال ۱۸۸۹ میلادی درستی پیام خویش را با نشانه‌ها و پیش‌گویی‌هایی اثبات کرد.<sup>۱</sup>

۲. او اولین بار ادعای مهدی بودن خود را در سال ۱۸۸۳ میلادی مطرح نمود و در ۲۳ مارس ۱۸۸۹ میلادی به طور قاطع خود را مهدی موعود خواند.<sup>۲</sup>

۳. بنابر گفته مودودی، قادیانی در سال ۱۸۸۰ میلادی به طور عادی، مناظره را آغاز و دعوت به اسلام کرد. وی سعی می‌کرد تا خودش را معتقد به عقاید اسلام معرفی کند. شماری از مسلمانان، عقاید او را از لابه‌لای کتاب‌هایش جست‌وجو می‌کردند.<sup>۳</sup> قادیانی، خود را افضل اولیای امت می‌شمرد.<sup>۴</sup>

۴. وی در سال ۱۸۸۸ میلادی از مردم خواست تا با او بیعت کنند و خود را «مجدّد» و «مأمور من الله» و مماتل مسیح عليه السلام معرفی کرد. در سال ۱۹۹۱ میلادی اعلام نمود حضرت مسیح عليه السلام زنده نیست. در سال ۱۹۰۰ میلادی مریدانش او را آشکارا نبی خطاب کردند. وی در سال ۱۹۰۱ میلادی با تعبیرهایی مانند «رسول ناقص»، «رسول جزئی» و «محدث» خود را نبی مرسل خواند و اعلام کرد که کتاب‌هایی که در آنها نسبت نبوت را به خود منکر شده بود، منسوخ بوده و احتجاج به آنها علیه او درست نیست.<sup>۵</sup>

۵. وی در سال ۱۹۰۴ میلادی ادعا کرد که «کرشن» است.<sup>۶</sup> ۶. سلوم سامرائی می‌گوید: ابتدا قادیانی مدعی شد که مجدّد است، سپس ادعای مهدویت کرد، بعد خود را نبی خواند و سرانجام نیز خود را نبی مرسل (نبی غیر مستقل و تابع) خواند و ادعا کرد وحی بر او نازل می‌شود. او در این مدت، قرآن را تحریف معنوی و تأویل فاسد نمود.<sup>۷</sup>

ابتدا قادیانی مدعی شد که مجدد است، سپس ادعای مهدویت کرد، بعد خود را نبی خواند و سرانجام نیز خود را نبی مرسل (نبی غیر مستقل و تابع) خواند و ادعا کرد وحی بر او نازل می‌شود.

وی از یک سو می‌گوید: حضرت عیسیٰ علیه السلام چون رسول و نبی مرسل است، نمی‌تواند تابع اسلام باشد، اما از سوی دیگر، خود را رسول و تابع اسلام می‌داند. اگر او نبی مرسل است، نباید تابع اسلام باشد.<sup>۸</sup> از یک سو، ادعا می‌کند که وحی بر او نازل شده، یعنی خاتمیت پیامبر اسلام را رد کرده است،<sup>۹</sup> از طرف دیگر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را خاتم النبیین می‌داند.<sup>۱۰</sup>

## نشانه‌های ادعای مأموریت هدایت مردم از جانب خدا چه بوده است؟

قادیانی می‌گوید:

دو بیماری دارم که یکی مربوط به نیمه بالای بدن و دیگری مربوط به پایین بدن می‌شود. مرض بالای بدنم سرگیجی است و مرض پایین بدنم استمرار بول است. این دو بیماری از زمانی به من روی آوردند که ادعا کردم از سوی خداوند مأمور هدایت مردم شده‌ام.<sup>۱۱</sup>

قادیانی‌ها این دو بیماری را از نشانه‌های ظهور مهدی می‌دانند و می‌گویند: در روایات آمده است که مهدی موعود مبتلا به این دو بیماری خواهد بود.<sup>۱۲</sup>

## آیا نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق پیدا کرده است؟

قادیانی که ادعای مهدویت کرده به اتفاق پیروانش در علامات ظهور گفته‌اند: «در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام زمین با طراوت و سرسبز می‌گردد و در همه جا امنیت برقرار خواهد شد».<sup>۱۳</sup> در حالی که بعد از قادیانی، روز به روز زمین طراوت خود را از دست داد و خشک‌سالی‌ها بیشتر و امنیت زمین در جهان کمتر شد.

## دیدگاه قادیانی نسبت به نبوت و خاتمیت چیست؟

میرزا غلام احمد قادیانی ابتدا اعتقاد داشت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر آسمانی است و می‌گفت: مگر نمی‌دانید که خدای رحیم و صاحب فضل، نبی ما را «خاتم النبیین» خوانده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز خود این مطلب را به طور روشن تفسیر کرده و گفته است: «لانی بعدی».<sup>۱۴</sup> اگر قائل به جواز ظهور نبی دیگری غیر از پیامبر خودمان شویم، قائل به جواز فتح باب نبوت بعد از انسداد شده‌ایم که اشتباه است.<sup>۱۵</sup>

وی پس از ادعای نبوت گفت: علت غایی بعثت من، تجدید و تأیید اسلام است. فکر نکنید که من شریعت جدیدی آورده‌ام یا کتاب جدیدی نازل شده است. هرکس چنین عقیده‌ای داشته باشد، از نظر من گمراه و بی‌دین است. شریعت و نبوت بر آن حضرت خاتمه پیدا کرده و شریعت دیگری نخواهد آمد، چون اسلام یتیم گشته و گرفتار مشکلات شده، خدا مرا برای سرپرستی آن مبعوث کرده است.<sup>۱۶</sup>

قادیانی در سال ۱۹۰۱ میلادی، در اعلامیه «یک غلطی کا ازاله» (برطرف کردن یک اشتباه) بیان کرد: من یک «رسول تابع» و غیر مستقل هستم. وحی بر من نازل می‌شود و علم غیب نیز می‌دانم، اما صاحب شریعت نیستم و به واسطه پیامبر اسلام، افاضه می‌کنم.

به این ترتیب، از نظر او، مهر ختم نبوت شکسته نمی‌شود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «خاتم نبیین» است. وی وجود خود را مستقل نمی‌داند، بلکه می‌گوید: من وجود بروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم.<sup>۱۷</sup> قادیانی می‌گوید: بنابر آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۱۸</sup> «رسول» نمی‌تواند تابع «رسول» دیگر باشد. پس من رسول نیستم، بلکه محدث هستم.

با این حال قادیانی می‌گوید: حضرت مسیح علیه السلام در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به دنیا

برمی‌گردد و از طریق وحی، تمام احکام اسلامی را یاد می‌گیرد. پس خاتمیت پیامبر ﷺ نقض می‌شود.<sup>۱۹</sup>

قادیانی ادعا می‌کند که وحی بر او نازل شده است. وی در اکثر کتاب‌هایش، از نزول وحی و الهام بر خود و داشتن علم غیب سخن گفته است. او در ابتدای کتاب خطبة الهامیه می‌گوید: شکی نیست که آن‌چه برای شما ایراد می‌کنم، از خدا و آیات الهی است.<sup>۲۰</sup>

قادیانی در کتاب اعجاز المسيح، می‌گوید: این کتاب که از طرف خدا به او القا شده، تفسیر سوره حمد است.<sup>۲۱</sup> (هر دو کتاب به زبان عربی نوشته شده‌اند، ولی اعجاز مسیح به فارسی نیز ترجمه شده است.)

پسرش، بشیرالدین محمود، در مناظره با سلمان ظاهر عاملی می‌گوید: «خاتم النبیین» به معنای آخرین پیامبر نیست، بلکه به معنای زینت تمام پیامبران است. عایشه گفته است: «قولوا خاتم النبیین ولا تقولوا لانبی بعدی.»

او عبارت «لانبی بعدی» را به نیامدن نبی در زمان حیات پیامبر اسلام ﷺ معنا کرده است.<sup>۲۲</sup>

## چرا قادیانی ادعا کرد که من مسیح موعود هستم؟

قادیانی در ابتدای سال ۱۸۹۱ میلادی کتابی به نام فتح اسلام، توضیح مرام، زاله اوهام منتشر کرد و ادعا نمود که من مسیح؛ همان مسیحی که پیامبر اسلام درباره رجعت او در پایان جهان پیش‌گویی کرده بود.<sup>۲۳</sup>

وی پس از انتشار این کتاب، اعلام کرد: بزرگان دین و اولیای صاحب کرامت گفته‌اند مسیح موعود قبل از قرن چهاردهم یا در ابتدای قرن چهاردهم هجری به دنیا باز خواهد گشت. اکنون کسی ادعای مسیح بودن را ندارد. ظاهراً در قرن چهاردهم نیز کسی این ادعا را نکرده است. پس من مسیح موعود هستم.<sup>۲۴</sup> او معتقد بود حضرت عیسی علیه السلام مرده است.<sup>۲۵</sup> قادیانی، خود را مثل (تجلی) حضرت عیسی می‌دانست.<sup>۲۶</sup>

## آیا میان قادیانی و حضرت مسیح علیه السلام شباهتی وجود دارد؟

برای این که ثابت کنیم هیچ شباهتی بین قادیانی و مسیح علیه السلام وجود ندارد، روایاتی را درباره ظهور حضرت مسیح در پایان دنیا ذکر می‌کنیم:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ثم إن المهدي يرجع إلى بيت المقدس فيصلّي بالناس أياماً. فإذا كان يوم الجمعة وقد أقيمت الصلوة ينزل عيسى بن مريم في تلك الساعة من السماء وعليه ثوبان أحمران، كأنهما يقطر من رأسه الدهن. و هو رجل صبيح المنظر والوجه،

أشبه الخلق بإبراهيم، فيأتي المهدي و يصفحه و يشّره بالنصر فعند ذلك يقول له المهدي: تقدّم يا روح الله وصلّ بالناس، فيقول عيسى: بل الصلوة لك يا بن رسول الله: فعند ذلك يؤذّن عيسى و يصلّي خلف المهدي؛<sup>۲۷</sup>

آن‌گاه که مهدی علیه السلام به بیت المقدس باز می‌گردد، چند روزی با مردم نماز می‌خواند. چون روز جمعه شود و نماز برپا گردد، عیسی بن مریم علیه السلام در آن ساعت از آسمان فرود آید. هنگام نزول، دو جامه سرخ بر تن او خواهد بود و از سر او قطره‌های عرق چون روغن خواهد ریخت. او مردی زیبا و خوش اندام است، شبیه‌ترین مردم به حضرت ابراهیم علیه السلام است، به سوی مهدی علیه السلام می‌آید و با او مصافحه می‌کند و به او نوید پیروزی می‌دهد. حضرت مهدی علیه السلام به او می‌گوید: ای روح الله! جلو بایست و با مردم نماز بخوان. عیسی علیه السلام می‌گوید: ای فرزند پیامبر! نماز برای تو برپا شده است. حضرت عیسی علیه السلام اذان می‌گوید و پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾<sup>۲۸</sup> فرمود:

إن عيسى قبل يوم القيامة، ينزل إلى الدنيا، فلا يبقى أهل ملّة، يهودي و لا غير، إلا آمن به قبل موته و يصلّي خلف المهدي؛<sup>۲۹</sup>

به طور مسلم، عیسی علیه السلام پیش از قیامت به این جهان فرود خواهد آمد. پیرو هیچ آیینی (یهودی و غیریهودی) بر روی زمین نمی‌ماند، جز این که پیش از وفاتش به او ایمان می‌آورد. او پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند.

ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

پسر مریم به عنوان حاکم عادل نازل خواهد شد و صلیب را خواهد شکست.<sup>۳۰</sup>

بر اساس این روایات، مسیح موعود با نام عیسی پسر مریم علیه السلام ظهور خواهد کرد، در حالی که قادیانی، پسر غلام مرتضی است و اسم مادرش، مریم نیست. قادیانی خود را «مهدی» و «عیسی» خوانده است، در حالی که در روایات، عیسی علیه السلام غیر از مهدی علیه السلام است. عیسی علیه السلام صلیب را خواهد شکست، یعنی مسیحیان به اسلام می‌پیوندند، در حالی که بعد از قادیانی، مسیحیت در شبه قاره هند و قاره‌های دیگر گسترش یافت.

## پیش‌گویی‌های قادیانی چگونه بود؟

غلام احمد قادیانی برای فریب مردم و اثبات ادعاهای دروغین خود، پیش‌گویی‌هایی کرده است. پیش‌گویی‌های قادیانی خبرهای عادی‌ای بود که برخی از آنها اتفاق افتاد و دسته‌ای از آنها هیچ‌گاه روی نداد. قادیانی با سوءاستفاده از سادگی مردم، از حوادثی که در جامعه روی می‌داد، بهره‌برداری می‌کرد و برخی از گفته‌های پیشین خود را

که به گونه‌ای منطبق بر آن می‌یافت، به آن حادثه‌ها تفسیر می‌کرد و ادعا می‌نمود که همان پیش‌گویی‌های اوست.<sup>۳۱</sup>

وی گاهی با بیان و ادعای روی دادن امری در آینده، نهایت تلاش خود را برای تحقق آن به کار می‌بست، ولی هیچ‌گاه موفق نمی‌شد.

نمونه‌هایی از پیش‌گویی‌های قادیانی به شرح زیر است:

روزی احمدبیگ (مردی از اقوام قادیانی)، به قادیانی احتیاج پیدا کرد و از وی کمک خواست. قادیانی گفت: به تو کمک می‌کنم به شرطی که محمدی بیگم دختری را به عقد من درآوری. در این زمان سن قادیانی از پنجاه می‌گذشت و مبتلا به چندین مرض بود. احمدبیگ پیش‌نهاد او را نپذیرفت.

اما شوق قادیانی برای ازدواج با این دختر زیاد شده بود، لذا گفت خدا به من خبر داده که با دختر بزرگ احمدبیگ ازدواج خواهم کرد، هرچند خانواده‌اش مخالف باشد و وعده الهی هیچ وقت تغییر نخواهد کرد. در این مدت، کوشید تا احمد بیگ را راضی کند یا بترساند. به همین جهت، الهامات مختلفی را ذکر کرد که وعده الهی است و به وقوع خواهد پیوست. او به احمدبیگ می‌گفت: اگر درخواستم را اجابت نکنی مشکلات زیادی در زندگی‌ات پیش خواهد آمد و اگر جواب مثبت دهی، درهای خزاین بر تو باز خواهند شد. احمدبیگ پیش‌نهادهای دیگر او مانند اعطای باغ، زمین، پول، شفاعت پسرش نزد دولت و... را نیز نپذیرفت.

در این زمان به احمدبیگ گفت: این حرف من که از طرف خدا گفته‌ام، به هزاران نفر رسیده است. اگر جواب مثبت ندهی، همه مرا تکذیب خواهند کرد. در این میان، برخی از افراد (زن اول و دو پسر بزرگش که نسبت نزدیکی با احمدبیگ داشتند) را واسطه قرار داد، اما درخواست او به واقعیت نپیوست و آن دختر با دیگری ازدواج کرد. قادیانی نیز در نگاه عموم مردم دروغ‌گو و کذاب شناخته شد، اما باز از اصرار خود دست برنداشت و گفت: عقد این زن با من در آسمان خوانده شده و شوهر فعلی او خواهد مرد و وعده الهی به حقیقت خواهد پیوست و صدق من ثابت خواهد شد و ملامت‌کنندگان شرمند خواهند گشت و شوهر و پدر این زن تا سه سال دیگر خواهند مُرد. لذا این پیش‌گویی را معیاری برای صدق و کذب خود قرار داد، اما بعد از چندین سال شوهر آن زن نمرد. قادیانی گفت: خدایا اگر این الهام از طرف تو بود، پس این را به واقعیت برسان و اگر از طرف تو نبود، مرا بکش! که سرانجام بعد از مدت‌ها کوشش برای به دست آوردن آن زن، این آرزو را به گور برد.<sup>۳۲</sup>

### قادیانی از روی دادها چه سوءاستفاده‌هایی کرد؟

آن هنگام که هندویی به نام «پاندت دیانند» از مخالفان قادیانی درگذشت، وی از فرصت سوءاستفاده کرد و گفت: من مرگ او را پیش‌بینی کرده بودم. او شاهد این مطلب را شخصی از هندوها به نام «شرمبات» می‌دانست.<sup>۳۳</sup>

با وجود این، شرمبات اعلام کرد که قادیانی دجال است، دروغ می‌گوید و هرگز چنین خبری را به او نگفته است.<sup>۳۴</sup>

افزون بر این، تاکنون کسی از قادیانی‌ها نتوانسته بنابر کتاب‌های قادیانی اثبات کند که قادیانی قبل از موت پاندت‌دیاند، این پیش‌گویی را مطرح کرده است.

همین‌طور وقتی عبداللطیف و عبدالرحمن از مریدان قادیانی و جاسوس‌های انگلیس در افغانستان، کشته شدند و خبر مرگ آنان به قادیانی رسید، اعلام کرد که در براهین احمدیه در صفحه ۵۱۱

قادیانی در ابتدای سال ۱۸۹۱ میلادی کتابی به نام فتح اسلام، توضیح مرام، ازاله اوهام منتقش کرد و ادعا نمود که من مسیحیم؛ همان مسیحی که پیامبر اسلام درباره رجعت او در پایان جهان پیش‌گویی کرده بود.<sup>۳۵</sup>

از قتل آنها خبر داده‌ام و اشاره کرد به الهام خود که گفته بود: «ذبح الشاتان» که «شاتان» را همین دو کشته در نظر داشته است.<sup>۳۵</sup> از این‌روی، قادیانی دو گوسفند را به معنای دو آدم یاد می‌کند!

جالب‌تر این که در جای دیگر همین الهام را جور دیگر تفسیر کرده و گفته است: منظور از «شاتان» شوهر محمدی بیگم و پدر او هستند.<sup>۳۶</sup>

قادیانی در سال ۱۸۹۷ میلادی کتابی به نام (سراج منیر) نوشت که در همان سال نیز شخصی به نام (لیکهرام) به قتل رسید. قادیانی می‌گوید: در سال ۱۸۹۳ به من الهام شد در مورد مرگ لیکهرام و من این پیش‌گویی را کردم که بعد از ۶ سال او خواهد مرد.<sup>۳۷</sup>

او می‌گوید: در سال ۱۸۹۷ میلادی لیکهرام به قتل رسید و بعد از شش سال پیش‌گویی من به واقعیت پیوست.<sup>۳۸</sup> (در حالی که ظاهراً بعد از چهارسال به قتل رسیده است، نه شش سال)

در همین کتاب آورده است: جرم قتل لیکهرام را به خود او (قادیانی) نسبت داده‌اند، چون مردم نامه‌هایی به قادیانی نوشته‌اند که متهم را قادیانی دانسته‌اند.<sup>۳۹</sup>

قادیانی درباره یکی از مخالفان خود به نام «دوئی» گفت: او خواهد مرد. چه با من مباحله کند و چه نکند.<sup>۴۰</sup> وقتی دوئی مُرد، قادیانی‌ها گفتند که او بر اساس خبر غلام احمد مرده است.<sup>۴۱</sup>

اگر این خبر که بدون زمان معینی گفته شده، علامت نبوت باشد، همه می‌توانند نبی باشند، چون همه می‌توانند مرگ حتمی مردم را از

پیش بگویند، از آن روی که ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ و ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>۴۲</sup>

علاوه بر این که خود غلام احمد گفته است که هر خبری دلیل بر نبوت نمی‌تواند باشد، بلکه خبر باید خارق‌العاده باشد<sup>۴۳</sup> و تنها قدرت خدا چنان است و حتی اخبار منجمان از زلزله و جنگ و آفات آن گونه نیست.<sup>۴۵</sup>

از این‌رو، هرچند قادیانی‌ها می‌گویند که قادیانی از زلزله و طاعون خبر می‌داده و خیلی از زلزله‌ها و طاعون‌ها به وقوع پیوسته‌اند، نبوت او ثابت نمی‌شود؛ چون آن حوادث طبیعی هستند و بسیار اوقات رخ می‌دهند. خود قادیانی نیز می‌گوید: خبر باید خارق‌العاده باشد.

نورالدین خلیفه اول قادیانی گفته است: قحطی، زلزله و آفات چیزهای طبیعی هستند و نمی‌توان ادعا کرد که خبر دادن از وقوع آنها، بدون تعیین زمان، بر نبوت دلالت می‌کند.<sup>۴۶</sup> علاوه بر این که قادیانی خبرهای فراوانی را گفته است که به وقوع نپیوسته‌اند.<sup>۴۷</sup>

در هر حال، برای جلب توجه عوام و ساده‌لوحان، اموری را نقل می‌کنند که اهمیت معجزه و امور غیبی را ندارند. از سوی دیگر، باید بدانیم که برای اثبات صدق نبوت، معجزه باید به گونه‌ای باشد که مردم دیگر از انجام آن عاجز بمانند و معجزه‌کننده، در حضور مردم، به همراه معجزه، نبوت را هم ادعا کند، در حالی که چنین مواردی برای قادیانی پیش نیامده است.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. گل‌زیر، درس‌هایی درباره اسلام (فرقه‌ها)، ص ۲۰۴.
۲. هاشم حسین، روزنامه جهان اسلام، ۱۳۷۱/۸/۳۰، ترجمه احسان عبداللہی. (به نقل از: نشریه عربی زبان العالم، شماره ۴۹۹، ص ۱۱)
۳. ابوالاعلی مودودی و علی ندوی و احسان الہی ظہیر، القادیانی و القادیانیہ دراسات و تحلیل و عرفی علمی، ص ۲۱.
۴. همان. (به نقل از: میرزا بشیرالدین احمد محمود، سیرۃ المہدی، ج ۱، ص ۱۴ به بعد)
۵. احسان الہی ظہیر، القادیانی و القادیانیہ...، ص ۲۳. (به نقل از: غلام احمد قادیانی، حقیقت النبوت، ص ۱۲۱)
۶. یعنی اعتقاد به خدایی او، چون «کرشن» از خداهای هندوہاست. (همان، به نقل از: محاضرات میرزا قادیانی، ۱۹۰۴/۱۱/۲، ص ۳۴)
۷. همان، ص ۲۰.
۸. غلام احمد قادیانی، روحانی خزائن، ج ۳، ص ۴۰۷.
۹. همان، ص ۴۱۱.
۱۰. همان، ج ۲، ص ۲۷۹ به بعد.
۱۱. القادیانی و القادیانیہ...، ص ۱۹-۱۷. (به نقل از: غلام احمد قادیانی، حقیقة الوحی، ص ۲۰۶-۲۰۷)
۱۲. بشیرالدین محمود احمد، تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۵۰.



۱۳. روحانی خزائن، ج ۱۴، ص ۴۰۰ به بعد.
۱۴. این روایت در روحانی خزائن (نشانه‌های ظهور مهدی) نیز آمده که در آنجا منکر آمدن نبی دیگری شده و این را نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور مهدی می‌داند. (روحانی خزائن، ج ۱۴، ص ۴۰۰)
۱۵. القادیانی و القادیانیه...، ص ۲۴ (به نقل از قادیانی، حمامة البشری، ص ۳۴. استدلال-های دیگری نیز وجود دارد که برای اطلاع بیشتر به همین کتاب از صفحه ۲۳ به بعد مراجعه شود).
۱۶. روحانی خزائن، ج ۲۰، ص ۲۷۹ به بعد.
۱۷. «یک غلطی کا ازاله» (جبران یک اشتباه)، ص ۲، سال ۱۹۰۱ میلادی.
۱۸. «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند.» (سوره نساء، آیه ۶۴)
۱۹. روحانی خزائن، ج ۳، ص ۴۱۱.
۲۰. غلام احمد قادیانی، خطبة الهامیه، انتشارات ضیاء الاسلام، قادیان، ۱۳۱۹ قمری.
۲۱. غلام احمد قادیانی، اعجاز المسیح، انتشارات ضیاء الاسلام، قادیان، ۱۳۱۸ قمری.
۲۲. سلمان الظاهر العاملی، القادیانیه دفع اوهام «توضیح المرام» فی الرد علی القادیانیه، تحقیق محمدحسین طالقانی، ص ۲۴۰، چاپ اول: انتشارات الغدیر، بیروت، ۱۴۲۰ قمری.
۲۳. روحانی خزائن، ج ۳، ص ۳.
۲۴. القادیانی و القادیانیه...، ص ۲۰۰-۱۹۹. (به نقل از: ازاله اوهام قادیانی، ص ۶۸۵)
۲۵. روحانی خزائن، ج ۱۴، ص ۴۰۰: درس‌هایی درباره اسلام (فرقه‌ها)، ص ۲۰۸-۲۰۴.
۲۶. کامل سلیمان، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، ج ۱، ص ۵۵۲، چاپ چهارم: نشر آفاق، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۲۷. همان، ص ۵۵۲.
۲۸. «و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.» (سوره نساء، آیه ۱۵۹)
۲۹. همان، ص ۵۵۶.
۳۰. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۳، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۰۱ قمری.
۳۱. القادیانی و القادیانیه...، ص ۱۸۶-۱۸۷.
۳۲. همان، ص ۱۶۷-۱۷۳. (به نقل از: غلام احمد قادیانی، ازاله اوهام، ص ۳۹۶: غلام احمد قادیانی، حکم آسمانی، ص ۴۰: همو، ضمیمه انجام آثم، ص ۵۴: رساله او به احمدیگ (منقول از: «نوشته غیب»، ص ۱۰۰، همو): مرآة کمالات اسلام، ص ۵۷۳: رساله او به احمدیگ (منقول از: فضل رحمانی، ص ۱۲۳): اعلام او مندرج در تبلیغ رسالت، ج ۲، ص ۹: اعلام او مندرج در کتاب منظور الهی، ص ۲۴۴: انجام آثم، ص ۲۳۳: اعلام او مندرج در تبلیغ رسالت، ج ۳، ص ۱۸۶.
۳۳. القادیانی و القادیانیه...، ص ۱۸۷. (به نقل از احمدیه باکت بک).
۳۴. همان. (به نقل از: کلیات پادنت لیگرام و تکذیب براهین احمدیه)
۳۵. القادیانی و القادیانیه...، ص ۱۸۷-۱۸۸. (به نقل از: قادیانی، تذکره الشهادتین)
۳۶. همان، ص ۱۸۸. (به نقل از: غلام احمد، انجام آثم، ص ۵۷)
۳۷. میرزا غلام احمد، سراج منیر، ص ۱۲، انتشارات ضیاء الاسلام، قادیان، ۱۸۹۷ میلادی.
۳۸. همان، ص ۲۳ به بعد.
۳۹. همان.
۴۰. القادیانی و القادیانیه...، ص ۱۸۹. (به نقل از: خادم قادیانی، احمدیه پاکت بک، ص ۳۸۴)
۴۱. همان.
۴۲. «هر چه بر [زمین] است فانی شونده است. و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.» (سوره رحمان، آیه ۲۶ و ۲۷)
۴۳. «هر نفسی چشنده مرگ است.» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۵: سوره انبیا، آیه ۳۵)
۴۴. القادیانیه، ص ۱۸۹. (به نقل از: غلام قادیانی، تریاق القلوب، ص ۱۱۵۱)
۴۵. القادیانی و القادیانیه...، ص ۱۹۰. (به نقل از: غلام احمد، براهین احمدیه، ص ۲۵۵)
۴۶. همان، ص ۱۹۱. (به نقل از: نورالدین، فصل الخطاب)
۴۷. همان.



# خلاصة المقالات

عماد هلالی / مهدی فردوسی

## (نقد و تحليل كتاب الملاحم لابن المنادي)

مصطفى الصادقي<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

كتاب الفتن و الملاحم هو: من الكتب التي تناولت الابحاث المهدوية، و هو من كتب الملاحم تحت عنوان (ملاحم) لمؤلفه أحمد بن المنادي، و هو من محدثي علماء أهل السنة، و قد قدم المؤلف في هذا البحث نقداً و تحليلاً في هذا الكتاب الذي ألف في القرن الثالث الهجري، و من بين المواضيع التي تناولها كتاب الملاحم لابن المنادي ملحمة دانيال، و حيث أن ملحمة دانيال، كانت قد نسبت لأحد أنبياء بني إسرائيل، لكن أصل هذا الكتاب و ما فيه من المواضيع باعثة على التأمل و التحليل و النقد.

لقد ذكر ابن المنادي في كتابه تلك الاخبار و الروايات مرسله من دون ذكر الاسناد، و حصرها أحياناً في شخص معين، مما لا يمكن ان يدعى اعتبارها و قبولها أيضاً، و رغم أن هذا الكتاب محقق من قبل أحد الباحثين الشيعة، و لكن القرائن و الشواهد تشير الى أن المؤلف هو من علماء أهل السنة.

المفاهيم الاصلية في البحث:

الملاحم، ابن المنادي، دانيال، آخر الزمان، علائم الظهور

١- باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية

## (اثبات الامامة و واسطة الفيض)

رحيم اللطيفي<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

قام الباحث في هذه الدراسة و باسهاب في استعراض مصادر التفسير و الرواية و الكلام حول أصل الامامة، و استدلل عليها بالأدلة العقلية الثابتة و القطعية، و أما الأبحاث العقلية و أساليبها، فيما أنها لها دور أساسي و محوري في تثبيت العقيدة و أصول الدين، و عموميتها فيها، فقد دعت الباحث الى استعراض

ذكر أوصاف النساء و حالاتهن زمن الرجعة في عصر ظهور الامام المهدي عليه السلام

جواد الجعفري<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

يستدلّ الباحث ابتداء على اثبات الرجعة اجمالاً، ثم يناقش الأخبار و الروايات

نبذة:

ان هناك تساؤلاً و رغبة تراود خيال الانسان و ذهنه حول مصير العالم و مستقبل البشرية، و هو يبحث عن الاجابة منذ بداية الخلق، و قد كان هذا التساؤل دائماً موجهاً للانباء على فترات التاريخ، و بما أنهم كانوا قد تنبؤوا بعض الحوادث المستقبلية، لكن العلم بمستقبل و مصير البشرية و العالم هو من خصائص الذات الالهية، و استخدام الاساليب المتطفلة يمكن أن يؤدي الى الاستعانة بالاساليب منحرفة و غير علمية، و اقامة (الالفية) و الأمور المرتبطة بهذا الفكر هي نموذج من تلك الاساليب التي استخدمها اليهود ابتداء، ثم تبعهم عليه أتباع المسيح، و من ثم دخلت من خلال الاحبار و اليهود الى الثقافة الاسلامية، و قد خلفت رواسب وردود فعل و حوادث و انفعالات عصرية جديدة الى جانب الفكر الموعود المشترك بين الاديان الشرقية و الابراهيمية.

لقد حاول الباحث في هذه الدراسة استعراض فكرة اقامة الالفية، و البحث عن المصير المستقبلي للعالم، و ظهور الامام المهدي بين آراء و اقوال علماء أهل السنة، و كيفية الاستفادة و سوء الاستفادة منها لتعيين وقت القيامة، و من خلال المنهجية العلمية المتبعة في البحث، فقد كان للباحث محاولة لاجاد جذور و عوامل هذه الاحداث و المجريات الخاصة في القرون الاخيرة، و معرفة أسباب الصراع و الازمات الجديدة و الحادة من خلال مجريات تلك الأحداث.

المفاهيم الاصلية في البحث:

القيامة، المهدي، أهل السنة، الاحبار، التاريخ، النهاية، الالفية.  
١- استاذ في الحوزة العلمية و باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية.

#### «تاريخ السرداب المقدس»

السيد مهدي الحسيني العربي<sup>١</sup>  
الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

حاول الباحث في هذه الدراسة المرور سريعاً حول تاريخ السرداب المقدس، و ذلك من خلال فهرسته لاقوال علماء العامة، ثم ذكر آراء علماء الشيعة، و أثبت في دراسته عدم واقعية رؤية أهل السنة لقصة السرداب، و كونها من موضوعات علماء السنة، ثم تناول الباحث بعض الفروع المرتبطة بالسرداب المقدس، و عدم اتفاق علماء العامة في هذا الأمر.

و يظهر للمتأمل و بأقل دقة مدى اختلاف آراء علماء أهل السنة في عرض أبحاث السرداب، و ضعف أدلتهم، و أهدافهم المغرضة من هذا البحث، و من جملتها مكان السرداب، حيث اختلفوا فيه أنه في سامراء أو بغداد أو الحلة، و ذكروا أموراً لكل منها، مما يدل على جهلهم بعقائد الشيعة، لأن كل ماذكروه لم يكن يعتمد على مصدر واحد من مصادر الشيعة، و لم ينقلوا و لو رأياً واحداً من آراء كبار علماء الشيعة، و هم أبعد عن الحقيقة عن الاعتقاد الشيعي السائد بأن بيت الامام الهادي عليه السلام هو في سامراء، و أن السرداب المذكور هو بيت الامام علي عليه السلام، و هو محل سكن ثلاثة من الائمة المعصومين، عاشوا فيه لسنوات عديدة، و كان محلاً لعبادتهم، و ذكرهم لربهم، و لهذا المحل قدسية و شأناً في قلوب شيعتهم، و لامية اخرى له على سائر المشاهد المشرفة الاخرى للأئمة:.

المفاهيم الاصلية في البحث:

السرداب المقدس، علماء العامة، علماء الشيعة، مسجد صاحب الزمان، بيت الامام الهادي عليه السلام، سامراء

١- باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية.

بعض الروايات ابتداء، و كذا ذكر آراء كافة المتكلمين، و عرض موضوع الامامة، ليصوغها في قالب العقل، و من أهم تلك الأدلة العقلية هي: قاعدة اللطف.

لقد سعى الباحث في هذه الدراسة ان ينظر الى مسألة الامامة بمنظار شيعي، و من خلال البعد الوجودي للامام، حيث اكتفي برسمها من خلال المقام الاعتباري فقط في قالب دليل عقلي، مع أن الكلام جرى في بعض المصادر حول الامامة و واسطة الفيض، و لكنه لم يرق بدراسة شمولية، و نظرة تحليلية لهذا الأمر.

لقد اعتمدت هذه الدراسة البحث عن المصادر الأصلية، و الاشراف على الابحاث الجانبية و الهامشية لاثبات ان وجود الامام (الامامة العامة) هو الفيض الالهي، و بما أن الفيض الالهي دائم و أبدي، فكذلك وجود الامام أيضاً.

المفاهيم الاصلية في البحث:

الامام، الفيض، واسطة الفيض، أول مصادر الائمة.

١- باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية

#### التحليل و التطبيق بين مدينة افلاطون و المجتمع الديني في عصر الظهور

مهدي المنفرد<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

كان الانسان قديماً يبحث عن المدينة المثالية الفاضلة التي يمكنه أن يعيش فيها برفاه و أمان و استقرار، بعيداً عن الخوف و التوتر النفسي و القلق و حالات التمييز؛ في حياته الاعتيادية للوصول الى السعادة و الكمال و كسب الفضائل؛ و كان (افلاطون) يمتلك هذا الفكر من بين الفلاسفة، و لكن السؤال هنا هو: هل يمكن أن تتحقق المدينة الفاضلة؟ فهذه الفكرة لم تتحقق الى عصرنا هذا، و لا يصر افلاطون في أن تتحقق هذه الفكرة، اما المجتمع الديني و الالهي المثالي الشمولي و العالمي فهو يسعى لتحقيق السعادة البشرية، كما جاء به الوعد الالهي في القرآن<sup>٢</sup>.

و لكن نتساءل هنا: متى يتحقق هذا الوعد الالهي في المجتمع الديني؟

لقد جاءت الآيات و الروايات لتؤكد أن تحقيق شعار المدينة الفاضلة المثالي و الديني، و بناء هذه المدينة الفاضلة لتأمين السعادة البشرية سيتم في عصر ظهور الامام المهدي عليه السلام.

لقد سعى الباحث في هذه الدراسة بتحليل و تطبيق مدينة افلاطون الفاضلة على المجتمع الديني في عصر الظهور، آملياً في أن يكون هذا البحث مستوفى، و ان يكون تحليلاً علمياً و موضوعياً في هذا المجال، «اللهم عجل في فرج مولانا صاحب العصر و الزمان و اجعلنا من أعوانه و انصاره و شيعته».

المفاهيم الاصلية في البحث:

المدينة الفاضلة، المجتمع الديني الالهي، العدل، الأمن، السعادة الابدية، الحكيم، الحاكم، امام العصر، بناء المدينة، أوصاف المدينة، أهداف المدينة.

١- باحث و محقق في مؤسسه البحوث و الدراسات المهدوية.

٢- سورة النور: الآية ٥٥.

#### نهاية التاريخ في منظار أهل السنة و تأثيرها على العقيدة المهدوية

رسول الرضوي<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

## السيرة السياسية للأئمة المعصومين في تهيئة و تحضير المجتمع للدخول في عصر الغيبة

محمد ملكزاده<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

ان تحضير و تهيئة المجتمع للدخول في عصر الغيبة من جهة، يقلل من الارتباط المباشر مع الأمة، و ارتباطها بعماله و نوابه، و من جهة أخرى: هو نوع معرفة قسم منهم، و تنوير الافكار العامة لمعرفة حكام الجور، و جعلهم في مسير الحركة نحو ايجاد و تأسيس دولة الحق ليعرف المسلمون في عصر الغيبة وظائفهم و مسئولياتهم الشرعية جيداً.

لقد استعرض الباحث في دراسته هنا أسلوبيين هما: الأسلوب النظري، و الأسلوب العملي، لتحضير و تهيئة الذهنية الشيعية للدخول في عصر الغيبة من قبل الأئمة المعصومين.

أما البعد النظري: فهو الروايات و الاخبار الواردة عن الأئمة المعصومين حول الغيبة، و الاخبار الواردة عن ولادة مولود من ذرية فاطمة عليها السلام.

و أما البعد العملي: فقد أشار الباحث الى السيرة السياسية للأئمة المعصومين، و من أهمها: استخدام أساليب التقية و الصبر و الانتظار، تقليل الارتباط المباشر للمعصوم مع الأمة، ايجاد و تأسيس مشروع و مفهوم الوكالة، و التوقيع، و لرسائل الرسائل الى الشيعة، اخفاء علائم الحمل و ولادة الامام المهدي عليه السلام، و أخيراً الغيبة الصغرى، على أنها أرضية للدخول في عصر الغيبة الكبرى.

المفاهيم الاصلية في البحث:

السيرة السياسية للقادة المعصومين، الغيبة، الظهور، التهيئة والتحضير.

١ - باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية.

## «تحليل المفاهيم السياسية لدعاء الندبة»

محسن الكبيرى<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

استعرض الباحث في هذه الدراسة المفاهيم السياسية في دعاء الندبة، و هو دعاء الامام الذي يعبر عن نظرية في كيفية و اسلوب توجيه و اعلام الاصحاب و الأتباع، و عدّ مشاكل و مفاصل المجتمع و حالات كمالته، ليكون من خلال هذا الأسلوب نهجاً واضحاً و اسلوباً رائعاً في بيان المشاكل السياسية و الاجتماعية التي تواجهها الأمة، ثم بيانها لنا في المستقبل.

و على هذا، و بما أن الدعاء سلاح المؤمن و الأنبياء؛ فهو من أهم المصادر في النظام السياسي الاسلامي.

و قد ذكر الباحث أيضاً: البعد السياسي لدعاء الندبة الذي يعتبر من الاوامر و الدساتير القديمة لتنبيه الشيعة و اهتمامهم.

ان دعاء الندبة في الواقع هو حضور اولياء الله من عهد آدم الى آخر حجة في الأرض.

و من الأمور الاخرى التي تناولها الباحث هي: مباني المجتمع الاسلامي، و المجتمع السياسي اللامطلوب، و من أهم أبحاثه هو: بحث المجتمع السياسي المطلوب، اي

المجتمع الذي يأتيه الامام المهدي عليه السلام لبنائه، و هو المجتمع الذي كان الانبياء فيه مقدمة لظهوره، ليجاد مجتمع مثالي نموذجي.

و عليه يمكن القول: بأن الانبياء انما بعثوا في بداية التاريخ لتقريب المجتمعات و الامم و الشعوب خطوة خطوة نحو تحقيق فكرة (المجتمع المطلوب)، و عليه: فان المجتمع السياسي المطلوب لا يتحقق فيه حضور الامام، و كان هذا الأمر يستدعي البحث و الدراسة الوافية طبعا.

المفاهيم الاصلية في البحث:

دعاء الندبة، المجتمع الاسلامي، المجتمع السياسي

١ - باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية.

## الثقافة المهدوية هي

### اسلوب معالجة الانحرافات المتزايدة في المجتمع

محمد باقر الآخوندي<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

ان دراسة و استقراء التقارير و الاحصاءات تشير الى ازدياد حالات الانحطاط و الانحرافات الاجتماعية، و التي تعتبر تحولها الى معضلات اجتماعية حادة أقل نتيجة تحصل من تلك الحالات. فقد سبّب تعاطي المخدرات و الادمان و عشرات المخالفات في عصرنا الحاضر الى كثير من المتاهات و الضياع، و التأثير المضاعف على العوائل و الأسر من جزاء تلك الحالات، فكان سبباً في مضاعفة ميزانية التحكم و السيطرة المباشرة على تلك الحالات الاجتماعية، و جعل المجتمع يواجه حالات حادة و مشاكل عديدة جرّاءها.

و السؤال المعروض هنا هو: ألا يوجد حلاً وسطاً و سريعاً، ذاكلفة و خطورة أقل، و مبني على الثقافة الاسلامية الاصلية لحل هذه الازمة؟ بحيث يمكن من خلاله مكافحة حالات اللؤم و الفساد المتفشى في المجتمع؟! أو تبديل الالابالين من البشر المنحرفين الى أناس يشعرون بالمسؤولية، و يكونوا من أهل الخير و الصلاح و الغيرة على مقدساتهم؟!

و يقترح الباحث في هذه الدراسة معتمداً على عشرات الأدلة في الاجابة عن تلك التساؤلات عرض الثقافة المهدوية. و لذلك و بعد تصنيف حالات الانحرافات الاجتماعية، و معرفة أسبابها و عللها من خلال الاعتماد على الآيات القرآنية، يرى أن علاج تلك الانحرافات و الحالات الشاذة منذ بداية الخلقة الى انتهائها يتم من خلال اعتماد الثقافة المهدوية في الدين الاسلامي، لتخليص المجتمع من تلك الانحرافات و ايجاد لوازع الديني و الرشد و التكامل البشري فيه.

ان الثقافة المهدوية تعتمد في أسلوبها بناء النفوس و اصلاحها بشكل أساسي، لينشأ فيها عامل الأمل على أنه العنصر الاساسي في بناء الشخصية و تكاملها.

و لايحتاج الاشراف و المتابعة و الرقابة الاجتماعية مضافاً الى اتساع القنوات الغير رسمية الاخرى الى ميزانية و كلفة الثقافة المهدوية، باعتبار ان مشروعها يعتمد اساساً على زيادة حجم المشكلة الاجتماعية و زيادة الانشداد و التعلق الاجتماعي.

المفاهيم الاصلية في البحث:

الثقافة المهدوية، انتظار الفرج، الانحرافات، الرقابة و الاشراف الاجتماعي، المشكلة الاجتماعية، الانشداد و التعلق الاجتماعي، الأمل و الانتظار

## أسلوب و منهج المنجي الموعود في فكر أهل السنة

مهدي فرمانيان<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

نجدو من خلال تحليل آثار و مؤلفات أهل السنة في طول التاريخ: أن أكثر العلماء و المفكرين من أهل السنة كانوا قد ارتضوا منهج و تعاليم المهدي الموعود، و لكن الفارق و الاختلاف الوحيد بينهم و بين الامامية هو في نوع النظرة الى الامام و مصداقه.

ان نظرة السنة نحو الامامة كان قد ترك أثراً و أضفى طابعاً عميقاً في نظرتهم حول القضية المهدوية، فقد كانت نظرتهم غالباً ذا وجهة اجتماعية.

لقد صنف الباحث أهل السنة الى: المتكلمين، و أهل الحديث، و السلفية.

فأما متكلموا أهل السنة، فقد ارتضوا كافة فكرة المهدي المنجي الموعود، و سلم أكثرهم عقلانية و هم (المعتزلة) بهذه الفكرة، أما أهل الحديث من أهل السنة فهم أقرب كثيراً من فكر الامامية، بل إن قسماً منهم كانوا قد سايروا الامامية أيضاً حتى في المصداق؛ و أما السلفية الذين هم أصعب تقبلاً للأحاديث من غيرهم، فهم أيضاً قالوا: بأن المهدي من ذرية فاطمة، و لم يهتموا بعدم رواية البخاري و مسلم أحاديث المهدي.

لقد صاغت رؤيتهم حول عدالة المهدي الموعود تصويراً أرضياً لأهم انجازاته التي سيحققها الامام عليه السلام و هي تحقيق الرفاه الاجتماعي. إن أغلب كبار علماء أهل السنة لا يتصوروا معنوية الامام عليه السلام، بل حتى أنا البعض يرى ان الامام المهدي يختص بالعالم الاسلامي، و ليس شخصية عالمية، بخلاف فكر أصحاب الحديث من الشيعة، الذين يرون تغييرهم: أن للإمام المهدي عليه السلام أهدافاً معنوية و عالمية في دولته.

المفاهيم الاصلية في البحث:

المهدوية، الحكومة العالمية، العدالة الاجتماعية، نشر المعنوية، السنة المعتدلون، الصوفية من اهل السنة.

١- عضو الهيئة العلمية في مؤسسة المذاهب و الاديان

## السنوسي و ادعائه المهدوية

ذكر الله المحمدي<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

ولد محمد بن علي السنوسي عام ١٩٧١ م، قرييما من مدينة المستغانم الجزائرية، و هو من أسرة (السنوس) التي تنتسب الى علي بن ابي طالب، فهو من الادارسة الحسنيون الذين حكموا المغرب فترة من الزمن، عاش (محمد ابن علي) كبير أسرة السنوسي في وطنه فترة، ثم سافر الى فارس للدراسة و طلب العلم، تأثر في تلك الفترة بفكر دراويش و صوفية المغرب، و خاصة الطريقة التيجانية، ثم ارتحل في عام ١٨٣٠ م الى مكة و بقي فيها الى عام ١٨٤٣ م، حيث تابع فيها دروسه و أبحاثه بجد و مثابرة، و كان استناذه في تلك الفترة أحمد بن ادريس الفاسي، و هو من قادة و أئمة الدين المعروفين في مكة في عام ١٧٣٣ - الى عام

١٧٩٧ م؛ و بعد وفاة استناذه أحمد بن ادريس، انقسم أتباعه الى فرقتين، فرقة منهم اتبعوا محمد بن عثمان الأمير غني، و سموا أنفسهم بفرقة الأمير (غنية). و الآخرون اتبعوا محمد بن علي السنوسي في عام ١٨٣٧ م، حيث أسسوا الحركة السنوسية، و قد تصدى (محمد المهدي) قيادة هذه الحركة بعد وفاة محمد بن علي السنوسي و عمره لم يتجاوز السادسة عشر عاماً.

لقد قدّم الباحث دراسة وافية حول هذا الموضوع، و منها: هل أن محمد المهدي هذا ادعى المهدوية أم لا؟ ثم ذكر آراء الباحثين في هذا المجال، و استنتج بأن لا دليل معتبر على صحة ادعائه المهدوية.

المفاهيم الاصلية في البحث:

السنوسي الأول، السنوسي الثاني، حركة السنوسية، ليبيا، محمد المهدي، المهدوية. ١- باحث و محقق في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية.

## الدعوى القاديانية

مجاهد علي البهشتي<sup>١</sup>

الترجمة: ضياء الدين الخزرجي

نبذة:

يقوم الباحث في هذه الدراسة باستعراض أفكار القادياني و أساليبه، فيبدأ أولاً بمعرفة فترة ظهور القادياني و توجهاته، حيث كان بداية ظهور تلك الافكار و التوجهات في عام ١٨٨٠ م أو عام ١٨٨٣ م، و ان آخر دعواؤه هي في عام ١٩٠٤ م، و قد استعرض الباحث تلك الادعاءات المختلفة في تلك الفترة و كيفية نموها، مثل ادعاء: التجديد، المهدي الموعود، المسيح الموعود، النبي المرسل.

ثم كشف الباحث عن تلك التناقضات الواضحة و الظاهرة في كلام القادياني، و ذكر الأدلة التي اعتمدها القادياني لاثبات ادعائه، و تعدد بعض أمراض القادياني من هذا النوع، حيث ادعى النبوة، و من الواضح أن من لا يقبل نبوة محمد عليه السلام، فانه بإمكانه ان يدعي انه خاتم الانبياء!! ثم انه بعد أن حوكم، ادعى النبوة ثانياً و أنه خاتم الانبياء، و قد حاول بمكره و دهائه و حيله أن يثبت أنه نبي، و قد ثبت بطلان ذلك في محله.

لقد ادعى القادياني موت السيد المسيح عليه السلام ليجمع بين ادعائه بأنه المسيح و أنه المهدي الموعود، و هما صفتان للموعود في آخر الزمان، و من خلال الاقوال التي ذكرت في أصل البحث، نرى أن تلك الادعاءات كانت قد ظهرت بعد عام ١٨٨٠ م، حيث ادعى فيها القادياني انه المهدي الموعود، مجدد القرآن، المسيح الموعود، النبي المرسل، الرسول الناقص، أساليب الهند في أزمنة متنوعة. و لقد صدّق القادياني ادعائه النبوة باقامته بعض المعجزات و الكرامات، و أغلبها أمور عادية، بعضها تحقق، و بعضها لم يتحقق أبداً. و الأهم في ذلك كله: هو وجود التناقضات في كلام القادياني، و قد حاول الباحث استعراضها، و من أمثلتها: انكار القادياني لنبوة و خاتمية محمد عليه السلام، و قد كانت بعض الاعتراضات التي علت من المسلمين جعلته يغير لحن كلامه فيقول: انني لم أبعث الا للتجدد و تأييد الاسلام، و ان الاسلام هو آخر الاديان، و ان النبي محمد عليه السلام هو آخر الانبياء، و انما بعثت لقيادة الاسلام.

المفاهيم الاصلية في البحث:

غلام أحمد، القادياني، المهدي، عيسى المسيح، الموعود النبي المرسل

١- باحث و مؤسس في مؤسسة البحوث و الدراسات المهدوية.

Muhammad-ibn-Ali Sanusi established the movement Sanusiyya.

After Muhammad-ibn-Ali Sanusi's death, Muhammad- al-Mahdi undertook the leadership of the movement at his age of 16. in this article we have discussed the subject of Muhammad-al-Mahdi's claim to be Imam Mahdi and we have tried to prove his claim to be wrong.

There have been presented different views over al-Mahdi's pretense and arguments. The writer of this article believes that there is no valid reason to affirm that this person could have claimed that he had been Mahdi (PBuH).

On the contrary, there are several reasons denoting to the opposite.

Key words:

Sanusi, the first-Sanusi, the second- Sanusi-Movement – Lybia – Muhammad-al-Mahdi – Mahdism - pretense

(Footnotes)

1 - researcher in the Academy of Mahdism

## Research on Qadiani's claims

by Mujahid Ali Beheshti<sup>1</sup>

The main point of this article is Qadiani's claims; that's why, we have set forth the time when his claims were first revealed in the years 1880 and 1883 and last of all they were made known in 1904.

Throughout all these years Qadiani's claims have been asserted in terms of different pretenses including being a second entity, being the Promised Mahdi, being the Christ, being a chosen prophet and being Krishna<sup>2</sup>, for all of which his contradictions have become fully clear.

We have discussed all Qadiani's pretenses to conclude that they were all false. As he suffered from some mental disorder, he pretended to be a prophet; and as a result he must have denied that Muhammad (MGSBH) was the seal of the prophets.

When Qadiani was encountered with the Muslims' protests to be found guilty, he changed his mind by saying that Muhammad (MGSBH) had been the last prophet but again he repeated his claim as being a prophet and tried to prove it by resorting to some tricks and deceptions; but they were all refused as being false.

Qadiani also said that the Christ had died so that he could turn out to be both Messiah and the Promised Mahdi, because these two qualities were attributed to Imam Mahdi (PBuH) for the End of Time. We have made known in this article how he has changed his pretenses from being: the prophet on the Mission to be the Messiah, repeater of the century, promised Mahdi, Imperfect Apostle, Krishna of the Hindus and so on.

Qadiani has mentioned some miracles and tokens to be his own, most of which are ordinary actions or practices. Some of such things were realized but some others were not. However, the most distinguished thing is self-contradictions in whatever he has said, which we have brought up for discussion in this article. As an example he first denies the prophet of Islam to be the last one but when he is faced with the Muslims protests, he says that Islam is the last religion and he has been sent on a mission to act as a guardian for the religion of Islam.

Key words:

Gholam Ahmad Qadiani, Mahdi, Jesus Christ, Promised, prophet sent on a mission, pretense, Krishna, Messiah

(Footnotes)

1 - researcher in the Academy of Mahdism

2- the twelfth Imam of the Shiites

prosperity, which has been indicated from the start of Creation up to the present time.

We have reasoned in this article that the personalities of the individuals will take their right shape or get improved basically by relying on the culture of Mahdism, and believing in that sincerely. In the culture of Mahdism, in addition to its ability to supervise and control the society in informal aspects, the doctrine does not cost any money and does not need a budget to spend for the country. The procedures of using that culture will be manageable through increasing the social spiritual capital and increasing the dependence upon that kind of society.

**Key words:**

Culture of Mahdism – awaiting deliverance – deviation – perversion – social supervision – social capital – dependence on the society – hopefulness

(Footnotes)

1- Researcher in Islamic Propagation Office of Khorassan

## Studying the Relation between the Doctrine of Mahdism and the Islamic Education

By Mujtaba Goodarzi<sup>1</sup>

**Abstract**

The following article seeks to investigate how much and how far the doctrine of Mahdism can influence the education of the people in general. In this regard, we have tried to deliberate, after an introduction, over the concept of teaching and its relation to learning or being trained, and then to explain the position of education in Islam among the Mahdistic instructions, which are really part of Islamic teachings. We have, in this way, proceeded to two essential subjects: knowing the Imam of Time<sup>2</sup> (PBuH) and awaiting his advent and then indicating their effects on “educaton”.

The knowledge about the Imam of Time will lead us to know God better and help us to keep our religious belief more and accept the divine representations in a simpler way through such instructions that play a great role in the training of men. The doctrine of awaiting (waiting for the appearance of Imam Mahdi) also causes people to improve themselves and other onse and then create

hope in everyone. All these educational methods such as forming models, practical examples, giving advice, etc. which are the styles of those instructions will produce human perfection, secure all men’s happiness and lead them to the highest status of God’s worship, which is the real goal of creation.

Correct education through Islamic teachings has a relation to the doctrine of Mahdism, which can satisfy the natural and real requirements of the people. No doubt, being aware and informed of Mahdistic instructions and then applying them in practice will certainly lead man to his destination; but proceeding along ways other than them will result in man’s aberration and decline.

**Key words:**

Doctrine, Mahdism, advent, instructions, awaited, aberration, Imam of Time, education, destination

(Footnotes)

1- researcher in the Institute of Intezar-e-Noor

2- Imam Mahdi (PBuH)

## research

### Sanusi and the Claim for Mahdism

By Zeker-al-Allah Mohammadi<sup>1</sup>

**Abstract**

Muhammad –ibn– Ali Sanusi was born in a place near the city “Mustaghanem”, Algeria in 1971. He is said to be descended from Imam Ali-ibn-Abi Talib (PBuH). His ancestors called “Idrissian Hassani” were once rulers of Morocco. Muhammad-ibn-Ali, known as the “great Sanusi”, started his studies in his homeland first and then continued them in Fas, where he was impressed by the Moroccan Sufis and dervishes or mystics specially by the sect of Tijaniyya.

In the years 1830, Sanusi continued his studies hard in Mecca. His master was ahmad-ibn-Idris Fasi, a religious leader in Mecca, a very famous leader in the years 1733 ot 1797. After Ahmad-ibn-Idris, his followers were divided into two groups. One division established the sect of Amir Ghaniyya under the teachings of Muhammad Otheman-al-Amir Ghani and the other division led by

discussed are the following about the Imams:

a- choosing the policy of “dissimulation” where necessary, choosing patience, anticipation and waiting

b- reducing direct contact with people, establishing the office of deputation, endorsement and correspondence with their followers: the Shiites

c- concealing the signs of pregnancy of the mother and giving birth to Imam Mahdi (PBUH) and finally

d- the Minor Absence as the preparation to enter the Age of the Major Absence.

**Key words:**

Political character – immaculate leader

– Absence – Advent – preparation – appearance

– endorsement – dissimulation – offspring

(Footnotes)

1- researcher in the Academy of Mahdism

## Research on the Political Concepts of the Prayer of Nudba

By Muhsen Kabiri

### Abstract

This is an investigation made on the political concepts of the Prayer of Nudba<sup>1</sup>, which has been, in the Imams, the doctrine for a method to make one's friends, acquaintances and followers aware of the problems of life and to indicate corruptions or perfections of the society as well.

The Imams, by using this prayer, wanted to make us understand all the social and political difficulties of the people and also what we should do in the future. Therefore, this prayer in addition to its being the weapon of the prophets and the believers, it is considered one of the sources for the Islamic political system.

So, in this article, we have tried to deal with the political dimension of Nudba prayer which is one of the old directions and has been of interest to the Shiites because it accounts for the presence of Divine Authorities from the first prophet, Adam to the last Argument of God.

In this article, although the bases for a desirable Islamic society and an undesirable political society has been discussed, the most important subject has been introduced to be an ideal political society, a

society that the Imam of Time will come to put up, a society for which all the prophets endeavored to establish. Therefore, we can say that the prophets of God, from the beginning of creation of man came and were on a mission to reach that kind of society as close as possible and step by step nearer to the ideal society. So, we come to the conclusion that such an ideal political society will not be realized without the presence of Imam of Time; and in this writing we have tried to deliberate over this subject.

**Key words:**

Prayer of Nudba – Islamic society – political society – Divine prophets - Ideal

(Footnotes)

1- the word mean “lamentation”

## Mahdist Culture, the Strategy to Remedy Increasing Misbehaviors in the Society

By Mohammad Baqer Akhundi<sup>1</sup>

### Abstract

An investigation of several statistical researches shows an increase in the procedure of social deviations or perversions, which trying to change them to social problems has hardly led to any favorable results. At the present time, addiction to narcotic drugs, from which lots of crimes arise, has turned into a very confused situation, has involved many families, has increased costs of social control and has made it too difficult for the government to confront this complication. Now, the question is this:

Is it not impossible to find a short-cut solution, a less costly way or a less dangerous method based on the original authentic Islamic Culture to do away with such an impurity and remove such a misery? Can we not turn careless, deviated individuals into zealous, ardent, disciplined and pious persons?

This article has sought to find and offer the best solution which is “the Culture of Mahdism” It is documented with lots of reasons that resorting to this culture will remedy all social illnesses. So, we have first proceeded to the grouping of the social misbehaviors and then we have referred to some holy verses of the Quran that reveal Mahdist Culture, introduces a religious strategy for the people toward exaltation, promotion and

rabbis, it was unfortunate that such superstitions stood at the side of the thought for the Promised Savior, which is a phenomenon in common among Eastern religions and Abrahimic faiths, to cause new reactions and novel issues.

In this article, we have tried to investigate the subject of millennial ideas, soothsaying and search to foretell the future events, the end of the world, the advent of Imam Mahdi (PBUH) among the Sunnites, the way of using and misusing the subject of appearance of the Imam to indicate the time of Resurrection, etc. we have also made an effort to explore the roots of such ideas and thoughts, their results during the late decades, and the new challenges started by such happenings in the society.

#### Key words

Resurrection, Mahdi (PBUH), the Sunnites, Rabbis, monks, the End, Millennium, promised Savior, History

### History of the Sacred Cellar

By Sayyed Mahdi Hussayni Arabi

#### Abstract

This article seeks to review the history of the Sacred Cellar summarily and then goes through the following two issues:

- a- examining general views of the common Islamic authorities and
- b- explaining the Shiite spiritual leaders' opinions over the subject to reach the result that the tradition of the Sacred Cellar is an unreal one quoted by some of those religious great men. Meanwhile, it is made known that there is no unanimity among all the views presented by those authorities.

Difference of opinions among them in propounding the subject of the Cellar is so clear that anyone can easily understand such a thing is baseless which is put forth out of self-interest and partiality by those writers about the location of the cellar being in the cities of Hella, Samaria, Baghdad, etc. what they have written about the place shows how uninformed they have been with

regard to the Shiite beliefs in the Imams' way of living. They have not mentioned anything about the Shiite religious authorities' views on the subject. What they have said is not based on any sources of the Shiite evidence and they are far from the fact that the Shiite spiritual leaders have a different idea about the Cellar.

The Shiite leaders believe that the house with its cellar of Imam Hadi (PBUH) in Samaria was the dwelling of the three immaculate Imams, in which they lived for many years worshiping, praying, and communing with their God. So, this place enjoys a holy status and a sublime rank to the Shiites, but it does not possess any other superiority over other sacred thresholds for them.

#### Key words

Sacred Cellar, common religious leaders, Shiite Spiritual authorities, mosque of the Imam of Time (PBUH) house of Imam Hadi (PBUH), Samaria.

### research

#### Character of the Imams in Preparing the Society to Enter the Age of Absence

By Muhammad Malekzadeh<sup>1</sup>

Preparing the society to enter the Age of Absence has caused, from one hand, the direct contact of the Immaculate Imam with the people or connecting them with his Agents and Substitute to be reduced but from the other hand, it has resulted in a kind of partly awareness and public enlightenment to introduce oppressing rulers and oblige them to establish a truthful government so that the Muslims may know their legitimate religious duty well at the Age of Absence.

In this article, the two methods of theoretical and practical preparation of the Shiite mentality to make the people ready to arrive in the period of Absence through immaculate Imams' directions have been investigated. The theoretical method is the same traditions that the immaculate Imams have quoted about the Absence of Imam Mahdi (PBUH), who is the offspring of Fatemah (PBUH); and in the practical dimension, we have dealt with the political characteristics of those Immaculate Leaders and their attitudes towards the ideal society. The most important subjects that we have

Imams have been referred to as intercessors for God's graces, no analytical, multilateral discussion has ever been given in detail about the subject of Imamate.

In this writing, we have tried to introduce the existence of the Imam and the principle of Imamate by using genuine and reliable sources and by referring to some secondary investigations made in this way to prove this fact:

Since the Divine favors and graces are continuous, the existence of the Imam is also proved to be continued to the end.

**Key words:**

The Imam, Imamate, intercessor of graces, favors, the first proceeding in creation

(Footnotes)

1 - professor in the Institute for Islamic Discourse and Philosophy, the Researcher in the Academy for Mahdism

## An Investigation and Comparison between Platonic Utopia and Religious Society at the Time of Advent<sup>1</sup>

By Mahdi Monfared<sup>2</sup>

**Abstract**

Since a very long time ago, men were thinking of an ideal city in which they could live their daily life without any fear, worry and discrimination to study, acquire knowledge, attain happiness and reach perfection. Plato was one of those philosophers who nourished such a desire in his heart. But was his wish ever realized? We all know that such an ideal city or utopia has not come to existence yet, at least not until now; and Plato did not persist in such a city's realization either at his time.

However, a divine, religious and ideal society that can be universal to satisfy the happiness of all the people in the world has been God's promise to them by His words in the Quran. Now, when will such a religious society become realized?

With reference to the Quranic verses and reliable traditions, we understand that such an ideal city or utopia will become realized by the advent of the Imam of Time, Mahdi (PBUH) and this is firmly indicated through the verses.

We have proceeded, in this article, to an investigation and comparison and, to an extent, to an adaptation of Platonic utopia with the religious society we are going to enjoy at the period when the Imam's advent takes place. We hope this writing can be the outset for other completer and more precise researches in this regard. So, we will pray and say:

O God, please hasten in having our Imam of time rise to fill the world with justice and render us to be among his companions and helpers and followers.

**Key words**

Ideal city, utopia, divine religious society, justice, security, eternal happiness, the sage governor, leader, Imam of Time, the structure of utopia, descriptions of the city, the goals

(Footnotes)

1 - the advent of Imam Mahdi (PBUH)

2 - researcher in Academy for Mahdism

## Research on the End of History From The Viewpoint of the Sunnites and its Effects on the Thought of Mahdism

By Rasool Rezavi

**Abstract**

Getting information about the end of the world, the end of existence, and awareness of what man will experience at last has been a question that man has wanted to find the answer for since the beginning of Creation. This has also been one of the important questions that man has asked the prophets of God repeatedly. However, although the prophets proceeded to predict some of the future events, they eventually considered the knowledge for the future and the prospective happenings and the end of the world to be specifically for God.

It was the same curiosity of some men that caused them to use deviational non-scientific methods too. Inclination towards soothsaying and millennial beliefs or other affairs related to such ideas first became prevalent among Jews and Christians, found some followers and afterwards entered the Islamic culture through monks, nuns or

## Research

### A Criticism on the Book al-Malahim<sup>1</sup>

By Mustafa Sadeqi<sup>2</sup>

#### Abstract

Including the sources of quotations from the state of Imam Mahdi (PBUH) are some books about seditions and disturbances. One of these books bears the same name, that is, its title "Seditions" written by Ahmad-ibn-Munadi, who is one of the Sunnite narrators of traditions.

The following article has tried to examine and criticize the above-mentioned book which is written in the third century A.H. The article has proceeded to deliberate on one of the important sources in the book called "the Sedition of Daniel". Although this sedition has been attributed to one of the prophets of Jews (the children of Israel) and Daniel is regarded as a prophet, the subjects and issues in it are worth discussing and criticizing in order to prove the reliability of the original sources.

What we have found with regard to Ibn Munadi's book is as follows:

The topics and themes mentioned are sometimes without reference and sometimes they are unique subjects to which we may not relate any validity or credit. Although the book al-Malahim (seditions) has been investigated, studied, inquired into and published by the Shiites, the author and compiler, according to the evidence and the context, is a Sunnite.

#### Key words

Sedition, Malahim, ibn Munadi, Daniel (Danial, the prophet) End of Times, Signs of advent, Mahdism

(Footnotes)

1 - al-Malahim

2 - researcher for the Academy of Mahdism

### An Account of the Ladies who Returned in the Governance of the Imam of Time

by Javad Ja'fari<sup>1</sup>

#### Abstract

The following article firstly deals with the proving of "RETURN" and then goes forward to summarily examine those traditions which give accounts of the characteristics of those who

came back to life to be at the service of the Imam. Secondly, this article proceeds to define the qualities of Returned Ladies most of whom have supported the religion of Islam and the belief in Imamate to the end of their lives.

The third part of the article concerns some approaches and findings related to the subject and then comes to the conclusion that the following conditions and specialties are necessary in order to be at the presence of the Imam of Time, Mahdi (PBUH):

Perfect faithfulness, belief in the status of the great Prophet's Household, pure acceptance of the Imamate (the 12 Imams, successors of the prophet), unanimity and intimacy with the household of the prophet and the Imams, tolerating hardships and adversities in the course of the religion, and endeavoring to follow these leaders of Islam to reach salvation are other things talked about in this article.

#### Key words:

Prophet's Household, Returned Ladies, Return to life, Specialties of those who have returned.

(Footnotes)

1 - member of the staff in the Academy for Mahdism

### the Affirmation of Imamate and the Imam Being the Intercessor for God's Graces

By Rahim Lotfi<sup>1</sup>

#### Abstract

The principle of Imamate has been discussed in detail in commentary sources for discourse and traditions; while reported arguments have also proved this belief in a definite manner. Since intellectual methods and ideas play the central role in the confirmation and also universalization of the religious principles, some traditions but all the speakers have sought to discuss the subject of Imamate to follow and put it in the scope of intellect with their most important intellectual proof coming under the title of the "Rule of Favor"

The following article has tried to depict the principle of imamate through the Shiite view and with regard to the necessity for the existence of the Imam in the framework of an intellectual reason. Although in some of such sources the Imams the



# Abstracts

Fatemeh Shameli

مشرق موعود، نویسندگان و پژوهندگان ارجمند حوزوی و دانشگاهی را به نگارش مقالات بنابر شیوه زیر فرا می خواند:

**\* زمینه پژوهشی مقالات درباره یکی از گرایش های زیر باشد:**

قرآن و حدیث، کلام و عرفان، تاریخ، جامعه شناسی،

روان شناسی، حقوق و سیاست،

ادیان و فرق انحرافی با روی کرد مهدوی؛

**\* ترجمه به متن اصلی پیوست شود؛**

**\* تدوین مقاله، به ترتیب زیر صورت پذیرد:**

الف) عنوان اصلی مقاله (به کوتاهی و رسایی موضوع مقاله را بیان کند)؛

ب) چکیده (کمتر از ۱۵۰ کلمه درباره بیان مسئله، هدف، ماهیت پژوهش و شیوه آن)؛

ج) واژگان کلیدی (هفت کلمه نمایه ای که جست و جوی الکترونیکی را روان می سازند)؛

د) مقدمه (زمینه پژوهش را با نگاه به پژوهش های پیشین فراهم آورد و دسته بندی نکات را پیش نهد)؛

هـ) متن اصلی مقاله، با نگاه به ویژگی های زیر:

۱. بدنه مقاله دارای بندهایی است که هر بند به موضوعی اشاره می کند؛

۲. هر چند بند همانند، در زیر عنوانی خاص و هر چند عنوان همانند، در زیر عنوانی کلی می گنجند؛

۳. هنگام اشاره به هر نکته نقلی، منبع آن نیز به شیوه زیر در پی نوشت آورده شود:

- در استناد به کتاب: نام و نام خانوادگی، نام اثر، نام مصحح یا محقق و مترجم، شماره چاپ: نام ناشر، مکان زمان.

- در استناد به مجله: نام و نام خانوادگی، «عنوان مقاله»، نام مجله، شماره، سال، صفحه.

- در استناد به مجموعه مقالات: نام و نام خانوادگی، «عنوان مقاله»، عنوان مجموعه، نام ناشر، مکان، زمان، صفحه.

گفتنی است، یادکرد از هر منبعی به گونه کامل، تنها برای نخستین بار ضرورت دارد. هنگام اشاره دوباره به آن منبع، اگر منبعی دیگر فاصله نگذاشته

باشد، کلمه «همان» می آوریم و اگر به منبع با فاصله اشاره شده، تنها به نام اثر و جلد و صفحه بسنده می کنیم.

#### نکات گفتنی:

۱. مسئولیت صحت و سقم مطالب مقاله به عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

۲. فصل نامه حق رد یا قبول ویراستاری مقالات را برای خود محفوظ می دارد.

۳. فصل نامه در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.

۴. مقالات ارسالی بازگردانده نمی شود.

۵. در صورت چاپ مقاله، علاوه بر پرداخت حق التألیف، دو نسخه از فصل نامه به نویسنده محترم اهدا خواهد شد.

## برگ اشتراک فصل نامه علمی، تخصصی مشرق موعود

### مشخصات مشترک

نام خانوادگی: ..... نام: .....  
میزان تحصیلات: ..... سال تولد: .....  
تعداد درخواستی از هر شماره: ..... شغل: .....  
شروع اشتراک از شماره: ..... نشانی: .....  
کد پستی ده رقمی: .....  
تأفن ثابت با کد: ..... تأفن همراه: .....

### این قسمت توسط امور پخش تکمیل می گردد

شماره اشتراک: ..... وضعیت اشتراک: یکساله ☐ شش ماهه ☐ از شماره: ..... تا شماره: .....  
شماره و تاریخ ثبت: ..... شماره فیش بانکی: ..... مبلغ پرداختی: .....  
شیوه ارسال: عادی ☐ سفارشی ☐

### یادآوری

- نشریه مشرق موعود به صورت فصلنامه در اختیاران قرار می گیرد. لطفاً برای چگونگی اشتراک نشریه به موارد زیر توجه فرمایید:
- بهای اشتراک چهار شماره نشریه با احتساب هزینه پست عادی ۶۲۰۰ تومان و پست سفارشی ۷۰۰۰ تومان است.
  - بهای اشتراک به حساب جاری شماره ۱۵۳۱۰۸۸۶۷۷ نزد بانک تجارت شعبه صفاییه قم (قابل پرداخت در تمامی شعب بانک تجارت سراسر کشور) به نام موسسه آینده روشن واریز شود.
  - اصل فیش بانکی مبلغ واریزی را همراه برگ اشتراک به وسیله پست به نشانی: قم - خیابان صفاییه - کوچه ۲۳ - پلاک ۵ - موسسه آینده روشن - امور پخش محصولات ارسال نمایید.
  - لطفاً بر روی فیش بانکی نام و نام خانوادگی خود (یا مشترک مورد نظر) را ذکر فرمایید.
  - پس از گذشت یک ماه از زمان ارسال برگ اشتراک به موسسه در صورت نرسیدن مجله با شماره تلفن ۰۲۵۱-۷۸۳۴۳۳۰ تماس حاصل فرمایید.
  - لطفاً در صورت تغییر نشانی خود، به مؤسسه (امور پخش محصولات) اطلاع دهید.
  - استفاده از کپی برگ اشتراک مانعی ندارد.